



www.tabarestan.info

شروطہ بی نقاب

تالیف: علی اصغر یوسفی نیا

مشروطه بی نقاب

تبرستان

www.tabarestan.info

درآمدی بر انقلاب مشروطه - سیاحت نامه درویش عریب -

خاطرات عزیزالله خان میار

گزیده اسنادی از مرکز اسناد ملی ایران مربوط به حزب توده

و حزب جنگل کلارستاق

تدوین و نگارش

علی اصغر یوسفی نیا

انتشارات آرون

سرشناسه	: یوسفی نیا، علی اصغر، ۱۳۲۱.
عنوان و پدیدآور	: مشروطه بی نقاب: درآمدی بر انقلاب مشروطه، سیاحت نامه درویش غریب، خاطرات عزیزالله خان میار: گزیده اسنادی از مرکز اسناد ملی ایران مربوط به حزب توده و حزب جنگل کلارستان / تدوین و نگارش علی اصغر یوسفی.
مشخصات نشر	: تهران: آرون، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۴۰۰ ص.
شابک	: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۳۲۱ - ۰۱۰ - ۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیا.
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۳۶۰-۳۵۸] - ۳۳۳.
موضوع	: میار، عزیزالله، ۱۳۳۶ - خاطرات.
موضوع	: ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق. - مازندران.
موضوع	: مازندران - تاریخ - قرن ۱۳ ق. - ۱۴ - جنبش‌ها و قیام‌ها - اسناد و مدارک.
موضوع	: ایران - تاریخ.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۷ م ۵ ۸۵ ی / ۱۴۰۷ DSR.
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۷۵۲
شماره کتابخانه ملی	: ۱۵۵۵۴۹۵.

مشروطه بی نقاب

تدوین و نگارش: علی اصغر یوسفی نیا

ناشر: انتشارات آرون

حروفچینی: نشر آرون

لیتوگرافی: مهران نگار

چاپ اول: ۱۳۸۸

چاپخانه حیدری: ۲۰۰۰ نسخه

چون گفتنی باشد،
و همهٔ عالم، از ریش من،
درآویزند
که مگر نگوییم.....،
اگرچه بعد از هزار سال باشد،
این سخن،
بدان کس برسد که
من خواسته باشم

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست

۹ خداوندا در توفیق بگشای
۱۵ درآمدی بر انقلاب مشروطه
۱۷ سیر اجمالی اندیشه در ایران
۱۹ دوران اسلامی
۲۳ اعتزال و معتزله
۲۷ جنبش شیعه
۳۵ تصوف - اسماعیلیه - اخوانالصفا
۳۸ نقش آفرینان قرمطی
۴۲ اخوانالصفا
۴۴ جنبش اسماعیلی
۴۹ واپسین سیر قرون وسطایی اندیشه
۵۳ کشاورزی و کشت و ریزان ایرانی
۵۷ کشاورزی دوران ایران اسلامی
۵۹ میزان مالیات و خراج و شیوه‌های ستاندن آن
۶۳ مالکیت اراضی پس از فتح ایران وسیله اعراب
۶۵ کشاورز و زمین به زمان حکومت ترکان و سلسله‌های مستقل ایرانی نژاد
۶۶ دهگانان ایرانی

- ۷۰ کشاورزی و کشاورزان در عصر مغول
- ۷۳ دوره صفویه و سده‌های پسین
- ۷۷ رقبات نادری و ناصری
- ۸۷ پیشه‌ور و صنعتگر - پیشه‌وری و صنایع در ایران
- ۸۸ پیشه‌وران در ادوار بعد از اسلام
- ۹۳ پیشه‌وری دوران صفویه
- ۹۶ سیر انحطاط پیشه‌وری و صنایع
- ۱۰۲ ایرانِ آبدستن انقلاب
- ۱۱۵ سیاحت‌نامهٔ درویش غریب
- ۱۵۱ خاطرات عزیزالله خان میار
- ۱۵۲ فصل اول: طایفه میار
- ۱۵۵ جنگ دودمان میار با خلعت‌بری
- ۱۵۷ کوچ خواجه‌نندهای مهاجر از مرزن‌آباد به کلاردشت
- ۱۵۸ قتل آقاخان میار
- ۱۵۹ حرکت آقاخان به مازندران
- ۱۶۱ کشته شدن اسماعیل خان فجر و سیلهٔ طایفه میار
- ۱۶۳ فصل دوم: زندگینامهٔ عزیزالله خان
- ۱۶۴ جنگ با نیروی اشغالگر روس و ورود به لرستان
- ۱۶۶ جنگ با ایل کلهر و برخورد با روس‌ها در بیستون کرمانشاه
- ۱۶۸ شکست و عقب‌نشینی روس‌ها
- ۱۷۱ ادامهٔ جنگ در خاک عراق و بازگشت به تهران
- ۱۷۲ ترک ژاندارمری و الحاق به نیروی علی‌اصغرخان ساعدالدوله
- ۱۷۷ جدایی عزیزالله خان از ساعدالدوله و نیروی تنکابن
- ۱۸۱ کنکاش و اتحاد خوانین کلارستاق با عزیزالله خان
- ۱۸۲ حملهٔ قوای ساعدالدوله به کلارستاق و کجور
- ۱۸۳ جنگ عباس‌آباد تنکابن
- ۱۸۹ خلع سلاح مردم کلارستاق و کجور
- ۱۹۱ بلااثر شدن توطئه ترور و حوادث بعدی

- ۱۹۲ وقایع تنکابن و حمله احسان‌اله‌خان جهت فتح تهران
- ۱۹۴ جنگ پلرود سیارستاق با بلشویک‌ها و بازگشت به تنکابن
- ۱۹۶ واقعه شوم حسنکیف
- ۱۹۷ بازگشت به خاطرات شخصی عزیزالله‌خان
- ۱۹۸ جنگ تویر و دلیر و توطئه‌های نفرت‌آور
- ۱۹۸ دستگیری عزیزالله‌خان و جنگ دو هزار تنکابن و شکست بلشویک‌ها
- ۲۱۰ تعقیب بلشویک‌ها و برخوردهای جنگی گیلان شرقی www.khbarestan.info
- ۲۱۱ سال‌های حکومت - سال‌های آوارگی
- ۲۱۴ مبارزه علیه حزب توده مازندران غربی و تشکیل حزب جنگل کلارستاق
- ۲۱۵ قتل رضاقلی‌خان مسعودی - ترور عزیزالله‌خان میار
- ۲۲۱ گزیده اسنادی از مرکز اسناد ملی مربوط به حزب توده مازندران غربی و...
فهرست اسناد نیروهای انتظامی و فرمانداری‌های شهسوار
- ۲۲۳ و نوشهر مربوط به حزب توده از اسفند ۱۳۲۳ تا فروردین ۱۳۲۵ شمسی
- ۲۵۱ فهرست اسناد مربوط به حزب جنگل کلارستاق
- ۳۰۱ گزیده اسناد مربوط به حزب جنگل دوم
- ۳۱۵۴ اسناد شکایات مردم از حزب توده و حزب جنگل کلارستاق
- ۳۳۱ مکاتبات حزب جنگل کلارستاق با دولت و دربار و...
- ۳۴۷ گزارشات، نامه‌ها و تلگرافات متفرقه
- ۳۵۸ مآخذ و منابع
- ۳۶۱ فهرست اعلام

تبرستان

www.tabarestan.info

خداوندا در توفیق بگشای

اوایل دهه ۶۰ که جامعه ایران، عوارض محتمم انقلاب اسلامی و جنگ میهنی هشت ساله با عراق را تجربه می‌کرد، پرداختن به کار تحقیق از آن دسته از امور بود که جایگاه تعریف شده‌ای نداشت. چه پژوهشگر که در این راه به بی‌خیالی و فقدان مسئولیت ملی متهم می‌گشت، و چه فضای اجتماعی که این نوع امور خارج از حوصله و دغدغه‌های روزمره‌اش به حساب می‌آمد. در این میان اسناد و مدارکی که می‌توانست گره از کار تحقیق باز کند، غالباً در اختیار خانواده‌هایی بود که فراز و فرود ایام، ارزش سکوت و انکار امور را به آنان گوشزد کرده بود. بنابراین توقع کمک از آنان چندان منطقی به نظر نمی‌آمد. اما در دوره‌گردیهای پژوهشی مؤلف، کتابچه‌ای خطی از روزشمار مشروطه‌مازندران غربی به دست آمد که اگر در نوع خود منحصر به فرد نباشد، قطعاً کم‌نظیر خواهد بود.

منتخبی از حوادث این سیاحت‌نامه، در تکمله چاپ دوم تاریخ تنکابن مورد استفاده قرار گرفت و پس از آن به سبب اشتغال به امور دیگر تحقیق، به دست فراموشی سپرده شد.

هشتاد سال از تاریخ مکتوب شدن اثر تا زمان دسترسی نگارنده به آن گذشت، و یک دوره بیست ساله نیز مشمول بی‌توجهی در کتابخانه شخصی مؤلف گردید. البته این بی‌اعتنایی را سبب دو چیز بود. یکی ناکافی بودن حجم مطالب سیاحت‌نامه در اندازه یک کتاب، و دیگر بی‌پردگی و بی‌پروایی شگفت‌انگیزی بود

که شخص سیاح، یا کاتب ناشناس در نگارش اثر به کار گرفته بود. قطعاً پیراستن متن از مطالب ممنوعه، هرچند از وخامت اخلاقی روایت می‌کاست، و در شرایطی متعارف آن را همسو و قابل هضم اخلاق معمول جامعه می‌ساخت، اما زبان طنز و استعاره را در بیان مطالب می‌بست و از حلاوت اثر می‌کاست.

در این اواخر، دسترسی به خاطرات دست‌نویس عزیزالله خان میار و اسناد و مدارک مرکز اسناد ملی مربوط به گزارشات نیروهای انتظامی شهسوار، چالوس و نوشهر در ارتباط با حزب توده مازندران غربی و حزب جنگل کلارستاق، آخرین و سوسه‌های تردید را در تألیف این یافته‌ها از میان برد و تصمیم به ادغام این آثار، تحت عنوان یک اثر گرفته شد.

هرچند مطالب مستند سه‌گانه تألیف، نامتجانس به نظر می‌آید و ظاهراً روبه مقاصد متفاوت دارند، ولی در حقیقت برشی واحد از بدنه یک حادثه بزرگ تاریخی کشور ما به‌شمار می‌آید.

به بهانه تألیف این مجموعه، بی‌مناسبت دانسته نشد که پیش‌زمینه تاریخی انقلاب مشروطه از کهن‌ترین روزگار ملت ایران تا لحظه حدوث این انقلاب تا جایی که تألیف اخیر مجال و حوصله درج آن را دارد، به منظر دید خواننده آورده شود. بنابراین نگارنده را عقیده بر آن است که سه عامل ارتقای اندیشه و سیر تکامل آن در گذر تاریخ، و نحوه مالکیت انسان کشت‌ورزیر زمین، و حق برخورداری پیشه‌وران و صاحبان هنر و مشاغل از نتیجه دسترنج خویش، علت اصلی و خمیرمایه همه انقلابات این سرزمین و حتی اقوام متمدن روی زمین می‌تواند باشد. پس در اندازه بضاعت و حوصله کتاب به شرح آن مبادرت گردید.

سیاحت‌نامه درویش غریب که اینک بخش دوم به آن مخصوص شده، به ادعای صاحبان دست‌نوشته، به قلم درویش رهگذریست که یک چند در عباس‌آباد تنکابن اقامت اجباری یافت. از بخت بد او و سعادت آیندگان مشتاق تاریخ، در بلوای حاصل از انقلاب مشروطه این حوزه گرفتار آمد.

شیوه نگارش، دانش فقهی، موضع‌گیریهای صریح استبدادی، به سیاح فرضی ما این امکان را نمی‌دهد که نویسنده سفرنامه باشد. خاصه آنکه اشراف کامل به محیط‌شناسی و تاریخ و شناخت وسیع همه اقوام ساکن این حدود و اخلاق قومی آنان مزید بر علت باشد. از طرف دیگر، تعقیب حوادث و نوع جهان‌بینی اثر، فاقد دید درویش فلندریست که دل از تعلقات کنده باشد. هرچند از قماش دراویش

آخرالزمان قاجار باشد که هستی معنوی و قداست کسوتش، در کشکول و منتشای قلندری او خلاصه شده باشد.

به عقیده نگارنده، خالق اثر را که مستندنویس کم نظیری است، اگر یکی از روحانیون مخالف مشروطه بدانیم، به حقیقت قضیه نزدیکتر شده ایم. زیرا با این احتمال، بسیاری از مجهولات فضای سفرنامه، موضع گیریهای حرفه ای و جزئیات حاکم بر آن، بر ما مکشوف خواهد گشت. زیرا یک روحانی به سبب مقتضیات و شرایط حرفه خویش، به مباحث حیات، نگاهی یگانه و قاطع دارد و حکم او بر امور، از این قاعده خارج نیست. در حالی که در اویش ^{تولید} نولایب تصوّف، تساهل و مدارای افراط گونه را، اصل اندیشه و مایه جهان بینی خویش، در سیر آفاق و انفس عوالم خود می دانند.

از این ناشناخته که بگذریم، نگاه بی پروا و بی محابای کاتب به حوادث پیش روست. زبان زهرآگین قلم و پرتاب تیرهای سخیف و ناسزاهای درشت به ناخواسته های ماجرا از دید سیاح است که بی هیچ گذشتی آن را به متن سیاحت نامه انتقال داده است.

کوشش نگارنده به عنوان ناظر بی طرف، صرف آن شده است که از این نوع موضع گیری ها که مغایرت کامل با اخلاق رایج اجتماع و مراتب حیثیات بسیاری افراد و خانواده های این نقطه دارد صرف نظر شود. با حذف کامل یا نقطه چین در سطور، شائبه غرض و یک سونگری نسبت به کسان یا جریانی خاص کاهش داده شده است.

در ترکیب فصول کتاب و شیوه نگارش بخش مستندات اثر، از سیاحت نامه گرفته تا خاطرات و گزارش ها هیچ گونه دخل و تصرفی از نظر ویرایش و تنقیح، به عمل نیامد. کوشش شده است با دست نخورده گذاشتن متن نوشته ها، اصالت فضای ویژه اثر حفظ شود. جز فصل آغازین کتاب که قلم و اندیشه مؤلف در تحریر مطالب و دریافت مدارک تاریخی آن دخیل بوده، در دیگر فصول به انتقال درست و سالم روایات اکتفا شده است، و هیچ گونه دخل و تصرف در افزونی یا کاستی عبارتی به سهو یا عمد صورت نگرفته است. مگر عبارات رکیک و موهن سیاحت نامه نسبت به اشخاص و جریانهای متفاوت سیاسی و اجتماعی که به قصد دوری از گستاخی و حفظ حرمت قلم و سخن، به حذف ناچار آن مبادرت گردید. فصل خاطرات که بخش سوم کتاب به آن اختصاص یافته، صاحب و نویسنده

آن عزیزالله خان از طایفه میارِ کلارستاق از بازماندگان نعیم‌بیک کلاردشتی است که در افواه عام و خاص به نعیم‌شاه شهرت یافته است. اینان خود را از بازماندگان پادوسبانیان کلار، از شاخهٔ ملکان کجور می‌دانند که پس از سقوط ایران وسیلهٔ اعراب مسلمان، پادشاهی دیرپای رویان و رستم‌دار را بنیاد گذاشتند و پاسدار آیین‌ها و فرهنگ آریایی بومی این نقاط تا زمان شاه‌عباس اول گشتند که روزگار سقوط و پراکندگی دودمان آنان است.

در ضمیمه شدن این خاطرات به کتاب، نه اصالت نژادی آنان در صورت صحت ادعا مدنظر بوده است، و نه وابستگی‌های قومی دیگر امور جذابی که می‌توانست انگیزهٔ این انتخاب از طرف نگارنده را فراهم نماید. بلکه این زندگینامه اثر مستندیست که حادثات مشروطه و روزگار پس از آن را تا زمان اشغال ایران وسیله نیروهای روس و انگلیس در جنگ جهانی دوم و اندکی پس از آن به منظر دید خواننده می‌آورد.

اگر رود چالوس از سرچشمه تا دریا، مرز طبیعی و نژادی گیلان و مازندران دانسته شود، کجور پایانه خاک مازندران و کلارستاق و تنکابن، نقطه‌های پایانی مرزهای شرقی گیلان خواهند بود. این دو نقطه که برخوردگاه فرهنگ‌ها، نژادها و اندیشه‌های حماسی نسل‌هایی شده‌اند که به تاریخ شمال ایران معنا بخشیده‌اند، در تمامی طول حیات تاریخی خود، با وجود همهٔ کوچکی و محدودیت خاک، بزرگی‌ها نموده‌اند. بخش عظیمی از غنای سرشار و جذابیت حوادث اساطیر کهن ایرانی، مخصوص به اقوام این حوزهٔ جغرافیایی است. آنان با تشکیل پادشاهی رستم‌دار، نگهبان لایق فرهنگ و آیین‌های مقدس ایرانی شدند. و آن‌گاه که دین اسلام در ایران مقبولیت عام یافت، دست در دست علویان آواره از سرزمین حجاز انداختند و با گوش سپردن به خطبهٔ فصیحانهٔ حسن بن زید، در کلار، موجودیت اولین حکومت اسلامی شیعه را در پهنهٔ خاک ایران اعلام داشتند. در خاتمه به صفوف مقدم آن دسته از اقوام ایرانی پیوستند که به انقلاب مشروطه شادباش گفته بودند.

خاطرات عزیزالله خان، قصهٔ سرگشتگی همهٔ ایرانیانی است که از سپیده دم تاریخ تا امروز به دنبال قطره آبی در کویر آرمانهای لیاقت نژادی خویش دویده‌اند، و کمتر به آن دست یافته‌اند. در این پویش نفس‌گیر و درازآهنگ، به هر آب و آتشی زده‌اند و به هر رنگی که لازم بود درآمده‌اند. به رنگ عابد و مؤمن، دهری و بی‌خدا،

درویش و قلندر، یاغی و گردنه‌بند، دلفک و لوطی و جوانمرد، جان برکف و ابن‌الوقت، و حتی نوکر اجنبی. مقصد یگانه است، ولی راه وصول پر سنگلاخ و پر انشعاب.

فایده نشر این نوع خاطرات و مستندات هم‌عرض آن، ژرفا بخشیدن به دانش و آگاهی‌های نسلی است که همواره می‌خواهد در موضع‌گیری‌های سیاسی و سرنوشت‌ساز سرزمینش، کمتر از گذشتگان دچار اشتباه و لغزش‌های ناخواسته گردد.

بخش پایانی کتاب، ویژه اسناد و مدارک مرکز اسناد ملی ایران است مربوط به حزب توده محال ثلاث و حزب جنگل کلارستاق. داستان رویارویی دو قشر متفاوت از جامعه ایرانی و تحت لوای دو انگیزه متضاد. مردمی مهاجر از نقاط دور آذربایجان و گیلان، دست شسته از بنگاه‌های هویت قومی خویش، و بومیانی که دانسته و ندانسته از آخرین سنگرهای بازمانده از نظام فئودالی و اشرافیت روستایی حاصل از آن به دفاع برخاسته بودند. گروه اول را حزب توده به هدایت و رهبری دولت اشغالگروس تشکیل می‌دادند، و جماعت مقابل ملاکینی بودند که تازه از سفر تبعید رضاشاهی برگشته و علاوه بر کینه طبیعی به حاکمیت سلسله پهلوی بر ایران، صف رویارو را که حزب توده و آرمانهای کمونیستی آن بود نیز نمی‌توانستند درک و هضم نمایند. زیرا توفیق‌نهایی حزب توده در ایران حکومت شوروی توده‌ای را به دنبال می‌آورد و این با خاستگاه طبقاتی و بن‌مایه حیات ملکداری آنان مابینت کلی داشت. پس خوانین کلارستاق با همه عداوت آشکار و پنهان با رژیم، به دامنش آویختند و با جذب اسلحه تحت نام حزب جنگل، جدالی پر هیاهو با حزب توده و ایادی آنان را آغاز نهادند.

این همه حکایت سال‌های پرتنش ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ شمسی است در حوزه مازندران غربی که اسناد گزارشات مقامات انتظامی و مکاتبات سران توده و حزب جنگل، بی‌هیچ دخل و تصرف و اظهارنظری جهت داورى نهایی به خواننده اثر واگذار می‌شود.

مشروطه بی‌نقاب، تألیف این مجاهدت فرهنگی است که چون همه آثار نگارنده، هدیه موریست به پیشگاه سلیمانی همه ایرانیان خاصه ارباب نظر و ادب.

علی‌اصغر یوسفی‌نیا

گل‌کوه ۱۳۸۶/۱۱/۲۷

تبرستان

www.tabarestan.info

درآمدی بر انقلاب مشروطه

اگر انقلاب اجتماعی ملت‌ها در مقاطع مختلف تاریخ، پیکاری ناگزیر جهت انتقال قدرت از یک طبقه جامعه به طبقه دیگر آن باشد، نهضت مشروطه را می‌توان یک انقلاب اجتماعی راستین دانست. مشروطیت ایران، نابودی فئودالیسم و براندازی مطلقه فئودال را در حیطه اهداف خود داشت. تأسیس نظام قانونمند، و استقرار حکومت پارلمانی، دیگر آرمان انقلابیون به‌شمار می‌رفت. از آنجایی که این انقلاب را به حق می‌توان یک جنبش ملی دانست، طرد سیاست‌های تجاوزکارانه بیگانگان، خاصه روس و انگلیس، سومین هدف شاخص مشروطه‌خواهان را تشکیل می‌داد.

متأسفانه با وجود پیروزی نسبی در تمامی اهداف، در هیچ یک از آنها نتیجه‌گیری قاطع به‌عمل نیامد. دیرپایی و رسوب تفکر استبدادی در تربیت و فرهنگ مردم، مانع از استقرار حکومت مقبول قانون گردید، و در مقابله با استعمار نیز، توفیق چندانی به‌دست نیامد. نمونه بارز آن را در لغو تیولداری، پس از صدور فرمان مشروطیت می‌توان دید. با وجود آنکه این کار به منزله اعلام رسمی پایان دوره قرون وسطایی در عرصه ملکداریست، اما در عمل تا سالیان دراز آینده، دست مالکین بزرگ به کمک مأمورین فاسد و رشوه‌خوار دولت، در آزار و اذیت کشاورزان و بهره‌کشی از آنان دراز بود.

پیرامون شناخت عوامل شاخص انقلاب مشروطه و زمینه‌برپایی آن نمی‌توان

به نتیجه‌ای روشن رسید، مگر آنکه سیر تفکر و انگیزه‌های آزادیخواهی اقوام ایرانی، هرچند کوتاه بررسی شود، و سبب‌های اقتصادی آن از زمین و صاحب زمین در روستا، و بازرگانی و پیشه‌وری در شهر که بستر بیشتر یا تمامی انقلابات جامعه ایرانی است به نظر آورده شود.

نگارنده سر آن دارد به بهانه تألیف این اثر، خواننده را به ضیافت این دیدار تاریخی دعوت کند. نظرگاهی شگفت و حیرت‌انگیز از تلاش مردم ایران در طول هزاره‌ها پیکار با زیاده‌طلبان و متجاوزین به حقوق انسانی خود.

سیر اجمالی اندیشه در ایران

از آنجایی که شرایط اقلیمی ایران، بستر مناسب پدیداری دین و دین‌مداری بود، ایرانیان باستان هیچ‌گاه جهان‌بینی مبتنی بر مقولات و استدلال‌ات منطقی را تجربه نکردند. فلسفه در معنای اخص و مطلق خود به‌جز مقاطع تاریخی حکومت اشکانیان و ساسانیان، در ایران پیش از اسلام تجربه نشد. رواج اندیشه‌های فلسفی در دو دوره اخیر نیز مدیون نفوذ فلسفه یونان و روم و اسکندریه و بیزانس بود. ایرانیان بیشتر در امور عملی حیات چون اخلاق و سیاست وارد می‌شدند و کارنامه عمل آنان به‌صورت آیینها و اندرزها و داده‌ها، پهنه متفاوت زندگی را پوشش می‌داد. دوران باستان ایران، مقولات اصیل فلسفه و منطق، خود را از هاله اساطیر و مذهب رها نساخت، و تفکر ایرانی با موضوعات دینی آمیخته ماند. ولی با این همه دیدگاه‌های تبیین حیات بر محور اعتقاد به متافیزیک و بیگانگی با انگارگرایی، ایران را خاستگاه ایدئولوژی‌های بزرگ مذهبی ساخت و در برابر دنیای سامی که در طول دو هزار سال، سه آیین فاخر یهودی، مسیحی و اسلام را عرضه کرده بود، جهان ایرانی نیز در همین مدت، سه آیین بزرگ میترایی، زردشتی و مانوی را عرضه کرد. آیین مهر (میترا) چهار قرن تمام آیین شماره یک امپراتوری پهناور رم بود و از دریای سیاه تا اقیانوس اطلس و از دریای شمال تا مدیترانه را در منطقه نفوذ خود داشت. نفوذی هم که امروز آثار آن را در بقایای صدها مهرابه در ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، آلمان، اتریش، انگلستان، رومانی، بالکان، آفریقای شمالی، خاور نزدیک و

آسیای صغیر می توان یافت.

آیین مزدایی هم بیش از شش قرن شاهنشاهی های هخامنشی و ساسانی را زیر استیلای تفکر زردشتی خود داشت و خمیرمایه همه ساختارهای ماوراءالطبیعه شریعت یهود قرار گرفت. مانویت نیز در کوتاه مدتی از کرانه اقیانوس کبیر تا سواحل اقیانوس اطلس و بخش قابل توجهی از خشکی های مسکون آسیا، اروپا و آفریقا را در نورید.

فلات ایران و طبیعت متفاوت آن، پدیده های طبیعی خاص خود را داشت. این طبیعت بسیار متغیر، لحظه لحظه های زندگی انسان ایرانی را با نتایج و آثار خود می انباشت و او را وادار می کرد که درباره آن همه تضاد و تخاضم و در عین حال رحم و ملاحظت ببیند. سرما و گرما، قحطی و فراوانی، اراضی خشک و بسیار حاصلخیز، توفان و آرامش، مقولاتی بودند که هسته اولیه دوگانه اندیشی و ثنویت را پایه گذاری می کرد. نبرد ضدین (همستار) در اندیشه ایرانی به شکل مبارزه دائمی نور و ظلمت یا نبرد اهورا و اهریمن و حتی ایران و انیران، زاده شد و زردشت در قوانین مقبول زمان به آن نظم بخشید.

دین مزدایی مراحل تکامل خود را در دو دوره مشخص دنبال می کند. بخش نخست آن که گاتاها محل انعکاس آن است، مربوط می شود به طرد زندگی چادرنشینی و نظام کوچنده قبایل و توصیه به یکجانشینی و سکونت در شهر و توسعه زراعت. در این پروسه جدید واضح است که راهبران و معتقدان نظام منسوخ چادرنشینی از جمله کی ها، کرپان ها و دیوها نکوهش شوند و پیشروان فرهنگ روستایی مورد ستایش قرار گیرند. در حقیقت این زردشت نبود که نظم نوینی را بنیاد گذاشت، بلکه وی نقش قابله ای را داشت که تولد نظام جدیدی که مولود پویش تکاملی جامعه ایرانی در گذر از مقاطع چادرنشینی به یکجانشینی بود تسهیل نمود. گاتاها در حقیقت نمایشگر گذار اقوام ایرانی از مرحله شبانی و قبیله ای و کوچ نشینی، به مرحله اسکان و تقسیم طبقات اجتماعی است.

دومین مرحله تکاملی دین زردشت، مربوط به روزگار ساسانی است که تدوین مکتوبات زردشت آغاز می شود. در همین دوران است که نبرد طبقاتی در عرصه اجتماعی، به نبرد طبقاتی در میدان ایدئولوژی شکل می گیرد. در اینجا نیز ظهور مانی و مزدک، مولود تضاد طبقاتی جامعه است. همچنانکه تضاد مصالح و منافع

نظام محکوم به سقوط دامداری با مقدرات شهرنشینی و یکجانشینی، ظهور زردشت را اقتضا کرد، ضدیت با منافع طبقات بالای جامعه ساسانی به رهبری شاه، اشراف و روحانیون زردشتی، پیدایی مانی و مزدک و به دست گرفتن مقدرات طبقات محروم جامعه ساسانی را ایجاب نمود. جامعه بسته و غیر قابل نفوذ ایران ساسانی که هر کس در هر طبقه و قشر اجتماعی که در آن پا به جهان هستی گذارد، می باید در همان لایه زندگی کند و بمیرد، و هیچ گونه تغییری در طبقات آن پذیرفته نبود، به تدریج تبعات ناگزیر خود را نشان داد. شاه در رأس هرم به وسیله دیوار ضخیم اشراف و روحانیون محصور بود. طبقاتی برخوردار از همه مواهب حیات، در برابر روستاییان، پیشه‌وران و بردگانی که قاعده هرم را تشکیل می دادند و شانه زیر بار سنگین مالیات و ستم‌های طبقاتی خرد داشتند.

پیدایی مانی و مزدک در حقیقت محصول طبیعی این موقعیت‌های اقتصادی-اجتماعی ناعادلانه است. اندیشه‌های التقاطی مانی، ترکیبی از انواع عقاید ادیان مختلف بود، عرفان گنوستیک و مرتاضیت هندوست. افکار مزدک نیز مشربی از جهان‌بینی‌های انقلابی ایرانی و اندیشه یونانی، ثنویت و نبرد ضدین که به صورت نبرد دایمی نور و تاریکی تجلی نموده است.

شورش عظیم مزدکیان هرچند در خون غرق شد، اما اندیشه‌های مساوات‌گرایانه دهقانی مزدک با یک دیرپایی شگفت‌انگیز تا اوایل قرن بیستم، در اندیشه دهقانان ایرانی موجودیت خود را حفظ کرد.

دوران اسلامی

فتح ایران وسیله اعراب مسلمان، سبب‌ساز تحولاتی عمیق در اندیشه ایرانی گشت. سقوط یک امپراتوری دیرپا و جهانشمول، و دگرگونی‌های بنیادی آن، واقعه کوچکی نبود که جامعه از پیش متلاطم ایران بتواند به راحتی آن را هضم نماید. پس از سرگستگی و حیرت اولیه شکست از اعراب، ایرانیان خود را با غرور بربری و خودبرترانگاری جاهلی عرب که قوانین اسلامی حریف آن نشده بود، روبه‌رو

دیدند.

قتل و غارت‌های سرداران عرب، حجاج بن یوسف، یزید بن مهلب و قتیبه، گرفتن مالیات‌های سنگین، خاصه سرانه (جزیه)، موالی شمردن اسرای جنگ‌های اسلامی، تصرف نیمی از کارروانه، پیاده به دنبال کشاندن ایرانیان در جنگ یا هر کار دیگر، کنیز شمردن خواهران و دختران ایرانی، محروم کردن موالی از حق داشتن کنیه، کمی از بسیار تفرعن عرب بر ملل مغلوب خاصه ایرانیان بود.

کنش‌های افراطی عرب، خاصه تحقیر بنی‌امیه نسبت به ملل دیگر، به پیکار برخاستن همه طبقات ملت ایران بر ضد اعراب را به دنبال داشت. اگر بنی‌امیه ادعای برتری عرب بر سایر ملل مغلوب را به افراط نمی‌کشاند ایرانیان و حتی ملل و اقوام دیگری که مغلوب شمشیر جهادگران مسلمان شده بودند، به نماد برتری عجم بر عرب تبدیل نمی‌شدند، و کار تفریط آنان به آنجا نمی‌کشید که بگویند، هر قوم و هر مردمی هر قدر هم پست باشند، باز بر عرب ترجیح دارند.

ایدئولوژی برتری عجم بر عرب را حزب شعوبیه به رهبری اشراف و طبقات ممتاز جامعه ایران به مثابه مرکز قدرت اتحاد ملی برای استقلال، سامان می‌داد، و مخالفان گوناگون اعراب را به خود جذب می‌کرد.

قتل عمر و سیله فیروز ایرانی (ابولؤلؤ) نخستین توطئه این حزب می‌توانست باشد. در ضمن کاشتن تخم کینه عمر در قلب ایرانیان نیز از دیگر فعالیت‌های شعوبیان به‌شمار می‌رود. با شرکت وسیع و عمومی ایرانیان در خروج مختار ثقفی و انتقام از قاتلان امام حسین (ع)، دامنه ترکیب اجتماعی این حزب را وسعت بخشید، و علاوه بر طبقات ممتاز ایرانی و نویسندگان و شعرا و شخصیت‌های خردمند ایشان، اعراب ناراضی را هم دربرگرفت. حزب شعوبیه با استناد به آیه قرآن کریم: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و اثنی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، ان اکر مکم عندالله اتقیکم.»

«اگر مردم از زن و مرد به وجود آمده‌اند و به ملت‌ها و اقوام منشعب شده‌اند. از برای آن است که از یکدیگر معرفت بگیرند و هیچ یک نزد خدا بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا.»

سعی داشت که عقاید و اندیشه‌ها و عملکردهای خود را منطبق با آن نماید و از اینجا عنوان شعوب بر جمعیت آنان اطلاق گشت.

فعالیت‌های گسترده شعوبیان در میان اعضای آن، روحیه مقاومت و از جان‌گذشتگی بسیار ایجاد نمود. اسماعیل یسار شاعر بلندآوازه ایرانی از آن جمله بود. یسار برای نخستین بار در سطحی چشمگیر، واکنش فرهنگی ایرانیان را به نمایش گذاشت. او شعری سراسر ستایش‌آمیز از ایرانیان و فرومایگی اعراب در حضور هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی خواند. هشام به خشم آمد و در آن حالت گفت، سزای آن کس که به پادشاهان کافر خود افتخار نماید مرگ است^۱. این نوع جان به مرگ سپردن به خاطر آرمان و اعتقاد به مبادی قابل احترام، از آن پس در میان ایرانیان در مقاطع مختلف تاریخ بعد از اسلام بنظر دیده شد.

شعوبیه که در مراحل اولیه، تظاهر به اسلام و مسلمانی می‌کردند، پس از گسترش عمومی حزب و افراط در خود برترانگاری ایرانیان، دچار انشعاب شدند. انشعاب در هر حزب و گروهی با هر آرمانی، هر چند نشانه تکامل آن جمعیت است، ولی آثار سقوط و ادبار تدریجی را نیز با خود به همراه دارد. طبقه متوسط شعوبی که از جمله پیشه‌وران و آزاداندیشان خردگرا بودند، پس از آنکه از مدزای طبقاتی اشراف ایرانی در حزب و روش محافظه‌کارانه آنان به تنگ آمدند، مخالفت با اسلام را علنی نمودند و به فلسفه‌ای آمیخته با عرفان مانوی روی آوردند. این گروه افراطی به زندیق و زنادقه شهرت یافتند که مشتق از کلمه زند اوستاست.

به پیروان مانی زندیگ می‌گفتند و زندیق معرّب آن است. در عهد اولیه اسلامی، کلمه زندیق به کسانی اطلاق می‌شد که به دین اسلام اعتقادی نداشتند، ولی کم‌کم دامنه آن وسعت یافت و به هر کس که اندک مخالفتی با دین اسلام می‌نمود و یا واجد ادیان قدیم بود یا اصولاً دهری مذهب، یا از نظر داشتن افکار فلسفی زیر بار دین نمی‌رفت گفته می‌شد. از آن پس نوبت شیعیان امامیه و اسماعیلیه رسید که حائز این عنوان از طرف دشمنان گردند.

۱. هشام گفت: بر من مفاخرت می‌کنی و بزرگی و عظمت نیاکان خود را به رخ می‌کشی؟ پس بفرمود او را در آب انداختند که نزدیک بود خفه شود. آن‌گاه امر کرد او را بیرون آورده و به حجاز تبعید کردند. این شاعر در قصیده‌ای دیگر به خلیفه می‌گوید، ما دختران خود را تربیت می‌کردیم و شما زنده به گور می‌کنید. (ابوالفرج اصفهانی، الاغانی به نقل از روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، ص ۶۸).

نقطه مقابل افراطیون شعوبی، اشراف محافظه کار ایرانی همچون افشین و خاندان برمکی و خاندان سهل و خاندان نوبختی قرار داشتند که به تناسب شأن اجتماعی خود، مبارزه با تسلط عربی را به پیش بردند.

از اخبار مورخان بعد از اسلام برمی آید که سرداران و زمامداران ناموری، همچون ابومسلم خراسانی و طاهر ذوالیمینین و ابوسلمه خلیل، از رهروان این راه بوده اند.

از آنجایی که اعضای حزب شعوبیه دریافته بودند، شکست یک ملت به ساقط شدن دولت و از هم پاشیدن نیروی نظامی آن نیست، بلکه به نابود شدن ارزشهای فرهنگی آن است، به ترویج آثار تاریخی و پدیده های فکری و آداب و منش های ملی و آیین های ایرانی دست زدند، و چون نوشتن به زبان فارسی گناه شمرده می شد و نویسندگان تحت تعقیب و مجازات اعراب قرار می گرفت، شعوبیان به ناچار، مکتوبات و پدیده های فکری و فرهنگی ایران پیش از اسلام را به زبان عربی ترجمه کردند.

از مؤثرترین یورش فرهنگی شعوبیه به عالم بدوی اعراب، تألیف و ترجمه و انتشار کتاب است که متأسفانه به سبب مقابله شدید حکومت های بنی امیه و بنی عباس با زنادقه، تمامی آن کتابها که از ذخایر فرهنگی ایرانیان قبل و بعد از اسلام است، از میان رفته، و تنها نامی از آنها در کتاب های اغانی، عقد الفرید، مروج الذهب و الفهرست و دیگران به میان آمده است.

نامدارترین شعوبی زمان، ابن مقفع ایرانی است که کارهایی سترگ در عرصه دانش و فرهنگ از او پدید آمد. به سبب عظمت تلاش های او بود که حتی مسلمانان عرب، به ارجمندی شخصیت ایرانیان پی بردند و هم مردم ایران به یاد دوران شکوهمند جهاننداری و تمدن و فرهنگ نیاکان خود افتادند، و روح پهلوانی و عشق به آیین های دیرین، در دل ایشان دمیده شد. او تا آنجایی در انتشار کتب پیش رفت که مهدی خلیفه عباسی گفت:

«من هیچ کتاب از زندیقان ندیدم که اصل آن از ابن مقفع نباشد.»

سرانجام آن مرد بزرگ به اتهام شعوبی بودن، به اشاره خلیفه عباسی به طرز

وحشیانه‌ای در آتش سوزانده شد. کوشش‌های فداکارانه شعوبیان در قلمروی فرهنگی، آنچنان ابعاد وسیعی داشت که گاه رویارویی ایرانیان در عرصه‌های سیاسی و نظامی با اعراب تحت‌الشعاع آن قرار می‌گرفت.

این تلاش‌ها در قرون بعد با شاهکار جهانی استاد طوس تکمیل شد، و ایران تنها کشور مسلمانی گشت که زبان عربی را به نفع زبان ملی خود طرد کرد. و نیز تنها ملت مسلمانی در میان ملل مصر، عراق، اردن، سوریه، مراکش، تونس و الجزایر شد که گذشته پرافتخارش را به فراموشی نسپرد و آن را در تمامی جلوه‌های ادب و هنر و شعر و موسیقی و فولکلور و رسوم روزمره‌اش زنده نگاه داشت.

اعتزال و معتزله

چیرگی اعراب بر ایران، موجب تغییرات چشمگیر در اندیشه ایرانیان گشت. مردم ایران آنچه را که حقا از آیین اسلام می‌طلبیدند، عدالت و مساواتی بود که پیش از آن وسیله کیش دولتی ساسانی و مؤیدان آن از ایشان دریغ شده بود. اما خلیقات بدوی عرب‌های تازه مسلمان، مانع از تحقق این امر شد. غرور ملی زخم خورده ایرانیان را تنها می‌توانست مرهم اجرای عدالت و برابری اجتماعی میان عرب و عجم و عالی و دانی جامعه اسلامی درمان نماید که متأسفانه تصویر موحشی که اعراب از بربریت تبار خویش بروز دادند، ایرانی‌ها را از خود مأیوس نمودند. بنابراین مردم ایران علاوه بر دست بردن به اسلحه جهت اعاده استقلال از دست رفته، در عرصه فرهنگی نیز به تکاپوی فراوان افتادند. اولین دستاویز را اختلاف مسلمانان درباره جانشینی پیامبر اسلام به آنان داد و سپس مقوله جبر و اختیار که ناظر بر دو نوع نگرش متفاوت اقوام ایرانی و عرب به جهان هستی و امور جاری آن بود.

برابر آیین‌های باستانی ایران که مطابق آن، هر آدمی فردی بود که با تواناییهای خرد و امکانات تعقل آفریده شده بود، به ایرانیان این امکان را می‌داد که از توانایی تشخیص و انتخاب آزادانه راهی که باید میان خیر و شر و نور و ظلمت بگذرد برخوردار باشند. او به همان اندازه که آزادی‌گزینش داشت، مسئولیت نیز داشت و

مسئولیت او انتخاب راه اصلح جهت رسیدن به رستگاری بود. اما اعراب به صورت موروث تحت تأثیر آیین‌های توحیدی نوع یهودی بودند و پس از قبول اسلام، با وجود صراحت برخی آیات قرآنی در مورد اختیار، قرائتی که از دین جدید کردند، همان برداشت گذشته بود. بنابراین مقوله جبر و اعتقاد به فاقد اختیار بودن انسان، همچنان راهبر سلوک و رفتارهای آنان گشت. از اینجا دو گروه مخالف زیر عنوان جبر و تقدیر و اختیار در نخستین قرون هجری، راه را برای مناقشات و انشعابات آینده میان مسلمانان باز نمود.

در اواخر قرن اول هجری، در قلمروی ممالک اسلامی، سه واکنش فکری عظیم رخ داد که هر یک از آنان علاوه بر ارتباط با یکدیگر، زاینده کنش تکامل یافته واحدی نیز بودند. قیام خوارج از ارقه - نخستین تجلیات تصوف اسلامی و نهضت فکری معتزله.

ستم طبقه ثروتمند، متشکل از حکام قهار تازی و غازیان غارتگر و ملاکین بزرگ نسبت به طبقات فرودست شهری و روستایی، قیام‌های حسین بن علی (ع) مختار ثقفی و زید بن علی را به دنبال آورد. حسن بصری که به قتل و برده ساختن و غارت ملل مغلوب به نام ترویج اسلام و مسلمانی، بسیار معترض بود، شک داشت که این کنش‌ها سبب رستگاری شود، نخستین اندیشه تصوف اسلامی را که خوار شمردن مال و ثروت دنیا از آن جمله بود پایه گذاشت. سرانجام این ایرانیان بودند که بنابه اصل آزادی انتخاب و اختیاری که برای انسان در حوزه اعتقاد و کل جریانات هستی قایل بودند، قرآن و نصوص اسلامی را قابل تأویل دانستند و نهضت معتزله را بنیاد نهادند.

اهل اعتزال عقاید غیرقابل تغییر مسلمانان عرب را به جبر و قضای رفته که برابر آن فرد مسلمان تبدیل به انسان فاقد اختیار و برده مفلوک می‌گردید، به باد انتقاد و ریشخند می‌گرفتند.

این سه نحله فکری، کل پدیده‌های اجتماعی غالب در اواخر قرن اول هجری را به لبه شمشیر اعتراض سپردند. معتزله ضد معتقدین به جبر و قضا، و خوارج با قیام‌های مشهور خود علیه ستمکاران و عوام‌فریبان حاکم بر مقدرات مسلمانان، و متصوفه، ضد دنیاپرستان در این راه اعلام موجودیت رسمی نمودند.

«علت تمامی تأویل‌ها و اظهار شبهه‌های اعتزالی و ظهور مسالک و مذاهب و

قیام خوارج از رقی آن بود که حکام بنی امیه از آن معدود آیات جبری قرآن برای غارت ملل مغلوب و بهره‌کشی از زحمه‌تکشان شهرها و روستاها و حفظ تسلط حاکمیت جابرا نه خود بر مردم و ملت‌ها سوءاستفاده می‌کردند. از جمله ایرانیان که از این لحاظ بیشتر از هر ملت دیگر مورد تعرض واقع می‌شدند، با دخالت و پشنازی خردمندان خود، گذشته از برپا کردن جنبش و شورش خوارج، ابتدا مکتب و مشرب صوفیانه حسن بصری را رونق دادند. سپس نهضت معتزله را در میان آن بارور کرده و برکشیده و گسترش دادند.^۱

نهضت معتزله با خلافت و حاکمیت عربی سرسختی مخالف می‌ورزیدند، و با وجود سرشت نرم و قابل انعطاف ایرانی. در این مورد خاص، سرسختی نشان می‌دادند. آنان فلسفه یونانی را با شوق فراوان مطالعه و جذب می‌کردند، و با شور عقلی که از این راه حاصل می‌شد، پای اصول منطقی و موارد علمی را به دین اسلام کشاندند. با ورود خردگرایی و استدلال در مباحث اسلامی، وحدت عقیده عربی را متلاشی نمودند.

تألیف و ترجمه کتاب از آرای فلسفی یونان و اندیشه‌های مانوی وسیله شعوبیه، سبب دوام و قوام عقاید معتزله گشت.

با نیرو یافتن نهضت معتزله، روح ملی و ایران‌پرستی با افکار و عقاید کهن ایرانی در آمیخت و مقدمه پدیا. آمدن جنبش‌های دینی جدید از جمله فرق مختلف شیعه گردید. بسیاری از متفکران شیعه دوازده امامی و زیدی و اسماعیلی، از اندیشه‌های بزرگان معتزلی استفاده کردند. حتی بعضی از رجال شیعه از ائمه معتزله بودند.^۲

شهرستانی به صراحت اهل اعتزال را اهل عدل اعلام می‌کند.

«و مسلک اهل عدل که معتزله‌اند»^۳

و این عدل معتزله را در چهارمین رکن اسلام شیعی می‌بینیم که برای برقراری عدالت اجتماعی، آن را صفتی خدایی دانسته‌اند و شهرستانی همچنان در مبحث شیعه آورده که:

۱. روند نهضت‌های ملی و اسلامی ایران، ص ۷۶.

۲. الملل و النحل شهرستانی، ص ۳۳.

۳. همان، ۸۷.

«شیعه از جمله در اصول به معتزله میل کنند.^۱»

برابر اخبار اسلامی، آیین معتزله از محفل درس حسن بصری برخاسته است. حسن مردی دانشمند و دلیر بود که جمله اعتراضات او به ستم حکام مسلمان عرب مشهور است. هم او با بی‌اعتنایی به دنیا و خوار شمردن مال دنیا، نخستین پایه‌گذار تصوف اسلامی نیز لقب گرفت. ولی پایه‌گذار اصلی عقیده معتزلی، و اصل بن‌عطای ایرانی، شاگرد حسن بصری است که اصول پنجگانه عقیده معتزلی را وضع نمود.^۲ جهان‌بینی و جهان‌شناسی ایرانی - زردشتی که در اندیشه‌های معتزله آشکار و متجلی بود، به وسیله ایرانیان مروّج این فکّر در حوزه اسلامی به صدر نشست و به جان سختی معتقدان به جبر و تقدیر مسلمانان عرب خاتمه داد. به سائقه این جهان‌بینی است که جمله تاریخ‌دانان نوشته‌اند، نهضت و نحله معتزله را ایرانیان ابداع کرده و از آن چون سلاحی سیاسی استفاده کردند.

ایرانیان معتزلی مذهب، نخستین گروه از مسلمانان بودند که در توجیه و تفسیر مسائل دینی، استنتاجات عقلی و منطقی را که از فلسفه و منطق یونان اخذ کرده بودند، به کار بستند. با ترجمه آثار بزرگان فلسفه یونان و وسیله معتزله، و رواج استنتاجات منطقی در امور بحث، درباره ماده و صورت که از فلسفه ارسطو گرفته شده بود، مهمترین مشغله فکری مسلمانان پدید آمد، و ذهن ایرانی که از دیرباز با دوگانگی و ثنویت زردشت، مانی و مزدک و نبرد دایمی نور و تاریکی آشنا بود، در این دوران گرفتار ثنویت ماده و صورت شد.

از وقایع مشهور قرون دوم و سوم هجری، ابداع علم کلام است که دانش اثبات موازین دینی می‌باشد که وسیله معتزله شیفته فلسفه یونان پایه‌گذاری شد.

۱. همان، ص ۱۰۶.

۲. به نوشته مسعودی، معتزله به اصول پنجگانه زیر معتقد بودند. (۱) توحید: خدا مانند چیزهای دیگر نیست. نه جسم است، نه عرض، نه عنصر، نه جزء، نه جوهر بلکه خالق آنهاست. (۲) عدل: خدا شر و فساد را دوست ندارد و در اعمال بندگان دخیل نیست و اعمال اختیاری است، نه سرنوشتی و جبری، هر کس مسئول اعمال خودش است. (۳) وعید، خداوند نوید می‌دهد که از رحمت او ناامید نباشید. (۴) اسماء! یعنی کسی که مرتکب گناهان کبیره شود نه مؤمن است و نه کافر، بلکه فاسق است و در منزلی بین این دو منزل. (۵) احکام: اقدام به امر معروف و نهی از منکر بر همه کس واجب است.

از نامداران عرصهٔ اعتزال، از صاحب عباد طالقانی، وزیر صاحب نفوذ آل بویه، قاضی القضاات عبدالجبار همدانی استاد سید کیا ابوالحسن المؤید بالله، ابن راوندی و ایرانشهری و محمد بن زکریای رازی گرفته تا ابو جعفر محمد بن جریر طبری، امام فخر رازی و فردوسی طوسی که با اشعار شیوای خویش، خرد را به جای نیروی ماوراء الطبیعه و تقدیر ازلی، رهبر انسان معرفی می‌کند.

خرد زندهٔ جاودانی شناس	خرد مایهٔ زندگانی شناس
از او شادمانی، وزو مردمی ست	ازویت فزونی، وزویت کمی ست
کسی کو خرد را ندارد ز پیش	دلش گردد از کردهٔ خویش ریش
هشیوار دیوانه خواند ورا	همان خویش بیگانه خواند ورا
خرد چشم جان است چون بنگری	تو بی چشم شادان جهان نسپری
خرد را و جان را که یارد ستود	اگر من ستایم که یارد شنود
همیشه خرد را تو دستور دار	بدو جانت از ناسزا دور دار

ابوالفضل بیهقی، جارالله زمخشری در قرن ششم و ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه را می‌توان نام برد.

فرجام کار آنکه، نحلهٔ معتزله پس از انشعاب به بیست فرقه، با وجود اختلاف در فروع، همچنان در اصول مشترک ماند و با دقت لازم می‌توان محتوای عقاید آنان را به آسانی در عقاید شیعیان زیدی و اسماعیلی و اثنی عشری منعکس دید.

جنبش شیعه

بذری را که شعوبیه و پس از آن معتزله در مزرع اندیشهٔ قلمروی اسلامی کاشتند، به تدریج بارور شد و ثمره قابل انتظار خود را داد. این محصول جدید، مذهب شیعه بود که گرچه از جانب فقهای چهارگانهٔ اهل سنت و جماعت پذیرفته نشد، ولی به خاطر حوادث عظیم اجتماعی و سیاسی و فلسفی و خلقی که زیر شعایر آن در حوزه اسلامی و ایرانی پدید آمد، این مذهب را قابل توجه و شایان

دقت بسیار ساخته است. به جز مفهوم واژه شیعه که اهل تاریخ در آن اتفاق رأی دارند و آن را گروهی از پیروان و مریدان حضرت علی بن ابیطالب (ع) می دانند، اما در محل بروز و ظهور آن، اختلاف فراوان یافته اند.

آنچه که قابل انکار نیست، نقش ایرانیان در پرورش و تکمیل مراحل این آیین در عرصه های متفاوت است که در این میان ابعاد ملی و طبقاتی و سیاسی و فرهنگی آن قابل ذکر می باشد.

حکام عرب و ایادی آنان با اعمال قساوت های وحشیانه و ایجاد خفقان و سرکوب و برده شمردن مردم ایران و سایر ملل مسلمان، ایرانیان را از وعده عدالتی که منادیان اسلام به آنان داده بودند، ناامید ساختند. آنها به ناچار متوجه جنبه مقابل این ستمکاران که علی (ع) و خاندان او قرار داشتند شدند. قتل عمر، شرکت وسیع و مهیج در گرفتن انتقام خون حسین بن علی و دیگر حوادث بزرگ جامعه اسلامی زمان، از این تلمی ویژه ایرانیان نشأت گرفته است. در این کار آنچه ان پیش رفتند که هر قیامی را که رنگ ضدیت با خلافت عربی نداشت، از شرکت در آن مضایقه می نمودند. تنها گذاشتن زید بن علی پس از خودداری او از طعن و لعن شیخین و سیله ایرانیان، در تاریخ شیعه شهرت بسیار دارد.

نکته شیعه به گروه های متوسط و پایین اجتماع شهروده و دفاع از منافع طبقاتی آنان، طبعاً میان این دو نیروی فکری و اجتماعی، وابستگی ایدئولوژی و تشکیلاتی ایجاد می کرد. اما این نگاه ویژه به امور، دشمنان مشترکی نیز از طبقات مالدار و فتودال و هیئت حاکمه غیر ایرانی را مقابل خود می دید.

بهانه های ظاهری شیعیان در اقدام به قیام های عقیدتی، ابتدا در توزیع اموال غارتی بلاد مفتوح به زمان عمر و سپس اعتراض به نحوه فیصله جنگ صفین در عرصه مناقشات میان معاویه و خلیفه وقت حضرت علی (ع) بود که از بطن آن، شیعه افراطی خوارج سربرکشید. گرایش ابومسلم خراسانی و ابوسلمه خلال معتزلی به شیعه و انتخاب علی بن موسی الرضا به ولیعهدی مأمون توسط فضل بن سهل، از این دست اعتقادات توده مردم به این نحله فکری و طرفداری از علی علیه السلام و اولاد او به شمار می رود.

دنباله این گرایش ها به جنبش روستایی طبرستان و تشکیل دولت سادات در آن ولایت انجامید. قیام های مکرر خوارج و عیاران و خرم دینان و زنگیان و قرمطیان

و اسماعیلیان تا حمله مغول به افرازش نهضت شیعه کمک بسیار نمود. انشعاب شیعه به فرق مختلف، علاوه بر اقتضای کلی یک مذهب و دبستان فکری در جریان تکاملی خود به افتراق، الزام جدایی ملت‌های متمدنی که به ضرب شمشیر عرب به قلمروی اسلامی اضافه شده بودند نیز از دیگر دلایل انشعاب به‌شمار می‌رود. زیرا اختلاف ذائقه فرهنگی و ملی آن ملت‌ها در گزینش اسلام، این نوع تفاوت‌ها را ایجاب می‌نمود. چنانکه کشور باستانی یمن در قرن دوم شیعه زیدی را حاصل نمود، و مردم مصر شیعه هفت امامی و فرجام کار، ایران با شیعه دوازده امامی به استقلالی که قرن‌ها خون و مال به پای آن ریخته بودند نایل آمدند.

ایرانیان پس از شکست از اعراب و پذیرش دین اسلام، راه‌های متفاوتی را جهت دستیابی به استقلال و تجدید عظمت پیشین آزمودند که از آن میان، قیام‌های مسلحانه و مردمی ملت ایران به رهبری سردارانی چون ابومسلم خراسانی و طاهربن حسین، المقنع و بابک خرم‌دین و دیگر نامداران این عرصه، قابل ذکر است. اما ناکامی‌های نظامی و سرانجام فجیع رهبران قیام، به آنها فهماند به سبب گسترش و نفوذ فوق‌العاده مکتب اسلام میان ملل عرب و غیر عرب، در این سودا توفیقی نخواهند داشت. به ناچار تصمیم گرفتند که با روش‌های سیاسی و توسل به ایدئولوژی‌های جذاب فکری، دین اسلام را در فرهنگ و تاریخ و ذائقه ملی ایران وارد نمایند و تبدیل به دین ملی ایرانی کنند، تا با استقلال فرهنگ دینی، استقلال ملی و سیاسی به‌دست آورند.

این اقدام ایرانیان، اختلاف فکری عظیمی در میانه افکند، و نتیجه آن شد که ایران به همان حال ایرانی خود ماند و اعراب نتوانستند ایران را همچون مصر و سوریه و دیگر ملل باستانی، از مظاهر زندگی خویش محروم کنند.

شیرین‌ترین و اعجاب‌انگیزترین بخش تاریخ جهان، این جنب و جوش چهارصد ساله‌ایست که از صدر اسلام به این سوی در تاریخ ایران دیده می‌شود، و با جرأت می‌توان گفت، تاکنون هیچ ملتی در هیچ یک از مراحل زندگانی خویش، چنین عظمت و جلالی ظاهر نساخته است. مدت چهار قرن تمام، روح ایرانی در پرخاش و خروش بود.

پس از گذشت زمان دراز چهارصد ساله و آزمودن تمامی راه‌های ممکن از توسل به شمشیر و دشنه، مذهب و فلسفه، و ملبس گشتن به جامه‌های رنگارنگ

شعوبی، معتزلی، صوفی، قرمطی، سرانجام ایرانیان همداستان شدند که تنها راه رهایی ایران از زیردستی عرب، آن است که خلیفه برای تازیان بماند و بر اندیشه ایرانیان فرمانروایی نکند. و این تمام داستان شورانگیز و حیرت افزای تشیع است. یعنی خراجگزار و فرمانبر خلیفه عرب نبودن و به پیشوای ایرانی خویش پای بست بودن.

این کار ایرانیان در تلفیق آیین‌های ملی خویش با مذهب مسلط زمان، یکبار دیگر برای اولین بار اتفاق افتاده بود، و آن تبدیل مذهب مسیحی به نسطوری در زمان ساسانیان بود با هدف خارج شدن از تبعیت رم و باب، مرکز جهان مسیحی. ایرانیان صدر اسلام که نماینده‌ای شاخص چون سلمان پارسی را در میان صحابه داشتند، از همان ابتدا خواهان آن بودند که دولت اسلامی تازه تأسیس عرب را مطابق ذائقه فرهنگ سیاسی خویش اداره کنند. آنجا که سلمان پس از استماع سخنان اجتماع‌کنندگان سقیفه بنی ساعده، دایر بر انتخاب ابوبکر به جانشینی، به زبان پارسی می‌گوید «کردیت و نکردیت»^۱ در حقیقت مخالفت خود و ایرانیان تازه مسلمان را به بیرون بردن جانشینی پیامبر از خاندان او فریاد می‌زند. زیرا مسئله جانشینی در نظر ایرانیان هنوز تلفین قدرت حاکمیت زمینی و انگیزه آسمانی بر مبنای فرّه ایزدی بود، و آن را بیشتر مسئله‌ای فرازمینی می‌دانستند تا مربوط به امور ناسوت و ناسوتیان.

در زمان خلافت مأمون در اوج مناقشات لفظی و جدلی ارباب عقاید با یکدیگر، به سبب رشد اندیشه‌های اعتزالی و اساس عقیده شیعه شدن آن افکار، سنی‌ها آنان را مشرک خواندند. به شیعیان می‌گفتند:

«اینان آدمی را آفریننده و مسئول اعمال خود می‌دانند و برای خدا هیچ نقشی قابل نیستند، بدین سبب به ثنویت زردستی بازگشته‌اند»^۲.

در اشاعه اندیشه التقاطی و داخل کردن فرهنگ ایرانی در اسلام و تبدیل آن به مذهب شیعه؛ خردگرایان ماتریالیستی چون ابن مقفع، ابوعیسی محمدبن هارون وراق، ابن ابی العوجا و ابوالحسن راوندی به شیوه‌های متنوعی از جمله تألیف و تصنیف فراوان کتب، در دفاع از شیعه نقش اساسی داشتند.

۱. مقدمه ترجمه از دکتر جواد مشکور، فرق شیعه نوبختی، ص ۴۲.

۲. برتولد اشپولر، جهان اسلام، برگرفته از روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، ص ۱۱۳.

نهضت‌های شیعی دوازده امامی، زیدیه، غلاة، قرامطه و اسماعیلیه تا هنگام حمله مغول، منشأ حوادث عظیم و شگرف در اقطار عالم اسلام شدند. آنان با وجود اختلاف سطح، در عمق و ریشه نشأت واحدی داشتند، و با جهان‌بینی مشترک، هدفی یگانه را دنبال می‌کردند.

مخالفت شیعه با انتخاب امام وسیله خلق مسلمان، و اثبات وجوب عقلانی امام و انتصاب و وراثت در امامت، نقطه اشتراک همه فرق مختلف شیعه بود. به همین سبب قرامطیان و اسماعیلیان از سده چهارم تا هفتم هجری زیر بار حکومت خلفا و ترکان اشغالگر ایران نرفتند و آنها را جابر و غاصب خواندند، و در مقابل، هر خلیفه از بنی امیه و بنی عباس و هر عامل و حاکم عرب، جنبش موالیان ایرانی در لباس شیعه را نه اختلاف در نوع حکومت و خلافت، بلکه دشمنی آشکار با سیادت اعراب تلقی می‌کردند، و آن را در خاک و خون غرق می‌ساختند. از معاویه که سب علی (ع) را در منابر مرسوم ساخت و زیاد بن ابیه و پسرش عبیداله و حجاج بن یوسف، بسیاری از شیعیان و مراجع اعتقادی آنان را که علویان و فرزندانگان پیغمبر و علی باشند، کشتند.

پس از آنکه نهضت‌های شیعه به گسترش قابل قبول در ایران و قلمروی خلافت اسلامی رسید، به دو صف مشخص تقسیم شد. ابتدا شیعیان افراطی چون زیدیه و اسماعیلیه که وارث نهضت علویان و خوارج و عیاران بودند و دیگری شیعیان دوازده امامی میانه‌رو.

پس از برانداختن خاندان اموی از خلافت وسیله ایرانیان به رهبری ابومسلم، و روی کار آمدن شخصیت‌های خردمند و کافی جامعه ایران در وزارت عباسیان و کشتن خلیفه امین وسیله طاهر بن حسین و نشانندن مأمون خلیفه دورگه ایرانی - عرب، و سپس به ولیعهدی سپردن علی بن موسی الرضا، جامعه حاکم عرب به شدت احساس خطر کرد و به مقابله شدید دست زد که قتل ابومسلم و ریشه‌کنی خاندان برمکی و اعدام فضل بن سهل و مسموم ساختن امام هشتم شیعیان، از جمله واکنش اعراب بر ضد نهضت روبه‌گسترش شیعیان ایرانی بود.

به تدریج با اوج‌گیری نهضت شیعه، بخش شرقی خاک ایران از دست حاکمان بنی عباس خارج شد و زیر نفوذ طاهریان قرار گرفت، و بخش غربی را نیز خرم‌دینان قبضه نمودند. به این ترتیب مقدمات استقلال ایران فراهم آمد. هرچند تمرکزگرایی

و وحدت ملی در سطح وسیع حاصل نیامده بود، اما سامانیان، صفاریان، آل زیار مخصوصاً خاندان بویه با تصرف بغداد، میخ قدرت شیعه گری و احراز استقلال ایران را بر پیشانی دارالخلافه بغداد کوبیدند.

تکامل فتوٰدالیسم از اواخر قرن چهارم به بعد و اتحاد مرکز خلافت با دولت های ترک نژاد غزنوی و سلجوقی، اولویت مبارزات طبقاتی شیعه را بر جنبه ملی آن آشکار ساخت. فرقه اسماعیلیه در طول این سده ها، پرچم مبارزه علیه ایران خواران ترک و عرب را به دست گرفت و از توده های زحمتکش شهری و روستایی و روشنفکران ایران گرای زمان استفاده کرد.

شاخص ترین چهره روشنفکری عرصه ملی در قرن چهارم، ابوالقاسم فردوسی دهقان زاده (خرده مالک) اهل طوس بود که با آرمان بلند خود، پرچم مبارزه فرهنگی ملیون شیعه را که از یک سو با خلفای عباسی و ترکان غزنوی، و از سوی دیگر با فتودال ها و اشراف محلی و غیر محلی می جنگیدند به دست گرفت.

فردوسی با جهان بینی معتزلی و دارا بودن مذهب شیعه، با شاهنامه خود، یک تنه علیه زبان و فرهنگ ترک و عرب و بیدادگری های مرکز خلافت و حکام سنی غزنوی به پا خاست. مواریت فرهنگی و ارزش های ملی ایرانیان را ستود، و خوی و منش بربری ترکان و اعراب را با نماد خونخواری ضحاک و درشت خویی ضحاکیان مجسم نمود. چون زبان و ایدئولوژی مذهبی و ملی فردوسی، زبان توده های فرودست و مظلوم جامعه ایران بود، عمل فرهنگی او جاوید شد و به همراه آن، زبان پارسی بر زبان قدرتمند و نافذ عربی در ایران چیره گشت.

دانش دوستی دیلمیان و پس از آن خدمات فرهنگی عناصر ایرانی دستگاه حکومت سلجوقی همچون خواجه نظام الملک طوسی، بستر مناسب رشد علم و تحول اندیشه را فراهم ساخت.^۱

دوران سلجوقی، اوج قدرت اقتصاد شهرنشینی پیشرفته امپراطوری اسلامی

۱. عضدالدوله دیلمی علاوه بر شهرت در کار سیاست و کشورداری، در پایتختش شیراز، قصری با ۳۶۰ اتاق ساخت که بزرگترین تالار آن به کتابخانه اختصاص داشت. صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله دیلمی در ری مرکز حکومت یا در حقیقت پایتخت فرهنگی جهان آن روز، کتابخانه ای تأسیس نمود که به اندازه تمام کتابخانه های قاره اروپا کتاب در خود ذخیره داشت.

در ایران است. وجود دانشگاه‌های متعدد به نام نظامیه که با درایت و کاردانی نظام‌الملک تأسیس شده بود، پایه‌گذار رونق علمی زمان خود شد. اندیشه سیال و پویای ایرانی در این دوره زیر سایه امنیت و شکوفایی اقتصادی اوج می‌گیرد. توسعه خردگرایی، شک در آرای ارسطو را نتیجه می‌دهد. محمدبن زکریای رازی، پرچمدار این نوع تفکر و دفاع از علم و ماده‌گرایی را به عهده دارد. او به ابدی بودن ماده اعتقاد دارد. به اعتقاد او جهان مجموعه‌ای از اجزای لایتجزا یا اتم است.

در این دوران، فارابی جامعه‌شناسی اسلامی را بنیاد می‌نهد و تحت تأثیر اندیشه‌های افلاطون، هم عرض مدینه فاضله ابداعی او، آرمان شهر دیگری در عرصه اخلاق متعالی بشر بنیاد می‌گذارد و مدینه نازله یا جاهله را مقابل آن می‌نهد. ابن سینا فلسفه مبتنی بر وجودشناسی را عرضه می‌نماید. مبارزه سرسختانه ناصر خسرو با مخالفان خردگرایی آغاز می‌شود، و نظریات انقلابی ابوریحان بیرونی مبتنی بر اصل شک در آراء ارسطو عرضه می‌شود.

حکمت اشراق با فلسفه نور سهروردی، محصول همین عصر است. در این نوع تفکر، عرفان با فلسفه، و اشراق با منطق در هم آمیخته‌اند. سهروردی واضح حکمت اشراق بود. اندیشه اصالت نور او، و اینکه نور، ماده و هیولای اصلی و واحد وجود است، اصل شناخته شده‌ای بود که قبلاً در تفکر ایرانی دین زردشت و مهرپرستی چهره نموده بود. در فلسفه نور سهروردی، همان ثنویت، همان دیالکتیک ساده و ابتدایی و همان نبرد ضدین به چشم می‌خورد. او در مرحله نهایی، پیروزی نور یا عالم انوار معنوی را که منشأ حرکت و حرارت است، بر ظلمت و سیاهی‌های برزخی، مسلم می‌داند، و فلسفه نور را به فلسفه نبرد تبدیل کرده بود و آن را با آیات قرآنی تطبیق می‌داد.

پیشرفت حیرت‌انگیز تفکر و فلسفه در جامعه ایران اسلامی آن روزگار، قطعاً پسند خاطر خلافت نبود. برای مبارزه با فیلسوفان و ماده‌گرایی آنان، فلسفه و منطق یونانی را در خدمت الهیات قرار دادند و با وضع علم کلام، مبارزه‌ای شدید با آزاداندیشان آغاز گردید. علم کلام با ظهور غزالی به اوج خود رسید و فیلسوفان در یک رشته از آثار او تکفیر شدند. نتیجه این مبارزات میان دو عنصر متضاد اندیشه سبب گردید که زجر و تعقیب فلاسفه و سوزاندن آنان آغاز شود.

سیل تهاجم مغول، همه این آثار پویش انسانی علم را که ره‌آورد رونق

اقتصادی و امنیت اجتماعی ملت‌ها در عرصه تاریخ است، با خود بر دو عصری سترون و عقیم پس از دوران درخشان فرهنگ اسلامی که پایه گذارانش ایرانیان بودند، با خود به ارمغان آورد.

نهایتاً پس از یورش مغولان به ایران و تغییرات عمده از پس ویرانیهای حیرت‌انگیز، و بالا و پایین شدن طبقات جامعه، دولت شیعی سریداران در خراسان پدید آمد. هنوز صد سال از زمان مغولان نگذشته بود که آفتاب اقبال شیعیان دوازده امامی طالع شد و در قرن دهم هجری، همراه با فرزندان شیخ صفی به تخت نشست.

تصوف - اسماعیلیه - اخوان الصفا

تصوف

جوامع ایرانی پس از اشغال ایران وسیله اعراب و سپس ترکان، به غریقی می ماند که برای نجات خود به هر وسیله ای چنگ می انداخت تا مجال نفس کشیدن دوباره بیابد. اعاده استقلال و دستیابی به هوای مساعد فرهنگی، ایران را به جامعه ای ملتهب و سراسر خشم و خروش و عصیان تبدیل کرده بود. چنانکه پس از یأس عمومی از نتایج قیام های نظامی، جبهه فرهنگ و اندیشه به شدت تقویت شد. به همین سبب نحله های فکری و اعتقادی یکی پس از دیگری از بستر آن جوانه زد. بعد از معتزله و شیعه، اندیشه های صوفیانه، تفکر انقلابی قرمطی و اسماعیلی و مبارزه تبلیغاتی و نهان روشی اخوان الصفا، قابل ذکر است.

تصوف با هر ریشه و اصلی، در هر جای عالم، در حقیقت واکنشی اعتقادی بود علیه ستمگران حاکم و زورگویی اشراف و طبقات ممتازة استثمارگر جامعه. در طول تاریخ، این نوع نموده های ذهنی با محتوای صوفیانه در انظار عالم و اقالیم مختلف جهان، بسیار به ظهور رسیده است. از تائوئیسم چینی که مقابله روشنفکران چینی علیه برده داری بود، تا کیش بودا در هند که ضدیت با نظام کاست و کنش نامطلوب برهنه ها و پاسداران نظام کاست را در حیطة اهداف خود داشت، از آن جمله است. مسیحیت در آسیای غربی و اروپا و رواج نهضت مانوی به عهد ساسانیان، همه و همه از یک نظام فکری معترض به جریان ناسالم ستم و ستمگری در جوامع خود حکایت دارد.

در حقیقت تصوف آخرین عکس العمل اضطراری و ناچار انسان هایی بود که می توانست در هر جای عالم، علیه بیدادگری و زیاده طلبی حیوانی مسلطین بر جامعه، مجال بروز و ظهور پیدا کند.

نوعی مبارزه منفی توده های محروم و تحت ستم، به رهبری خردمندانی

وارسته و بزرگوار و با عاطفه، علیه ظلم و نفاق، سبب شد که تصوّف اسلامی شکل بگیرد. مکتب حسن بصری، عامل این شکل‌گیری و پایه‌گذار این نوع تصوّف بود. تصوّف در آن برهه از تاریخ، در حقیقت عکس‌العمل پرهیزگاران و مردان شریف روزگار بود برابر جلال و جبروت دنیاپرستان و عقیده بدوی برتری‌جویی اعراب بر دیگر ملل مسلمان و جباریت حکومت اموی.

تصوّف اسلامی پس از گذشت قرن‌ی چند، از اواخر سده چهارم هجری، با مبادی فرهنگ کهن ایران همچون آیین مهرپرستی، دوگانه‌پرستی زردشتی و مسلک مانوی درمی‌آمیزد. سپس متأثر از جهان‌بینی تانوتیزم چینی و اندیشه‌های بودایی، از مبادی اسلامی خود دور می‌شود.

در اوج درخشش فرهنگ ایرانی - اسلامی، و رواج فلسفه یونانی در این حوزه، به وسیله فلسفه گرایان و خردورزان ناموری همچون ابوریحان بیرونی، فارابی، راوندی و محمدبن زکریای رازی، با مشارب گوناگون فکری حکمای یونان آشنا می‌شود و نطفه‌هایی از آن نخله‌های فکری به خود می‌پذیرد. در نهایت با تأثیر مستقیم از نوع جهان‌بینی ایرانی پخته می‌شود و تصوّف خاص ایرانی از آن حاصل می‌گردد. در اوج پختگی و شفافیت، با عقاید شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق)، شیخ عطار و مولوی به تخت می‌نشینند و عرفان شرقی یا عرفان ایرانی را مجسم می‌سازد.

به‌طور کلی، تصوّف در مسیرگذار تاریخی خود سه مرحله مشخص و آشکارا پشت سر می‌گذارد. تصوّف پرهیز - تصوّف عشق و مسالمت‌جویی - و تصوّف ستیز و آویز، مراحل مختلف این گذار می‌باشند. عوارض جانشینی خاندان اموی به جای خلفای راشدین و جابجایی اقتصاد چپاول به جای نظام مردم‌گرای اسلامی، در میان انواع اعتراض‌ها به وضع موجود، گروهی زاهد راه پرهیز در پیش می‌گیرند و از همکاری با یغماگران جان و مال مردم مضایقه می‌کنند. اینان زاهدان یا گروه نَساک هستند که پیشگامان تصوّف زهد و پرهیز را در حوزه اسلامی و ایران تشکیل می‌دهند.

مردم‌گریزی و چله‌نشینی از نشانه‌های بارز این گروه متصوّفه ابتدایی می‌باشد. لیکن اندک‌اندک که فشار غارتگران فزونی یافت، و اقتصاد چپاول و ارسال عزت نفس انسانی به کشتارگاه شهوات جمع مال و مقام بالاگرفت، تصوّف به دلجویی

خلق و مرهم‌گذاری بر زخم آنان را احساس کرد. از خانقاه بیرون آمد و به میان مردم رفت.

تصوف عشق شمس، و آموزش عشق و اتحادِ جوهر منطق‌الطیر، از این قسم است. در حقیقت سیمرغ منطق‌الطیر، رمزوارهٔ وحدت ملی در مدینهٔ فاضله عرفان اجتماعی ایران می‌باشد. وحدت مرغان پس از طی طریق دراز، به قصد دیدارِ سیمرغ و منسلک‌گشتن آنان در وحدتی قدوسی، از خصوصیات این دوره تصوف است.

تصوف در عصر صفوی وارد مرحلهٔ موج پرنجاش و ستیز می‌گردد. ترکیب ارتش شاه اسماعیل از دراویش و صوفیان، بازگوکنندهٔ تحولِ شگرف اندیشه‌های صوفیگریست که پس از گذراندن مقاطع زمانی گوشه‌نشینی و اعراض از دنیا و امور آن، به وادی عشق و شیفتگی به خلق می‌رسد، و در نهایتِ کمال با حرکت سلحشورانه، نخستین دولت سراسری ایران را بعد از عرب پایه‌گذاری می‌کند.

به بیان ساده‌تر، تصوف، همان اعتراض تاریخی مردم ایران، به زیر دست گشتن عرب و ترک است، با زبانی دیگر و شیوه‌ای متفاوت. حضور صاحبان این عقیده در تمامی لحظات مرگبار و نفس‌گیر مبارزات مردم ایران در اعاده استقلال و حذف زیردستی از حیات مدنی و ملی آنان به چشم می‌آید. منتهی در هر عصری منطبق با مقتضیات زمانه و دگرگونی حال و مقال.

اگر ایران‌گرایی شعوبی و نفاق‌افکنی مدبرانهٔ اهل اعتزال را سرفصل این کتاب حجیم بدانیم، آن‌گاه نوبت به فردوسی و ناصرخسروی قبادیانی، نامداری از تبار شیعه اسماعیلی می‌رسد که برجسته‌ترین سخنگوی این اندیشه است، و در فضایی کاملاً بازگونه، مولوی با نوای حزین نی، از جدایی‌ها شکایت دارد و الحاق معنوی به معشوق را آرمان خلق اعلام می‌دارد.

«در لحن ناصرخسرو، همان بانگ حماسه‌وار فردوسی دیده می‌شود. همان آواز پهلوانی که به نهیب خشم بدل گشته است. از این پس، سیر انحطاطی زمان و غلظت مصائب، پرچم را از حماسه می‌گیرد و به دست شعر عرفانی می‌دهد. این زمان ایران‌گرایی، آرام و نهفته در عرفان ایران مأمّن می‌یابد. سنایی، عطار، مولوی، شهاب‌الدین سهروردی، عین‌القضات، سعدی و حافظ هر یک بیانگر آن می‌گردند. اگر فردوسی، حماسهٔ ایران مزدایی و خسروانی را سروده است، مولوی در مثنوی،

حماسهٔ ایران اسلامی را می‌سراید^۱».

ترکیب اجتماعی مذهب صوفیه از قشرهای متفاوت جوامع ایرانی بود. از منفعلان عاطفی ستم‌گرفته، تا فقیران و بی‌کسان و درماندگان اجتماعی و سرخوردگان و شکست‌دیدگان که به این مسلک به مثابه آخرین داروی دردهای بیرونی و درونی می‌نگریستند. ولی به‌طور کلی، ترکیب اجتماعی متصوفین، از لایه‌های پایینی اجتماع ملت و از میان پیشه‌وران و کسبه بود، و اگرگاهی افرادی صاحب دولت و دستگاه و مقام به این گروه می‌پیوستند، علل عاطفی داشت و از انگیزه‌های اکثریت و الحاق آنان به این جمعیت حاصلی بودند.

مرحلهٔ حسیض و سخافت عقاید صوفیه نیز درست از همین نقطهٔ قوت آن سرچشمه گرفت، زیرا به پستی کشاندن بلندی‌های یک اندیشه با هدف درک لایه‌های پایینی جامعه از آن، رواج خرافات و خوارق عادات را در پی خواهد داشت.

تصوف ستیز با سلحشوری قزلباش به نقطهٔ غایی صعود خود رسید، اما دیری نپایید که آمیزش آنان با صاحبان قدرت حکومت صفوی و شریک شدن در بی‌رسمی‌های آنان، آثار روانی سهمناک و شومی در جامعهٔ ایران به‌جا گذاشت. در روزگار پسین صفویان و دولت‌های ترک‌نژاد افشار و قاجار، عامل منفی ایستایی و سقوط و شکست گشت.

نقش آفرینان قرمطی

از نهضت‌های طبقاتی ایرانیان که هویت اجتماعی توده‌ای داشت، یکی هم انقلاب قرمطی و اسماعیلی است. قرمطیان و اسماعیلیان از لحاظ جهان‌بینی و اعتقادات مذهبی و مبدأ پیدایش و هویت اجتماعی و آرمان، از یک منشأ و اصل‌اند، و تفاوت آنان تنها به زمان قیام و پویش‌های تاریخی آنان برمی‌گردد. چنانکه قرمطیان، روزگار سامانی و غزنوی و آل‌بویه و اسماعیلیان از ابتدای دولت

۱. محمدعلی اسلامی ندوشن، مقدمه بر شاهنامه فردوسی، فرهنگسرای فردوسی، جلد اول.

سلجوقی تا زمان مغول در عرصه مبارزات میهنی ایرانیان فعالیت داشته‌اند. دو فرقه ستیزنده و پرخاشگر قرمطی و اسماعیلی، هر دو پیرو آیین و جهان‌بینی مذهب اسماعیلیه بودند که وسیله ایرانی نامداری چون عبدالله قداح اهوازی بنیان‌گذاری شده بود. آنان جهت دادن فرهنگ به مبارزه مردم، علاوه بر تأویل و تفسیر آیات قرآنی، موافق آراء عقاید سیاسی و اجتماعی خود، بسیاری از کتب یونانی و مصر باستان را ترجمه، و در میان پیروان خود پخش کردند. مطالب اصلی این کتاب‌ها بر محور عقایدی بود که مخالفت با بنی عباس و حمایت مال و جان از امامت ارثی و مشروع یکی از اهل بیت، خاصه اولاد و احفاد محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق را به شدت توصیه می‌نمود.

اتکا به خرد و عقل و تساوی افراد بشر از جمله آن سفارشات بود و می‌گفتند، آن مذهبی که گروهی را به گروه دیگر مزیت نهد، از طرف خدا نیست. چه مخلوقات خدا آفریده‌های او هستند و بشرند و مساویند. به همین جهت عمده قوای آنها صرف متشکل کردن روستاییان بینوا و بدون زمین و زحمت‌کشان شهری و روستایی بود.

تکیه کردن شدید به رعایا و زحمت‌کشان شهری، اعتقاد سنتی آنان به مهدی نجات‌بخش، جنگ‌های بی‌رحمانه و انتقام‌جویانه میان آنان و قدرت حاکم خلافت را به دنبال داشت. آنان به خاطر نداشتن اعتقاد به مذهب مختار حکام عرب و ترک، از غارت حجاج و چپاول نفائس خانه کعبه و حتی ربودن حجرالاسود، و دور ساختن آن به مدت بیست سال از مکه، مضایقه نکردند، و تمامی این اعمال وحشتناک و انقلابی، ترویج برابری اجتماعی و خواستاری حکومت عدل بر روی زمین بود که هویت اجتماعی جنبش انقلابی قرمطی و اسماعیلی را تشکیل می‌داد.

قرمطیان دولت بحرین، بهره‌کشی فئودالی را از میان برداشتند، و به همین سبب همه تاریخ‌شناسان معاصر، متفق‌القول برای نظام اجتماعی قرمطیان، هویت اجتماعی شبه کمونیستی قایلند. از جمله فیلیپ حتی آورده است:

«تعلیمات قرمطیان شباهتی به تعلیمات کمونیستی داشت و قرمط^۱ تا آنجا پیش رفت که اشتراک دارایی را جایز دانست و بعضی نویسندگان جدید این فرقه را

۱. حمدان قرمط، اسماعیلی معروف به سال ۲۸۰ هجری با مرکز دعوت اسماعیلی اهواز اختلاف کرد و انشعاب جدید فرقه اسماعیلی قرمطی را در بحرین اعلام داشت.

بلشویک اسلام لقب داده‌اند.^۱

عبداله قداح اهوازی، پسر میمون بن دیصان مشهور به قداح بود. قداح غلام امام جعفر صادق (ع) و از مردم اهواز بود. وی مذهب زندقه داشت و با پسر خود عبدالله، در بنیان‌گذاری افکار قرمطی و اسماعیلی، همکاری نزدیک داشته است.^۲ عبدالله را باید از غول‌های تاریخ اجتماعی جهان به‌شمار آورد. به جرأت می‌توان اثرات عمیق و ماندگار افکار و شخصیت بین‌المللی این ایرانی میهن‌پرست را پس از تاریخ اسلام، تنها با نقش کمونیست‌های دو قرن اخیر مقایسه نمود.

نقش وحشتناک اندیشه‌های قرمطی و اسماعیلی در قیام‌های خونین پانصد ساله ایران و باختر آسیا و شمال آفریقا و حتی روم، و همچنین نهضت‌های شگرف اسماعیلیان الموت و سازمان‌های دولت نامرئی آن‌که پشت سلاطین جبار و غارتگر را می‌لرزاند، همه و همه از شخصیت و افکار توانای این اهوازی اندیشمند و سترگ سرچشمه گرفته بود. سترگی و شگفتی شخصیت عبدالله از آن جهت بود که سعادت و رستگاری و آزادی را برای کل انسان در عرصه حیات جهان می‌خواست، و در زمانی که مذهب نقش همه‌گیر و قاطع در راهبرد زندگی بشر داشت، او کل انسانیت انسان مدنظرش بود:

«در میان آنان به هر دین و مسلک و ملیت فرقی نمی‌گذاشت و همه را به عقیده خود آزاد می‌دانست و از لحاظ حقوق اجتماعی و سیاسی با یکدیگر برابر می‌شناخت»^۳.

«عبداله اهوازی و پدرش ابن دیصان، تظاهر به تشیع می‌نمودند و در شورش‌های شیعی کرج و اصفهان نقش اساسی داشتند»^۴.

ابن ندیم همکاری وی را با شعوبیه خبر می‌دهد و او را شعوبی تندرو ضد دولت (خلافت عربی) می‌داند. او عقیده داشت که دولت اسلام روزی تبدیل به دولت ایرانیان گردد و مجوسیت جای اسلامیت را خواهد گرفت.^۵

عناصر فکری و عقیدتی مسلک عبدالله اهوازی، در حقیقت آمیزه‌ای از اصول

۱. تاریخ عرب، تألیف فیلیپ حتی، نقل از روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، ص ۴۴۱.

۲. الفرق بین الفرق، تألیف ابو منصور بغدادی، ص ۱۶۹.

۳. روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، ص ۴۵۱.

۴. همان، ص ۴۵۲. ۵. الفهرست ابن‌الندیم، ص ۳۴۸.

عقاید اسلامی، مسیحی، یهودی، زردشتی و مکاتب نوافلاطونیان و فیثاغورثیان جدید بود که نتیجه‌ای جز دشمنی آشتی‌ناپذیر با خلافت عباسی و خدمت به آرمان استقلال و آزادی ایران نداشت.

آغاز قیام قرمطی‌ها سال ۲۷۸ هجری است. پس از چندین جنگ و گریز با سپاهیان خلیفه، رهبری قیام به دست طاهر جنابی از ایرانیان قرمطی افتاد. وحشتناک‌ترین حرکات انتقامی ایرانیان قرمطی به رهبری جنابی، پس از فتح شهرهای مشهور عراق عرب اتفاق افتاد.

ابوطاهر جنابی، این خصم آشتی‌ناپذیر و سرسخت نظام حاکم فئودالی، و دشمن دین ربایی حکام عرب و طبقه ممتاز، در حقیقت بر موج نارضایتی‌های شدید عمومی دوران خود سوار شده بود. این زمانی بود که قرمطیان به اوج غلیان انقلابی خود رسیده و ارتداد خود را آشکار ساخته بودند.

کینه‌کشی خونین طبقاتی، حج‌گزاری و زیارت مکه را بت‌پرستی دانستن، کشتار جمعی حاجیان، قتل عام مردم مکه، و دو نیم کردن و خارج ساختن حجرالاسود از موضع خود، بیزاری نمودن از مذهب جاری و کشتار اشراف، راه و روشی بود که هرچند سخافت عمل خود را به همراه داشت، ولی به مقتضای زمان، مردم سخت ستم‌زده و رنج‌دیده را راضی می‌کرد، و عقده‌های فروخورده خشم چندین سده تحقیر، تخفیف و تحمیل فرومایگی بر آنان را فرو می‌نشانند، و توده خلائق را به دنبال جنبش قرمطی ابوطاهر جنابی می‌کشاند.

حمزه اصفهانی در تشریح این سال‌ها آورده:

«در سال ۳۰۸ قیمت غله گران شد. مردم به مسجدها حمله بردند، واعظان را که در بالای منبرها بودند به پایین پرت کردند و به محراب‌ها تاختند، منبرها را شکستند و نسبت به خلیفه اظهار بیزاری نمودند.^۱»

سال ۳۱۵ هجری ابوطاهر سپاه سی هزار نفری خلیفه را با دو هزار نفر قرمطی آماده مرگ شکست داد. اخبار سال ۳۱۷ از عاصیان ایرانی بغداد خبر می‌دهد که خلیفه مقتدر را با حرمش اسیر و در زندان کردند. در ذیحجه همان سال، قرمطیان شمشیر در حجاج نهادند و از مردم مکه بسیار کشتند. شمار کشته‌شدگان را سی هزار

نفر ذکر کرده‌اند. خانه کعبه به غارت رفت و هفتصد دوشیزه همراه با غنایم و اموال غارتی از این شهر بیرون برده شد.

شدت بهره‌کشی طبقات مسلط جامعه از قشرهای پایینی و وجود ستم و بیدادگری حکام و فئودال‌ها، و رشد جوامع شهری، و آزادی نسبی عقیده، سبب گرویدن نامداران روشنفکری چون رودکی سمرقندی به عقاید قرمطی گردید. همچنانکه بعد از او فردوسی علیه‌الرحمه جهت مبارزه با عناصر ایران خوار و حکام خودکامه، با شیعیان و قرمطیان همصدا شدند.

نهضت قرمطی که دشمن طبیعی زورمداران و استثمارگران جامعه بود، به شدت در دوران سلسله ایرانی آل بویه مورد مدارا قرار می‌گرفت و اغلب آن نیز شیعه بودن فرزندان بویه و ریشه روستایی داشتن این دودمان ایرانی به حساب می‌آمد.

جریان فکری و نهضت قرمطیان بیش از دو قرن، نبرد طبقاتی و مبارزه ملی و فکری ایرانیان را اداره و رهبری کرد و آنگاه مورد کشتار و تعقیب مرگبار محمود غزنوی قرار گرفت، و پس از روی کار آمدن ترکان سلجوقی، جاییش را به اسماعیلیان الموت داد.

اخوان‌الصفاء

پس از شکست‌های پیاپی قرمطیان و تعقیب و کشتار آنان و نفوذ ضعف و سستی در ارکان وحدت انقلابی نهضت، پیشروان اندیشه قرمطی، روش مبارزه فرهنگی را به صورت زیرزمینی و اختفا توصیه کردند. در نتیجه سازمانی سرّی به نام اخوان‌الصفاء تشکیل گردید، و برای ارتقای فرهنگ اجتماعی مردم، به انتشار رسالاتی در زمینه‌های فلسفی، سیاسی و اجتماعی دست زدند. انجمن روشنفکران اخوان‌الصفاء در اواخر قرن چهارم هجری در بصره و بغداد تشکیل شد، و علاوه بر آمال سیاسی، ملی و مذهبی، آشتی و تلفیق دین با فلسفه یونان و مبانی علمی را به طریق مخفی و زیرزمینی در دستور کار گرفتند. آنان به نشر رسالاتی در زمینه‌های مختلف به زبان ساده پرداخته و با غوغایی شگفت در سراسر کشورهای اسلامی آوازه در افکندند.

آثار مکتوب اخوان‌الصفاء را پنجاه و دو رساله نوشته‌اند که کلیه مسائل علمی، فکری و ذهنی زمان خود را شامل می‌شد. با وجود ارزش بالای رسالات، نویسندگان آن نامعلوم و ناشناخته ماندند.

علت اختفای نام مؤلفان نیز شاید جهت امان ماندن از دستبرد مفتیان متعصب و ایادی حکومت‌ها بود. اصرار فراوان آنان در سرّی ماندن رسالات، علاوه بر خطر حمله، تعقیب و سرکوبی از طرف طبقه حاکم، جلوگیری از عضویت کسانی بود که اهلیت آگاهی به اهداف تشکیلات جمعیت را نداشتند. و این خطری بزرگ می‌توانست جهت موجودیت جنبش باشد. زیرا سازمان در بجهت سرکوبی و کشتار قریطیان شکل گرفته بود.

تشکیلات اخوان‌الصفاء جهت پیشبرد مبارزه تبلیغاتی، نه تنها اعضای اصلی، بلکه جویندگان حقیقت و عاشقان دانش را به عضویت می‌پذیرفتند. فعالیت گسترده آنان پس از چندی، سبب شده بود در میان طبقات متوسط شهری، به‌خصوص پیشه‌وران، صنعتگران و حتی در میان دهقانان، بازرگانان، وزیران و شاهزادگان، برادران پاکدل و متقی داشته باشند. آنان در توجیه اهداف مبارزه می‌گفتند.

«هر کس برای رسیدن به کمال مرتبه انسانی و هدف عالی زندگانی، بایست ریاضیات، فلسفه و دین بیاموزد تا به وسیله ریاضیات، امر معاش خود را بگذراند و به وسیله فلسفه طرز تفکر خود را اصلاح کند، و به وسیله دین راه آخرت و سعادت خود را هموار سازد. به‌خصوص از همه مهمتر آموختن فلسفه است تا به کمک آن شخص در شناخت اصول و امور ذهنی و عینی، روشن بینی یافته و بتواند جهان را به درستی درک کند.^۱»

اعضای اخوان‌الصفاء، تعلیم دیده بودند که چطور طبیب دردهای مردم باشند و با مهربانی و صبر و فداکاری، بیماری نادانی و خرافه را از مغز مردمان بیرون کنند. آنها را از دنیای مرده جهل، به دنیای زندگان دانایی درآوردند و در زمره اخوان‌الصفاء قرار دهند تا به تدریج به ساحل سلامت، دانش و آگاهی برسند.

«مسلك آمیخته به دین و فلسفه اخوان‌الصفاء، علاوه بر نگاه جدی به غایت

حیات که همان بازگشت از کثرت به وحدت و عروج به ملکوت و فنای فی‌الله است.^۱»

«آزای فلسفی فیثاغورثیان و نوافلاطونیان و حکمت مشأ ارسطو و اصول عقاید ایرانیان کهن، هندوان و عبرانیان و تا حدی به طریقه معتزله و شیعه اسماعیلی و قرمطی و مبانی عقیدتی صوفیه را پیش رو، و برنامه کار داشتند.^۲»

آنها آشکارا مبانی گونه‌گون علمی، فلسفی و دینی خود را برگرفته از آثار حکیمان یونانی و کتب پیامبران سامی از جمله تورات و انجیل و قرآن اعلام می‌کردند، و کتاب‌هایی که به زعم آنان جز پاکان، توانایی و اهلیت درک آن را ندارند. نکته مهم در اعتقادات و عادات انجمن اخوان‌الصفا، قائل نبودن تفاوت میان سقراط، افلاطون، موسی، عیسی، محمد (ص)، بودا و زردشت، و به یک چشم نگرستن کتاب‌های دینی قرآن، تورات، انجیل و تألیفات فلاسفه یونان بود. آنان برای نجات حقیقت می‌گفتند، چون شریعت با گمراهی و نادانی درآمیخته، وظیفه دارند با دعوت مردم به مطالعه آثار علمی و فلسفی، به آنان معرفت و اصول شناخت هدیه کنند.^۳»

اخوان‌الصفا و رسالات بیدارکننده آن پس از ظهور و قیام‌های افراطی قرمطی، نقش آگاهی و بیدارکننده خود را میان جوامع ایرانی و مسلمان حوزه امپراتوری عرب ایفا کرد و در برهه‌ای دیگر راه را برای ورود اسماعیلیان الموت به صحنه مبارزات هموار نمود.

جنبش اسماعیلی

نهضت اسماعیلی ایران را در حقیقت باید دنباله انقلاب فکری و اجتماعی قرمطیان دانست. از آنجایی که هر دوره از سیر تکاملی انسان در پهنه تاریخ، موافق مقتضیات اجتماعی، آرمان‌ها و اعتقادات خاص خود را می‌سازد، این دو نحله فکری، هر چند وسیله دو فاصله تاریخی از هم جداگشته‌اند، اما منشأ واحد و

۱. الملل و النحل، ص ۳۴. ۲. وجه‌الدین، ناصرخسرو قبادیانی، ص ۶۷.

۳. تلخیص و تصرف از روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، ص ۸ - ۴۹۷.

آبشخور مشترکی دارند.

مبانی فکری اسماعیلیه، همان جهان‌بینی ایران کهن مزدایی است که رنگ و لعاب قرون و اعصار پذیرفت، از مذاهب گوناگون میتراثیسم، زروانی، مانوی و مزدکی بهره‌گرفت، و پس از آن در خم هفت رنگ معتزلی و تصوف و شیعه‌گری و تطور طبقاتی و ملی از جمله ایران‌گرایی فرو رفت و سرانجام به صورت مسلک و عقیده اسماعیلی به رهبری حسن صباح و مرکزیت الموت درآمد.

اسامی مختلف اسماعیلیه به سبب انتساب فکری و اعتقادی آنان به مشارب گوناگونی است که پس از فتح ایران وسیله اغراب در فضای اندیشه و آرمان‌های ایران ظاهر شدند. چنانکه شهرت باطنی را از این جمله مشهور حسن صباح دارند که هر تنزلی را تأویلی است و هر ظاهری را باطنی که اساس و ریشه معتزلی دارد و مؤید شیعه بودن عقاب‌الموت است.

شهرستانی در ملل والنحل آورده:

«اعتقاد اسماعیلیان به ذات بودن خدا و مخلوق بودن قرآن، و ارجح شمردن خرد، آنان را شبیه اهل اعتزال می‌کند و از لحاظ جهان‌شناسی و جهان‌بینی، نسبت به مانویان و مجوسان می‌رسانند»^۱.

فرقه اسماعیلیه نزاری ایران، خدا را برتر از وهم، عقل و فکر می‌داند. به عقیده آنان همچنانکه در عالم جسمانی ظاهر و باطنی است، در دنیای دین هم ظاهر و باطن برقرار است. هدف پیامبران از آوردن دین، باطن احکام است.

«هر که باطن سخن خدا و رسول نداند، او را از دین بهره‌ای نیست و نادان‌تر از او کس نباشد که کاری کند که معنی آن را نداند»^۲.

آنها نمازهای پنجگانه و بهشت و دوزخ را رمز و مظهري از باطن دین و مفاهیم آن تلقی می‌کردند. عقل را بهشت می‌دانستند، زیرا معتقد بودند راحتی و آسایش و ایمنی از عقل است و مردم را متوجه می‌ساختند که:

«مگر نمی‌بینید کسانی را که از عقل کل نصیب برده‌اند، چگونه رنج و شدت و نایمنی را از خود دور ساخته و به ستوران افکنده‌اند؟ ستوران را عقل نیست و انسان بر او سالارگشته است. پس هر کس که داناتر است، از دنیا کم رنج‌تر است و از

۱. الملل والنحل، ص ۳۴.

۲. وجه‌الدین، ناصر خسرو، نشر طهوری، ص ۶۶.

اندوه جهان بهره ندارد و از سود و زیان دنیا او را باکی نیست، و نادان از اندوه زیان مال و معصیت و رنج آز دنیا هلاک شود. دوزخ را جایگاه نادانان و بی خردان می دانستند. زیرا دانا آن کند که خشنودی خدا و رسول اندر آن باشد تا بدان طاعت به بهشت جاودان رسد، و نادان آنچه رستگاری اوست آن نکند تا به دوزخ جاوید رسد.^۱»

و در بعضی از آثار اسماعیلیه، بسیار از نفی بهشت و دوزخ و علمی بودن ثواب و گناه و عقاب و تأویل سرما و گرمای قیامت سخن رفته است.^۲ اعتقاد اسماعیلیه از نشأت موجودات روی زمین از نباتی، حیوانی و معدنی، از ترکیب چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش، در حقیقت مفهومی جز این ندارد که از یک سادگی مسلم ابتدایی، به پیچیدگی و عظمت کاینات رسند. همچون تلاش علمی بشر امروز که سعی می کند از کثرت و تعمیم ستارگان و کهکشانها، به انفجار عظیم نخستین رسند که خود علت پیدایی جهان هستی است.

اگر محرک اصلی نهضت های دینی، ملی و طبقاتی ایران بعد از اسلام، از دست رفتن استقلال و جریحه دار شدن غرور ملی و خدشه افتادن بر عزت نفس انسان ایرانی، و ستم بیگانه و فشار طبقاتی زمین داران بزرگ دانسته شود، نهضت اسماعیلیه نیز از این قاعده کلی مستثنی نمی باشد.

تکامل روند فئودالیزاسیون در عهد سلجوقی که به بهره کشی شدید فئودالها و تسلط بیشتر آنها در حاکمیت سیاسی منجر می شد، و همچنین رواج مالکیت اقطاع و رشد نیروهای مولده شهرها که با رشد نظام فئودالی در تضاد بود، فقر و سیه روزی روستاییان را تشدید می کرد. تضاد طبقاتی کینه زای میان مردم متوسط و پایین شهری و روستا، افزایش مالیات و آزار اقلیت های دینی و سرکوب مخالفان زیر عنوان لامذهبی، دگر مذهبی و بد مذهبی، از انگیزه هایی بود که اسماعیلیان ایرانی را در چنین جامعه ملتهب و سوزانی، به مرگبارترین اقدامات انقلابی تحریک می کرد. هرچند اسماعیلیان به سبب خاستگاه توده ای نهضت، به شدت از طبقات زحمتکش و مظلوم روستایی و شهری متأثر بود و به آنها تکیه داشت، اما از وجود خردمندان و روشنفکران طبقات عالی جامعه ایرانی نیز بی بهره نبود. این لایه

۱. همان، ص ۴۰ و ۴۱.

۲. مقدمه فریدون بدره ای بر ترجمه کتاب فرقه اسماعیلیه هاجسن، ص ۲۴ و ۲۵.

اشرافیت فرهنگی، معمولاً ایران پرستانی بودند که اندیشه‌های استقلال و احیای بزرگی و عظمت ایران را پیش چشم آرمان‌های خود داشتند. اتحاد نامطبوع حکومت ترکان سلجوقی با امامت دینی بغداد، و مخاصمت عنادآمیز و موهن این دو متحد، با فرهنگ و ویژگی‌های افتخارآمیز ایرانیان، مردان غیرتمند ایرانی را به مبارزه و مقابله در تمامی عرصه‌ها تحریک می‌کرد.

مالکیت اقطاع و زیان‌های وارد بر زندگی دهقانان ایرانی، آنها را بیش از تمامی صنوف عالیه جماعات ایرانی به حمایت اسماعیلیان تشویق می‌نمود. مهمتر آنکه شعوبی نامداری همچون عبدالله میمون قداح اهوازی و اشراف‌منشانی همچون علی بن حسین زیدان به سائقه عرق ایران پرستی، شالوده مذهب اسماعیلی را ریختند و تنور استقلال‌طلبی و آرمان‌خواهی ایرانیان را گرم نگاه داشتند.

به همین سبب بود که پژوهشگران معاصر از جمله هاجسن، برنارد لوئیس، برتلس و حتی کنت دوگوبینو را وادار کرد که بنویسند:

«حرکات شگفت‌انگیز اسماعیلیان، جنبش ایران آریایی، علیه حاکمیت نژادی و مذهبی سامی بوده است.^۱»

از میان فرهیختگان جنبش اسماعیلی، ناصر خسرو، دهقان‌زاده ختلاتی، شاخصیتی چشمگیر دارد. خروش خشم و شجاعت بی‌مانندی که در اشعار ناصر خسرو، علیه صدرنشینان جامعه اسلامی و بی‌رسمی‌های بدوی ترکان سلجوقی وجود داشت، در برانگیختن مردم ایران به دفاع از حقوق ملی و نوامیس مقدس فرهنگ ایرانی، نقش بزرگی داشت.

ناصر خسرو پس از فردوسی و شاهنامه‌اش، پرچم‌دار عزت نفس و حقانیت مردمی شد که در سیر تکاملی بی‌رحم تاریخ، جایگاه حقه خود را از دست داده بودند.

حسن صباح شیعه‌زاده قمی، مذهب نو اسماعیلی یا اسماعیلیه نزاری را در ایران بنیاد نهاد و بخش دوم کتاب قرمطی را بر صلابت‌تر از فصول گذشته آن تألیف کرد. او مذهب اسماعیلی را در قالب یکی از عظیم‌ترین جنبش‌هایی که تاریخ تا به آن زمان نظیرش را نشان نداده بود، سازمان داد، و اعجاب تاریخ را برای همه

دوران‌ها نسبت به خود برانگیخت.

حسن صباح به زیرکی دریافته بود برای حمایت مردم مظلوم ایران، چاره‌ای ندارد مگر آنکه آمال ملی، طبقاتی و اندیشه‌های مدنی آنان را در تشکیلاتی قدرتمند سازمان دهد. همچنانکه صاحبان قدرت برای دفاع از منافع طبقاتی خود، تشکل‌های خاص خود را در قالب دولت‌های نیرومند داشتند. جمله معروف پیشوای اسماعیلیه از این معنی برخاسته است.

«علامت حق وحدت است، و علامت باطل کثرت، و وحدت مقرون به تعلیم است.»^۱

انتخاب قلعه الموت تنها به خاطر رفعت مکان و دشواری موقع آن نبود، بلکه این اقدام مثل همه کارهای حسن صباح، سنجیده و از روی قاعده بود. زیرا پشت به دیلم و مازندران داشتن، اتکا به مردمی بود که سابقه تشیع و روحیات سلحشورانه را به وفور صاحب بودند.

حسن صباح پس از استقرار در قلعه الموت، از سال ۴۸۳ هجری به مدت ۳۵ سال پا از دژ بیرون نگذاشت، و تمام مدت عمر سی و پنج ساله را به تألیف و مطالعه و اداره قلمرویی پرداخت که از خراسان تا شام وسعت داشت. آمال و اهداف نهضت که وسیله حسن صباح تدوین گشت، چون لوح محفوظ قداست یافت.

براندازی دولت‌های متحد ترک و عرب در ایران و حوزه خلافت اسلامی، نابودی نظام شبه برده‌داری فئودالی و اقطاع‌داری، احیای دوباره نظام تولید دسته‌جمعی، آزادی کسب و کار پیشه‌وران و بازاریان از آن جمله بود.

برای وصول به این مقاصد، به کوششی شگرف و اقداماتی باورنکردنی دست زدند که تاریخ جهان هنوز با شگفتی به آن نگاه تحسین‌آمیز دارد. از میان همه تدابیر خردمندانه و کارساز اسماعیلیان در پیشبرد اهداف مبارزه، ترور رجال سیاسی و دینی، وسیله فداییان آماده مرگ، انعکاسی وحشتناک در آن زمان و زمان‌های بعد داشت.

پدیده ترور که تمسک ناچار و آخرالدوای انسان‌های ستم‌زده است، تنها

سلاح مؤثری بود که آنان در برابر حاکمیت مقتدر و به ظاهر شکست‌ناپذیر اعمال می‌نمودند. هیأت حاکمه‌ای که تنها به سلاح نظامی مجهز نبود، بلکه با تحقیق و تزویر، عقاید مذهبی عوام را نیز مسخره کرده بود. تاریخ سیاست ایجاد وحشت (ترور) به وسیله سازمان‌هایی کوچک که برنامه‌هایی مستمر و متنوع برای رسیدن به هدف طرح کرده‌اند را از ابداعات شخص حسن صباح می‌داند.

مجموعه اقدامات وحشت‌انگیز اسماعیلیان به رهبری حسن صباح، دولتی ناپیدا ولی نیرومند و هراس‌انگیز در دل قلمرو سلجوقی و خلافت بنی عباس پدید آورد که اراده سیاسی آن، فرامین حکومتی آن دولت‌ها را تحت الشعاع خود داشت. پس از دوران پر شکوه قیام اسماعیلی الموت، به سبب تبعات فسادانگیز قانون جانشینی وراثت بلافصل در سطح رهبری و شیوع ادبار اخلاقی در ارکان این نهضت، سرانجام وسیله هولاکوی مغول و به مباشرت خواجه نصیرالدین طوسی، طومار حیات آنان در هم پیچید.

واپسین سیر قرون وسطایی

اندیشه

پس از خارج شدن عرفان ایرانی از حالت انفعالی، و روی آوری به تصوف ستیز، جنبش خلقی دراویش سبب گردید که خانقاه‌ها مرکز تجمع سیاسی پیشه‌وران شهرهای ایران گردد. در اواخر عمر دولت مغول، عرفان شکلی از مقاومت مردم علیه سلطه مغولان و زمین‌داران ایرانی دست‌نشانده آنها گردید. نتیجه غایی این حرکت، پشت سر گذاشتن دوران حاکمیت طولانی چادرنشینان مغول، ازبک (تیموری)، ترکان آق‌قویونلو، قراقویونلو و تشکیل قدرت متمرکز و فراگیر سلطنت صفویان بود. عصر صفوی و پس از آن روزگار افشاریه، زندیه و قاجار، آغاز و ادامه انحطاط روبه زوال فتودالیسم در ایران است.

پدیده‌های نوین تاریخ جهان و تأثیر انقلاب اروپا و استعمار شدید کشورهای آسیا و آفریقا به دست ممالک اروپایی، امکان تجدید حیات را به جامعه سنتی ایران

نمی‌دهد. تنها در زمان سلطنت شاه عباس اول است که در سایهٔ مرکزیت نیرومند دولت صفوی، و لیاقت‌های فردی آن شاه، آخرین مرحلهٔ شکوفایی اقتصادی ایران در دوران فتووالیسم، چهره می‌نماید و سپس با مرگ شاه عباس و انقراض دودمان شاهی صفوی به‌ویژه در آغاز دولت قاجاریان به شیب زوال می‌افتد. در همین آخرین مرحلهٔ رونق اقتصادی کلان مالکی است که چند فیلسوف بزرگ از جمله میرداماد، ملاصدرا و میرفندرسکی در عرصهٔ اندیشه و تفکر فلسفی چهره می‌نمایند.

ملاصدرا را باید آخرین نماینده بزرگ جهانی فلسفه قرون وسطایی در ایران دانست. او واضح حرکت جوهری است. برابر این نظریه، جوهر واحد جهان، حرکت است که به حاملی نیازمند نیست. حرکت مادی به حرکت نفسانی بدل می‌شود و در انتها، تمامی حالات مختلف وجود از مادی و نفسانی، ذهنی و داخلی و خارجی در یک مبدأ، تمرکز می‌کنند و متحد می‌گردند. به عبارت دیگر، او کثرت را می‌پذیرد تا آن را به وحدت تبدیل نماید.

با وجود تلاش این فیلسوف ایرانی - اسلامی در ترکیب فلسفه ارسطو و فلسفه اشراق سهروردی، سرانجام دچار مخالفت عنادآمیز دشمنان شد، و پس از دوران طولانی تبعید و آوارگی بدرود حیات گفت.

در اوایل نیمه دوم قرن سیزدهم هجری، درست در مرز اضمحلال جامعهٔ فتودال، تحولاتی در جامعهٔ مذهبی ایران روی داد که در تاریخ به نام مکتب شیخیه شهرت یافت. این تحول هرچند در ابتدا رنگ مذهبی و عرفانی داشت، ولی به تدریج به جنبش بابیان تبدیل گشت. جنبش اخیر که می‌توانست در روند انتقال جامعهٔ ایران از جامعهٔ سنتی به جامعهٔ سوداگری نوین، کمک مؤثری شود، خود به مشکل پیچیده‌ای تبدیل شد. این نهضت با وجود بار منفی حاشیه‌ای خود، به انحطاط و تجزیه سریع جامعهٔ کهن فتودال کمک شایانی شد.

تحولات اقتصادی و اجتماعی این دوران، در تفکر و اندیشه ایرانی تأثیر بسیار نهاد. مشکلات پدیدآمده به نوعی بود که فلسفه و علم کلام و سایر نحله‌های فکری قرون وسطایی نمی‌توانست پاسخگوی آن باشد.

دو بازماندهٔ بزرگ فلسفه قرون وسطایی این دوره، حاج ملاهادی سبزواری و میرزا ابوالحسن جلوه بودند که با حیرت به این تحولات کیفی می‌نگریستند و با

سلاح فلسفه و علم کلام کهن قادر به مقابله و پاسخگویی نمی شدند. سوداگری نوحاسته ایران احتیاج به ایدئولوژی جدید و گشودن پیچیدگی‌های دوران گذار داشت، و چون دیدگاه‌های فلسفه کهن ایران را متناسب شرایط جدید پیش آمده ندید، به جذب دستاوردهای فکری سوداگری اروپا پرداخت.

ناتوانی و عقیم گشتن بستر فکر و ناکارآمدی عملی اندیشه در این مرحله حساس تاریخ ایران، راه ناچار نگاه به غرب را پیش پای متفکران ایران گذاشت. ترجمه آثار دکارت و فلسفه کانت و اسپینوزا سبب شد که جامعه فکری ایران به زودی به سلاح روز مجهز شود.

مباحث فلسفی میرزا آقاخان که بر اصول خردگرایی و تجربه بنیاد شده بود، و تحلیل جامعه ایران به وسیله میرزا ملکم خان، تحصیلکرده مدرسه پلی تکنیک پاریس در رشته جامعه‌شناسی و فلسفه تحقیقی آگوست کنت و جذب ده‌ها اثر فکری اندیشمندان تجربه‌گرای اروپا، سوداگری نوحاسته و جستجوگر ایران را به ایدئولوژی مطلوب خود نزدیک کرد.

پس از آنکه آثار انقلابی ولتر ترجمه شد و شجاعت این فیلسوف عملگر در برابر جهل و خرافات، و پاسداران آن در اروپا و پهنه جهان، الگوی مبارزه قرار گرفت، تحولی ریشه‌دار و اصولی در اندیشه روشنفکران ایرانی روی داد و سرانجام همه چیز برای فروپاشی نظام کهن جامعه ایران آماده شد.

حکومت دیرپا و کهنسال استبدادی و سلطه سیاسی و اقتصادی فئودالی، از جمله قربانیان این واژگونی بودند.

تبرستان

www.tabarestan.info

کشاورزی و کشت‌ورزان

ایرانی

عظیم‌ترین قشر جوامع ایرانی را از گذشته‌های دور تاکنون، طبقه کشاورز تشکیل می‌دهند و مهم‌ترین و مؤثرترین فعالیت‌های اقتصادی را همیشه کشاورزان برعهده داشتند. تأمین خوراک سایر طبقات با آنان بود، و مالیات و سایر عوارض به حکومت‌ها را مستقیماً به عهده داشتند. با آنکه از زمین حیات می‌یافتند، و با تأمین ارزاق عمومی، زندگی را به جامعه بشری ارزانی می‌داشتند، اما هیچ‌گاه صاحب زمین نبودند. عاشقان دلسوخته‌ای که وصل معشوق زمین، چون کوتاه‌دستانِ محروم از خرماي نخیلان، آرزویی دور و دست‌نیافتنی برای آنان بود. چه در دوران بردگی و وابستگی آنها به زمین، و چه زمان‌هایی که در سایه انقلابات خونین، برای مدتی کوتاه، رابطه معتدل‌تری میان آنان و مالکان زمین برقرار می‌شد.

پس از آنکه چهره اقوام ایرانی به دنبال کوچ آریاییان دامدار به سرزمین ایران و آمیختگی مهاجران با فرهنگ و نژاد بومی شکل گرفت، جامعه ایرانی تحولات بسیاری به خود دید. دوران یک هزار و پانصد ساله پیش از هجوم اعراب به ایران، در پرتو حکومت مادها، هخامنشیان، سلوکیان، پارتیان و ساسانیان، در ابزار و شیوه تولید و مناسبات تولیدی، نظام طبقاتی و سطح تکامل فرهنگی، گام‌هایی سزاوار برداشته شد. در این دوران، نظام دودمانی اولیه که مبتنی بر رسوم پدرشاهی بود، از

همان آغاز ورود آریاییان و برخورد آنان با تمدن بومی، خاصه به روزگار مادها، زوال یافت و به جای آن شاه و دولت متمرکز و مقتدر و شهرهای متعدد، بازار، پیشه‌وران، بازرگانی و روابط پولی خاصه بردگی پدید آمد.

فئودالیسم و تیولداری و اشرافیت حاصل از آن به نظام کاست تبدیل شد که تحرک طبقاتی را از جامعه ایرانی سلب نمود. نکته باریک در تکامل مدنی جامعه ایرانی آن است که هرچند این پدیده‌ها به دنبال هم در چرخه‌ای معقول شکل گرفتند، اما حکومت جهانی ایرانیان در این ایام مانع از آن شد که آثار نظام گذشته اقتصادی در برابر شکل جدید آن کاملاً محو شود. در حقیقت سرعت تحول، پیش از سرآمدن عمر طبیعی مقاطع فعال گذشته صورت می‌گرفت. چنانکه بدون آنکه نظام دودمانی پدرسالار کاملاً از میان برود، مقررات جامعه اشرافی فئودال و تیول‌داری ظاهر گردید و همه در کنار هم، تا دیری پس از حمله اعراب زندگی می‌کردند.

تمدن هخامنشی که هگل آن را نقطه شروع تاریخ جهانی می‌شمارد، مقارن با دوران اوج تمدن جهانی است. سیر شتاب‌زده روابط جهانی حکومت ایران، بسط کشاورزی، استخراج معادن، گسترش بازرگانی، رواج سکه و تقسیم کار در صنعت و کشاورزی، و دست به دست شدن این تجارب توسط تمدن‌ها و دولت‌ها را به دنبال داشت.

آیین زردشت زندگی ثابت و مستقر کشاورزی و دل بستن به کارهای کشت و زرع را به شدت تشویق کرد. اوستا مکرر مردم را به پیشه کشاورزی و آباد کردن زمین تبلیغ نمود. آنجا که به کرات آورده شده:

«کسی که تخم زراعت می‌پاشد، اشویی می‌کارد و در ترویج آیین مردم می‌کوشد. پاداش چنین کسی با صد دعا و عبادت یکسان و از هزار بار ادای مراسم مذهبی و صد هزار قربانی نیکوتر خواهد بود.»^۱

قطعاً عقاید زردشت یک عامل مؤثر پیشرفت برای آن زمان بود و مردم را به زندگی کشاورزی و شهرنشینی و محبت به حیوانات اهلی، گوسفند، گاو، سگ و احترام به آب و درخت و زراعت دعوت کرده است. اگر مطالب شاهنامه فردوسی

را که به اردشیر بابکان مربوط می‌شود، مقرون به حقیقت بدانیم، سیاست اقتصادی بنیانگذار دودمان ساسانی در برابر روش‌های ملکداری سایر ملل، بسی مترقی‌تر و قابل توجه‌تر به نظر می‌آید.

خردمند بسیدار کارا گهان	فرستاده بودی به گرد جهان
وگر تنگ بودی به رود اندر آب	به جایی که بودی زمین خراب
زمین کسان خوار نگذاشتی	خراج اندر آن بوم برداشتی
سوی نیستی گشته کارش ز هست	گرایدون که دهقان بدی تنگدست
نماندی که پایش برفتی ز جای ^۱	بدادی ز گنج آلت و چارپای

هرچند روزگار هزار و پانصد ساله قبل از ورود اسلام به ایران، کشاورزان ایرانی شیوه‌های متنوع بردگی و مالکیت فئودالی و تیولداری را از سرگذرانده و با زشت و زیبا این شیوه‌های اقتصادی آشنا گشتند، اما در کنار تمام محرومیت‌ها و فروافتادگی جوامع آنان، تعالیم زردشت، آبی بود که بر آتش نگون‌بختی آنان زده می‌شد و تحمل ستم‌های طبقاتی را بر ایشان آسان‌تر می‌ساخت. اما سیاست مذهب دولتی ساسانی و بر تخت قدرت نشستن مغ‌های زردشتی، روزگار را بر آنان تیره ساخت.

پدید آمدن افکار مانوی و سپس انقلاب مزدکی بازتاب موقعیت دشوار زندگی کشاورزان بود که نارضایی قرون عدیده را از فشار مالیاتی و سایه سنگین مالکیت‌های فئودالی به دوش می‌کشیدند. اصلاحات ناچار انوشیروان در روش اخذ مالیات و تأیید ظالمانه بودن مالیات مقطوع کشاورزان، به مدت کوتاهی نوشدارو شد، اما درمان درد نبود. شاهنامه بر پدیده اصلاحات کشاورزی انوشیروان، باز به ارائه خبر می‌پردازد.

دگر تف خورشید تابد به شخ	به جایی که باشد زیان ملخ
بدان کشتمندان رساند گزند	وگر برف و باد از سپهر بلند
ز خشکی شود دشت خرّم، دژم	همان گر نیاید به نوروز نم
که ابر بهاران و باران نشست	مخواهید با ژاندر آن بوم ورست
که در سایه شاه ایران بود	نباید که آن بوم ویران شود

و این گامی به جلو در نحوه دریافت مالیات مشروط، برابر مالیات مقطوع گذشته بود که پدیده دایمی خشکسالی فلات ایران، کشاورزان ایرانی را دائماً دست به گریبان آن می ساخت.^۱

خلاف ادعای نظام ساسانی که خود را وارث جامعه هخامنشی می دانست و دولت اشکانی را به سبب تأثیرپذیری فرهنگ هلنی جانشینان اسکندر در ایران، مطرود و ملمون اعلام می داشت، اما در عمل و ناخودآگاه در همه زمینه‌ها، فرهنگ مادی و معنوی دولت‌های پیش از خود را تقلید می نمود و پیچیدگی‌های اجتماعی و اقتصادی را در ایران بفرنج‌تر می ساخت.

در این دوران است که جامعه ایران، یک نظام کاست مانند و تضاد محش فقر و ثروت را عمیقاً احساس می کند. مالیات‌های سنگین، رقابت‌های درونی اشراف، رقابت شاه با طبقه اشراف، تسلط مغ‌های زردشتی به معنی کامل کلمه بر مبادی قدرت، و در دست داشتن مقدرات ملت خاصه کشاورزان و طبقات خرده‌پای شهری از صنعتگران و اهل حرفه و هنر، این جامعه را از درون به سوی نابودی می برد.

جنبش مانی و مزدک، مولود جامعه ملتهب و بیداد طبقاتی این زمان حکومت ساسانیان است. در همین دوران است که روند حکومت مسلط فتودالی به آهستگی ولی با قدرت و تسلط پیش می رود و روستاییان و دهقانان عملاً بندگان و رعایای محکوم اشراف و زمین‌داران و روحانیون زردشتی می شوند. پی آمد ادامه این وضع است که حکومت ساسانی وسیله اعراب مسلمان

۱. بسیاری از نویسندگان قدیم اسلامی، داستان وقایعی را که منجر به تغییر روش تقویم خراج شد، به یک شکل و به تفصیل نقل کرده‌اند. به موجب این روایات، روزی قباد ساسانی به شکار رفت و به بستان زنی درآمد، دید که سرگرم نان پختن است. کودکی نزد وی ایستاده بود و می خواست اندکی میوه بردارد. اما زن او را منع می کرد. قباد سبب این کار پرسید، زن پاسخ داد که میوه میان او و پادشاه مشترک است و چون هنوز نه شاه آن را قسمت کرده و نه عامل خراج، پس حلال نیست کودکان او دست به میوه بزنند. آورده‌اند که سپس قباد بر آن شد تا این رسم را براندازد و فرمان داد که میزان خراج را برحسب زمین تعیین کنند نه نسبت به میزان محصول (مقاسمت) مالک و زارع در ایران، ص ۹ - ۵۸. اصطلاح عامیانه (خوردنی شاه) در مازندران غربی که به میوه نوبرانه گفته می شود، قطعاً یادگار این مقاسمت رعیت با شاه و سپس فتودال‌ها و خوانین بعدی ملکداری ایران باید باشد.

سرنگون می‌شود.

کشاورزی دوران ایران

اسلامی

در آغاز قرن هفتم میلادی، عربستان دارای سازمان پدرشاهی بود و به تدریج جامعه طبقاتی در آن شکل می‌گرفت. فرو ریختن جامعه پدرشاهی و تکوین شیوه برده‌داری در حجاز، مقدمه ظهور اسلام بود. زوال تدریجی و از هم پاشیدگی نظام عشیره‌ای و افزایش روزافزون نابرابری مالی و تضاد بین بزرگان و توده عرب قبایل مختلف، مقدمات پیدایش جامعه طبقاتی را فراهم آورده بود. برای رفع این بحران لازم بلکه حیاتی به نظر می‌آمد که جامعه پدرشاهی، و سازمان قبیله‌ای و جنگ‌های همیشگی و متداوم ناشی از آن نابود شود. به‌ناچار همراه نابودی این شیوه‌ها، بت‌پرستی قدیم و بدوی و خدایان قبیله‌ای نیز محکوم به سقوط بودند.

اسلام که با شعار برابری به میدان آمده بود، پاسخ منطقی و رافع نیاز تاریخی جامعه در حال تغییر عربستان گشت، و نه تنها قبایل مختلف، بلکه بسیاری از بزرگان و اشراف عرب را نیز جذب قانون مترقی مذهب خود نمود.

مجاهدان اولیه اسلام در زمینه اقتصادی، بیشتر متوجه کسب و تجارت بودند، و پس از آنکه قدرت خود را به خارج از شبه جزیره عربستان بسط دادند، کمترین علاقه‌ای به کشت زمین و دیگر فعالیت‌های اقتصادی از خود نشان نمی‌دادند. آنها به‌عنوان یک قوم متجاوز و جنگجوی فاتح، گرفتن باج و خراج را جهت ادامه زندگی خود کافی می‌دانستند. اما فتح ایران به وسیله اعراب، اوضاع را دگرگون نمود. عمر خلیفه دوم که در زمان او اعراب بر ایران چیرگی یافتند، تنها به این سبب گروه گروه طوایف مختلف تازیان را به ایران روانه ساخت که آن قبایل در حوزه اسکان خود، هر یک پادگانی جهت تداوم تسلط هم‌نژادان خود بر ایران باشند، والا خود عمر به تبعیت از فضای فرهنگی عرب پیش از اسلام، معتقد به کشاورزی و آبادانی و احیای زمین نبود. زیرا آنان:

«به کشاورزی با نظر تحقیر می‌نگریستند و آن را لایق شأن مردان نمی‌دانستند. به همین جهت علاقه‌ای بر تملک زمین نداشتند و زمین را قابل توجه نمی‌دانستند.^۱»

عمر خلیفه دوم گفته بود:

«مسلمانان آنها را (یعنی ملل مغلوب را) تا زنده‌اند می‌خورند و وقتی که ما و آنها مردیم، کودکان ما، کودکان آنان را تا زنده‌اند می‌خورند.^۲»

روان‌شاد مرتضی‌راوندی در تفسیر این خبر می‌آورد:
 «این سخنان تفسیر لازم ندارد. هدف فتوحات این بود که سران عرب در دولت خلفا بتوانند به حساب ملل مغلوب، قبطیان، سوریان، ایرانیان، سغدیان، خوارزمیان، ارمنیان، گرجیان و دیگران زندگی کنند و از لذایذ دنیوی بهره‌ور گردند. ایران کشوری بود ثروتمند و می‌بایست تا بتوانند، ثروت‌های مادی آن را تصاحب کنند.^۳»

در دوران خلافت عثمان نیز سیاست عاقلانه‌ای در مورد کشاورزان اتخاذ نشد. از نامه امیرالمؤمنین علی (ع) که در سال ۳۰۸ هجری به مالک اشتر نوشته بود:
 «ولیکن نظرک فی عمارة الارض ابلغ من نظرک فی استجلاف الخراج، لان ذلک لا یدرک الا بالعماره و من طلب الخراج بغير عمارة اخرج البلاد و اهلک العباد و لم یستقم امره الا قليلاً^۴» برمی‌آید که بیش از دیگران به تأمین آسایش کشاورزان دلبستگی داشت. در این نامه حضرت به مالک اشتر اندرز می‌دهد که:

«تنها در فکر گرفتن خراج نباشد. چه آنان که بدون توجه به وضع رعیت و آبادانی کشور، فقط در اندیشه گرفتن خراج هستند، دیر یا زود رعیت را به فناونستی سوق می‌دهند و دوران حکومت آنان پس از مدتی کوتاه سپری خواهد شد.^۵»

سنن و نظامات ظالمانه‌ای که در عصر خلافت خلیفه دوم به تأثیر از فضای تاریخی قوم عرب نه قوانین اسلامی بنیاد گذاشته شده بود، مانع از آن گشت که

۱. میراث ایران، ص ۱۱۷.

۲. تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم، ص ۱۷۹.

۳. تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، ص ۹۶.

۴. نهج البلاغه.

۵. تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، ص ۱۶.

تلاش و حسن‌نیت حضرت علی مؤثر افتد. خاصه آنکه خلافت کوتاه‌مدت وی، مزید بر علت شده باشد.

فتح ایران سبب اسکان وسیع چادرنشینان عرب در این سرزمین گشت، و قبایل متعددی از تازیان در سرزمین‌های مفتوحه سکنی گزیدند. زیرا قسمت عمده اراضی در ممالک تسخیر شده، ملک یا زمین جامعه اسلامی محسوب می‌شد، و بدین دلیل اراضی بسیاری به‌وسیله بزرگان قوم فاتح تصاحب شد. به‌دنبال سازش بزرگان فئودال ایرانی با اعراب، دست‌اندازی بزرگان عرب بر اراضی ایران آغاز شد و آنان هزاران برده اسیر شده را در این اراضی به کارهایی نظیر زراعت و دامداری واداشتند.

میزان مالیات و خراج و

شیوه‌های ستاندن آن

در عهد انوشیروان از هر جریب^۱ گندم‌زار یا جوزار، یک درهم مالیات گرفته می‌شد و بروز خشکسالی و آفت ملخ یا آفات دیگر در میزان مالیات سالیانه لحاظ می‌شد، ولی اعراب از هر جریب گندم‌زار چهار درهم و جوزار دو درهم مالیات می‌گرفتند. در نتیجه این سیاست خشن، رغبت مردم به کشاورزی و فعالیت‌های مثمر کم شد.

دهقانان فئودال ایرانی در بهره‌کشی از مردم مغلوب ایران، شریک اعراب می‌شدند و اختیار روستاییان به کلی با آنان بود. در عهد ساسانیان ملاکین بزرگ ارضی و دولت متفقاً از روستاییان بهره‌کشی می‌کردند، و در عهد حکومت اعراب نیز کماکان این وضع ادامه داشت.

علاوه بر میزان فوق‌العاده خراج، جزیه اتباع مسلمان نشده ایرانی و بیگاری، بیش از زمان ساسانیان شده بود. زمانی که خلفای اموی، مَهر کردن افراد روستاهای

۱. معرب گریب فارسی معادل ۳۶۰۰ ذرع و ۲۹۰۰ مترمربع بود که در طول قرون و به تفاوت اماکن مختلف تغییراتی در مقیاس آن داده شد.

ایران را معمول داشتند، وضع کشاورزان تحمل ناپذیر گشت. عمل مهر کردن چنان بود که به گردن هر روستایی ایرانی که خراج و جزیه می پرداخت، صفحه‌ای سربی می آویختند و این صفحه هویت روستایی وی بود و خروجش را از آن روستا به نقاط دیگر ممنوع می کرد^۱.

بنی امیه از زمین بایر و آفت زده و خراب از خشکسالی، به زور مالیات می گرفتند. اسلام آوردن ناچاری ایرانیان جهت فرار از این مظالم نیز مؤثر نمی افتاد. فرار به شهرها نیز سودی نداشت، زیرا مأمورین خفیه حجاج، وسیله بازگشت آنان را به روستای مبدأ فراهم می آوردند.

والی آفریقا و والی خراسان و دیگر حکام بنی امیه بر این روش سلوک می نمودند. چنانکه مردم سمرقند برای فرار از پرداخت جزیه اسلام آوردند، و چون سودی در این کار ندیدند، به دین پیشین بازگشتند. علاوه بر خراج زمین های بایر، ایرانیان مالیات عیدانه بابت برگزاری عید نوروز می پرداختند. وقتی دودمان بنی امیه با فرمان موقوف شدن جزیه نامسلمانان وسیله عمر بن عبدالعزیز، تنها نقطه روشن آسمان حکومت امویان روبه رو شدند، مسئله ختنه را پیش کشیدند و گفتند بهتر این است که مسلمانان معاینه شوند و ختنه ناشده ها به پرداخت جزیه سنگین محکوم شوند. اما عمر گفت خداوند محمد را برای آسایش مردم نه برای آزار آنان یا عمل ختنه به پیغمبری فرستاد. عمر بن عبدالعزیز وسیله خاندان امیه مسموم شد و ظلم با شیوع بیشتری مداومت یافت^۲.

«تمامی این وجوه ظالمانه باج و خراج و مالیات های غیرمتعارف که در کمال قساوت گرفته می شد صرف عیش و نوش و خرید کنیزکان و غلام بچگان و امردان می شد.»^۳

جرجی زیدان می نویسد:

«ده نشینان همین قدر خوش بودند که می توانستند با کشت و کار، زندگی بخور و نمیری داشته باشند. گرچه بیشتر آنان در منتهای بینوایی می زیستند و چه بسیار از روستاییان که در همه دوره زندگی خویش پول زر نمی دیدند و دولتیان در شهرها نشسته اند و از دسترنج آنان هزاران دینار بیهوده می بخشند.»^۴

۱. به نقل و تلخیص از تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، ص ۹۷.

۲. تاریخ ایران، از دوران باستان تا پایان سده هجدهم به اختصار، ص ۱۹۰.

۳. همان.

۴. تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، جلد دوم به اختصار، صفحه ۲۴.

و این در حالی بود که پس از مرگ عمروعاص والی مصر، هفتاد بهار دینار (هر بهار دینار وزنی برابر با ۱۵۰ کیلو) طلا از وی باقی ماند.^۱

منابع تاریخی حاکی است که مظالم وحشیانه بنی‌امیه و سختگیری بی‌حد و مرز اعراب، ایرانیان و دیگر ملل خاورمیانه را از عرب و اسلام بیزار کرد و سرانجام به گفته نرشخی، عده‌ای کفر آوردند و علیه رهبران عرب شوریدند و چنان شد که عباسیان به کمک ابومسلم و روستائیان ستم‌دیده ایرانی، ریشه حکومت و دودمان اموی را از زمین کنند.

تفوق سیاسی عباسیان بر بنی‌امیه، پیروزی و رهایی توده مردم به‌ویژه کشاورزان ایران نبود. عباسیان به مواعید خود عمل نکردند، و در راه تخفیف مالیات‌ها و تقلیل بیگاری‌ها و تأمین آسایش اکثریت مسلمانان خاصه کشاورزان فقیر و بی‌پناه ایران که در حقیقت ولی نعمتان آنان بودند، قدمی برنداشتند. تنها در این جابجایی کانون قدرت اسلامی، اشراف، مالکین و دهقانان ایرانی بودند که مزد همکاری و همقدمی خود را از عباسیان به‌صورت فرامین حکومت و فرمانروایی دریافت داشتند.

به‌نظر بعضی از محققان روسیه، یکی از علل اصلی مرگ فجیع ابومسلم وسیله منصور عباسی، اختلافی بود که او بر سر مواعیدی که مبلغین بنی‌عباس ضمن دعوت خویش به قیام علیه امویان به مردم، خاصه کشاورزان ایران داده بودند. ابومسلم اعتقاد به وفای عهد داشت، در حالی که عباسیان منکر اصل قضیه بودند. گفتگو بیشتر بر سر تقلیل خراج و بیگار بود. با آنکه هنوز ابومسلم از خاندان عباسی امید نبریده بود، مردم ایران هشیارانه‌تر عمل می‌کردند و همه جا از عباسیان اظهار یأس می‌نمودند. روستائیان آشکارا می‌گفتند که خون خود را برای آن نریخته‌اند که سر به اطاعت عباسیان که کاری برایشان نکرده‌اند فرود آورند.^۲

مرگ ابومسلم کشاورزان ایرانی را دچار یأسی شدید ساخت و شورش‌های مکرر روستائیان و پیشه‌وران و کسبه حومه بخارا و دیگر نقاط ورارودان (ماوراءالنهر) و اکنش طبیعی آنان بود.

از تحقیقات خانم دکتر لمتون، چنین برمی‌آید که بزرگترین مشکل کشاورزان در همه قرون و اعصار پرداخت مالیات بود. انواع نیرنگ در اخذ مالیات به کار برده

۱. تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم به نقل از مقریزی، ص ۴۹ و ۵۰.

۲. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ص ۱۹۹.

می‌شد. تسعیر و سرشکن کردن مالیات کشاورزان مفلس و آفت زده میان دیگران، یکی از روش‌های معمول و بی‌شمار محصلین مالیات بود. متأسفانه ایرانیان به حکومت رسیده نیز چندان به این قشر ستم‌دیده، مهربان نبودند. چنانکه زندگی سیاسی مازیار بن قارن و یعقوب لیث نیز از این قاعده شوم مستثنی نیست.^۱

محمد بن اسفندیار کاتب در تاریخ طبرستان آورده:

«در زمان احمد بن محمد بن اوس که پدرش او را حاکم چالوس و کلار کرده بود، او نیز به نوبه خود از سوی سلیمان بن عبدالله بن طاهر به حکومت آمل و رویان و چالوس منصوب شده بود. هر سال سه خراج روایت می‌گرفتند. یکی برای محمد بن اوس، یکی برای پسر او و دیگری برای مجوسی که وزیر ایشان بود. ظلم احمد و پدرش به جایی رسید که مردم املاک خود را فروختند و کسانی که می‌توانستند، جلای وطن کردند.^۲»

البته استثنائاتی نیز وجود داشت که خاندان طاهری، خاصه عبدالله بن طاهر در دوران حکومتش، صراحتاً به مأموران خود رعایت حال کشاورزان و رعایا را می‌نمود و تصریح داشت که:

«خدای عزوجل ما را از دست‌های ایشان طعام کرده است و بیداد کردن برایشان حرام است^۳» و یا نامه مشروح و انسانی طاهر به پسرش که وسیله ابن خلدون نقل شده است از جمله این استثنائات است.^۴ در میان دیلمیان حکومت‌گر که به مصادره شدید اموال، خاصه بدعت مسکن دادن سپاهیان خود در خانه‌های مردم مشهورند، عضدالدوله یک استثنا به‌شمار می‌رود. وی به ترویج کشاورزی و عمران و تنقیه قنوات و ساختن آسیاها و تعمیر سدها کوشیده و بندامیر که به نوشته ابن بلخی در فارسنامه، در جهان باستان، مانند آن نیست، از بناهای اوست. از برکت این سد، هر سال هفتصد خروار غله از بلوک گربال که آب‌خور این سد است، برداشت می‌شد.^۵

۱. مالک و زارع در ایران، ص ۳-۱۰۲.

۲. نقل به معنی از تاریخ طبرستان، ص ۴-۳۲۴.

۳. تاریخ گردیزی به نقل از مقدمه ابن خلدون، جلد اول، ص ۵۹۵.

۴. تاریخ گردیزی به نقل از مقدمه ابن خلدون، جلد اول، ص ۵۹۵.

۵. مالک و زارع در ایران، ص ۱۲۳.

مالکیت اراضی پس از فتح ایران وسیلۀ اعراب

پس از فتح ایران، در دوران حکومت بنی امیه و بنی عباس، و پیش از تشکیل دولت های مستقل ایرانی و ترک در سرزمین ایران، منظرۀ مالکیت زمین را به اشکال زیر می توان ترسیم نمود.

(۱) زمین های مفتوح العنوه - اعم از کشتزار و چراگاه، آن نوع از زمین هایی که صاحبان ایرانی آن کشته یا آن را ترک کرده بودند و فاتحان عرب آن اراضی را به نام (قطعه) یا (قطیعه) که به فارسی آن زمان (نان پاره) نامیده می شد، در اختیار سرداران، سربازان و یا افراد فاتح سرزمین ها می گذاشتند. این مالکیت به شکل موروث بود و صورت غیر موروث آن، (طعمه) نام داشت.

(۲) زمین هایی که عقار نام داشتند، و صاحبان آن از پرداخت مالیات به صورت عادی معاف بودند، ولی خراجی مقطوع می پرداختند. این نوع اراضی در اختیار سردودمان های قبایل عرب و مالکین (دهگانان) ایرانی بود که به فاتحان عرب سر تسلیم فرود آورده بودند، و در بهره کشی از هم نژادان کشاورز خود، با آنان شرکت داشتند. این اراضی قابل فروش و قابل توارث بود. بردگان در این اراضی و زمین های دولتی، بسیار فراوان به کار طاقت فرسای بردگی اشتغال داشتند.

(۳) اراضی دولتی که شکل مسلط فتودالیسم یا همان اراضی ممالک تسخیر

شده بود که دولت عربی از این اراضی مستقیماً به وسیله عاملان دیوان، خراج و مالیات را از روستاییان وصول می‌کرد.

(۴) اراضی وقفی، یا زمین‌های متعلق به مؤسسات مذهبی. بخشی از این اراضی صرف نگهداری روحانیون می‌شد. این املاک از پرداخت مالیات به دولت معاف بودند، و هر کدام یک متولی داشتند که ده درصد درآمد ملک را دریافت می‌کرد.

(۵) اقطاع - هنگامی که سلسله‌های مستقل ایرانی و ترک پس از تازیان بساط قدرت خود را در ایران گسترده کردند، در کنار املاک دولتی و سلطنتی و موقوفه، و ضیاع و عقار متعلق به مالکان و خرده مالکان (دهگانان) به تدریج زمین واگذاری قطعه و طعمه، به رسم اقطاع تبدیل شد. اقطاع از ریشه قطع به معنی بریدن یا جدا کردن، شیوه‌ای قدیمی بود که در زمان خلفا رواج بسیار داشت. به زمان حکومت ترکان غزنوی و سلجوقی، اقطاع زمین‌هایی بود که از طرف سلاطین ترک نه فقط به سپهسالاران، بلکه به اعضای خاندان سلطنتی، رجال، وزرا و روحانیون بزرگ داده می‌شد. در تمام این موارد، اقطاع به دو صورت استغلال جهت بهره‌برداری مادام‌العمر، یا موقت به عنوان وظیفه و مستمری، و یا به شکل تملیک به صورتی موروثی.

(۶) سیورغال - سیستم اقطاع که در زمان سلجوقیان به اوج خود رسیده بود، در عصر ایلخانان مغول شکل (سیورغال) به خود گرفت، و آن واگذاری زمین برای تمام مدت عمر بود. سیورغال کلمه‌ای مغولی و به معنای هدیه است. طبق این روش تگه زمینی به فئودال‌های دست‌نشانده هدیه می‌شد تا نسل بعد نسل از آن بهره‌گیرند. صاحب سیورغال موظف بود برای سلطان خدمات جنگی انجام دهد و برای سپاه حکومت مرکزی، تعداد معینی سوار از ناحیه تحت اختیار خود گسیل دارد. سیورغال از معافیت مالیاتی برخوردار بود. و علاوه بر آن حق معافیت قضایی و اداری نیز داشت. مأموران دولت حق ورود به اراضی سیورغال را نداشتند و مصونیت مالیاتی و قضایی و نیز مسئولیت نظامی به صاحب سیورغال، اجازه می‌داد تا تمام مالیات‌هایی را که پیش از این مأموران مالیاتی مرکز دریافت می‌کردند به نفع خود از رعایا وصول کنند. به سبب رواج همین شیوه ملکداری در دوران تیموریان سده‌های هشتم و نهم هجری، روزه‌روز از املاک دولتی کاسته گردید و بر

املاک شخصی، یعنی مالکیت بلاشرط و موروثی و موقوفی اضافه شد. (۷) تیول - سیورغال مغولی در دوران تیموری و صفوی به تیول تغییر شکل داد. این واژه تا اواخر دولت قاجار، کاربرد ملکی و اجتماعی داشت، تا آنکه انقلاب مشروطه رسماً تیولداری را در ایران ملغی نمود.

کشاورز و زمین به زمان حکومت ترکان

و سلسله‌های مستقل ایرانی نژاد

در متن دولت‌های اشکانی و حتی ساسانی، دودمان‌های نیرومند مستقل و نیمه مستقل ایرانی حکومت داشتند. این دولت‌های کوچک که پیشوایان آنان، گاه به نام شاه و یا خداه و عناوین دیگر نامیده می‌شدند، تحت فرماندهی واحد شاهنشاهی بودند که مسئول نهایی تمامی مناطق ایران و مستملکات غیر ایرانی کشور ایران بود. عناوین گیلانشاه، ختلان‌شاه، چغان خداه، بخارا خداه از آن جمله بودند.

پس از اعراب و حکومت دودمان‌های ایرانی طاهری، سامانی و صفاری، نوبت به ترکان رسید. این قوم که دوران یک هزار و پانصد ساله شاهنشاهی‌های ایرانی، پشت دیوار مرزهای ایران به سبب قدرت این دولت‌ها مانده بودند، پس از دوران دراز زیردستی در جوامع ایران و حکومت اعراب، از قرون چهارم و پنجم، با روحیه پرخاشگری و جنگ و ستیز وارد ایران شدند و به تشکیل دولت‌های وسیع پر قدرت دست زدند.

به گفته سید احمد کسروی:

«شاید قابل باور نباشد که از سال سی‌ام هجری که سال مرگ یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است، تا سال ۱۳۴۴ هجری قمری که تاریخ برافتادن قاجاریان می‌باشد، در درون مرز طبیعی ایران، بیش از یکصد و پنجاه خاندان به استقلال یا نیمه استقلال، پادشاهی کرده‌اند. و از میان ایشان تنها چهار خاندان سلجوقیان، مغولان، صفویان و نادرشاه را می‌توان گفت که بر سراسر ایران حکمروا

بودند.^۱»

از وقایع مهم دوره‌های حکومت ترکان در ایران، ضمن تغییرات اساسی در اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان، به‌ویژه اواخر قرن سوم هجری، انحطاط و زوال طبقه دهگانان در سراسر ایران، خاصه ورارودان (ماوراءالنهر) بود.

دهگانان ایرانی

واژه دهگان در گذشته‌های پیش از سقوط حکومت ساسانی و قرون اولیه اسلامی، برخلاف امروز به معنی روستاییان خرده‌مالک نبود، بلکه به اشراف زمین‌دار اطلاق می‌شده است. به تقریب در دوران معینی از تمدن و فرهنگ همه اقوام آریایی و در عهد بسیاری از غیر آریاییان نیز حکومت و فرمانروایی اعیان زمین‌دار وجود داشته است. این دوران به‌ویژه در محیط ایرانیان و اقوامی که تحت نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی بوده‌اند، طولانی بوده است. در عهد فتوحات عرب نیز قشری از مردمی که در ایران و آسیای میانه آریایی، تفوق و برتری داشتند، کسانی بودند که اصطلاحاً دهگان نامیده می‌شدند.

دهگانان ماوراءالنهر از حیث لباس هم با دیگر مردم آن سرزمین فرق داشتند. یکی از علامات امتیاز و شایستگی دهگان، کمربندی زرین بود که خنجرى به آن آویخته داشت. دهگان یا دهقانِ معرّب، مانند شوالیه‌های قرون وسطای اروپا، در کاخ‌ها و یا کوشک‌های مستحکم زندگی می‌کردند. در زمان سامانیان نیز (کوشک دژ) یکی از لوازم هر ملکی بوده است.

مقدونی‌ها در قرن چهارم پیش از میلاد و اعراب قرن هفتم بعد از میلاد، در ترکستان خاصه نواحی سند و خوارزم با فرمانروایی اعیان (دهگان) زمین‌دار که در قلاع و کوشک‌های مستحکم زندگی می‌کردند، روبه‌رو شدند. اینان به زبان سغدی سخن می‌گفتند و تشکیلات حکومتی پارسیان هخامنشی و ساسانی را داشتند. از مشهورترین این خاندان‌ها، سامانیان (سامان خدایه) بودند که ابتدا از طرف

خلیفه، در حدود ترکستان به مرکزیت بخارا، با ریاست بالاستقلال فرمان می‌راندند. از دهگانان مشهور و جاویدان عرصه ایران پرستی، حکیم ابوالقاسم فردوسی نامبردار است. هم‌اینان پاسداران زبان، فرهنگ، آیین، تاریخ و قومیت ایرانی گشتند و با تقویت فرهیختگان در میدان هنر و ادب، نوزایی فرهنگ و سنن کهن ایرانی را پس از تسلط عرب باعث شدند.^۱

در اواخر قرن سوم هجری، خاندان‌های اشرافی دهگانان، در ورارودان (ماوراءالنهر) در کوشک دژه‌های خود می‌زیمنند. اداره این املاک سابقاً به سبب مدارای آنان با اعراب فاتح، مقید به قید و شرطی نبود، اما با تغییر اوضاع به سبب ورود ترکان خاصه آل سلجوق و شرایط خاص رسم اقطاع، عرصه را بر دهگانان تنگ کرد و به تدریج موجب زوال این طبقه گردید.

ریچارد فرای در احوال ناخالصی نژاد دهگانان این دوره می‌نویسد:

«تحقیق و تعیین این نکته که چه عده‌ای از دهگانان ایرانی از نسل‌های پیش از اسلام و چه عده‌ای از نسل عرب و چه عده‌ای نودولت (ترکان) بوده‌اند خالی از فایده نیست. در دوره سلاجقه در یکی از شهرهای خراسان، بیش از چهل و اندی خاندان ملاک مهم از نسل عرب بودند. سه خاندان نسب خود را به ساسانیان می‌رسانید، و بقیه از کارداران بزرگ دستگاه دولت بودند. نسبت اعراب و عناصر ایرانی باید همان باشد که در شهر بیهق بوده است.^۲»

واژه دهگان پس از انقراض این دودمان ایرانی تا مدتی عنوان افتخارآمیز بود تا آنکه به مرور ایام این مفهوم نیز از دست رفت و معنی حالیه را به خود گرفت و به کشاورز ساده اطلاق گشت. پذیرش خدمت ترکان نیز به ادامه ملکداری آنان کمکی نکرد و سرانجام با تسخیر ماوراءالنهر به دست ترکان قراختایی، سرزمین آسیای مرکزی به روی مهاجران ترک گشوده شد. ایرانی و ترک در هم آمیختند، همچنانکه پیش از آن با اعراب و یونانیان آمیزش نژادی داشته‌اند.

بخشی از هجای بلند فردوسی در ذم سلطان محمود ترک، در حقیقت آینه واقعی و تجلی عینی حوادثی است که فردوسی آن را با چشمانی نگران و خاطری اندوهگین به نظاره نشسته است. شاهنامه با ثبت آن تراژدی نژادی، در حقیقت به

۱. برگرفته از تحقیقات بارتولد محقق مشهور روسی.

۲. اقتباس از تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، ص ۳۲۳.

روزنگاری تاریخ پرداخته است.

از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخن‌ها به کردار بازی بود^۱

از انقراض سامانیان تا هجوم مغول، دست کم با شش نوع تملک و زمین داری برخورد می‌کنیم. - املاک مالکین بزرگ و کوچک که به صورت خصوصی اداره می‌شد. مالیات چنین املاکی به دولت پرداخته می‌شد و صاحب ملک، از زمین خود دارای اختیار کامل بود. - املاک خصوصی فرمانروا که قدرت و شکوه شاهانه، سند هر نوع اختیاری را نسبت به اداره و مقدرات آن امضاء می‌نمود. - املاک دیوانی یا به صورت اقطاع به اشخاص واگذار می‌شد و به تحت شرایط خاصی فروخته یا وقف می‌گردید. - املاک موقوفه که عواید آن جهت نگهداری مدرسه، مسجد و یا اداره دارالشفای (بیمارستان) به مصرف می‌رسید. - اراضی فتودالی یا اقطاع که پیش از این از آن سخن رفته است. قانوناً قابل خرید و فروش نبود و پس از مرگ اقطاع‌دار به فرد دیگری واگذار می‌شد و یا جزء املاک دیوانی درمی‌آمد. - املاک جماعت که چراگاه‌ها و باغات میوه پیرامون روستاها را شامل می‌شد.

قطع نظر از توصیه رجال سیاست و اخلاق نسبت به ترفیه حال کشاورزان، به زمان چیرگی ترکان، در شرایط بسیار سخت، زندگی فقرآمیزی داشتند. تقسیم جامعه آن روز ایران به وقت تسلط ترکان سلجوقی به عشایر و شهرنشین و به قلم نیامدن لایه‌های عظیم کشاورز در این فهرست، به روشنی روزگار سیاه این تیره‌بختان را برملا می‌سازد. همه سعی و کوشش ایرانیان صاحب جاه و مقام در دستگاه دیوانی ترکان به ویژه سلجوقیان، صرف آن می‌شد که از افراط این قوم بربر و صحراگرد به قتل رساندن بی‌وجه مردم ایران از هر صنفی جلوگیری به عمل آورند که بخشی از متن سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک، گویای این واژگون‌بختی است. آنجا که نظام‌الملک به امرای ترک به تعریض می‌گوید:

«سر ایرانیان «گندنا» نیست که پس از جدا شدن دوباره سبز شود^۲»

بیشتر سیاست نظام‌الملک در امور ملکداری و بهره‌کشی از کشاورزان، آن بود که ضوابطی ایجاد کند و از افراط و تفریط و غارت طبقات محروم جلوگیری نماید.

۱. شاهنامه، بخش هجوتامه فردوسی درباره محمود غزنوی.

۲. سیاست‌نامه، ص ۱۱۹.

چنانکه به کرات در سیاست‌نامه آمده:

«اگر در جایی نشان از ویرانی و پراکندگی رعیت مشاهده شد، باید بی‌درنگ در مقام کشف علت برآیم و اگر علت و عامل سیه‌روزی کشاورزان، روش ظالمانه مقطع یا عامل است، او را بر کنار کنیم تا جهان ویران نشود و کشاورزان پریشان نشوند.^۱»

ولی با همه سعی و تلاش عناصر ایرانی موجود در حکومت ترکان سلجوقی در جلوگیری از مظالم اقطاع‌داران ترک نسبت به کشاورزان و ستم‌های فاحش بر آنان که از طبیعت درشت‌خوی صحرانشین آنان برمی‌نخاست، هیچ‌گونه بهبودی در حال آنان پدید نمی‌آمد و کشاورزان چون بردگان به زندگی ناامید و یأس‌آلود خود ادامه می‌دادند. مهمتر آنکه نظام‌الملک و فرزندانش از ملاکین صاحب‌نام زمان خود بودند و اعتراضات او به ترکان، جز همدردی اربابی با منش شهری، نسبت به دیگر زمین‌داران هم‌عرض خود که ترکان بربر باشند نبود. به این ترتیب او نمی‌توانست به‌صورت طبیعی در صف کشاورزان ستم‌دیده کشورش به‌ایستد.

یکی از اعتراضات حسن صباح و ایراد تهمت ریاکاری به نظام‌الملک از این کار ناشی می‌شد. اقطاع‌داران ترک علاوه بر ستمکاری به رعیت ایرانی، از شکایت آنان به سلطان وقت نیز جلوگیری به‌عمل می‌آوردند. منشورهای فراوان سنجر به صاحبان اقطاع و لحن قاطع و جدی نظام‌الملک در سیاست‌نامه، و اعمال تدابیر سیاسی، هیچ‌گونه کمکی به بهبود اوضاع نکرد. تأمین نداشتن کشاورزان در برابر تجاوزات، عبور و مرور دایمی قوای مسلح از دهات و چپاول اموال روستاییان، غارت مداوم دسته‌های سپاهیان بیکار ترک و راهزنانی که اطراق همیشگی در دهات داشتند، به پریشانی حال روستاییان کمک می‌کرد.

موضوع مهمی که در دوره سلجوقیان هم از جنبه نظری و هم عملی در مسئله زمین‌داری در ایران اتفاق افتاد وفق دادن شریعت اسلامی به مقیاس وسیع با اوضاع و احوال جدید جامعه آن روز ایران بود.

پس از ورود اسلام به ایران، بعضی از طبقات ممتازه ایرانی، مفهوم حکومت مطلقه پادشاهی را با اندکی تعدیل زنده نگاه داشتند، و سلجوقیان از حقوق چنین

مفهومی استفاده کردند و مفهوم حکومت مطلقه سلطنتی را با مفهوم حکومت (خان) فرمانروا در هم آمیختند. این درست همان مواد ۳۶، ۳۸ و ۷۱ قانون محمورایی پادشاه و قانونگذار مشهور بابل بود که شاه را صاحب همه زمین‌های کشور می‌داند و او را مجاز می‌شمارد که در برابر خدمات افسران سلطنتی، (ایلکو) که همان تیول ادوار بعد است را به آنان ببخشد.^۱

مطابق این حق، خان ضمن دارا شدن مقام سلطنت، از حقوق مالکیت تامه سرزمینی که بر آن حکومت داشت نیز برخوردار می‌شد. بنابراین ظلم و جور و عدالت و مساوات جامعه به شخصیت و منش فردی خان فرمانروا موقوف می‌شد. به‌طور کلی به‌جز صنف کشاورز که به سبب قانون مسلط زمان از طبقات پست جامعه به حساب می‌آمد و روزگاری همشأن شهرت خود داشت، رونق کلی اوضاع اقتصادی و فرهنگی و سیاسی زمان ترکان سلجوقی که اکثراً باکاردانی وزرای کاردان و عناصر مدیر ایرانی نژاد دیوان ترک‌ها صورت می‌یافت، از درخشان‌ترین ادوار پس از چیرگی تازیان و ترکان بر ایران است.

کشاورزی و کشاورزان در عصر مغول

پطروشفسکی محقق معروف روس که تألیف گرانیهای او در زمینه کشاورزی ایران به زمان مغولان مشهور است، عقیده دارد که جامعه فئودالی ایران در اوایل قرن هفتم هجری بر روی هم طریق اعتلا می‌پیمود، ولی بر اثر هجوم لشکریان چنگیزخان و شکست و ادبار حاصل از آن متوقف گشت. زارعان ایرانی به رغم آلات و ادوات کوچک زراعی و غارت و حشیانه اربابان قدرت، قادر بودند حاصل فراوان به دست آورند.

شهرهای فئودالی پر رونق وجود داشت که جمعیت در آنها فشرده بود و صنعت و پیشه‌ها در آنها شکوفان و سرمایه بازرگانی کلان بود و تجارت نیز بسط کافی داشته است. جمله این عوامل، گواه بر وجود گرایش‌های ترقی خواهانه در

۱. مالک و زارع در ایران با دخل و تصرف، ص ۵۰ و ۲۱.

حاشیه جامعه فئودالی در آغاز قرن هفتم هجری و سیزدهم میلادیست^۱. نخستین نتیجه حمله مغولان به ایران، کاهش شدید نفوس شهری و روستایی بود. مغولان اهالی شهرها و روستاها را قتل عام کردند. کشاورزی ایران به سبب خشکسالی‌های مفرط تاریخی، به اختراع قنات توفیق یافت و با بستن سدهای عظیم بر روی رودهای بزرگ، پیش از حمله اعراب و چه روزگار سلسله‌های ایرانی بعد از اسلام و تعبیه سیستم‌های پیچیده آبیاری، از کشت و کار پر رونقی در تمام ادوار تاریخ تمدن خود برخوردار بود. مغولان علاوه بر قتل و عام وحشیانه و بی نظیر تاریخی در شهرها و روستاهای ایران، کلیه تأسیسات آبیاری روی زمین و زیرزمینی را نابود کردند، و این ضربه آنچنان سنگین و غیرقابل جبران بود که کشاورزی ایران با هر چند اعتلای نسبی روزگار پسین آینده، به هیچ وجه به سطح قبل از غلبه مغول نرسید و هرگز اثرات ضربه‌ای که از حمله آنان وارد آمده بود جبران نشد. بدین ترتیب با کشتار کشاورزان و از میان رفتن یکی از عناصر کارساز کشاورزی (آب) کشت و کار از رونق افتاد و از نتایج وحشتناک آن تقویت دامداری و صحرانشینی در ایران و آسیای میانه شد.

ایران به سبب مراتع عالی جلگه‌ای و کوهستانی، از دیرباز صحرانشینان ایرانی خود را داشت. به سبب شهرنشینی گسترده و تمدن‌های پر بار ایران پیش از اسلام، رشته دامداری در حد مقبولی قرار داشت و مانع از رشد تمدن و فرهنگ شهرنشینی نمی‌شد. به سبب نفوذ قبایل صحرانشین و بدوی عرب و ترک‌های بربر غز، خلیج‌ها، قپچاق‌ها و هجوم سیل‌آسای مغولان، دامداری تقویت گردید. یاسای چنگیز، مغولان را به شدت از انتقال به زندگی ثابت و سکونت در یک مکان منع می‌کرد. کشتار بیش از یک میلیون انسان در شهر مرو و سپس آب بستن بر خرابه‌های آن و کاشتن جو، تنها فرونشانی یک خشم حیوانی و یا زهرچشم گرفتن از ایرانیان نبود و یا جوی نورسته را قسیل اسبان جنگجویان مغولی ساختن در دستور کار قرار نداشت، بلکه تصریح این توصیه به قوم مغول بود که شهر و شهرنشینی دشمن آینده چیرگی مغولان است و چون اصل مقدسی باید مورد احترام قرار گیرد اگر خواهان تداوم تسلط خود بر ممالک مفتوحه هستند.

۱. استنباط از مطالب عمومی تألیف ارزشمند پطروشفسکی.

در اثر ویرانی شهرهای آباد ایران و کشتار وسیع ایرانیان از هر صنف و گروه، و خرابی و انهدام سدها، پر کردن کاریزها، و از کار انداختن سیستم‌های آبیاری و کشتن و خوردن دام‌های کاری، قحطی و امراض ساری، کشاورزی ایران به سرنوشت شومی گرفتار آمد.

کشاورزی قدیم و پر برکت ایران که به چیره‌دستی و آزمودگی روستاییان هوشمند در امور زراعت و باغداری متکی بود، در بسیاری از نواحی جای خود را به دامداری و صحرانشینی داد، و در اثر جابجا شدن دامداران و زندگی متحرک آنان، ضربه شدیدی به جریان تکاملی جامعه فتووالی وارد آمد. تخریب کامل و خسارات غیرقابل باور در جامعه کشاورزی ایران وسیله مغول سبب تقلیل عمومی و شدید عده نفوس زحمتکش، یا به دیگر سخن مالیات‌دهندگان و کاهش شدید مساحت اراضی مزروع که به نوشته جامع‌التواریخ گاه به $\frac{۹}{۱۰}$ بالغ گشته بود^۱، دزدی و غارت قبایل و از آن بدتر و بیشتر، سیاست مالیاتی حکومت ایلخانان و همچنین متوقف شدن فتوحات، سبب کاهش درآمد دستگاه مرکزی ایلخانان و بزرگان فتودال شد، و این خود باعث افزایش سنگینی خراج و شدت بهره‌کشی از روستاییان گردید. آنچنانکه روستایی ایرانی و روستانشینان در لبه پرتگاه فقر و نیستی قرار گرفتند.

اسلام آوردن غازان مغول و نزدیکی با بزرگان مسلمان ایرانی و تاجیک، نوعی آشتی سیاسی جهت درمان دردهایی بود که اجداد وحشی اش در ایران موجب آن شده بودند. اصلاحات غازانی به کمک رشیدالدین فضل‌اله وزیر و ملکدار برجسته ایرانی صورت گرفت.

با دین رسمی قرار گرفتن اسلام پس از ۷۰ سال از حمله مغول، سران فتودال مغول مکلف شدند سنن دولتمداری ایرانی را بپذیرند و براساس پیشین، مالیات و خراج بگیرند و عناصر صالح به جای ناصالحان به کارگمارده شوند. یکی از اصلاحات غازان که بیش از دیگر اصلاحات وی برای روستاییان ایران اهمیت فوق‌العاده یافت، همانا نظم جدیدی بود که در وصول خراج و دیگر مالیاتهای دیوانی برقرار کرد و میزان آن را برای هر محل دقیقاً تثبیت نمود. لغو اقامت

لشکریان و کارمندان دولت در خانه رعایا که تقریباً همیشه با اخاذی به عنف و زیاده‌روی‌های مهمانان ناخوانده و تجاوز به ناموس زنان و دختران رعایا همراه بود، از جمله اقدامات اصلاحی قابل توجه به حساب می‌آمد.

مجموعه اقدامات و اصلاحات غازانی و فرامین مثبت و مفیدی که جهت احیای شبکه آبیاری به عمل آمد، هرچند تثبیت دقیق میزان بهره و موقوف داشتن تحمیلات فوق‌العاده به رعایا را دربرداشت، اما این اقدامات بیشتر به نفع طبقه فئودال و دولت ایشان به عمل آمد و سود روستاییان را کمتر منظور داشت. این اصلاحات هرچند ترفیه نسبی حال کشاورزان و اعتدالی نیم‌بند کشاورزی را به دنبال داشت، ولی با این حال کشاورزی و زندگی کشاورزان از سطح عالی پیش از حمله مغول بسیار دور بود.

دوره صفویه و سده‌های پسین

تأسیس حکومت دودمان صفوی به رهبری شاه اسماعیل صرف نظر از تحمیل عوارض فرهنگی یک قوم حاکم بر دیگر بر جامعه مدنی ایران، دو اثر شگفت بر سرنوشت ملی بجا گذاشت. اولاً آنکه با ایجاد حکومت مرکزی فراگیر و ثابت پس از فروپاشی ساسانیان، ایران قلمروی طبیعی خود را باز شناخت و چهارچوب مشخصی از آن پدید آمد. در حقیقت ایران کنونی در ابعاد جغرافیایی و سیاسی خویش، مرهون پایه‌گذاران و قوام‌دهندگان این خاندان می‌باشد. دیگر آنکه با رسمیت بخشیده شدن به دین شیعه دوازده امامی، ایرانیان پس از قرن‌ها پراکندگی و افتراق، در توحیدی مقدس، وحدت و یکپارچگی عمومی را حاصل کردند.

پیروزی‌های غرورآفرین ارتش صفوی برابر بزرگترین ارتش روز دنیا، عثمانی، ایرانیان را به غرور ملی از دست رفته رساند. امنیت کشور، رونق اقتصادی را دربرداشت که هرچند کشاورزی نیز از آن سهم داشت، اما به سبب قانون مسلم زمان و عدم آشنایی ترکان صفوی با خو و سرشت شهرنشینی، طرفی از آن بسته نشد. در این میان سلطنت شاه عباس اول یک استثناست، که آن نیز پیامدها و نقایص خاص خود را داشت.

ظاهراً سلاطین صفوی مانند دیگر شاهان ترک‌نژاد، برای راضی نگه داشتن قبایل و عشایر صحرانشینی که با شمشیر آنها به زمامداری رسیده بودند، به ناچار زمین‌های ایران را بین سران عشایر تقسیم کردند. بعضی تیول و عده دیگر از سیورغال نصیب بردند. حق مالکیت مطلق شاه بر اراضی و املاک کشور ایران که در زمان سلجوقیان بدعت گذاشته شده بود، سرپوش خوبی بود که به شاه اجازه می‌داد زمین رعایای خود را غصب کند. اما تعداد زیاد املاکی که وسیله شاه عباس اول تبدیل به املاک وقفی شد نشان می‌دهد که این قانون شاهانه عملاً قبول عام و تام نیافته بود. زیرا وقف اراضی در آن زمان، نوعی فرار از پیامدهای نامطبوع غصب املاک بود. شخص واقف هم از عواید ملک وقفی بهره‌مند می‌گردید، و هم از سرزنش این و آن که ممکن بود بگویند از راه حرام ملک مزبور را به دست آورده است پرهیز کرده باشد.^۱

از مجموع نوشته‌های سفرنامه‌نویسان و سیاحان اروپایی مقیم ایران برمی‌آید که سراسر ایران در دوران صفوی، املاک خاصه شاه به حساب می‌آمد، زیرا اگر صاحبان جاه و مقام املاکی داشتند، فقط در اثر گشاده‌دستی شاهانه بود و شاه هرگاه آنان را مورد بی‌مهری قرار می‌داد، املاک آنان دوباره ضمیمه املاک شاهی می‌گشت. این املاک همچون گذشته خالصه یا خاصه و یا سلطنتی نامیده می‌شد. تیول و سیورغال نیز قواعد خاص خود را داشت، اما موقتی بودن این عطایای ملکی و یا ابد مدت شدن آن، بستگی تام با قدرت شاه داشت. چنانکه به زمان سلطنت شاه عباس، مالکیت این نوع املاک جهت صاحبان تیول‌خوار آنان بسیار متزلزل و ناپایدار بود. اما در زمان شاهان پسین خاصه اواخر سلسله صفوی، املاک تیول شکل مالکیت ابدی یافته بود.

علاوه بر شاردن فرانسوی و دیگر سیاحان خارجی، با مقایسه سلاطین وقت اروپا با کشاورزان زمان خود، شاه عباس را در رفتار با این گروه، بسیار می‌ستایند. پیتر و دولواله در سفرنامه خود آورده است که:

«شاه عباس برای ملت خود نه تنها یک پادشاه خوب، بلکه در عین حال پدر و سرپرست دلسوز و مهربان است. وی علاوه بر آنکه به رعایای خود زمین و حشم

می‌بخشد، بلکه به هر کس که نیازمند باشد پول کافی می‌دهد تا احتیاجات خود را برطرف سازند. به کسانی که استطاعت داشته باشد قرض می‌دهد و به آنان که مستمند هستند بلاعوض می‌بخشد. حتی برای اتباعی که صمیمانه خدمت می‌کنند، همسر پیدا می‌کند و وسایل لازم را برای تهیه مصنوعات در اختیارشان می‌گذارد و آنان را به آموختن هنری که به کارشان آید تشویق می‌کند. شاه عباس در دوران زمامداری به نفع کشاورزان، قدم‌هایی برداشت. بدعت‌ها و مالیات‌های ناروا را از بین برد و برخلاف سلطان محمد خدابنده و دیگر سلاطین صفوی دست محصلان و مأموران بی‌رحم مالیات را از سر کشاورزان کوتاه کرد.^۱

در زمان صفویه مضارعه که نوعی کشاورزیست در همه جا شایع بود. به سبب سهولت و سادگی این روش، از روزگار باستان مضارعه در ایران، پیوسته در تسهیم نافذ بوده است. در مضارعه پنج عامل جهت به ثمر رساندن حاصل نقش داشت که عبارت بود از: زمین، آب، شخم، کار و عوامل کار چون گاو و غیره.

تقسیم محصول میان مالک و زارع برحسب سهمی که هر یک در تأمین عوامل مزبور داشت صورت می‌گرفت. شوالیه شاردن فرانسوی در سفرنامه ده جلدی خود در این باره اظهار می‌دارد که اریاب عملاً $\frac{1}{3}$ محصول زمین، مویشی و حیوانات را می‌برد به استثنای میوه درختان که از آن نصف تا $\frac{2}{3}$ و چوب آنها که تا $\frac{2}{3}$ حق السهم دارد. در مورد برنج و صیفی جات که همه کار را زارع انجام داده باشد $\frac{2}{5}$ دریافت می‌دارد. شاه پس از همه مالیات‌ها و عوارض، مالیاتی معادل $\frac{2}{100}$ نقد دریافت می‌داشت که با همه عوارض اضافی، باز هم چندان از عدالت دور نبود. بیگاری به سختی حکمفرماست.

شاردن بعد از نظر انداختن به همه جوانب امور کشاورزی و کشاورزان ایرانی در زمان صفویه، مخصوصاً سلطنت شاه عباس اول، تصویر زیر را از زندگی روستائینان ایرانی به دست می‌دهد.

«آنان نسبتاً در رفاه هستند، چنانکه به جرأت می‌توانم بگویم در سرزمین‌های حاصلخیز اروپا رعایایی وجود دارند که وضعشان به مراتب بدتر از آنان است. همه جا زنان روستایی را دیدم که سینه‌بندهای نقره و حلقه‌های درشت سیمین در دست

دارند و خلخال برپا و زنجیرهایی که از گردن آویخته‌اند که تا ناف می‌رسید خود را می‌آرایند و بر آن انواع اشیای سیمین و گاهی زرین آویخته‌اند. شخص کودکانی را می‌بیند که به همین شیوه آراسته شده‌اند با گردن‌بند مرجان، لباس و کفش مردان و زنان بسیار خوب است و اثاث و اوانی بسیار دارند. اما به ازای این برخورداری‌ها در معرض گزند و آزارند. گاه به دست مأموران شاه یا وزرا، چوب می‌خورند. این سیاست‌ها خاص مردان است، زیرا در سراسر مشرق‌زمین رعایت زنان و دختران می‌شود و هرگز کسی متعرض آنان نمی‌گردد.^۱

پیشاپیش می‌توان به اظهار نظر ناموزون و احساس‌آوردن شاردن با حقایق کشاورزی ایران به دیده تردید نگاه کرد. از جهاتی گفته‌های شاردن قابل اعتناست، زیرا وضع روستاییان فرانسه پیش از انقلاب بزرگ آن کشور، چندان اسف‌انگیز و غیر انسانی بود که مقایسه آن با زندگی روستایی ایران، قیاس مع الفارق است. انقلابات خونین و شورش‌های متعدد دهقانی زمان صفویان، این‌گونه قضاوت‌ها و موارد مشابه آن را از طرف سیاحان غربی غیر قابل اعتماد و فاقد ارزش می‌سازد. به‌طور کلی تعداد فراوانی از قیام‌های حق‌طلبانه خلقی و توده‌ای که دهقانان در آن نقش اساسی داشتند به زمان تسلط اعراب و ترکان بر ایران و وسیله منابع تاریخی سخن به میان نیامده و یا اگر هم شده به‌عنوان بلوای اجامره و اوباش یاد شده است. این انقلابات را پس از حمله مغول و ترک‌تازی تیمور و فقر و فلاکت غیر قابل تصور کشاورزان ایرانی در آن مقاطع بیشتر می‌توان دید. مشهورترین آن جنبش‌ها، حرکت وسیع اجتماعی سریداران در آغاز قرن نهم هجری و شورش‌های عدیده دهقانی زمان شاه تهماسب صفوی است که بی‌کفایتی این شاه و لجام‌گسیختگی قزلباشان و اهل دیوان باعث آن بوده است.

از انقلاب‌های دهقانی معروف این زمان، پس از مرگ شاه عباس در نیمه اول قرن یازدهم هجری در خاک گیلان اتفاق افتاد. گیلان که پس از تصرف آن وسیله شاه عباس، به ملک خاصه سلطنتی تبدیل شده بود، بر اثر مظالم مأمورین دولتی و شکنجه و عذاب توده‌های فقیر کشاورز، قیامی به رهبری کالنجار سلطان پدید آمد که به زعم تاریخ‌نویسان دولتی زمان:

۱. سفرنامه شاردن به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، ص ۱۵۱.

«عده‌ای از اجامره و اوباش و جمعی فقرا و عوام‌الناس بی‌نام و نشان به تعداد سی هزار نفر در آن شرکت داشتند»^۱.

این قیام با شکست فاحش شورشیان و با کشتار وسیع آنان در زمان شاه صفی پایان پذیرفت. قیام خلّتی گیلان ظاهراً در موجی از خون، نفرت و مرگ فرو نشست، اما مقاومت‌های چریکی مدت‌ها در جنگل‌های گیلان تا تنکابن ادامه یافت. پس از آن نهضت‌های متعدد خلق در اطراف و اکناف کشور به صورت ممتد و در حال شدت و ضعف پدید آمد. این شعله‌های لرزان ولی متداوم که ابتدا از گیلان شروع و سپس به مردم ارمنستان و گرجستان و آن‌گاه به کردها و تبریز و ایلات شاهسون در مغان و میان لرها سرایت کرده بود، در نهایت به افغان‌ها رسید که با پیشوایی محمود افغان به سلطنت پرآوازه صفویان با فتح اصفهان خاتمه داده شد. عمال حکومت نادرشاه با بی‌رحمی به قلع و قمع این شورش‌ها می‌پرداختند، بدون آنکه هیچ توجهی به علل و اسباب پدید آمدن آن قیام‌ها کرده شود. چنانکه بعد از فرو نشاندن قیام دوم شیروان و سیله نیروی نادری، چهارده من چشم از دهقانان شورشی کنده شد و برای شاه ارسال گشت.

مبارزه روستاییان مازندران و استرآباد به زمان نادرشاه چندین ماه به طول انجامید. شاه به امیر استرآباد دستور اعدام تمامی دهقانان شورشی را صادر نمود. هرچند فرمانده نادر در استرآباد اجرای این فرمان را محال دانست، اما وسعت سرکوب آنچنان بی‌رحمانه بود که تاریخ مقیاس وحشت‌آوری از آن در خود مضبوط داشته است. به گفته ناظران، بعضی از قیام‌کنندگان زنده سوزانده شدند، و عده کثیری به دار آویخته شدند و روستاییان فراوانی چشم از آنان کنده شد و زنان ایشان به بردگی سپاهیان نادر سپرده شدند. در این شورش‌های ناچار که اوج ویرانی و ادبار حیات اقتصادی سبب همه آنها بود، بینوایان شهری و حتی صحرانشینان دامدار نیز شرکت وسیعی داشتند.

رقبات نادری و ناصری

از آنجایی که غضب املاک و تغییرات شدید در حوزه مالکیت‌هایی که از طریق

تیول حاصل می آمد فراوان بود، بیشتر ارباب قدرت حتی شاه صفوی ترجیح می دادند که املاک خود را وقف نمایند. زیرا زمین های وقفی به اندازه سایر اراضی غصب نمی شد و مالکان با وقف نمودن زمین های خود تا حدی موفق به حفظ آنها می شدند. چون خود یا خانواده شان متولی اوقاف بودند، قسمت اعظم عایدی ملک به آنان اختصاص می یافت و بخش کوچکی نیز صرف امور خیریه می شد که به آن وسیله خرید اعتبار و منزلت اجتماعی جهت واقف می گردید. چه بسیار اتفاق می افتاد که تیول های موروثی اشخاص به عنق به خانواده های سرشناس مذهبی بخشیده می شد و از این طریق به آشننگی و هرج و مرج در حوزه های شناخته شده قانون املاک دامن زده می شد.

در دوران نادرشاه افشار و ناصرالدین شاه قاجار، دو بار کوشیدند به این روش که موجد اختلاف و مشاجرات فراوان بود خاتمه دهند. این کار انجام شد و فهرست کاملی از املاک با شناسنامه های ملکی (بنچاق) در دفاتر مخصوص که بعدها به رقبات نادری و ناصری موسوم گشت، ثبت گردید.

تلون عقیده آنان، اعتبار این آرشیوهای املاک را حتی در زمان حیات خود آن شاهان، به زیر سؤال برد. زیرا نادر به موجب فرمانی در آخرین سال های سلطنت خود تعداد زیادی از اراضی موقوفه را از دست مردم گرفت و ضمیمه املاک خالصه، ثبت دفتر رقبات نادری نمود، و یا ناصرالدین شاه به پیروی از قدرت ملوک الطوائف زمان قاجاری، نتوانست املاک مضبوط در دفاتر رقبات دیوانی خود را ثابت نگاه دارد.

به طور کلی نادر در مورد کشاورزی و کشاورزان، سیاست مشخصی نداشت. جهت جلوگیری از هرگونه اعتراض، به جابه جایی و کوچ وسیع کشاورزان و دامداران از نقطه ای به نقاط دیگر ایران دست می زد. تا جایی که مردم ایران حس کردند نه تنها از بیرون راندن افغان ها از ایران طرفی نبستند و گشایشی در معیشت آنان پدید نیامد، بلکه درجات فقر و فلاکت و شیوع ستم از گذشته بیشتر شد.

غارت ثروت هندوستان به جای صرف آن پول ها جهت احیای کشاورزی و تزریق به اقتصاد متلاشی ایران، در خزانه کلات انبار شد و مالیات سه ساله ای که پس از این پیروزی به اتباع ایرانی بخشیده بود، پس از ناکامی در اسکات شورش داغستان، به یکباره از مردم بینوای ایران مطالبه گردید.

به گفته ناظران بی‌طرف، در ظرف دو سه سال آخر سلطنت وی حدود دو‌یست هزار نفر از رعایا و کشاورزان نگون‌بخت ایرانی به‌خاطر ندادن مالیات کشته یا کور شدند و به زندان انداخته شدند^۱.

قتل نادر و آغاز یک رشته از جنگ‌های فرسایشی به منظور کسب قدرت، سرانجام شهریارى از قومیت ایرانی به سلطنت ایران دست یافت. خصلت فردی کریم‌خان زند در موقع شاهی و پیش از آن، درجات تفاوت خوی و سرشت تاریخی ملت ایران را با صحرائشینان بربر مسلط بر این آب و خاک، به‌منظر دید آورد. روایات و اخبار مختلف از سعه صدر و جوانمردی این لر بزرگ‌منش و تبارنژاده او حکایت‌ها دارد. این شاه مردم دوست و دادگستر که حتی دشمنان شاه را هم بر خود نگذاشت، برخلاف نادر به مصالح و منافع عمومی مردم رنج کشیده ایران بی‌اعتنا نبود. وی به موجب فرمانی که به سال ۱۱۷۷ به نجف قلی‌خان بیگلربیگی تبریز صادر کرد، به وی مأموریت داد:

«که امور کشاورزی را سروسامان دهند و آن ولایت را آباد کند و با رعایا به نیکی رفتار کنند و آنان را گرد آورد و از پراکندگی آنها جلوگیری کند. گردنکشان را گوشمالی دهد و راهزنان را دفع کند و دست قوی را از ضعیف و فقیر کوتاه سازد و به عشایر آن سامان شفقت ورزد و آنان را در مساکن اصلی خود مستقر سازد و کاری کند که به کشت و زرع مشغول شوند و به خدمتگزاری پردازند^۲».

آشفستگی پس از مرگ کریم‌خان تا روی کار آمدن آقامحمدخان قاجار، خود داستانی جداگانه جهت‌گذاران کشاورزی ایران دارد. در دوران قدرت آقامحمدخان، هرچند دزدان و یاغیان از بیم عقوبات سخت وی از تعدی و تجاوز دست کشیدند، اما او چون نادرشاه برای ملت ایران حقوق بشری قائل نبود. هرگز در صدد دلجویی از قشر کشاورز و سایر مردم ایران برنیامد. در کشوری که امنیت و ثبات وجود نداشته باشد و مردم از جان و مال خود بیمناک باشند، طبیعی است که فعالیت‌های تولیدی از هر صنف و دسته پیشرفت نخواهد کرد. برای آنکه نمونه‌ای از افکار سخیف و کوتاه بین بنیانگذار سلطنت قاجاریان به‌دست داده شود، از روضه‌الصفای رضاقلی‌خان هدایت بهره می‌گیریم که نقل قول صریح و غیرقابل انکاری است از

۱. نقل به مفهوم از تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم، ص ۵۰۹.

۲. مالک و زارع در ایران، ص ۶-۲۷۵ با دخل و تصرف.

آقا محمدخان قاجار:

«رعیت چون آسوده گردد در فکر عزل رئیس و ضابط افتد. این گروه فرومایه را باید به خود مشغول کردن که از رعیتی و گرفتاری فارغ نگردند. والا کار زراعت و فلاحت نقصان یابد و توفیر در غله و حاصل، ضعیف شود و قحط پدیدار آید و لشکری از کار بیفتد و فسادهای عظیم روی دهد. ارباب زراعت و فلاحت باید چنان باشند که هر ده خانه را یک دیگ؟! نباشد تا به جهت طبخ آش یک روز به عطلت و انتظار به سر برند، والا رعیتی نکنند و نقصان در ملک روی دهد.^۱»

این توصیه ویرانگر و مفسد در تمامی طول مدت حکومت قاجارها و ملوک الطوائف همعرض آن نصب العین شاهزادگان و فتوادلها و حکام ولایات در ایران بود. فتحعلیشاه اگرچه در سببیت و درنده خویی، به پای عموی تاجدار خود نمی‌رسید، ولی در آزمندی و لثامت طبع چیزی از او کم نداشت.

در سلطنت قاجارها، تیول چون زمان صفوی و مقاطع پیش از آن امری معمول و رایج بود و اراضی وسیعی از مملکت به عنوان املاک تیول به این و آن داده شد. تیول در این زمان املاکی بود که در قبال حقوق و مواجب و در پاره‌ای موارد تنها معافیت تیول‌گیرنده را از مالیات دیگر املاک وی، در حیطة اهداف خود داشت. زمین و زمین‌داری در عصر قاجاریان منبع درآمد و قدرت بود.

«تصاحب زمین برای زمین‌دار سودی نسبتاً فراوان داشت، و او را قادر می‌کرد به اینکه عده‌ای از ملازمان مسلح را به خدمت بگمارد و این کار قدرت زیادی به او می‌بخشید. عملاً معنی این کار آن بود که حکومت می‌بایست در برابر آنان سرفروذ آورد و این وضع بر حیثیت و قدرت سیاسی مالکان می‌افزود. در سراسر دوره قاجاریه، طبقه مالک که شامل ایلات و خوانین هم می‌شد، مقتدرترین عوامل مملکت به‌شمار می‌رفت.^۲»

چون قاجاریان قومی دامدار و مانند سایر ترکان از فرهنگ شبانی برخوردار بودند، بنابراین قدرت ایلات و عشایر در زمان سلطنت آنان، بسیار نافذگشت و در جریانات سیاسی و اقتصادی مملکت نقش مهمی داشتند. بعضی از آنان مالیات می‌دادند و برخی دیگر از پرداخت آن شانه خالی می‌کردند و مواردی موجب

۱. روضةالصفاء، ج ۹، ص ۳۰۸.

۲. مالک و زارع در ایران، ص ۲۶۸ به اختصار.

نامنی منطقه نفوذ خود نیز می‌شدند.

مالیات و نحوه پرداخت و دریافت آن که یکی از حادثه‌سازترین امور ملکداری در تمامی سده‌ها و هزاره‌های تاریخ به حساب می‌آید، در این زمان وضع رقت‌انگیزی پیدا کرد. قاجارها از آنجا که کشور ایران را مفتوح شمشیر خود می‌دانستند، به خود حق می‌دادند چون صاحبان ملک بر این کشور حکم برانند و با مردم ایران خاصه کشاورزان رابطه صاحب برده با برده داشته باشند.

اصولاً وقتی دستگاه قضایی و مالی مملکت تحت ریاست یک تن باشد، طرز وصول مالیات که با طریق اجرای عدالت رابطه مستقیم دارد، منوط به چگونگی خلق و خوی آن یک تن می‌شود و نتیجه آن برای مردم بسیار خواهد بود. در آن زمان میزان مالیات هر منطقه از ایران مشخص نبود و بنابه هوی و هوس مأموران تغییر می‌کرد. تنها مالیات و پرداخت آن بختک زندگی رعایای زمان قاجار نبود، بلکه عوارض گوناگون و بارهای دیگری بر دوش زارع نگون‌بخت ایران می‌نهادند که معروف‌ترین آن بیگار و سیورسات بود.

به‌طور خلاصه در این دوران، روستایی ایرانی در مقابل استفاده از زمین تکالیف زیر را به عهده داشت.

- ۱ - پرداخت $\frac{1}{5}$ محصول دیم (اراضی بدون آب) و $\frac{1}{3}$ زمین‌های آبی.
- ۲ - تأمین مخارج مباشر خان و سواران خان.
- ۳ - تقدیم $\frac{1}{3}$ بهره مالکانه به صورت جنس و $\frac{2}{3}$ بقیه به پول نقد.
- ۴ - حمل سهمیه خان به انبارهای او و یا به بازار فروش.
- ۵ - در صورتی که سهم خان تا رسیدن محصول جدید در بازار به فروش نمی‌رفت، تا یک ماه قبل از برداشت محصول جدید، آن را به قیمت روزین زارعان تقسیم می‌کرد. در عوض زارعین بایستی هنگام خرمن محصول جدید، با قیمت یک ماه قبل، سهم ارباب را به او مسترد دارند. بدین ترتیب ارباب در ازای هر سه کیلو غله $\frac{4}{5}$ کیلو و گاهی تا ۶ کیلو غله دریافت می‌کرد.
- ۶ - هنگام ساختمان خانه برای خان، روستاییان مجبور به بیگاری بودند. تعیین تعداد آنان با خان و تهیه خوراک روزانه به عهده خودشان بود.
- ۷ - تهیه وسایل سوخت ارباب.
- ۸ - حمل نامه‌ها بین چاپارخانه‌ها.

۹- کوچ‌نشینانی که هنگام زمستان از ییلاق بازمی‌گشتند، توسط خان بین روستاییان سرشکن می‌شدند و غذا و هستی روستاییان را به غارت می‌بردند.

۱۰- حمل اجناس مالک از نقاط دوردست به ده.

۱۱- روستاییان اجبار داشتند هم برای دولت و هم برای مالک خدمت سربازی انجام دهند و هنگامی که سرباز دولت می‌شدند، سربازی پیشه مادام‌العمر آنان می‌شد و پس از مرگ آنان خدمت سربازی به فرزندانشان منتقل می‌شد. اجرای خدمات نظامی برای مالک به دو صورت بود. در حالت اول مالک از هر ۲۵ خانواده، یک سوار می‌گرفت و تهیه اسب و اسلحه و آذوقه او و خانواده‌اش، به عهده سایر روستاییان بود. خان از این سواران برای شکار و تیرسربازی شورش‌های روستاییان استفاده می‌کرد. در صورت دوم در مواقع حساس که خان برای حمله به املاک خرده‌مالکان و یا فتودال‌های بزرگ، احتیاج به سوار داشت، تمام زارعین که قدرت حمل اسلحه داشتند، بسیج می‌شدند و تهیه لوازم جنگی نیز به عهده خودشان بود.

۱۲- هنگام شکار رفتن مالک، روستاییان تهیه مخارج او و اطرافیان و مهمانان او را به عهده داشتند.

۱۳- خان زارعین گناهکار را جریمه و حتی تیرباران می‌کرد. تعیین و ازدیاد مالیات و حبس و شلاق و شکنجه، حق مسلم فتودال و مباشر او بود.^۱

کار بی‌مزد دهقان جهت ارباب ملک در تمام طول سال تمامی نداشت و گاه چنان می‌شد که آنان از کار واجب زراعی خود باز می‌ماندند.

ابن خلدون واضع فلسفه تاریخ می‌نویسد:

«و از سخت‌ترین ستمگری‌ها و بزرگترین آنها از لحاظ فساد اجتماع این است که مردم را به ناحق به کار اجباری وادار می‌کنند و بی‌مزد آنان را به مزدوری می‌گمارند. زیرا کار انسان از قبل تمول و ثروت اوست. رعیتی که در آبادانی کار می‌کند، معاش و پیشه آنها همان کارکرد آنهاست. از این‌رو اگر آنها را به کاری جز وسیله معاش‌شان مجبور سازند، و مزد کارشان را به آنها نپردازند، کسب‌شان باطل می‌شود و در حقیقت بهای کار آنها را غصب کرده‌اند و کلیه معاش آنها را از آنها

ریوده‌اند. اگر این ستم دربارۀ آنان تکرار شود، امید از آبادانی برمی‌دارند و در ورطهٔ نومیدی گرفتار می‌شوند و به کلی از کوشش و تلاش در راه آبادانی دست می‌کشند، و این وضع به واژگون شدن و ویرانی اجتماع منتهی می‌شود.^۱»

سیورسات را که همان تهیهٔ ارزاق است، تنها مأمورانی که حکم میهماندار داشتند و کار آنها هدایت میهمانان خارجی بود دریافت نمی‌کردند، بلکه بزرگان و قاصدان که به حکم شاه سفر می‌کردند از دهقانان سیورسات می‌گرفتند. سیورسات را به زور از انبارهای مردم می‌ستاندند، و اگر رعیتی از تهیهٔ آن ابا می‌کرد با چوب و فلک سزا می‌دید. این گونه حقوق به تدریج دامنۀ اش وسع‌تر شد و در اواسط و اواخر عمر دولت قاجاریان، کلیه مأموران دولتی خاصهٔ فراسوران یا راهداران به گرفتن سیورسات از زندگی فقیرانه رعایا مشهور بودند.

زارع علاوه بر همهٔ اجحافات، ناچار بود تمامی نیازهای خانه مالک از مرغ، تخم مرغ، روغن و سبزیجات را تأمین نماید و به مأموران دولتی از راه رسیده هدایایی نیز پیشکش نماید. در خاطرات حاج سیاح آمده است:

«انسان اگر در دهات ایران گردش کند، می‌فهمد که ظلم یعنی چه. بیچارگان سوخته و برشته در یک خانه (منظور از خانه تک اتاق است) تمام لباسشان به قیمت جُل یک اسب آقایان نیست. یک ظرف مسی برای طبخ ندارند. ظرف‌ها از گِل ساختهٔ خودشان است. با اینکه شب و روز در گرما و سرما در زحمت عذاب کارند، نان جو به قدر سیر خوردن ندارند. سال به سال، شش ماه به شش ماه گوشت به دهانشان نمی‌رسد. از خوف هر وقت یک سواری یا تازه‌لباسی می‌بینند می‌لرزند که باز چه بلایی برایشان وارد شده است.^۲»

مالکان و حکام محلی به زمان خشکسالی و قحطی که زارع با زمین سوخته و چشم‌انداز یک سال گرسنگی بی‌امان روبه‌رو بود، در کمال بی‌شرمی تقاضای مالیات، عوارض و سایر تحمیلات معمول را می‌کردند. در اینجا بود که دهقان شبانه شب‌گریز می‌کرد، و در حالی شکنجه و عذاب مأموران و خشم مالک را پشت سر می‌نهاد که پیش رونیز افق روشنی برای ادامهٔ زندگی فقیرانه‌اش در خاک ایران وجود نداشت. زیرا بر سراسر این خاک که قرن‌ها هجوم وحشیانهٔ صحرانشینان بربر به

۱. مقدمهٔ ابن‌خلدون، ج ۲، صفحات ۹ - ۷۵۸ به اختصار.

۲. خاطرات حاج سیاح، ص ۱۳۷.

ویرانه‌ای غیرقابل زندگی تبدیلش کرده بود، ابرهای مهلک ستم و فساد و رفتارهای حیوانی خیمه زده بود.

در سال ۱۳۲۴ هجری اهالی قوچان به علت خشکسالی نتوانستند مالیات خود را بدهند. حاکم قوچان به جای مالیات سیصد دختر قوچانی را از قرار هر دختر به جای ۱۲ من گندم از اهالی گرفت و به خوانین ترکمن فروخت. ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان^۱، مرگ بسیاری از کشاورزان را در این سال در اثر گرسنگی خبر داده است.

تنها نقطه روشن به زمان سلطنت قاجاریان، حضور امیرکبیر در صحنه ایران مداریست، که او نیز به کوشش استعمار انگلیس و خیانت عوامل آنان در ایران به شهادت رسید. امیر چون جراحی قابل، نشتر بر دُمَل چرکین ظلم و فساد حاکم بر ایران گذاشته بود. چشمان تیزبین تدبیرش، ژرفای امور را از سطح تا اعماق می‌کاوید و هیچ چیز و هیچ نقطه‌ای از دید او پنهان نمی‌ماند. او در حقیقت خلاصه‌ای از کارآیی تاریخی یک ملت کهنسال بود که در تاریکی شوم سرگذشت اعجاب‌انگیز ایرانی، گاهگاه چون شهابی ثاقب می‌درخشید و با همان سرعت ظهور، در ظلمت عدم ناپدید می‌گردند. نامه او به میرزا ابوالقاسم پیشکار فارس، ریزینی او را در امور مملکتی نشان می‌دهد.

«از قراری که در روزنامه فارس نوشته بودند، این اوقات که عالیجاه محمد ولیخان سرهنگ فوج سیلاخور با فوج خود از ساخلو مرخص شد و روانه ولایت بودند، در اکثر منازل عرض راه‌ها بی‌اعتدالی کرده و سورات و اخراجات از رعایا گرفته و خرابی کلی به محصولات صیفی رسانیده، و در هر منزل چند رأس الاغ و دو اسب از رعایا گرفته بوده‌اند. لذا مرقوم می‌شود که آن عالیجاه به حقیقت مراتب رسیده آنچه حقیقت داشته باشد قلمی دارد که استحضار حاصل شده از آن قرار حکم صادر شود. امیر در حاشیه به خط خود افزود:

اولاً منازل را مشخص نموده بنویسید که چند منزل در ملک فارس رفته و در هر منزل چقدر سورات و اخراجات گرفته به کدام محل ضرر و خسارت رسانیده است، و ضرر رعایا چقدر شده است. با دقت تمام کم و کیفیت را از روی بصیرت

خود مهوری نوشته ارسال دارد.»^۱

بنای سد ناصری بر رودخانه کرخه رواج نیشکر در خوزستان را به دنبال داشت. احداث سد تازه گرگان در سال ۱۲۶۷ هجری نیز به دولت امکان داد که به کشاورزی شرق مازندران، رونق بخشیده شود. همراه با سرکوب ترکمانان و تشویق آنان به کشاورزی به جای راهزنی و برده‌گیری، زراعت نیشکر را برای اولین بار در مازندران معمول داشت و از محصول شکر سرخ شمال مقدار زیادی به روسیه صادر شد. همچنان بود کشت پنبه خاصه در بلوک خوار (گرمسار کنونی) که از آن نتایج نیکو حاصل گردید. چون مجموعه اقدامات او در نهایت به پیشرفت ایران و کسادی بازار استعمار و مردم خواران داخلی ختم می‌شده، امکان ادامه حیات را از این مرد بزرگ و سعادت آینده را از ایرانیان گرفتند.

تبرستان

www.tabarestan.info

پیشه‌ور و صنعتگر

پیشه‌وری و صنایع در ایران

با آنکه پیشه‌وران و صنعتگران بعد از کشاورزان مفیدترین لایه اجتماعی را از دیرباز تشکیل می‌دادند، متأسفانه در منابع و آثار تاریخی، کمتر از مقام و موقعیت اجتماعی پرثمر آنان سخن به میان آمده است.

در شاهنامه استاد طوس، نقش پیشه‌وران بسیار پررنگ است. در این کتاب اولین نماد کهن انقلاب ایران، کاوه آهنگر، به این جماعت منسوب شده است. توصیه شاهان قدیم ایران به آموزش اجباری حرفه و پیشه به شاهزادگان ایرانی، اوج عزت و اهمیت این حرفه را در مشاغل اجتماعی می‌رساند. حکیم طوس وقتی با آوردن داستان کفشگر به زمان انوشیروان و پاسخ نازیبای خسرو به او می‌کوشد زشتی‌های یک جامعه طبقاتی بسته (کاست) را به خواننده اثر ابلاغ نماید، غافل از این نکته نیست که در کنار این روایت، بزرگی‌های پیشه‌وری را با زبان کنایه فریاد زده است.

پس از رواج اسلام، این نوع مشاغل با توصیه‌های پیشوای مسلمانان عزت یافت. سلمان به وقت فرمانروایی خویش بر تیسفون، حاضر نشد از حقوق بالنسبه کلانی که به اقتضای منصب بلند وی از بیت‌المال به او می‌دادند استفاده کند و گذران معاش خود را موکول به مزد سبذبافی و کاریدی ساخت. بدین ترتیب بر

جایگاه مقبول حرفه‌ها و صنایع صحنه گذاشت.

حرفه‌بازاری ابوبکر، سبذبافی سلمان و ریسندگی امام محمد غزالی و تعلیم راه و رسم پیشه‌وری قابوس‌نامه عنصرالمعالی و ده‌ها نمونه دیگر، نمایش دلپذیر ارزش هنری و استغنای طبع و آزادگی پیشه‌وران را در دستور کار داشته است. از اظهار نظر ابن‌خلدون نسبت به اخلاق متعالی و استقلال حیات اجتماعی آنان نمی‌توان به سادگی گذشت.

«آنان در راه به دست آوردن معاش، تنها به نیروی کار خود اکتفا می‌کنند و با فقر و بی‌نویایی دست به گریبانند. نسبت به خداوندان جاه‌فروتنی نمی‌کنند و از کسانی که از آنان برترند، تملق نمی‌گویند. زیرا معتقدند که بر دیگران برتری دارند و همه آنان از فروتنی سرباز می‌زنند، هرچند در برابر پادشاه باشد، و این خوی را سفاهت و پستی می‌شمارند.^۱»

بی‌نیازی مفرط پیشه‌وران و پیشه‌وری سرانجام سبب ظهور فرقه افراطی حلال‌خوران در عرصه تاریخ ایران گردید و بر تخت آزادگی و مناعت طبع نشستند فضل‌اله نعیمی استرآبادی رهبر حروفیه. قوم خونخوار مغول که به هیچ چیز پایبند نبودند، نسبت به طبقه پیشه‌ور خاصه صنعتگران توجه خاص داشت. چنگیز در کشتارهای فجیع خود در ایران از قتل پیشه‌وران به شدت پرهیز داشت و سران حکومت ایلخانی ایران نیز همین رویه را معمول می‌داشتند. و این حکایت از حساسیت حرفه و کارآیی بالای اجتماعی این مشاغل دارد. مولانا عبید زاکانی با بیانی کاملاً هزل‌آمیز این حقیقت را در نوشته‌های خود آورده است.

پیشه‌وران در ادوار بعد از اسلام

پیشه‌وران، صنعتگران و گروهی که به دادوستد در بازار شهرها اشتغال دارند زیرمجموعه کلی اصناف قرار می‌گیرند. گروهی از اهل تحقیق تشکل جماعات پیشه‌وران و بازاریان را به عهد قرامطه منسوب دانسته‌اند و جمعی راجع به ادوار

پیش از اسلام دانسته‌اند. این گروه و تشکیلات صنفی آنان پایه‌های خیزش‌های مردمی در طول تاریخ راه سپرده‌اند.

نقش پررنگ پیشه‌وران در انقلابات تاریخ مردم ایران و حوادث مهم تاریخی بسیار قابل اعتناست. تشکل‌های صنفی زیر پوشش جماعات فتیان و جوانمردان ایرانی را اولین بار رسایل اخوان‌الصفا، اشارات سزاوار به آن داشته است. به اقتضای رسوم فتوت و جوانمردی، افراد هر صنف از قدیم در غم و شادی یکدیگر شریک بودند. مراسم عروسی و عزا از جمله مناسباتی بود که اعضای هر صنف همدردی و همکاری جوانمردانه در حق یکدیگر روا می‌داشتند. به سبب رشد صنایع دستی در ایران بعد از اسلام، پیشه‌وران و صاحبان صنایع بسیار ثروتمند شده بودند و جمعیت صنفی آنان بسیار توانا بود و دولت ناگزیر از اعتنای به آنان می‌شد. به همین جهت رؤسای اصناف بسیار مقتدر بودند.

از زمان سامانیان در میان برزگران و کشاورزان و پیشه‌وران ایران سازمان نیرومندی به وجود آمد که ایرانیان به ایشان «جوانمردان» و اعراب «فتیان» و سازمانشان را فتوت می‌گفتند و وابسته به مسلک تصوف بود. تصوف مخصوص خواص جامعه و روشنفکران، و فتوت ویژه عوام بود، و به همین جهت بزرگان تصوف در ضمن پیشروان فتوت و جوانمردی هم بوده‌اند.

در مشرق ایران جوانمردان مخصوصاً در شهر بلخ، مرو، سیستان و روستاهای اطراف آن نفوذ و قدرت زیاد داشتند، و ابومسلم خراسانی که بزرگترین پیشوای جوانمردان بود، به پشتیبانی ایشان توانست آن انقلاب عظیم را فراهم کند و خاندان امیه را براندازد. همین نفوذ فوق‌العاده پیشه‌وران بود که بعدها چندین بار یک قسم دیکتاتوری پیشه‌وران تشکیل شد.

رویگران سیستان به نام صفاریان در سال ۲۹۶، ماهیگیران گیلان به نام آل‌بویه در سال ۳۲۰، قصابان سبزوار با نام سریداران در سال ۷۳۷ و بالاخره صوفیان طریقت صفوی، مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی در سال ۹۰۷ هجری با نام صفویان به سلطنت رسیدند.^۱

نهضت شعوبیه هرچند از اشراف، فئودال‌ها، نخبگان و خردمندان ایرانی

۱. تاریخ خاندان طاهری، به نقل و تلخیص از تاریخ اجتماعی ایران، ج سوم، صفحات

تشکیل شده بود، ولی چون در رأس دیگر نهضت‌های توده‌ای عمل می‌کرد، بنابراین افراد طبقات میانه حال جوامع ایرانی از جمله پیشه‌وران و بازرگانان را نیز دربرمی‌گرفت. بازرگانان ایرانی در این زمان به سبب قدرت مالی و آمیزش وسیع با گروه‌های مختلف خلق، نقش اساسی و مفید در پیشبرد نهضت‌ها به عهده داشتند. در نهضت سیاه‌جامگان نیز پس از خارج شدن از مرزهای تفتیش عمال بنی‌امیه، در ایالت خراسان بزرگ ورود می‌کردند و با لباس مبدل و در کسوت تجارت به تبلیغ می‌پرداختند، به طوری که سران اموی در خراسان و دیگر نواحی ایران جایی نبود که با دعوات و مبلغین پیشه‌ور ایرانی روبه‌رو نشوند. هم‌اینان بودند که در مراجعت به پیشوای عباسیان، بشارت نشانیدن نهال کینه و عصیان علیه بیدادگران حکومت بنی‌امیه را دادند.

در حقیقت یکی از علل اساسی پیروزی خاندان عباسیان بر امویان، همکاری و همقدمی وسیع پیشه‌وران و بازرگانان ایرانی با سران نهضت خاصه ابومسلم خراسانی بود.

افراطی‌ترین شیعیان علی (ع) که تاریخ از آنان به غلات شیعه نام برده است، از مردم زحمتکش روستا و پیشه‌وران ایرانی‌نشین قلمروی اسلامی بودند که با حکومت عرب و طبقات ممتاز جامعه مخالفت سرسختانه و آشتی‌ناپذیر داشتند. جنبش‌های روستایی تبرستان و رویان که ماهیت توده‌ای و ضد فئودالی داشت و منجر به تشکیل دولت سادات علوی شد، قیام‌های عیاران و خوارج و خرم‌دینان و پس از آن قیام‌های زنگیان و قرمطیان و اسماعیلیان که از خواست‌های صنفی و طبقاتی پیشه‌وران و روستاییان ناشی می‌گشت، از جمله فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی پیشه‌وران و همگامی تاریخی آنان با سایر ایرانیان به‌شمار می‌رود.

دوران سلجوقی همراه با پیشرفت سایر شوئن شهرنشینی، پیشه‌وری نیز رونق یافت. ساخت مساجد و مدارس، آب‌انبارها و دیگر مؤسسات عام‌المنفعه با شرکت تجار بازارهای ایران و تجارتخانه‌های وسیع که دادوستد از چین تا روم را به زبردست داشتند از عواملی بود که جریان تکامل شهرها را باعث شد. در روزگار حکومت ترکان سلجوقی از عمل هنرمندان پیشه‌ور و صنعتگر نمونه‌های بدیعی به‌دست آمده است.

«پیشه‌وران در شهرها مطیع و دستخوش مطامع امیران و خان‌ها و دست‌نشانندگان ایشان یعنی شحنگان و کلانتران بودند. بازرگانان و سوداگران نیز در آن روزگاران جز دستیاری با امیران چاره‌ای نداشتند. با این حال وجود سازمان‌های اصناف، پیشه‌وران و بازرگانان تا اندازه‌ای از بی‌بند و باری امیران ستمگر محلی می‌کاست. حال آنکه وضع روستا چنین نبود. بر اثر تجمع در شهرها و وجود سازمان‌های اصناف و عده‌کثیری با سواد و امکان تبادل نظر در مسجدهای جامع و دیگر اجتماعات، مردم شهرها بهره‌مند از مقدوراتی بودند که روستا فاقد آن بود.^۱» در جنبش اسماعیلیه پیشه‌وران نقش بسیار مؤثری داشتند. از کار و حرفه باطنیانی که تاریخ از آنان یاد کرده چنین برمی‌آید که جنبش اسماعیلیان ایران بر پیشه‌وران و بازرگانان خرده‌پا و روستاییان و ندرتاً برخی از خرده‌مالکان ایرانی که از اقطاع‌داران نوکیسه و خان‌های نورسیده ترک ناخشنود بودند متکی بود.

حسن صباح خود دبیر و کارمند و به اصطلاح امروزی از طبقه روشنفکر جامعه بود. عبدالملک عطاش از رهبران نهضت با نساخی کتب روزی خویش را تأمین می‌کرد. پسر او احمد عطاش، در بازار اصفهان به بزازی اشتغال داشت. طاهر که در ساوه میان باطنیان منزلتی داشت و ظاهراً نظام‌الملک به کین خواهی او کشته شد با نجاری امرارمعاش می‌کرد.^۲

انگیزه‌های پیشه‌وران در قیام‌ها و شورش‌های اجتماعی متفاوت بود. غالباً پیشه‌وران و مردمان خرده‌پا از دیدن زندگی پر تجمل امیران و بزرگان و احساس ناتوانی در ارضای توقعات مادی و معنوی خویش به عصیان برانگیخته می‌شدند، به حدی که گفته‌های بزرگان دین که عامه ناس باید راضی به رضای حق و سهم و نصیب خود باشند، قادر نبود طبیعت سرکش آنها را مهار کند.^۳

موضوع مهمی که شایان توجه می‌باشد آن است که در امپراتوری اسلامی خاصه ایران، بیشتر اوقات به سبب اقامت فتودال‌ها و صاحبان املاک در شهرها، تجار و سرمایه‌داران مخالف آنها نمی‌شدند و با ایشان مبارزه نمی‌کردند، بلکه همسو با آنان بیشتر اوقات جنبش‌های پیشه‌وری و فقرای شهری را سرکوب

۱. حسن صباح به تلخیص از صفحات ۱۴ - ۱۳.

۲. تاریخ اجتماعی ایران به تلخیص و تصرف.

۳. حسن صباح، صفحات ۱۰۴ - ۱۰۲.

می نمودند. چون پیشه‌وران و اصناف قدرت مبارزه با قدرتمندان جامعه را نداشتند و قادر به تشکیل اتحادیه‌های صنفی نیرومند نیز نبودند، به ناچار در اتحادیه‌های مذهبی، به خصوص خانقاه‌های صوفیان جمع می شدند. اما فتوادل اروپایی خارج از شهر در میان املاک خود و کوشک دژهای نیرومند و قابل دفاع اقامت داشت و به سبب دوری از سرمایه‌دار شهری و پیشه‌ور مقیم شهرها، علاوه بر تضاد منافع با یکدیگر، به خصومت و دشمنی آشتی‌ناپذیر دچار می شد.

بازرگانان، صنعتگران و پیشه‌وران اروپایی، به سبب شریک بودن منافع در شهرها در صف واحد قرار گرفتند و با تشکیل اتحادیه‌های نیرومند صنفی، پایه قدرت بازرگانی و صنعت را روزبه‌روز قوی‌تر و بارور ساختند. در حالی که شهرهای اروپای قرن سیزدهم میلادی به سرعت به سوی پیشرفت صنعتی و مالی می رفت و قدرت و جلال فتوادل‌ها را به زوال می کشاند، پیشه‌وران ایرانی همراه با مردم ایران با هجوم مرگبار مغولان روبه‌رو شدند. آمار منعکس در تواریخ، کشتار مغولان از مردم بی دفاع ایران را غیرقابل باور و موحش ذکر کرده‌اند. تعداد کشته‌شدگان نیشابور را که چون سایر شهرهای خراسان انباشته از جمعیت انسانی و کمال رونق بازار و تنوع کالا و مصنوعات و شبکه پیشرفته شهری بود ۱,۷۴۸,۰۰۰ نفر نوشته‌اند. مرو به نوشته عطا ملک جوینی ۱,۳۰۰,۰۰۰ نفر و هرات به گفته بهاء‌الدین ولد ۱,۶۰۰,۰۰۰ نفر و سبزواری ۷۰۰,۰۰۰ نفر و بلخ ۸۰۰,۰۰۰ نفر به شمار آمده است.

کاهش شدید نفوس شهری و روستایی و قتل بیشتر صنعتگران و صاحبان حرفه و یا مهاجرت آنان، نابودی زندگی شهرنشینی را در ایران به دنبال داشت. با آنکه مغولان، هنرمندان و صنعتگران را به فرمان صریح چنگیز از معدومین دیگر طبقات جدا کردند، ولی شدت کشتار و وسعت هول‌انگیز قتل عام به حدی بود که پیشه‌وران بسیاری در معرکه هولناک اولیه آن طعمه شمشیر مغولان گشتند. آنچه که از این صنف باقی مانده بود به اسارت به مغولستان فرستاده شدند.

پس از پایان دوره کشورگشایی، بار دیگر مغول‌ها، صنعتگران را به موطن خود برگردانیدند، و به این ترتیب مقدمات احیای ضعیف صنایع قدیم در شهرها فراهم شد. در کارگاه‌های اولیه‌ای که به دستور مغولان جهت به جریان انداختن چرخ صنایع احداث شد، صنعتگران و به‌طور کلی پیشه‌وران در شرایطی سخت‌تر از

دوران بردگی روزگار می‌گذرانند.

بهره‌کشی از رنجبران به وسیله بازرگانان، دلالان و سوداگران بازار تکمیل می‌شد. در این دوره به علت آشفته‌گی اوضاع عمومی کشور، ۶۵ هزار انسان ایرانی تبدیل به برده شدند. بردگان در خانه، مزرعه و بازار به کارهای سخت گرفته می‌شدند. گویا کشته شدگان ایلغار مغول بسی بختیارتر از زنده مانده‌هایشان بودند. وجود بقایای برده‌داری در فتودالیسم اسلامی و ایرانی، یکی از بارزترین ویژگی‌های کلان مالکی در ایران و حوزه خلافت اسلامی است. با اینکه برده‌داری هرگز به معنای کامل کلمه یعنی نظام برده‌داری یا اقتصاد بردگی در فتودالیسم اسلامی مشاهده نشده و نظام فتودالی، نظام اصلی تولید بوده است، اما همواره از قرن اول هجری تا سده نهم، بردگی در حاشیه فتودالیسم راه سپرده است.

اوج رواج بردگی در قرون دوم و سوم هجری اتفاق افتاد. بردگان این مقطع تاریخ، اکثراً از اسیران جنگی بودند. قیام بردگان به رهبری علی بن محمد برقی که از سال ۲۷۰ تا ۲۵۶ هجری طول کشید یکی از خونین‌ترین حوادث تاریخ اسلام است. برهه دیگری که به شیوع برده‌داری کمک کرده عوارض زینبار حمله مغول در ایران بود.

«یکی از جالب‌ترین نمونه‌های برده‌داری در نظام اجتماعی قرمطیان وجود داشت. آنان در حالی که با فتودالیسم خلافت عربی می‌جنگیدند، کوشش داشتند سازمان اجتماع خود را به همان شکلی که در دوران قبل از فتودالیسم وجود داشت احیاء کنند. آنان برای احیای جمعیت قدیمی کشاورزی و پیشه‌وری آزاد که بر پایه برده‌داری مبتنی بود، به مانند خرم‌دینان اصل برابری اجتماعی را شامل حال بردگان نمی‌کردند.^۱»

پیشه‌وری دوران صفویه

دوره صفویه که میانه قرون دهم و دوازدهم قرار می‌گیرد، مرحله‌ای است که فتودالیسم ایرانی به مرزهای زوال خود نزدیک می‌شود. در این دوره آثاری از ترقی

نیروهای تولیدی و تحول مناسبات اجتماعی به چشم می‌خورد و دوران پرشکوه پیشه‌وری و اقتصاد شهری پیش از حمله مغول را تداعی می‌کند.

سرمایه‌داری نوین بی‌شک در این دوران پدید می‌آید، ولی متأسفانه سرمایه‌بازرگانی نتوانست به سرمایه‌صنعتی تبدیل شود. زیرا کارگاه‌های پررونق مراحل تکامل خود را به مانند اروپا به کارخانه تبدیل نکردند. استبداد خشن سلاطین و خان‌ها و فئودال‌ها و دمیدن بر طبل قشریت و عوام‌فریبی، مصونیت فردی را از بازرگانان ایرانی سلب نمود.

نبودن حداقل امنیت در اثر حملات اقوام صحرائنشین و تشکیل حکومت دادن مکرر آنها، جامعه را زیر فشار دوگانه استبداد و هجوم‌های بزرگ و کوچک قبایل کوچنده قرار می‌داد و آرامش را از آن می‌گرفت.

رشد تدریجی قوای مولده، علم و فن و بازرگانی و پیشه‌وری، تراکم سرمایه، تبدیل سرمایه تجاری پیشه‌وری به سرمایه‌صنعتی به حداقلی از امنیت و مصونیت اقتصادی نیاز داشت که متأسفانه از آن دریغ شد و روند روبه رشد از کل جریان آن قطع گردید.

دوران صفویه از نظر تعدد و تنوع صنایع و رواج کسب و کار و پدید آوردن ظرایف هنری و صنعتی هرچند به پای جوامع شهری پیش از ویرانی مغول نمی‌رسد، اما در نوع خود احیای چشمگیر و نوزایی قابل اعتنایی را دارا بود. از نوشته‌های تاریخی برمی‌آید، اصفهان پایتخت صفویان:

«پیشه‌وران مختلف‌الحرفه بسیاری را در خود داشت و در اثر وسعت دایره کار آنان به تشکیلاتی شبیه اصناف قرون وسطای اروپا دست یافته بودند. اما اختیارات نمایندگان آنان بسیار محدود بود. به جز پیشه‌وران و صنعتگران آزاد، کارآمدترین و هنری‌ترین این صنعتگران در بیوتات سلطنتی به کار با حداقل مزد مشغول بودند. این پیشه‌وران ممتاز هنگامی به حقوق سالیانه آنان اضافه می‌شد که با ابتکار شخصی، شاهکاری را به شاه تقدیم می‌کردند.^۱»

سلاطین صفویه به واسطه فقدان رشد صنایع ناشی از سرمایه‌گذاری و نبودن کارخانجات بزرگ، ناچار از تدارک بعضی از ضروریات و اشیای تجملی در

۱. تذکره الملوک با تعلیقات و حواشی استاد مینورسکی، برگرفته از تاریخ اجتماعی ایران، جلد

کارگاه‌های خاص یا به اصطلاح آن زمان در بیوتات سلطنتی بودند. این بیوتات چون کارخانه‌های دولتی اداره می‌شد. علاوه بر کارگاه‌های خاصه بافندگی، اسلحه‌خانه (قورخانه)، خیاط‌خانه و قالیبافی نیز در سراسر کشور رواج داشت که شاه در قبال مزد آنان زمین می‌داد. این زمین‌ها وسیله کارگران قالیباف کشت می‌شد و مال‌الاجاره آن نیز با ثمره عمل قالیبافی پرداخته می‌شد. شاردن در این زمان آمار ۳۲ کارگاه را می‌دهد که در هر یک از آنها به تفاوت از ۱۵۰ تا ۱۸۰ کارگر به کار فنی مشغول بودند.

تشکیلات حکومتی زمان صفویان درباره پیشه و پیشه‌وری مقررات کامل خود را داشته است. به نوشته تاورنیه جهانگرد فرانسوی و بسیاری از کتب تاریخ آن زمان، از عادات شاه عباس یکی حساسیت شدید او به اجرای قوانین خویش بوده است، و چون اصرار به آگاهی از همه جا و همه کس داشت، تنها به گزارش مأموران مخفی و وزیران خود اطمینان نداشت. با تبدیل لباس و ناشناس به گردش می‌رفت و با مردم قشرهای مختلف اجتماع در اصفهان و گوشه و کنار ایران محسور می‌شد. از دکان‌ها خرید می‌کرد تا مطمئن شود که کم‌فروشی و تقلب در وزن نمی‌کنند. متخلفین را کیف‌های وحشتناک می‌داد. چنانکه به سیخ کشیدن کبابی و به تنور انداختن نانوی متخلف در میدان شهر اصفهان شهرت خاص و عام یافت.^۱

سیاحان اروپایی نظم و امنیت بازارهای ایران صفوی خاصه اصفهان را می‌ستایند و وظیفه‌شناسی مستحفظین و گزمه‌ها را در امنیت شبانه شهر تحسین می‌نمایند.^۲

علاوه بر پیشه‌وران و کارگران ماهر و صنعتگران ایرانی، تعداد زیادی از کارگران فنی اروپا نیز برای اولین بار در خدمت شاهان صفوی قرار گرفتند که طرایف و ظرایف هنری را وارد بازار صنایع ایران ساختند.

متخصصین توپ‌ریزی و اسلحه‌سازی (اسلحه‌آتشین) دوران شاه عباس اول و زرگران و ساعت‌سازان فرانسوی دوره شاه سلیمان از آن جمله‌اند. این کارگران حقوق و مزایای قابل توجه از شاه صفوی دریافت می‌داشتند.

کاشان که حیات تاریخی آن با کشف مس و توسعه مصنوعات مسی در دنیای

۱. سفرنامه تاورنیه، صفحات ۸۶۲ - ۷۷۸.

۲. همان.

باستان شهرتی جهانی داشت، جهانگردان کنجکاو فرنگی را به شدت تحت تأثیر وسعت جنب و جوش و هیاهوی بازار مسگران خود قرار می داد.

به طور کلی به جز تشکیلات صنفی ابتدایی و ناقص و روابط ناعادلانه میان پیشه‌ور و قدرتمندان مسلط بر جامعه زمان صفوی، این دوره را می توان درخشان‌ترین ادوار پیشه‌وری و صنایع ایران بعد از حمله مغول دانست که متأسفانه چون شهابی نورانی، با سقوط صفویه به تدریج در تاریکی انحطاط و سقوط افتاد و از آن همه جوشش‌های انسانی که از هوش و استعداد ایرانیان ناشی می شد، حاصلی به بار نیامد.

سیر انحطاط پیشه‌وری و صنایع

نادرشاه افشار سیاست قابل اعتنا و مشخصی به نفع طبقات زحمتکش جامعه ایران نداشت. جنگ‌های فراوان او که با تدبیر اقتصادی همراه نبود، و مالیات‌های سنگین و ناعادلانه‌ای را که به طبقات گوناگون ملت تحمیل کرده بود به جایی رسید که پس از قتل وی جنگ‌های فتوئالی در مسابقه تاجوری، امان از رعیت و پیشه‌ور و قشرهای ناتوان و آسیب‌پذیر جامعه برید، و در جریان آن زد و خوردها بسیاری از آنان از هستی ساقط شدند.

کریم‌خان زند با جوانمردی ذاتی خود سنت شکنی کرد و در عهد او کارگران و پیشه‌وران از حقوق مشروع خود برخوردار شدند. روایات بی‌شمار تاریخی او را آسایش رعیت، رفاه پیشه‌وران و بهشت فروافتادگان جامعه ایرانی معرفی می نماید. و در برابر معلوم است که زورمندان متجاوز در این برهه بی نظیر تاریخ ایران مجال زورگویی و ستم پیدا نمی کنند. ولی چه سود که عدالت فردی او چون رونق بازار صفویان با مرگ او به پایان آمد، و بار دیگر آثار آشفستگی و بی نظمی در تمام شئون اجتماعی و اقتصادی آشکار شد. مخصوصاً در شهرهای دوردست، حکام و فرمانروایان برحسب میل و اراده خود از پیشه‌وران عوارض دیوانی و رسوم ظالمانه طلب کردند.

تصاویری که سیاستمداران و سیاحان اروپایی نظیر اوژن فلاندن و دیگران از

شهر تهران و شهرهای بزرگ ایران قاجاری کشیده‌اند، چندان تفاوتی با شهرهای قرون دوم، سوم و چهارم هجری ندارد. تهران با جمعیت چهل تا پنجاه هزار نفری، شهری است در داخل حصار با برج و باروهای طولانی و دروازه‌های متعدد که به چهار سوی راه‌های این کشور به اکناف ایران آغوش گشوده‌اند. ارگ سلطنتی و دربار قرون وسطایی، خواجه‌سرایان، غلامان و جلادان آن در مرکز شهر قرار دارند.

این مجموعه سلطنتی که در حقیقت شهر دیگری است در دل شهر تهران، درست چادرهای سلطنتی و خادمان پیرامون سلطان را در میان چادرهای ایلات صحرائشین به ذهن متبادر می‌سازد.

در خارج ارگ سلطنتی بازار قرار دارد که مرکز تجمع شهرنشینان است. بازاری است کاملاً شرقی و قرون وسطایی با کاروانسراها و تیمچه‌ها و مساجد و تکایا و خانه‌های بازرگانان و روحانیون. این شهر نمونه‌ای است از تمام شهرهای بزرگ ایران نظیر تبریز، یزد، اصفهان، کاشان، مشهد و شیراز. کلیه مراسم قرون وسطایی از نحر کردن شتر گرفته تا اعتقاد راسخ به بسیاری از خرافه‌هایی که ریشه در توتمیسم ابتدایی بشر دارند به چشم می‌خورد. فرهنگ آن چنان عقیم است که حتی نسبت به دوران صفویان نیز گاهی عقب‌تر است.

افزایش بسیار کند روند تولید سبب می‌شد تا بازار نیز به کندی پیشرفت کند. هنوز شرایط لازم برای پیدایش یک بازار واحد که سراسر ایران را زیر پوشش داشته باشد، فراهم نیامده بود. تنها پیشرفت در تقسیم کار میان پیشه‌وران به چشم می‌خورد. تولید نساجی و قالیبافی قابل قبول و چشمگیر بود.

بافته‌های ساده و هنری ایران شهرتی فرامرزی داشت و در بسیاری از موارد، مشابه خارجی همان کالا توان رقابت با محصول داخل ایران را نداشت. در حالی که جامعه سرمایه‌داری اروپا به شدت جریان تکاملی خود را تعقیب می‌کرد، و کالاهای اروپایی تشنه بازارهای جدید بود، تولید کالایی ساده پیشه‌وران ایرانی به حیات فاقد پویایی و پیشرفت خود ادامه می‌داد. سطح آرام و بی‌چین و شکن مرداب پیشه‌وری ایران را به ناگهان هجوم سیل وار کالاهای اروپایی متلاطم ساخت.

جنگ‌هایی که ریشه در توسعه سرمایه‌داری داشت، اروپاییان را یک‌چند با بلندپروازی‌های ناپلئون مشغول داشت، اما شکست این نابغه نظامی، آب رفته را به جوی باز آورد. صدور کالا به مشرق زمین خاصه ایران که به سبب دل‌مشغولی دول

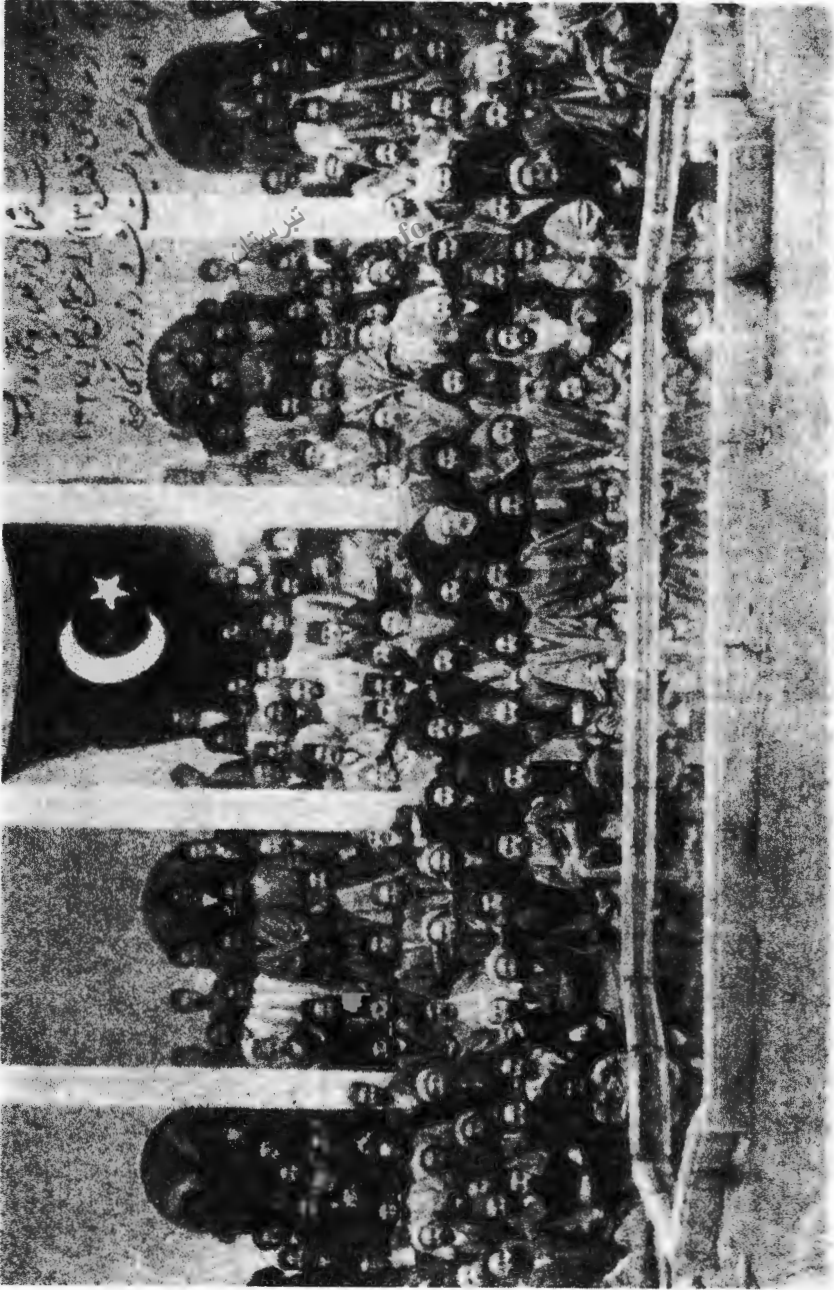
اروپایی یک چند را کد شده بود، دوباره از سر گرفته شد. این دوران کوتاه که فرصتی جهت پیشه‌وران و صنعتگران ایرانی فراهم کرده بود که به بازمینی امکانات خود پرداخته تا روی پای خود به ایستند، با شکست فرانسه و استقرار صلح در اروپا از دست رفت.

سیل کالاهای اروپایی پس از آن دوباره وارد بازارهای ایران شد و صنایع را به سوی انحطاط و نابودی سوق داد. مرغوبیت کالاهای اروپایی باعث اقبال بیشتر مردم ایران به آنها می‌شد و پیشه‌وران و صنعتگران ایرانی چون در مقابله با این محصولات درمانده شدند، دست کمک به سوی دولت دراز کردند. اما دولت قاجاری که از یک سو در پی منافع فئودالی خود و از سوی دیگر منعقدکننده قراردادهای مختلف تجاری با سرمایه‌داری استعمارگر اروپایی بود، دست کمک آنها را پس زد. به تدریج بازار ایران از اجناس اروپایی انباشته شد. علاوه بر اشراف ایرانی که لباس بیشتر آنان از ماهوت انگلیسی بود، لباس متحدالشکل افسران حتی سربازان قشون عباس میرزا نایب‌السلطنه وقت ایران نیز از این ماهوت ترتیب یافته بود.

گزارشات آبوت، کنسول انگلیس در ایران، سند زنده نابودی صنایع ایران به شمار می‌رود. علاوه بر نظر دکتر پولاک که عدم حمایت دولت ایران از سرمایه‌داران و صنعتگران را یکی از عوامل مهم نابودی آنان می‌داند، مکتوبات سیاسی این رجل انگلیسی گواه صادقی است.

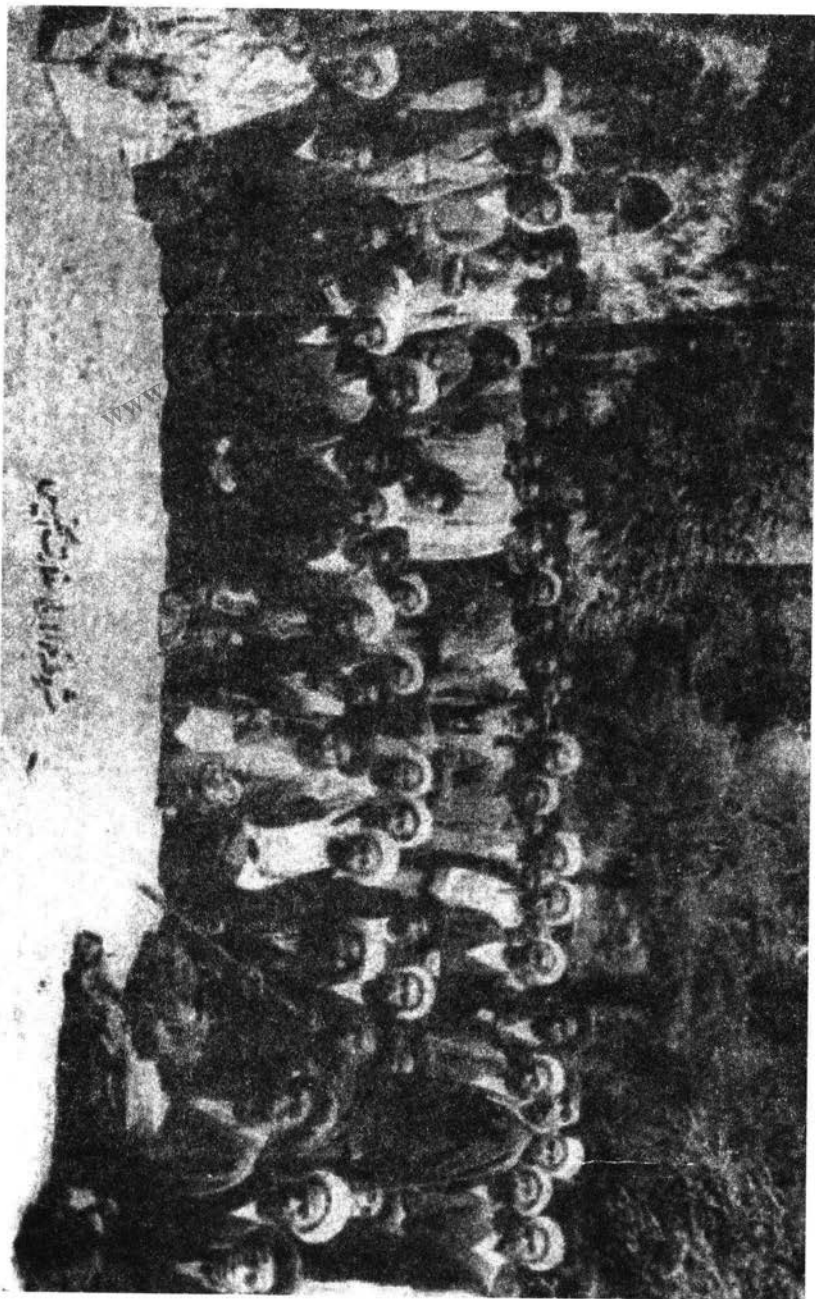
آبوت اظهار می‌دارد:

«در سال ۱۸۴۴ میلادی عده‌ای از سرمایه‌داران و صاحبان کارگاه‌های کاشان از شاه (ناصرالدین شاه) درخواست کردند تا از صنایع دستی آنان در مقابل کالاهای خارجی حمایت شود تا از ورشکستگی نجات یابند. اما شاه به درخواست آنان توجهی نکرد. همین نویسنده در یادداشت‌های سال ۱۸۴۹ خود می‌نویسد که کالای نساجی انگلستان زیان فراوانی به صنایع داخلی ایران رسانده و صنایع بافندگی شهرکاشان روبه نابودی رفته است. او اظهار می‌دارد که تعداد دستگاه‌های بافندگی کاشان از هشت هزار دستگاه به ۸۰۰ دستگاه تقلیل یافته است.^۱»



شماره ۱ - تحصین علماء و تجار و اصناف در سفارت عثمانی

(۲۶ ذیقعدہ ۱۳۲۶ هجری قمری)



شماره ۲ - مشروطه خواهان در سفارت انگلیس

لرد کرزن ضمن ارائه یک سری آمار و ارقام دقیق، نابودی صنایع پارچه‌بافی ایران را اعلام می‌دارد و می‌نویسد:

«حقیرترین افراد، اجناس ساخت منجستر یا مسکو را می‌پوشند و کرباس نیلی را که زن روستایی بر پیکر خود می‌اندازد، از بمبئی وارد می‌شود. بیشترین نسر به بر صنایع پارچه‌بافی ایران به خصوص بر شهر کاشان، مرکز صنایع بافندگی وارد شد، و صنایع پارچه‌بافی ایران که روزگاری در شمار زیباترین پارچه‌های جهان بود، و آنچنان شهرتی داشت که شکسپیر در درام *نپاز* از *جان‌های ایرانی سخن گفت*، یکسره روبه انحطاط و نابودی رفت.^۱»

روند تعطیلی کارگاه‌های پارچه‌بافی و سایر حرفه‌های پیشه‌وران، روزبه‌روز ابعاد شوم‌تری یافت.

نوشته‌ها و اسناد فراوانی از این مقطع تاریخ، مدرک به‌دست داده‌اند و از تعطیلی مراکز تولید و بیکاری کارگران و پیشه‌وران سخن بسیار گفته‌اند.

بدین‌گونه صنایع دستی و پیشه‌وری پررونق ایران نابود شد، و سرمایه‌داری تجاری نیز چون ورشکستگی صنایع دستی را به چشم دید، علاقه‌ای به سرمایه‌گذاری در امور صنعتی نشان نداد. گذشته از آن سرمایه‌داری تجاری نیز خود سرنوشتی بهتر از صنعتگران و پیشه‌وران نداشت. جان سخت‌ترین تجار ایرانی که به رغم بازار آشفته و عدم امنیت راه‌ها، و بی‌رسی مأموران دولت، دل به دریا زده و به دادوستد در داخله ایران یا خارج از آن می‌پرداختند، به آنها همان می‌رفت که به عثمان آقا یکی از قهرمانان زمان مشهور حاجی بابا رفت.

این تاجر که پوست بخارایی و سایر کالاهای تجاری را از مشهد به مقصد استانبول خریده بود، در یک کاروان قرون وسطایی همراه با سایر همسفران بازرگان خود با آنکه به وسیله تفنگچیان اجیر حمایت می‌شد مورد هجوم ترکمانان قرار گرفت و علاوه بر آنکه تمامی سرمایه خود را از دست داد، نزدیک بود با سایر کاروانیان به عنوان اسیر در بازارهای برده‌فروشی سمرقند و بخارا به فروش رود. عثمان آقا و همراهان پس از آنکه از چنگ ترکمانان نجات می‌یابند، به اردوی دولتی پناهنده می‌شوند، ولی به دست شجاع‌السلطنه (حسنعلی میرزا) فرزند فتحعلیشاه و

اعوان و انصار او لخت می‌شوند و آخرین سکه‌های پنهانی خود را به آنان می‌سپارند.^۱

چنین بود باتلاق موحشی که جامعهٔ پیشه‌وران و صنعتگران و سرمایه‌داران تاجریشهٔ ایران در آن گرفتار آمده بودند. در چنین معرکهٔ هولناکی، گرفتاران عرصهٔ پیشه‌وری، ناچار دوراه پیش رو داشتند که با ورود به آن، مقدمات انقلاب مشروطه فراهم گردید.

دسته‌ای از آنان پیش از انهدام کامل، کارگاه‌های تولیدی خود را بستند و با سرمایهٔ آن از یک طرف به خرید اراضی خائسه یا دولتی و اراضی درباریان و فئودال‌ها پرداختند، و از طرف دیگر بخشی از سرمایه خود را به فروش محصولات کشورهای اروپایی اختصاص دادند و در مقابل آن تریاک، پشم، کتیرا، ابریشم و سایر مواد خام را که بیشتر از املاک خریداری خود به دست می‌آوردند به کشورهای طرف معامله صادر می‌کردند.

به این ترتیب افراد این گروه که در گذشته فعالیت‌های تجاری و پیشه‌وری فعال و مفید داشتند به دلالاتی تبدیل شدند که علاوه بر انگیزه‌های شدید سوداگری، خلقیات بهره‌کشی فئودالی را نیز صاحب شدند. خوی استثمار و خصلت‌های اربابی، مانع از سرمایه‌گذاری آنان در امور صنعتی پر خطر ایران و مقابله با محصولات خارجی و سرمایه‌داری استعمارگر اروپایی گردید.

ایرانِ آبستن انقلاب

تأسیس دولت شیعه مذهب صفویه و رسمیت بخشیدن به این دین در ایران، ایرانیان را به وعده‌های آنان سخت دلخوش نمود. توده‌های فروافتاده شهری و روستایی به امید تحقق آرزوها و آرمان‌های کهن مذهبی خویش سر از پا نمی‌شناختند. اما پس از استحکام بنای دولت صفوی و عملکرد آن دولت در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و دینی، امید آنان به یأس و سرخوردگی

شدید بدل گردید. شباهت فراوان این دولت با دولت‌های سنی مذهب گذشته، سبب این ناامیدی بود. صفویان تمامی جنبش‌های شهری و روستایی را که مولود اعتراض به بی‌رسمی‌های آنان بود، با تمام قدرت سرکوب می‌کردند. قتل عام چند باره گیلان یکی از آن نمونه‌هاست. از این رو توده‌ها همچون روزگار پیش از صفویه، دوباره در لاک آرزوی منجی دیگر، خاموشی گزیدند.

استبداد مطلق سلاطین قاجار به این انتظار عمق بیشتری بخشید. از آنجایی که بسترهای مناسب اجتماعی ظهور پدیده‌های تاریخی و قهرمانان آن را تسهیل می‌نماید، مکتب نوظهور و فرصت طلب شیخیه با اشراف کامل بر اوضاع دینی و اجتماعی ایران وارد صحنه شد.

شیخیه که از غلات بودند، بیش از هر مکتب دیگری ظهور امام غایب را ترویج می‌کردند. مجموعه عظیمی از تألیفات شیعه و سنی در باب غیبت امام دوازدهم و کیفیت ظهور او همچون الائمه الاثنی عشر، اثر ابن طولون، کمال الدین، اثر شیخ صدوق و تذکره ابن جوزی، این اندیشه کهن مذهبی را که طی هزاره‌ها در خون و پوست و گوشت ایرانی ریشه دوانده بود، دوباره بیدار کرد. بُعد مادی این بیداری را ظلم حیوانی دولت قاجار، تشدید می‌کرد، و مروج معنوی آن کسی نبود جز شیخ احمد احسائی و جانشینش سید کاظم رشتی، بنیانگزاران مکتب شیخیه.

در این زمان امام‌شناسی ساده و مظلومانه و در عین حال پراز و رمز شیعه، کم‌کم به نتیجه‌ای ملموس و ساده‌تر تبدیل شد. سرنگونی بنیاد ستم و استبداد و حذف نیروهای اهریمنی دولت قاجار و پیروزی و حکمرانی توده‌های ستم از آن جمله بود.

جبهه مقابل این امام‌شناسی و امام‌خواهی توده‌ها، شاه مطلق‌العنان قرار داشت که با انبوهی از شاهزادگان، فئودال‌ها، اشراف، درباریان و قشر بالای روحانیون درباری و به تعبیری فئودال، همراهی می‌شد. هرچه که این قشر بالایی و مسلط جامعه قاجاری به امام غایب و ظهور نزدیک او بی‌علاقه بودند، توده‌های عادی و فقیر و درمانده شهر و روستا، هیچ مشغله فکری دیگری جز آرزوی ظهور نزدیک او نداشتند.

دربردی و آوارگی شیخ احمد و سیدکاظم و مرگ فاجعه‌آمیز آنان نیز تأثیری در توقف روند اندیشه‌های آنان نداشت. بذرفکار فرصت طلبانه آنها به تدریج مشغول

ریشه دواندن بود، و به زودی در آیین باب یا الحاد رسمی چهره خویش را آشکار ساخت. آثار رهبران شیخیه که مبشر ظهور امام غایب شیعیان بود، در طول سال‌ها به اعماق روستاها و شهرهای ایران نفوذ کرده بود و استبداد و ستم دولت قاجار، توده‌های وسیعی از مردم ایران را به دجال بودن قاجاریان معتقد ساخته بود.

سید علی محمد باب در این هنگامه عجیب و حالت انتظارگونه فضای ایران، به ناگهان فریاد مبارزه با دجال‌ها را سر داد و خود را نایب امام زمان معرفی کرد. این فریادی عظیم بود که سراسر ایران را به لرزه درآورد، و انعکاسی حیرت‌آور در توده‌های شهری و روستایی داشت.

سید پس از آنکه اقبال و توجه عجیب مردم را نسبت به خود دید، ادعا کرد که همان مهدی موعود و امام غایب است، و در مقطعی دیگر ادعای پیامبری و مهدویت نمود، و کتاب بیان خود را ناسخ قرآن و آیین خود را ناسخ اسلام دانست. اعلام اشتراک در اموال وسیله بایبان اگر به صورتی پذیرفتنی بود، اشتراک در تملک زنان^۱ موضوع ساده‌ای نبود که بتوان آسان از آن گذشت. این خبر نه تنها در جامعه متعصب اسلامی، بلکه هر جامعه متمدن دیگر، پژواک وحشتناک خود را می‌توانست داشته باشد.

کشف حجاب قره‌العین و به حمام رفتن او با محمدعلی بارفروشی، با بی‌متعصب در برابر چشمان گشاد شده از حیرت بایبان، آب سردی بود که به یکباره بر دیگ جوشان اشتیاق ایرانیان ریخته شد. اخبار موحش بالا همچون توفان سهمناکی بود که درخت کهنسال اعتقادات ایرانیان را شاخ و بال بشکست، و وادی دیگری از سرگستگی و حیرت پیش پای آنان باز نمود.

نهضتی که ایرانیان در آخرین سال‌های عمر نظام فتووالی، انتظارش را

۱. در اجتماع دشت به دشت بایبان، نه تنها اشتراک اموال، بلکه اشتراک زنان نیز تبلیغ شد. حاجی میرزا جانی کاشانی در کتاب مشهور خود «نقطه الکاف» می‌نویسد: خلاصه احکام دین قائم علیه السلام، احکام توحیدی می‌باشد که جمیع مال‌ها، مال حضرت است، و جمیع مردان غلام حضرت‌اند و جمیع زنان کنیز آنجناب می‌باشند. عطا می‌فرماید به هر کس که می‌خواهد و می‌گیرد از هر کس که می‌خواهد. و حدیث دارد که آن حضرت زن و شوهرها را عوض می‌کند به مثل آقا که غلام و کنیز خود را به هم می‌بخشد و در شریعت جایز می‌باشد. نقل به لفظ و معنی از واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتووال، ص ۱۶۲.

می‌کشیدند، یکباره سر از بیغوله‌های کج‌اندیشی بیمارگونه درآورد. سرانجام جنبش باب با روی‌آوری بهاء‌الله به سوی اخلاقیات مبتذل کاملاً از حیطة انقلابی خود خارج گردید و ملعبه دست سرمایه‌سالاری اروپا گشت. سوداگری روبه کمال اروپایی که مشغول گذار از مرحله رقابت آزاد و استعمار به مرحله دوم انحصارات و امپریالیسم و تقسیم جهان بود، به این نوزاد ناقص الخلقه جامعه سرگشته ایران توجهی شدید نمود.

حمایت‌های پنهان استعمار از بابیان بهایی شده به منظور نابودی انسجام مذهبی و ملی در سطح کشور، پس از ترور ناصرالدین شاه، شکل آشکار و رسمی به خود گرفت. دولت روس که از تقویت زیرکانه و پنهانی بابی‌ها طرفی نبسته بود، به ناگاه شمشیر از رو بست و با حمایت از بهاء‌الله، نیت استعماری خویش را در تسخیر و تقسیم ایران آشکار ساخت. به سبب قطع ادامه حمایت از این فرقه وسیله دولت اتحاد جماهیر شوروی، بهاییان را یکسره در دامن دولت انگلستان انداخت. گویا مقدر آن بود که رود خروشان و جوشان حرکتی که می‌توانست به شط انقلاب ایران بدل شود تبدیل به نهر متعفن گردد که سرانجام جز ریزش به رودخانه تاپسز نداشت!.

جنبش بابیان با وجود تمامی ایرادات و عیوبی که بر آن وارد است، بدون تردید تأثیری شگرف بر جامعه خفته در خواب قرون وسطایی ایران داشت. همچنانکه پس از قتل مزدک و ریشه‌کنی مزدکی در دولت ساسانی، انوشیروان جهت فرو نشاندن التهاب جامعه ایران مجبور شد به اصلاحاتی تسکین‌دهنده دست زند، سرکوبی نهضت بابیه نیز اصلاحات امیرکبیر را به دنبال داشت.

۱. پس از غلطیدن بهاء‌الله رهبر بهاییان به دامن انگلستان و دریافت نشان مخصوص لرد از دولت انگلیس در حیفا، لوح رحمت یا لوح ژرژ پنجم را تحریر کرد. اینک ترجمه فارسی لوح [اوست خداوند، خداوندی را که عدالت او بر این سرزمین مقدس در شرق و غرب گسترده شده حمد و ثنا می‌گویم که وجود این سلطنت عادل و دولت قاهره که قدرت خود را برای آسایش و سلامت رعایا بذل نموده. خداوند امپراتور اعظم ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را با توفیقات رحمانیه خود نگاه دار و سایه عدالت‌گستر او را بر این کشور عزیز بگستر و آن را در حمایت خود گیر و حفظ فرما، زیرا تو خدای توانا و متعالی و عزیز و کریم هستی.] واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال، ص ۱۶۴.

کلیت
طهران در مهر

تبرستان ۱۳۱۳
 جناب ارف صد علم
 ک نیات تقه مادد ربه بر ابراهیم
 آرا خودمان در مشروطه روح اندوده بر آید
 دین است که وقت بر این تصور کنده بر این بر سر است
 که وقت نماند برود دادنده بر آید طرف صد وقت
 باین مجلس روز ریاست دولت ایران در حد
 مشروطه حاجت کنند بیرون بنام سرایه فخر جمعی
 داشته دین دولت که در این دولت بر آید
 دولت بر سر و مجلس در این دولت شریک
 داده داشته در وقت بیخ هر در گذرد بر آید
 دولت در هر حال در این مجلس هم بر آید
 روز ریاست جمعی بر ۲۷ در ۱۳۱۳



هرچند قتل امیر در پی توطئه‌های شوم اجانب، روند اصلاحات را کند، حتی متوقف کرد، اما همان اندک نیز راه را برای قدرت گرفتن طبقه سوداگر ایران هموار ساخت. هدف طبقه تجار ایرانی، ورود به مرحله سوداگری صنعتی اروپا بود، اما هجوم همه‌جانبه سرمایه‌سالاری اروپا و ورود انواع کالاهای اروپایی به بازار ایران، مانع از ایجاد تحول در عرصه تجارت ایران می‌شد. به موانع بالا باید ارتجاع داخلی و تاراج امپریالیستی را نیز به آن اضافه کرد.

به سبب عدم حمایت دولت ایران از صنایع تجاری و عدم امنیت راه‌ها و ناتوانی مبارزه با گسترش روزافزون کالاهای تجاری و صنعتی اروپا، قشر جدیدی به وجود آمد که مشخصات سوداگری تجاری و سوداگری دلال را با هم داشت. این قشر بعدها وارد معاملات زمین شد و به همراه گروه فئودال‌هایی که واپسین سال‌های نظام فئودالی خود را می‌گذراندند، نقش منفی بسیاری را بازی کرد و در سرکوب جنبش‌های آزادیخواهی ایران، کوشش فراوان نمود.

به اختصار می‌توان اوضاع اجتماعی ایران را در آستانه مشروطه‌خواهی این‌گونه ترسیم نمود.

رعایا زیر فشار سنگین و همه‌جانبه از جمله فقر و ستم در حال خرد شدن و نابودی بودند، زیرا طبقه زمیندار چه آنانی که به شیوه سنتی و موروث به شغل ملکداری اشتغال داشتند، و چه ملاکین تازه به دوران رسیده شهری، متفقاً رُمقش را می‌کشیدند. آخرین دینار کیسه این قشر مفلوک نیز به وسیله دولت قاجار و یا خدمتگزاران و دلالان میانه این هرم چپاول، غارت می‌گردید.

جنبش‌های گاه به گاه و پراکنده آنان نیز بدون انعکاس لازم اجتماعی، چون شعله‌های نیم مرده پیش از سر کشیدن، محکوم به خاموشی بود. هیچ کس و هیچ چیز از آنان حمایت نمی‌کند. تنها و بی‌پناه و غارت‌زده و فاقد همه‌گونه امتیازات اجتماعی و انسانی، در ورطه افلاس و بدبختی‌های خود غرق است.

گروهی مهاجرت‌های درون سرزمینی و بخشی نیز به کوچ‌های وسیع خارج از مرز، خاصه به قفقاز و ماوراء قفقاز می‌پردازند. اینان پنجاه تا هفتاد درصد جمعیت کشور را در آستانه انقلاب مشروطه تشکیل می‌دادند. با وجود کثرت عدد، در بدترین و فاجعه‌آمیزترین شکل ممکن روزگار می‌گذراندند.

دومین قشر محروم جامعه آن روز ایران، ایلات و عشایر بودند که بخشی به

دامداری و گروهی دیگر به راهزنی و سربازی حرفه‌ای اشتغال داشتند. گروه اخیر بیست و گاهی سی درصد جامعه ایران آن زمان را شامل بودند. عشیره شغل عمده‌اش دامداری است و به‌جز بذریاشی اندک جو جهت قسیل اسبان و یا کشت مختصری حبوبات، غارت کاروان‌های تجاری و چپاول کشاورزان یکجانشین و صلح‌جوی همسایه را در راستای اهداف همیشگی حیات عشایری خود داشتند. آنان به دنبال ایلخان و کلانتر قوم خود به کوچ‌نشینی‌های گسترده سالیانه مشغول بودند.

جامعه عشایری و رعایای کشت‌ورز ایران، در مقطع حساس تاریخی پیش از مشروطه، هرچند در فرهنگ شبانی و کشاورزی خویش، تفاوت‌های عمده در سطح و چه در عمق با یکدیگر داشتند، اما در جهل عمومی و ادبار اقتصادی و نابسامانی‌ها و عقب‌ماندگی‌های اجتماعی، اشتراک وضع و موقع داشتند. دو عامل مزاحم و ویرانگر، خواب قرون وسطایی این دو قشر زحمتکش و محروم جامعه ایران را آشفته کرده بود. ابتدا باید از نوماکان عرصه ملکداری ایران در آن زمان نام برد که از جنس ملاکین شناخته شده تاریخی نبودند. آنان کسانی بودند که در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری در سرمایه‌داری تجاری ایران ظاهر شدند و همراه با گروهی مرفه، سعی داشتند از طریق خدمات دولتی و مستوفی‌گری، خود را در بدنه هرم اجتماعی بالا بکشند. آنان مواضع پرسود اقتصادی را در دست داشتند و می‌خواستند به ثروت و جایگاه اجتماعی خود مُمهر اشرافیت و وجاهت اجتماعی بزنند.

برای تحقق این هدف هیچ چیز مناسب‌تر از تصاحب زمین و ورود به عرصه پرشکوه فئودالی نبود. به این ترتیب شکل جدیدی از مالکیت فئودالی که با قالب گذشته آن، خاصه رابطه اجتماعی با رعایا تفاوت‌های عمده داشت، در جامعه ایران آن عصر پدید آمد.

این ملاکان نه ده‌نشین هستند و نه رابطه قومی و عاطفی با زارع دارند. در شهر می‌نشینند و از آنجا بر مستملکات اربابی خود فرمان می‌رانند. رعایای چنین مالکانی که جز رابطه خشک بهره‌کشی‌های غیرانسانی، حتی به زیارت ارباب زمین‌های خود نیز مفتخر نیستند، شکل جدیدی از فشارهای اقتصادی و روحی غیرقابل تحمل را تجربه می‌کنند. تداوم بی‌پایان آن چندان آسان به نظر نمی‌آید.

سرمایه‌دار شهری زمین‌دار همچنین برای خرید محصولات دامی و فروش مصنوعات که از خارج از کشور وارد می‌کند، راهی به میان عشایر دارد. ورود او به عرصه حیات عشایری، آشفته‌گی‌های دیگری در میانه پدید می‌آورد، زیرا عده‌ای از صاحبان املاک و برخی از رؤسای ایلات را به فکر می‌اندازد که خود نیز در سلک اینان درآیند و بر منافع جدید درآمد دست اندازند.

در مقابل سرمایه‌دار شهری نوماک، ملاک فتودال سرمایه‌دار پدید می‌آید. کشش دوجانبه و متقابل سرمایه‌دار تاجر به سوی مالکیت بزرگ ارضی از یک سو، و فتودال ملاک به سوی منابع جدید درآمد از سوی دیگر، بز شرب الیهود جامعه عقب‌افتاده و ملت‌ه‌ب ایران می‌افزاید.

در چنین بازار آشفته‌ای، امپریالیزم روس و انگلیس، به منظور تسلط بر منابع و بازارهای ایران و هم‌جهت عبور از این خاک به سرزمین‌های دور، در صدد چیرگی بر این کشورند، و طبیعی است که در این خاک با یکدیگر و طبقات مختلف مردم ایران برخورد و احیاناً تعارض پیدا کنند. تضاد آنان با منافع طبقات مختلف، در صف‌بندی گروه‌های اجتماعی، خاصه این دو قشر غالب، و شدت و ضعف تحولات اجتماعی ایران، اثر می‌گذارد. هر یک از آن دو می‌کوشد گروهی از صاحبان قدرت را به سوی خود جلب کند و به خدمت خود درآورد. استعمار روس در میان دربار و عشایر مسلح شمال ایران و امپریالیزم انگلیس به جلب قشر بالایی تازه به دوران رسیده یا همان نوماکان و برخی از عشایر جنوب می‌پردازد، و عملاً آنان را به دنبال ایلخانان خود وارد حوادث و ماجراهای بی‌ریشه و خانمان‌برانداز می‌سازد.

به‌جز این دو گروه، طبقات خرده‌پای شهری قرار دارد که انقلابات و جنبش‌های نافرجام قشر خود را در عرصه تاریخ ایران به کرات پدید آورده است، و از تمام آن خیزش‌های بیشتر خونین حیات تاریخی خود جز نکبت ایام سهمی نبرده است.

آنان در آستانه انقلاب مشروطه، مستی مردم محروم، سرخورده و بی‌چیزند که به سبب نابسامانی‌های بازار ایران و سرمایه‌داری بی‌ریشه آن، در حال احتضار به سر می‌برند. از حقوق اجتماعی و قدرت و امتیاز مادی، مطلقاً بی‌بهره‌اند، و علاوه بر آنکه کمترین نفعی در ادامه استبداد نمی‌بینند، نظام استبدادی را بزرگترین دشمن

تاریخی خود به حساب می‌آورند. به این دلیل می‌توان آنان را انقلابی‌ترین گروه اجتماعی دانست که در زمان مشروطه، نقشی فعال به عهده گرفتند. آنان در عمل تحت سلطه و نفوذ سرمایه‌داری بزرگ تجاری قرار داشتند. بخشی از آنان تولیدکننده، و قسمتی دیگر واسطه خرید و فروش.

به جز قدرت محدود صنف خود، به هیچ وجه پناهگاهی در برابر مظالم فراوان مأموران حکومت استبدادی، روابط ناعادلانه و بهره‌کشی ظالمانه سرمایه‌داری بازار نداشتند. مگر گاهگاهی نیروی معنوی بخشی از روحانیت بود که به آنان پناه می‌داد. اینان به صورتی بسیار طبیعی می‌توانستند در صف انقلابیون انقلابی باشند که شیپور آشوب آن در زمانی نه چندان دوره زده شده بود.

روحانیت که به ظاهر جمع یکپارچه و جامعه بسته‌ای است، در آستانه مشروطیت، بر حسب وابستگی طبقاتی، صفوف آن از هم گسیخته می‌شود. روحانیون متوسط و فقیر که منزلت اجتماعی خویش را مدیون پرهیزگاری و صداقت شخصی حرفه خویش اند، عمیقاً با طبقه متوسط و فقیر شهری و روستایی پیوند دارند. از طرف دیگر، بخش کوچکی از مقامات عالی روحانیت که از لحاظ قدرت مادی در سلک طبقات ممتاز در نیامده، و یا به سبب پارسایی به آن بی‌اعتنا مانده بودند، از لحاظ معنوی ارتباط خود را با طبقات اصناف خرده‌پای شهری و یکجانشینان روستایی حفظ کرده بودند.

فضای ملت‌هپ ملی در آستانه انقلاب مشروطه، با صف‌بندی سرمایه‌داری بزرگ تجاری، طبقات متوسط و خرده‌پای انقلابی، روحانیون بزرگ محافظه‌کار، و بالاخره روحانیون متوسط و تهیدست که به طبقات متوسط و خرده‌پای شهری وابسته‌اند ترسیم می‌شود.

از سوی دیگر طبقات اشرافی وابسته به دربار استبدادی و عمال و کارگزاران آنان وجود دارد که تکیه‌گاه مادی و منشأ قدرت اصلی آنان زمین است، و شاه که بر رأس هرم قدرت نشسته است و صاحب عمده اراضی کشور است. قدرت شاه بر شانه‌های اشرافیت صاحب زمین، و رؤسای تیول عشایر و غیرعشایر، روحانیون درباری و حکام و عمال ولایتی و ایالتی که غالباً از تیولدارانند استوار می‌باشد. روستا که جمع کثیری از جمعیت آن روز ایران را در خود جای داده و کشاورزان زمین‌دار و بی‌زمین و عشایر دامدار و قشرهای متوسط صاحب نسق و خرده‌مالکین



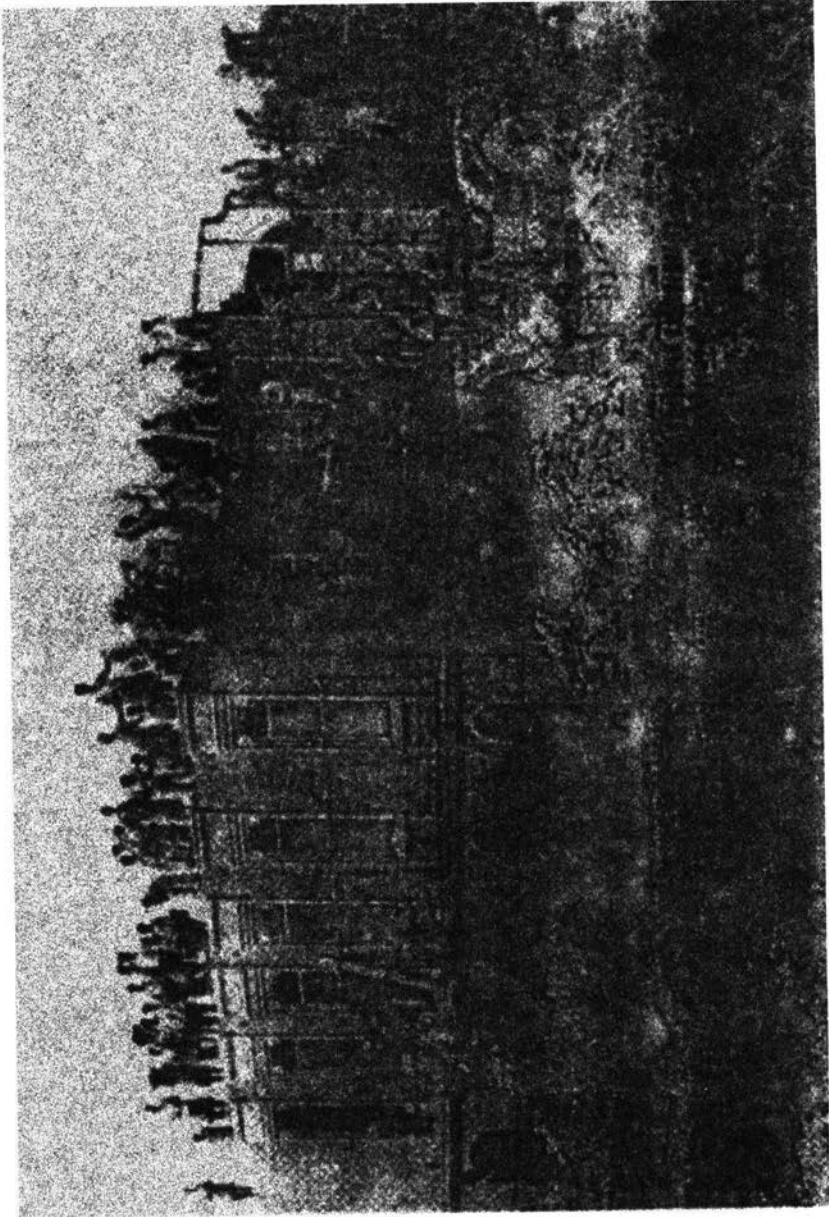
بیت اول در وصف
 کاتب پروردگار...
 بنیاد...
 بیت دوم در وصف...
 بیت سوم در وصف...
 بیت چهارم در وصف...
 بیت پنجم در وصف...
 بیت ششم در وصف...
 بیت هفتم در وصف...
 بیت هشتم در وصف...
 بیت نهم در وصف...
 بیت دهم در وصف...

فقیر وجود دارند که مالکیت گوناگون بزرگ و کوچک، به اشکال خالصه دولتی و یا سلطنتی، موقوفه و تیول خوانین، آخرین رمق حیات نکبت بار آنان را کشیده است. آنان انتظاری تب‌آلود جهت به هم خوردن وضع موجود دارند. هرچند سرانجامی ناخوش و یا انتقامی زودگذر، تنها دستاورد هزینه سنگینی باشد که جهت برپایی آن پرداخته باشند.

از آنجایی که جریان‌ها و حوادث تاریخ، بخش کوچکی از نمودهای هستی است، و سود و زیان قابل انتظار آن مطلق نیست، انقلاب مشروطه نیز فارغ از هیاهوی بزرگش، از این قاعده خارج نمی‌باشد. در کنار دستاوردهای بزرگ این جنبش ملی، عوامل منفی و بازدارنده زیادی مانع از تحقق اهداف کامل آن گشت. سرمایه‌داری بزرگ تجاری (بازار ایران) که در تلاش به دست آوردن امتیازات مالی و اراضی سرازپا نمی‌شناخت، با استبداد مطلقه سلطنتی و قدرت فئودالی و امپریالیزم مسلط روز می‌جنگد، و آزادی‌طلبی و ترقی‌خواهی و ملیت‌پرستی را به کمک قدرت مالی خود و نیروی انقلابی طبقات متوسط و فقیر شهری و روستایی فریاد می‌زند. اما در عین حال سازشکار و معتدل است، زیرا برخلاف همسنگران اسلحه به دست خود، قبلاً به مشروطه خود رسیده؟! به همین جهت با گرفتن امتیازاتی، با دربارکنار می‌آید.

او در بهره‌کشی دهقانان و پیشه‌وران عمیقاً ذینفع است و از این‌رو ترقی خواهیش در مرز تبدیل فئودالیسم خانخانی به مالکیت جدید ارضی متوقف می‌گردد. مضافاً آنکه از مصنوعات وارداتی کشورهای صنعتی به کشور خود نفع می‌برد. بنابراین به ادامه وضع موجود صحنه می‌گذارد. او ابایی ندارد که صاحبان حرفه و پیشه و دهقانان فاقد زمین از این سازشکاری تبهکارانه متضرر شوند و از انقلاب خود سهمی نبرند و چون همه انقلابات گذشته تاریخ ایران، به سوک خون‌های ریخته و آرزوهای بریاد رفته خود مویه کنند.

نگاهی گذرا به فرماندهی شمال و جنوب، در فتح تهران، و سردمداری و پیشوایی سرمایه‌دار لیبرال در عالی‌ترین سطوح اردوی ملت، سبب می‌شود که مردم زحمتکش شهر و روستا همچنان در آستانه انقلاب باقی بمانند و جنبش دیگری را انتظار بکشند.



شماره ۵ - مردم در حال ساختن عدالت‌خانه

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

سیاحت‌نامهٔ درویش غریب

جناب حاجی

آمدن کنار رودخانه که آب شیرین داشت و معروف بود به نمک رود. از ساحل مقدار منزل گلوله ورنیدل^۱، یک آبادیست و مانند می شود به آهنگرکلا. کنار فرضه^۲ توقف نمودم تا رفع خستگی شود. دیدم یکی را مغلولاً و مکتوفاً^۳ می آورند. زمین گل، او هم کوتاه، آب نهرها زیاد، پل ها شکسته، گاهی فرو می رفت، طرفه تماشا داشت. گفتند:

میرزا سعدالله^۴ پسر میرزا ولی الله صاحب این قریه است با شرکایش. ما آن را می بریم در علف کلاه^۵ که مالاها آنجا جمع اند. مقداری راه را طی نمودم آمدم رسیدم به قریه ای در کنار رودی که خرک رود گویند و سرحد^۶ هم باشند آن وقت ها که تنکابن جزء رشت و کلارستاق جزء مازندران بود، همین آب نمک رود را که صحبت نمودم، سامان قرار داده بودند.

خلاصه قدری نشستیم، هیاهوی عجیبی شنیدم، تا که رسیدم دیدم شخص مجدد سیاهی را می آورند. پرسیدم دیگر چه خبر؟ گفتند:

این سید هدایت خواجهوند کرمانشاهی پسر سید ذوالفقار.....^۷ عبارت أخرای همین سید است. سه چهار تیره دارد^۸، دلفان، آتش بیگی، سید میرزایی و

۱. ظاهراً ماخوذ از نام کارخانه سازنده آن. تفنگ تک تیر گلوله زنی کوتاه قد که اواخر حکومت قاجاریان در ایران معمول بوده.

۲. فرضه به آن بخش از دهانه مردابی عمیق رودها در گذشته گفته می شد که استعداد لنگر انداختن قایق های بزرگ را داشت.

۳. اسارت با غل و زنجیر و کتف بسته.

۴. میرزا سعدالله خان رودگر (صفاری) سررشته دار فوج محال ثلاث و همزمان مسئول رسیدگی به امور حسابرسی کل املاک سپهسالار تنکابنی نیز بود. طایفه رودگر از ملاکین به شمار می آمدند.

۵. علف کلا از آبادی های غرب چالوس است که اکنون در متن شهر ادغام شده است.

۶. به آبادی های کلارآباد از مرز نمک آبرود تا خرک رود گفته می شد. علت این نام نزدیک بودن آن آبادی ها به نقطه مرزی نمک آبرود حد گیلان و مازندران آن روزگار بود.

۷. به جای عبارات و کلمات ناخوانا و یا غیر قابل ثبت در چاپ نقطه چین شده است.

۸. دلفان از تیره های مشهور و پر تعداد کردهای کلاردشت در مساکن گذشته آنان پیش از مهاجرت و چه زمان اسکان در کلارستاق.

داودی. سید خود را مظهر خداوند می‌داند. یک طایفه معدودی هم هستند، خروس می‌گویند..... این را هم می‌بردند طرف علف‌کلا. قدری مانند، اهالی جمشیدآباد، تازه‌آباد، گرجی سرا، سیستان و پلک‌کله تماماً افراد مانگلی و خواجه‌وند هستند. معاندت با اهل ملک، خصوصاً با ملاًها احتمال تولید فساد می‌دهد. سید وکیل این چند قریه بود می‌رفت مجلس انتخاب. از آنجا هم آدم رسیدم کنار رودخانه اسبچین. دیدم یکی را چوب می‌زنند، استفسار کردم.

گفتند:

ملاحسین نام مأمور و معین شد که شیل^۱ را خراب و بست^۲ را برچیند از طرف مجلس مشروبه! ملی مزد دشت^۳. حالا مستاجر دیوان با کسانش جوبش می‌زدند که ما اجاره شیل را قبل از وقت دادیم به حکومت. اولاد علی آقای اسبچینی کدخدا بودند.

از آنجا آدم به محوطه لنگا وارد شدم. چون انسان غریب جوایای مسجد و مزار است، بقعه‌ای را پیدا کردم. سید کیا ابوالحسن املاکی است طایفه پلنگ که ملاک جیربند لنگا بوده‌اند، مساحت هشتاد و نود جریب مزرعه، همین قدرها محوطه و خشکه^۴ وقف او نمودند. تولیت آن در ید اولادشان می‌باشد. در آنجا ازدحام عامی بود. مجلس روزه‌خوانی (روضه‌خوانی) بود.

مردی که از صفات انسانیت دور و از لباس مردانگی عور و از مقام مردمی مهجور بود، مدیر آن انجمن بود. درست تخصصات (تجسّسات) نمودم، گفتند اخوی زاده ساعدالدوله و دیوانه است. شیخی از برار کوهستان^۵ غربی و سیدی

۱. پیش از تخریب بستر رودخانه‌های شمال و آلوده شدن آب آن به سموم و فاضلاب، این رودها بزرگترین عرصه تخم‌ریزی ماهیان دریای خزر از جمله ماهی سفید و آزاد بودند و مستأجرین جهت صید بر روی آن سدهای چوبی به نام بست و شیل می‌بستند تا مانع عبور ماهی به نقاط بالادست رودخانه گردند.

۲. همان.

۳. از آبادی‌های بسیار قدیمی تنکابن و مقدم بر نام و نشان تنکابن تاریخی است.

۴. دو واژه رطب و یا بس و در گویش تبری خشکه و شله به مزارع آبی از جمله شالیزار و باغات و محوطه‌های جنگلی اطلاق می‌گردد.

۵. به معنای مطلق کوهستان و کوه نیست، بلکه به مجموعه آبادی‌های شرق کلاردشت از نقطه بشم به شرق اطلاق می‌گردد که به کوهستان شرقی و غربی تقسیم شده است.

اهل..... حاضر، و جمعی را مستعد نمودند بروند شیل اسپچین را خراب نموده، ملاحسین مضروب را نجات بدهند. شخص شارلاتان میمون بازا کچلک رقص ده! با یکی دو نفر در افق خود حاضر، و گفت باید از آنها..... گرفت، برنج و پول آوردن آنها خواصی ندارد. فلان رسول هم چوب خورد باکی نیست.

رئیس انجمن این حدود را بشناس بابا سیاح، ایوالله.

رئیس اول، حضرت مستطاب اجل، آقا اسماعیل آقا.

گفتم شیخنا، آدم مکار بی عار بی ربط بی خط، بی سواد دیوانه را حضرت مستطاب اجل می گویند، اگر فامیلش را عنقریب به خسرو پرویز و کیکاوس برساند عجب نیست.

رئیس دوم، جناب مستطاب ملا ذالانام، حجت الاسلام یعنی خودم. با دست اشاره به سینه خود می نمود. گفتم شیخنا، اهلیت، املاکیت و عقل شرط است در منتخب و منتخب.

گفت حاجی سیاح، پیغمبر اهل مکه بود چرا در مدینه دعوت می نمود؟

گفتم، ماست و دروازه است!

تأملی کرد و گفت:

حقیقت می خواستم به شما مغز مطالب را بگویم. این ملا محمد علی نشتایی^۱

که شریعتمدارش گویند فتوی داد:

ساعددوله و کس و کارش، محمد ولیخان سپه مذار و کس و کارش و امیر اسعد و کس و کارش حکم مروان را پیدا نمودند! آنها همگی کافرند. مالشان حلال، ناموسشان حلال. من این ملکها را از بابت مظلومه یا رد مظالم، مدتی است تصرف نمودم. هر وقت بیرون می روم سر این زمینها قدمم می رسد قصد تملیک دارم.

حاج سیاح، ایوالله، اینها چه مذهبی پیدا کردند؟ مزدکی؟ خودشان می گویند این املاک از اشخاص معلوم غصب شد که مالکین هستند، چگونه حالا تصاحب می شود؟ به علاوه حضرات اگر... شدند باید آنها را توبه داد. بعد هم حاجی، همین

۱. ملا محمد علی نشتایی موسوم به شریعتمدار شاگرد آخوند خراسانی تحصیلات عالیهاش در نجف گذشت. وی به سبب شهرت فوق العاده علمی، به دعوت سپهسالار تنکابنی جهت احراز منصب شرعی به ایران آمد و در رودگر محله نشتا اقامت نمود و مدرسه علمیه ای در آنجا بنا نهاد. از مشروطه خواهان مشهور بود.

مال وقف است که آنها را لایعقل و مست نمود. منشأ فتنه و بی‌نظمی مملکت شدند. والفتنة اکبر من القتل را یکسره مبنی دارند و حکم می‌نمایند جماعت تجرید سلاح کنند. در سر خانه‌های مردم می‌ریزند و محارب شرعی می‌شوند. با گلولهٔ تفنگ خانه‌های مردم را هدف قرار می‌دهند و از مجازات منصوصهٔ قرآن مجید «تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض^۱» هیچ را ملاحظه و تأمل نمی‌نمایند.

واقعاً حاجی در انسان بی‌تربیت نامهذب هم ریاست مستی می‌آورد هم وقف. حافظ ...

که می‌حرام به زمال اوقاف است.

حقیر از آنجا دوباره آمدم به قریهٔ کاظم کلا، تحریض نمودند که بروید در محلهٔ پلنگ‌آباد یا پلنگ کلا. عالمی^۲ از اهل طالقان آنجا متوطن است، خانه‌اش را خراب کنید، حیوانات مأکول^۳ اللحم او را بیاورید بخورید. باغات او را از مرکبات و سبزی‌کاری و باغ‌های توت پر چینش را کشیده، گاوهای این دو سه.... بریزید. خودش را هم اگر دیدید به قتل برسانید. این مردم یکدفعه مانند سیل سیاه رفتند. من گفتم این شخص چه تقصیری دارد؟

گفتند، تو سیاحی برو پی کارت! اصرار نمودم، گفتند، مردم را وسوسه می‌نماید که شما بهرجهٔ املاک سپهدار را بدهید. گفتم این معلوم است از شما عاقل تر است.

حاجی، بنده را بیرون کردند آدم عباس‌آباد. دیدم اشخاص فراراً به طرفی رفته‌اند. خررا به در قهوه‌خانه بسته بودم. آشنایی از همان مجمع ملی آمد. پرسیدم، گفت خرابی خیلی کردند و خانه‌اش را هم غارت نمودند، و حالا حکم ملی دادند که با اسلحهٔ حرب روز معلوم محرم بریزند خرم‌آباد آنجا را بکوبند. صاحب عباس‌آباد حسن آقا است^۴. حسن آقا هم با عیال خود فرار کرد رفت طرف

۱. آیه ۳۳ سورهٔ المائده.

۲. اشاره به ملا علی آقا مولانا فقیه جامع‌الشرایط و عارف مشهور ساکن در پلنگ‌کلا عباس‌آباد.

۳. حلال گوشت و قابل خوراک.

۴. از جمله خلعت‌بری‌های ملاک ساکن عباس‌آباد.

کلارآباد.

این جماعت که غافل از غرض شخصی این دو شیخ و سید بوده‌اند، گمان قطعی داشتند که صاحب‌الزمان را در مزد دشت می‌بینند و گم گشته چندین ساله را پیدا می‌نمایند. تمام با اسلحه سوار می‌شوند. در عباس‌آباد معلوم می‌نمایند صاحب ده نیست، مقداری سبزه دارد. جلوی خانه او اسبدوانی و شلیک تفنگ خیلی نمودند از مقابل اهل بیت آن شخص که زنانه بودند، سه زن بیهوش شدند و یکی بچه سقط کرد.

سیاح. چرا به جایی نمی‌روند بگویند؟

حاجی. سدّ طرق نموده‌اند، راه‌ها را بالتمام بسته‌اند. آمدند نشتا، حقیر هم همراه بود، زیاده از پانصد تیر تفنگ در وسط اهل خانه هدایت‌خان^۱ که غریب‌نواز خوبی است انداختند از آنجا هم چند نفر زنانه بیهوش شدند.

جماعت «کسیس»^۲ آنها خانه دارند که عمل چوب‌آلات بوده‌اند. خیال شلیک نمودند و یواش کردند که اگر آنها را می‌دیدند، هر یکی را چندین گلوله^۳ می‌ساختند. رفتند دیدند خانه از مالک خالی است، جا تراست بچه نیست.

از آنجا آمدند به لات کترا، گویا ملک داماد سپهدار است. عمارت او را نشانه و هدف گلوله‌های شلیکی ساختند. از آنجا آمدند به شاهسوار^۴، چند نفر تاجر مسیحی آنجا هستند. یورش بر سر آنها آوردند، (آنها نیز) فرار کردند (و) در زیر پل خشتی میان آب سرد جاری پنهان شدند. یک نفر آدم آنها را دید، تعاقب نمودند، تیر بسیار در عقب سر آن فراری خالی کردند، از ساچمه قدری اعضایش خراشیده شد. با اینکه با آن یورش و اجماع و پانصد تیر که انداختند باید تن این مانند کفگیر! شده باشد، ولی:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

۱. هدایت‌الله‌خان مسعودالممالک از خاندان مسعودی نشتا و از ملاکین صاحب‌نام.

۲. جماعت ارامنه ساکن در نشتا و تنکابین و کلارآباد مستاجرین دولت روس در استحصال چوب جنگل‌های این حوزه بودند که به سختی مورد نفرت و کینه بومیان قرار داشتند.

۳. مورد اصابت چندین تیر.

۴. قصبه شاهسوار پیش از آنکه به شهسوار تغییر یابد در زبان محاوره و قلم به شاهسوار معروف بود.

از آنجا با شلیک و... به خرم‌آباد آمدند که دیدم درویش، همهٔ تنکابن به اغوای این حضرات آمدند و جماعت هم به خرم‌آباد آوردند، ولی تیراندازی نکردند. مگر همین جماعت لنگایی به خانهٔ سپهدار و پسرش امیر اسعد، زیاده از پانصد تیر انداختند. آهن سقف خانه اندرونی امیر اسعد را با گلوله سوراخ نمودند. واقعاً جان و خون صغیر و کبیر، پیر و جوان و مردان و زنان این طایفه را حلال و هدر می‌دانند.

اهالی شیروود که آمدند خرم‌آباد، اسب‌دوانی کردند. جسارت آنها این چهل و یا پنجاه سوار بودند وسط سبزه‌میدان ایستادند. یک دفعه به آواز بلند گفتند فاتحه‌الصلوٰة، و اسب‌ها را تاختند ظرف مزدشت.

حاجی، همه روزه جار و جمعیت بر سر خرم‌آباد فرستادند، هتاکی و هرزگی کردند. کسان سپهدار که جوانان ایشان از پیران سایر طبقات عاقل ترند. در کمال واهمه، ابداً حرف خشن به احدی نگفتند.

راستی حاجی سیاح، بعد از این همه شور و شین، می‌گویند مجلسی منعقد شد. بیایید برویم ببینیم چه خبر شد. بلی به چشم. رفتیم مزدشت، ازدحام غریبی بود. خیالات منشعبه و بی‌قانونی و بی‌ترتیبی، و حالا هم که قوه مانعه و رادعیه ملک که عبارت از ایالت هر نقطه در میان نیست، معین است همگی مترصد اعمال اغراض شخصی خود می‌باشند و هرکس به مذاق خود حرفی می‌زند.

پس از سیاحت اطراف به مجلس مقدس ورود نمودیم. اعضای مجلس، آقا سید صادق^۱ مجتهد، جناب شیخ صدری^۲ مجتهد، جناب آقا میرزا حسن، جناب آقا سید علینقی حکیم و طبیب، جناب آقا میرزا موسی طبیب^۳، جناب آقا سید محمد شیخ‌الاسلام، جناب سید کاظم آقا، جناب شیخ عبدالحسین و بعضی دیگر که تعرفهٔ حالشان را عرض می‌نمایم.

جناب حاج آقامیر، اعضای این انجمن چند نفر باید باشند؟

۱. سید صادق مجتهد سیاورزی از فقها و علمای بزرگ تنکابن زمان مشروطه بود. با آغاز انقلاب مشروطیت به مشروطه‌خواهان پیوست و طولی نکشید که رهبری انقلابیون را به دست گرفت، و به مبارزه‌ای فشرده با عوامل استبداد دست زد.

۲. از فقهای نامدار خاندان مؤمنی تنکابنی.

۳. ملقب به صدرالفقرا نیای خاندان قاضی میرسعید طالقانی.

گویا موافق نظامنامهٔ انتخاب که خواندیم، مجموع محال^۱ ثلاثه (ثلاثه) باید شش نفر باشند. اینها از تنکابن تنها هشت نفرند. در کلارستاق هم همین عده‌اند، در کجور هم همین عده‌اند، جمعاً بیست و چهار (نفر) می‌شود.

حاجی سیاح، امراست، باید برای محو آثار حکومت مستقلةٔ دوست سالهٔ جمعی زیاده از قانون اساسی حاضر باشند که وجودشان برای ازالهٔ... مانند احیای مَوْتَنی و اِبْرَاءِ اَكْمَه و اَبْرَص^۲ بوده باشد. در نقشهٔ الهی است که اناث قائم‌مقام یک ذکورند.

ای خوشا آنی که عقلش نر بود نفس شومش مادهٔ مضطر بود

بلکه در حدیث است که اناث یعنی آنانی که عقلشان مغلوب و مقهور نفس و هوسشان باشد در میزان تراجیح معادل است به عشریک.

حاجی آقامیر، خوب است سؤال از منتخبین بنمایید.

حاج سیاح. چه عیب دارد.

پس از استیذان، مسئلت نمودیم، گفتند علمای این نقطه، جناب حجة الاسلام آقا سید علی^۳ را وکیل مطلق نمود و ایشان اخوی زادهٔ خود را که علماً و عملاً ممتاز است، منتخب نمودند برای وکالت. علما و صدور عقلا، برای وکالت اشراف منتخب نمودند آقا میرزا موسی طیب^۴ را و مشاهیر جماهیر تجار، منتخب نمودند آقا سید علی خرم‌آبادی را (که) ملقب به جناب^۵ است. آقا سید صادق مجتهد خودشان تفویض نمودند ریاست و وکالت علما را به

۱. از اتحاد سه ولایت قدیمی تنکابن و کلارستاق و کجور حاصل آمده بود. شهرستان‌های نوشهر، چالوس و تنکابن بازماندگان اداری سیاسی این محالند.
۲. مأخوذ از آیهٔ ۴۹ سورهٔ آل عمران.
۳. سید علی تقی مجتهد سیاورزی از سادات ذوی‌الاحترام تنکابن و مورد احترام و توجه فوق‌العادهٔ خاندان خلعت‌بری به‌شمار می‌رفت. بازماندگان وی به مدنی سیاورزی شهرت دارند.
۴. فرزند مرحوم علامه میرزا محمد مجتهد تنکابنی فقیه نامدار عصر ناصری و سراینده شاهنامه‌ای در چهارده هزار بیت.
۵. نیای خاندان جنابی خرم‌آبادی.

جناب آقا شیخ محمد مزدشتی^۱. آن‌گاه آقا شیخ محمد عنایت و بخشش نمودند به ایشان ریاست اصناف را که چه و چه و چه است

..... خود را بسی ارزان فروخت بود اطلس و خویش بر دلق دوخت جناب آقای شیخ صدری و میرزا حسن وکیل، منتخبین در امورات شخص آقا شیخ محمدند. آقا شیخ عبدالحسین ضابط و جوهات و سایرین معاونین این آیین جدید هستند.

حاج آقامیر. حاجی سیاح بهرسید از منتخبین مجلس که شما خودتان محض احیای رسوم مندرسهٔ دین حنیف اسلام از بابت تعصب ایمانی، این اقدام حسنه را فرمودید، یا از جایی مأمور شدید.

فرمودند:

جناب حجت‌الاسلام آقا سید علینقی و جناب شریعتمدار آقامیرزا محمدعلی از طرف مجلس مقدس ملی مرکزی و از صدراعظم محکوم ملتی و دولتی شدند برای دو کار. یکی انتخاب یک نفر وکیل برای مجلس مرکزی و یکی تعیین پنج یا شش نفر اعضای مجلس ملی. دیدم هر دو امر و تکلیف را مهمل فرمودند و معمول نداشتند و به یک فقره امرزاید برایتی اقدام نمودند.

ایضاً اجازه خواستم و عیوبات هر دو کار را... دادم. بعد عرض کردم در ممالک مشروطهٔ روی زمین از انتخاب و وضع قانون اساسی، پس از آن وضع قانون اساسی... و بعد از وضع این دو قانون و انجمن، دو کتابچهٔ سایر حرف‌ها، حکمی معلوم دارند تا به اینها عمل کرد. آن‌گاه در فصل دعاوی، حکم تعدیات احکام ملحوظ می‌شود. خیلی شبیه است به آن مازندرانی که ابریق^۲ ته شکسته به بیت‌القاریون^۳ برده و استنجا قبل از تخلیه می‌نمود!!

ایکاش حضرات لسان تظلم و تشکی را تبدیل به جماعت‌گشی و تجرید اسلحه و شلیک تفنگ و هتک احترام محترمین و غوغای شدید و بلوای اکید

۱. شیخ محمد مزدشتی از مشهورترین روحانی مشروطه‌خواه و مخالف سرسخت حکومت خلعت‌بری به‌شمار می‌رفت. کنایات مکرر صاحب سیاحت‌نامه از امام زمان مزدشتی اشاره به شیخ محمد مشهور به شیخ کبیر است.

۲. آفتابه سوراخ شده به دستشویی بردن.

۳. همان.

وضوضای مزید نمودند (نمی‌کردید).

پاسخ دادند که حالا کار از قبضه اقتدار ماها! خارج شد.

سر چشمه بتوان گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل
حاج سیاح تماشا داشت آن وقت که شنیدند اقتدار السلطنه پسر سپهدار
می‌آید. با اینکه اعلان داده و ابلاغ نهاده بود که من فقط برای رد تعدیاتی که
می‌گویید و ترضیه خواطر شماها آمده‌ام ای آریدُ الاصلاح ما استطعت و ماتو فیقی
الابالله!

جوقه جوقه نشسته و کنکاش نموده از پی پر خاش همی جستند و دسته‌دسته
رعایا و سادات و طلاب در نقاط ساحل و در اماکن کناره شلیک مسلحانه داشته‌اند
که معزی‌الیه را ممنوع از ورود به خانه‌اش بدارند و او را رجعت بدهند. محکم و
مستحکم در امر مزبور مانده‌اند. ولی معزی‌الیه چون در مقام تسلیم محض بوده‌اند و
اشخاص کافی که جناب امیرالحکما و آقامیرزا محمدعلی، منشی خود را که در
عذوبت گفتار و متانت افکار، نامدار بوده‌اند، فرستادند و اینها را مرتدع نمودند.
«سورت سیلاب را تمکین دریا بشکند».

متدرجاً آمدند تا وارد خرم‌آباد شدند. در آن لیلۀ احدی نخواستید و به مفاد
الخائن و الخائف تا صبح از ده به ده از محله به محله آمد و رفت نمودند. اگر
مزامحت آقا سید علی نقی مجتهد نبود، حتماً خرم‌آباد را که محل اریکه قدیمه
ایالت بود می‌کوبیدند.

واویلا عجب سیاحتی دیدم جناب حاجی! نوکرهای محرم مخصوص سپهدار
و امیر اسعد که نعمت‌ها بردند از طرف ایشان و احترامات شخصی بردند، ای چه
بسا افراد بی‌اسم و رسم، صاحب همه چیز شدند، تمام راهنمایی و اغتشاش و
انقلاب تماماً از وجود آنهاست. هرگاه کسی از صلاح و اصلاح سخنی بگوید، فوراً
همین نواکیر... به نحوی و به زیرگوشی حالی می‌نمایند که اگر سکوت کنید و حال
جماعت‌کشی و شورش و بلوا مرعی نشود، همگان مترصد قتل نفوس خود و نهب
اموال و هتک عرض و ناموس خود عمداً برآمدید، والذین یفسدون فی الارض و
لا یصلحون.

جناب حاجی آقا میرمظفر، تلگراف صدراعظم چند تا بود و چه مضمون داشت؟

حاجی سیاح: یکی جواب رعایا بوده، ملخصش این بود.

شماها پیش به معقولیت و مظلومیت معرفی شده بودید، حالا چه واداشته است باید ازدحام کنید و مردم را بترسانید و مملکت را بی‌نظم کنید و رئیس تلگراف را صدمه بزنید. اگر عارض هستی باید لسان شما تظلم باشد نه این ترتیبات که معمول می‌دارید اینجا تن ضعیف و دل خسته می‌خرند!! البته مأموری معین شده و برای رفع تعدیات شماها می‌آید و تحقیقات کامله به عمل آمده از... اصلاح می‌شود.

دوم جواب رعایای لنگایی بود که می‌گفتند در یوم‌المبارزهٔ خودشان که سپهدار توسط مأموریت امین‌الرعایای کجوری (که) با ما خونی است و چندین نفس را از اهالی لنگا^۱ به صدمهٔ چوب مقتول نمود و شورش غریبی هم کردند. حاصل جواب رعایای لنگای تنکابن به شما، رسیدگی و احقاق حق (هم) موافق دلخواه شما می‌شود.

جواب سیم مال رعایای شیروود بود. شیروود از املاک متصرفی مختص سپهدار است. رعایای شیروود و مضافات، مأمور می‌آید به عرایض شما کاملاً رسیدگی و رفع خواهد شد.

حاجی سیاح، سید محمد شیخ‌الاسلام با قرب دوستان نواز علمای و سادات و رعایای رودسر و لنگرود رفته و از طرف همگی هم وکالت تلگراف داشته، تظلم می‌نمودند و هزار قسم در ذهاب و ایاب، خیلی شرارت و هرزگی نمودند. از جمله شیخ جعفرنام، طلبهٔ فاضلی است پسر استاد کلبعلی نوایی که بنا و نجار است، گرفته چوب زیادی زدند، و خطیری اذیت وارد آوردند. دو روز زیر آسمان و زمین، محبوس قبضهٔ اهالی سخت سر بود.

حاجی آقامیر: گناه این شیخ مضروب چه بوده است؟

گفتند به واسطهٔ این بود که در خانهٔ مشارالیه، قداره و شش لیل^۲ (شش لول)

۱. ولایت لنگای تاریخی سلف بخش کنونی عباس‌آباد تنکابن است. این قلمرو باستانی از

رودخانه نمک‌آبرود تا رودخانه از ارود، غرب نشتارود کنونی امتداد داشت.

۲. شش لول از جمله سلاح‌های کمری بدون خشاب است که اطمینان بالای آن در تسلسل

یافتند و یا به شیخ محمد که حالا شهرت تامه نموده به شریعتمدار... حرف درشت نکوهیده گفت.

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل دانش فضلی همین گناهت بس

بعد اقتدارالسلطنه تشریف آوردند. خواستند جلوگیری و مخالفت کنند. چون جناب معظم‌اله انسان تحصیلکرده و عالم و دارای نسویه اخلاق و از تربیت یافتگان اروپا و معقول و مزاج نورانی خالی از قوه بازیه متمرده بود، این جماعت عوام (اولئک کالانعام بل هم اضل^۱) را مفتون خود نمود و از این عزم ناملایم، رجعت و عودت دادند.

آری به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر

به دام و دانه نگیرند مرغ وحشی را

حاجی میر. اینها کاری که داشته (لازم بود) نکردند، کار بی‌ترتیبی اقدام نمودند، و من از بسیاری از نفوس پرسیدم که... مشروطه یا مشروبه ملی، یا میلی یا مفسوقه یا مغلوپه (چه) چیز است، اصلاً نمی‌دانستند. جز اینکه می‌گفتند، به ما گفتند اگر یکی پول باید بدهد، باید ندهد، بهرجه ملک ندهند. نسویه یا مساوات است. ملک ملک خدا، مردم بنده خدا، اجاره یعنی چه. مجالسی که جمع می‌شوند برای خواندن روزنامه جات، به نحو اغتشاش ازدحام می‌نمودند. لجام تکلیف حجاب مسلمانی برداشته، دزدبازار را آشفته می‌خواهد. حاجی بدعت یا مزدکی؟ جناب حجت‌الاسلام آقا سید علینقی یک ساعت از شب گذشته مطلع شدند که میرزا محمدعلی شریعتمدار آمدند سیاورز، حاضر شد از جهت پذیرایی ایشان. وا گذاشت به خانه یکی از سادات، نزول و ورود نمود.

فردا صبحی جناب سیدالعلماء از آقامیرزا دیدن نمود. ایشان بازدید نکردند که بارها حرف‌ها رایحه نفاق از او می‌آید. از مشارالیه خواست مغرب روز دوم به خرم‌آباد رود. جمعی از روستاییان که فراشان مزد دشت و چماقلوی میدان بوده‌اند،

تیراندازی هنوز آن را اسلحه سازمانی نیروهای پلیس بسیاری از کشورها خاصه ایالات متحده آمریکا ساخته است.

۱. سورة اعراف آیه ۱۷۸.

آمدند در حسن کلایه جلوگیری نمودند و عده‌ای از مزدشت فراری داده از چنگال آنها رها کردند.

خرم‌آباد دارالحکومهٔ تنکابن و از بلوکات ملکی و مختص سپهدار، مکانی دلپذیر و مردمی بی‌نظیر دارد. اغلب روباهان او دلیر و شیرگیر و ارادل او کثیر است. ایلیت در میان اینها مانند حمیت و غیرت و تعصب مطلقاً وجود ندارد. (قائد قاضی، وکیل ماضی است).

میرزا محمدعلی وارد به خانهٔ عبدالرحیم الموتی که ناظر و ضابط میرزا عبدالرزاق ارمنی مباشر بنام استبداد سپهدار بوده است شد. جناب اقتدارالسلطنه بعد از توسیط و سایط، همان شب آمد دیدن مومی‌الیه، از جهت این بلوای عام پرسید؟

میرزا محمدعلی گفت:

مشروطه‌طلبی مردم را به این کار وادار نموده.

جناب اقتدارالسلطنه پرسیدند که مشروطه یعنی چه؟

زیاده از عامی ساده ولی نتوانست بیان کند، گفت یعنی بی‌جهت به مردم ظلم شده. اسباب خنده شد. تجدید بیان کرد که همگی متظلم هستند. ثالثی حاضر بود، به عرض رساند:

متظلم عارض و عارض عاجز است.

اقتدارالسلطنه - این همه شرارت که تظلم نیست، این تاخت و تاراج دهات و بلوکات و بردن اموال و ریختن به خانه‌های مردم با اینکه اصلاً طرف در میان نیست و تمکین خالص و تسلیم صرف است، حکومت یاغی‌گری و سرکشی محسوب می‌شود.

فوراً شریعتمدار گفت همه عرض دارند حتی من خودم. تقصیر من چه بود که تخته‌های سرخانه‌ام را برای خواطر (خاطر) اجزای کسب فرنگی ریختند و خراب نمودند؟ رندی در مجلس حاضر بود بخندید و گفت عجب است، هنوز نفهمیده است حضرت آقا که قدم اول مشروطه‌طلبی، از اله اغراض شخصی و محو خیالات فردی است. بلکه باید حریت نوعی و آزادی و اعزاز قومی را بخواهند. اگرچه به ریختن خون خود و اسیری دادن مخدرات و یغما دادن مخزومات خویش بوده باشد.

حاجی میر: راست بود خرابی خانه آقامیرزا یا دروغ؟ و چه سبب داشت؟
 حاج سیاح: جماعت کسبیس، تجار چوب شمشاد هستند و از تبعه روس و عثمانی اند. این جناب که از عربستان آمده، باقی نمانده بود که مابه الامتياز والانحصار خود قرار بدهد. لهذا این جماعت کافر بالصراحه و مسیحی را تکفیر نمود و حکم به قتل اینها کرد.

مردم گفتند تکفیر که خیلی نوبر است، ولی اباحه قتل بامزه است، زیرا که جماعت مسیحی در پناه اسلام هستند. گفت عمل به شرایط جزیه نکردند. جهت این است که اینها را عید تعمید و خواجه شویان (خاج شویان - صلیب شویان) گرفتند، اینها به سفارت روس و عثمانی شاکی و فراری شده امتعه تجارتنی ایشان در محل نامحمول مانده بود. از آنجا مؤاخذه آمده بود به سپهدار و سپهسالار و اتابک^۲. ایشان هم به حکم ضرورت تخته‌های بالاپوش دو سه باب خانه چوبی مشا‌الیه که سالی دو دفعه جهت وطن نکردن هوام مودیه^۳، عمدتاً به پایین می‌ریزند، ریختند و جناب میرزا چون روزگار ایران را مانند شب یلدا تیره و تار دیده بود، این گربه را سمور خواست بچرخاند. همین رعیت پس از اسکات دولت خارجه، محکوماً فراهم شده و سر مساکن را پوشیدند (پوشاندند).

حاجی آقامیر: عجب؟ شریعتمدار این را تعدی دانست؟ پس اینها اگر راست بگویند، شاکی و متظلم هستند و مشروطه طلب نیستند.

حاج سیاح: گفتند اهالی سخت‌سر جمعی بر سر راه دیدند، موقع حرکت عیالات امیراسعد، خواستند تاخت بر سر آنها بیاورند و با جماعت زیادی سر راه بر آنها گرفته، اموال و بنه را بچاپند و عیالات او را اسیرکنند.
 حاجی آقامیر مظفر: حکایت اینها حکایت ضحاک فارس است. خیال غارت

۱. اشاره به شریعتمدار نشتایی است که بنابه دعوت سپهسالار از نجف به تنکابن آمد و مشخصاً هدف جسارت گروهی از همکسوتان خود گردید.

۲. میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان ملقب به اتابک اعظم، صدراعظم مشهور ناصرالدین‌شاه و در مقطعی صدارت عظمای مظفرالدین شاه قاجار را به عهده داشت.

۳. حشرات خانگی - پیش از مبارزه وزارت بهداشت با مالاریا و حشرات ناقل بیماری، خانه‌های چوبی و ابتدایی شمال ایران عرصه تاخت و تاز انواع حشرات مودی بود که جز سمپاشی د.د.ت که به حیات آنها خاتمه داد، هیچ تدبیر دیگری بر زندگی آنها چاره‌ساز نبود.

کردن اموالشان را داشتند، اما خیال اسیری عیال و اطفال نبود. بالاخره یکی از مهاجرین طالقان از آقایان مجلس، امنیت آنها را تمنا نمود. فوراً منکر شدند و آدم چاپاری فرستادند و مردم را مرتدع نمودند. معلوم شد تحریک سید شیخ‌الاسلام و پاره‌ای محترمین میانکو محله بود.

حاجی آقامیر: دیشب به لباس فقر رفتم مزدردشت. دیدم گاوی را آوردند ذبح کنند. قصاب می‌گفت، آقایان این مظلومه را قبول نمودند. چون اهالی مجلس از کباب تناول فرمودند، حالی دست داد و به وجد و سماع برجستند.
مغنی می‌گفت:

دور صادق‌شاه است امروز امسیر گاه اشک است امروز
کار سپهدار تباه است ساکت منشین گناه است

هی هی هی

نعمت وفور است امروز دور ظهور است امروز
دنیا چه شور است امروز یوم‌النشور است امروز

هی هی هی

الحق جناب حاجی آقا سیاحت کامل داشت. شب به بهانه کشیک، اغلب از مجتمعی با لباس جندی^۱ و هیئت اکراد متفرق می‌شوند به دهات اطراف دارالحکومه، از برای آخر شب می‌آیند. از طرف انباری و از نقود درهم و دیناری و از مواشی و اغنام بسیاری و از فحشاء و فجور، معیاری می‌آورند. وای چنان آزادی که از قید خداپرستی و دینداری به کلی قلندر، و از لباس انسانیت و زیور تربیت و بی‌آزاری، یکسره برهنه و عاری شدند. خصوصاً... ملحدین متشرع که سابقاً شریعت را ابزار و تکلف فتوی نموده بودند... دیانت را گرفته و اخذ نموده بودند... اغلب آنها سرمایه مسیحیان کنار دریا را می‌آورند و اغلب اوقات چون طبیعتی بی‌علم، دماغشان سرخوش از چرس و از نشئه بنگ و تریاک، و مشغول به کیفیت چرس و جوهر دختر تاک است.

بساط سبزه لگدکوب شد ز پای نشاط

ز بسکه عارف و عامی به رقص برجستند

حاجی آقامیر: حاجی سیاح حالا در اصل درویشند؟
 حاج سیاح: از این فرمایشات شماست که مردم می‌گویند، درویش‌ها کافرند.
 مگر نه این است که اساس درویشی مبنی بر بی‌آزاری است؟
 مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن

که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

بایّ تقدیر یکی از قاضی‌زادگان را دیدم که به هوای رفیق خود در حالی که
 دماغی هم داشت، به سراغ معشوقه خود آمد. من هم همان نزدیکی کنار آب بودم.
 خواست از در داخل شود، محبوبه گفت شوهر پد رسوخته ام حالا می‌آید. گفت پس
 دست مرا ببوس تا من آرام بگیرم. هر دو چنین کردند. قاضی‌زاده دیگر رسید، اولی
 خود را در پس درخت نارنجی گرفته بود. دومی داخل شد، لحظه‌ای نگذشته بود که
 در عوض دنبوک (دُنُبک) پشت مجموعه (مجمعه) را می‌کوبیدند و این بیت را
 قاضی‌زاده می‌خواند.

مست و ملنگی لاکو^۱ خیلی قشنگی لاکو
 من آمدم، نبودى باکی می‌شنگی لاکو

قاضی‌زاده اولی نیز دماغی داشت. در پس درخت بدون واهمه در پاسخ به یاد
 آن گیسوی پر شکنج و رقص و دلالت و غنج، بی‌اختیار به رقص آمده بود.
 دو چشمت زاغ و زلفت بورِ دلبر من و تی عاشقی مشهوره دلبر
 من یک دفعه از جای خود راست شدم. به نظر عاشق مهجور چون مرض
 نشنج^۲ و قولنج مجسم گردیدم. دیدم حالاست که با شش لول، حقیر مجهول را
 مقتول سازد. آواز برآوردم، یا شام غریبان! فلانی آمد و دستم را گرفت و از آن صحن
 و سرا به درم آورد. لختی کته به من داد و مراجعت نمود.

در این بین حاجی آقامیر، خبر دادند که اقتدارالسلطنه می‌آید. سید
 شیخ الاسلام و اجزای مجلس، سید... خادم قبرستان... و شیخ علی کلارستاقی
 سابق‌الذکر، جمعی را گرد خود جمع نمودند که اگر به مجلس معدلت آمد خفه‌اش
 کنند، و اگر به منزل موضع شریعتمدار سابق‌الذکر رفت، جماعتی که هستند به

۱. در زبان گیلکی گیلان شرقی به دختر گفته می‌شود.

۲. تحریف عامیانه کلمه نشکنج به معنای نیشگون. گرفتن و فشردن گوشت تن کسی با دو انگشت سیابه به قصد درد آوردن و کبود ساختن موضع خاص در بدن - منتهی‌الارب.

هیاهو شلوغ کنند که نتواند حرف حالی کنند. به خود گفتم حالاست که باید کلمات حقیقت آیات مولوی را به کار بست که فرموده‌اند:

بد گهر را علم و فن آموختن دادن تیغ است دست راهزن

این غولان بی تربیت، یکبار با سنگ و چوب و فحش و حرف‌های ناصواب، غوغا و ضوضا نمودند. این جوان عالم متمدن آراستهٔ بلوا ندیده! را به اندازه‌ای به هرزگی و هتاک‌ی اذیت نمودند و اهانت رسانیدند که حقیر گریه کردم. روح را صحبت ناجنس عذاب‌یست الیم. خداوند حفظش نمود، الله حفیظ علیهم!

حاجی آقامیر: واقعاً علم و تربیت خیلی خوب است.

بعد از رفع خستگی، آقا سید علینقی فرمود حضرتعالی چرا تشریف آوردید؟ فرمودند، سید علی نقی طبیب و سید شیخ الاسلام سخت سری به من نوشتند، آمدم، آنگاه اولاً خطاب به ملاها عنوان نمودند که حضرات آقایان عظام، بنده که مرتضی قلی هستم، از اهل تمیزم که طفل بودم از میان شما هجرت به فرنگ نمودم صحیح است؟

گفتند بلی.

آیا در میان شما کسی هست از من به او اذیت و زحمتی یا به زبان، یا به دست، یا به قلم و کتابت رسیده باشد؟ همه گفتند، نه.

گفت مالی و ملک‌ی یا عرض و ناموسی از شماها بردم؟ همه گفتند نه.

گفت پس این همه اذیت به من چرا کردید؟

گفتند تو از طرف آن کافر بزرگ آمدی و پسر او هستی.

گفت،... آیهٔ بیان الهی و قرآن محمدی نیست؟ شما به بی‌گناه‌های طبقهٔ ما چه غرض دارید. سابقین ما به شما هرچه کرده‌اند، من حاضرم الان در محضر این دو نفر عالم ثابت کنید به شما رد کنم.

گفتند، پدرت در بلوای تهران سادات را کشته است، ما خونخواهی می‌نماییم.

گفت آقایان بلوای تهران به سپهدار چه ربطی دارد.

گفتند، امر، امر او بوده است.

گفت، کجا اثبات شد؟

گفتند، نوکرهای او مباشر شدند، کشف از امر او می نماید.

گفت همه شما از نوکر گذشته، مملوک خداوند هستید، حالا که معصیت می نمایند کاشف از امر مولی است. با اینکه آنها آزاد و نوکر دیوان و دولت بوده اند اگر کار فاسدی از مملوک یا زیردست بروز کند شرعاً مستند به آقا و مالک و بزرگتر است.

یک دفعه ساکت شدند. از بیرون اتاق شلوغ نمودند که پدر و برادرت در این ولایت ملک ندارند. جهت سؤال دو قسمت شدند. حصه ای گفتند زور از مردم برده اند و حصه دیگر گفتند آنها به حکم علما مرتد شدند و توبه ایشان قبول نمی شود، اموالشان مال مسلمانان است.

گفت، اما آنها که می گویند به زور و عنف تصاحب نموده اند، در همین محضر ثابت کنند، من می گیرم به شما رد می نمایم، بلکه أجورش را هم می دهم. آنانی که گفتند ایشان کافر شدند در صورت ثبوت حکم حاکم شرع جایز الحکم، جامع علوم لازم الفتوی، مالشان به شما نمی رسد. وارث مسلم بی گناه بلکه ورثه صغار غیر مکلف دارند. شما دارید اموال صغیر و کبیر را می خورید.

یک دفعه آوازاها به فحش و هتاکی بلند شد. پس از زحمت زیادی مردم را رد کردند و یکی از قاضی زاده های سابق الوصف ایشان را آورد به منزل خودشان رساند.

حاجی سیاح: خیلی شبیه است به اتمام حجّت حسین (ع) به یزید!!
حاجی آقامیر: حرف حق نگو سرت را می بزند. حقاً این حضرات... طبیعی دوست و دهری نواز برآمدند. خلفا، معاویه، یزید و سایر سلاطین و مرتکبین همگی دهری مسلک و منکر رئیس معین بوده اند و شبیه ندارد. از اشعار عربی که در مجالس سُکر می خواندند خیلی واضح مفهوم می شود همگی طالب جمهوری و مشروطه بوده اند. به اسم دیگر خوب است روزنامه های سیاسی را بخوانند، مطلب مفهوم می شود.

حاجی سیاح: مردم همه، چه مسلم، چه کافر، چه مشکوک الحال در خانه های خود هستند. این طبقه چرا باید تا این درجه در ورطه باشند. شبها مسموع شد خیلی ها در اطراف مساکن این حضرات با حربه های مهلک به سر می برند که اینها را

به قتل برسانند. عجب استعداد و انقلابی در ایران افتاده است. جهت آن را نمی‌توان دانست.

چرا حاج آقا، حکما گفته‌اند بعد از آنکه استعداد و زور از حد بگذرد، ضد خود را آشکار می‌کند. سالبهٔ کلیه به سالبهٔ کلیه منعکس می‌شود... زلیخای سلطنت از وزیدن سموم ظلم و طغیان و سرکشی و تمرد و عصیان، ضعف مزاج خود را در حد پیری آشکار نموده است، و اینک زلیخای زیبای ملک ایران، پیری را به پایان آورده، منتظر یوسف غیبی درست و صدیقی است تا جوانی را از سر گیرد.

شهر خالی است ز عشاق خدا را سببی ^{دشمنی} از غیب بزورن آید و کاری بکند مکاشفی در ایام ریاضت و رحل مراقبت کشف نمود که آفتاب از مغرب طلوع نمود و بر پاره‌ای ابر، جوانان ماه‌رخسار و پسران شیرین‌گفتار سوار، و شمشیرهای بی‌غلاف تقسیم می‌نمایند. گفت یکی از قسمت‌کنندگان خواجه حافظ بود! من از شدت حیرت خواندم،

این چه شوری است که در دور قمر می‌بینم

خواجه فریاد زد، درویش غلط خواندی، نسخهٔ اصل دیوان مرا پیدا کن، صحیح بخوان. من گفتم:

این چه شوری است که در دور قجر^۱ می‌بینم!

چون خواستند نسخهٔ دیوانم را (استنساخ) کنند، در او تصرف کتابت جاری شد، قجر را قمر درست کردند.

درویش، واقعاً این است انقلاب ایران؟ طرفه حکایتی است. مردم بی‌اختیار در صدد اغتشاش هستند. بی‌اسم و رسم و بلا اراده از زبان خلاق، کلماتی پدیدار می‌شود که نمی‌توان با مقام متکلم سنجید، و بدو انقلاب از عامی^۲ است که میرزا علی‌اصغر خان اتابک، معزول و اخراج شد. چون عدد کردیم^۳، دیدم موافق است با این کلمه (خریاز ارشد).

و عجب نکته‌ایست این اعداد تاریخی. صوفی حرفِ فقیه، فقیه حرفِ صوفی، متدین حرفِ دهری و دهری حرفِ متدین را می‌گوید. مزاج عالم تبدیل

۱. اصطلاح عامیانه واژه قاجار.

۲. به شماره حروف ابجد، چنان عبارت معنی‌داری شده است.

۳. از عام به معنای امیدوار کردن و آزمند ساختن خلق - از زمین برآمدن و رویدن اولین گیاه. منتهی‌الآرب.

کلی حاصل کرده، مستبد حرف مشروطه می‌گوید، محدود حرف مطلق می‌زند، مستقل سخن جمهوری می‌زند، و جمهوری از ذهاب و زوال استقلال افسوس می‌خورد. تو بر تو و یاوه رانده، مطلقاً حرف کسی پایه و مایه ندارد.

در این خمار کسم جرعه‌ای نمی‌بخشد بین که اهل دلی در میان نمی‌بینم خاتمه انقراض دولت صفویه و انقلاب دوره شاه سلطان حسین، مقدمه مختصری از این انقلاب است.

فقیری روشن ضمیر و خبیری... که در قواعد علم معقول و منقول و مصطلحات ایرانی بسی بصیر است، فالی از خواجه نجواست. بنده را به این خدمت مفتخر نمود. به این بیت که خیلی مفصل می‌شود تا این بنوای عام از مملکت ما محو گردد. مطلع غزل از صفحه فال این مقال بود.

بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید

و در همین بیت جناب مولانا به قواعد اعداد استخراج نمود که:

ملکی رفت، لازم است تا یوسف مقصود از پرده غیب برآید و در مصر جان به یاد جانان، زلیخای ملک ایران را جوان سازد. و این معارضات که در هر نقطه‌ای چون سیل سیاه است برخیزد.

نذر کردم چو به میخانه رسم بار دگر به جز از خدمت رندان نکنم کار دگر حاجی آقامیر، مادر عالم بینوایی خیلی گدایی نمودیم و در خانه مرتضی علی قدم زدیم، چنان حال قبض پیش آمد که اصلاً مکاشفه نمی‌شود. شما در فرات حدس خود چه می‌بینید؟ هر چه شود این قلمرو (قلمرو) مشتمل بر دو مملکت قدیمه است. یکی رستم‌دار که ییلاق است و دیگری دیوسار! که قشلاقات و سواحل بحر خزر است. ارث قدیمی و خوی صمیمی اینها، ارث از پدران ایشان است که یا دیو خالص اند! و یا مرکب از دیو و سالارند و بی تاریخ و قاهر قوی پنجه. ابداً پا به جاده قانون و حرکات صواب نمی‌گذارند. سایر ممالک محروسه همه جا انقلاب است، مال حال را چه می‌بینی برادر؟

بیرون را نگاه کنید، برف می‌آید. آنچه شد دیدم و آنچه هم بشود می‌بینم. الحکم لله الواحد القهار، مهاجرین و مخروجین و مدللین ایران ما که در کمال عسرت در بلاد نامیه و دیار غربت زندگی نمودند و هر دمی برایشان فنا و رجعت مخصوص بود، نوبت دارند.

هر کسی پنج روزه نوبت اوست

این قدر معین است از تأسیس مجلس، دو ریاست محترم، یکی عرفیه و یکی شرعیه، چنان خنجر بر ناف یکدیگر نهاده‌اند که امکان حیات و بقا بر ایشان... شد. حاجی آقامیر، حالا که مفهوم شد چرا لجاج می‌نمایند؟

حاجی سیاح، هر دو طبقه پشیمانند، ولی خود کرده را تدبیر نیست. حاجی آقامیر، ما عجب فراموش خاطر شدیم. جناب برقع‌لی شاه ابدال شما، و فقیر بی نظیر رعد علی شاه، ابدال بنده امروز ده بیست روز است شهید... رفته‌اند، اصلاً خبر ایشان را نداریم. ولایت به این بی سر و سامانی و اغتشاش، این فقرا به طمع برنج‌هایی که از دم درها فیض می‌گرفته مقتول شده باشند. چند سال قبل که حاکم مستقل مقتدر عادل با ذل عاقل کامل! داشت (منتصر السلطنه امیر اسعد) در همین مزد دشت مرحوم مهرعلیشاه به قدر چهار خروار برنج داشت. شیخ محمد مردم دوهزاری را واداشت که اینها صوفی واجب‌القتل هستند. مگر گیسوی اینها که تراشیده شد، دال بر اسلام ایشان است. حقیر را گرفته به کتابخانهٔ شیخ بی‌کتاب آوردند. دو نفر را مأمور نمود که سرش را صفا بدهند. بیچاره مضطرب شد که موی سرم عوض کلاه است! من به پشم آدمی سر خود را محفوظ می‌دارم. گفتند شعار اسلام است.

حقیر گفت پس گیسوی پیغمبر چه بود؟ و در باب ائمه هم دارد. گفت بعد از آن علما چنین قرار دادند.

عرض نمود پس علمایی که الان در روی زمین موی سر خود را ارسال کنند چه حالی دارید؟ و بعد از امام و پیغمبر دین دیگری که نیست، اگر هست از کی است؟!

مبهوت شد چه جواب بدهد. آخوند دوهزاری گفت برنج دارد، کفاره قبول کنید، دیگر از خطایش درگذرید. شیخ طماع گفت حکماً شما امین‌الشریعه هستید و کریمهٔ نصفاً لی و نصفاً لک را تلاوت نمود. برنج فقیر را که به هزار زحمت و رنج جمع نموده بود، به مخرج خرج سپردند و گیسویش را آزاد نمودند.

فقیر به سبب آشنایی مبهم و عوض پیر دلیل که باید از طلب مرید بهره‌مند شود، جهت اساس‌گذاری هفته‌ای، دو هفته‌ای باج‌الحماقت می‌داد. مقداری سواد عربی داشت. از مشارالیه پرسید انگکت چه معنی دارد و بانکحت فرقتش چیست؟

گفت انکحت به معنی^۱.....

باری در این صحبت بودیم که برقععلی شاه و رعدعلی شاه هر دو عشق رساندند. حق دوست گفتند، وارد و به خدمت قیام نمودند. شگفتی در آنها مشاهده شد.

فقرا کجا بودید به این بیست روز؟

برقععلی شاه گفت من از خرم آباد تا سیارستاق^۲ رفته بودم و رعدعلی شاه گفت من از خرم آباد و تکیه که بنه گاه فقراست، تا کجور مهاجرت نمودم. ای والله فقرا. آری می گفتند که چون مشروبه! شد، فیض ما را قاپیدند. مفصل سیاحت خود را صحبت نمودند. چون مطلب خیلی بود به این اختصار شد. عنوان نمود لهذا خلاصه را باید بگویید. برقععلی شاه گفت:

از افراد رعیت پرسیدم این چه غوغاست در میان شماست؟ همگی می گفتند سالهاست ما متابعت از دو طایفه نمودیم. یکی علمای ما و یکی اجزای حکومت. حالا حکومت کافر شده است و مردان ایشان مقتول شدند و علما سلطنت و پادشاهی یافتند. اطاعت آنها به حال خود باقی است.

..... که هر کس طرف حکومت میل کند مالش مباح است بر خلق و زنش..... که در حباله اش بود بر او حرام است، می تواند برود شوهر کند! و هر کس هم او را بکشد مقصر نمی شود. آدمی هم که دشمن خیلی دارد.

می گویند پنج هزار نفر ترک های قفقازیه آمدند در سواحل بحر، نارنجک دارند. هر کس در جمع ما (آنها) نیاید او را می کشند. بعضی شب ها هم از طرف جنگل ها صدای تفنگ زیاد مسموع می شود. به این واسطه جمع شدیم. من محض رضای خدا و شکل بشری خواستم به آنها حرفی بزنم. یکی اشاره کرد که الان از این مجلس بیرون رفتی چون خیلی واجب است به کشتن می روی، سکوت نمودم. حاجی سیاح، راستی در سابق و الان هم کماکان دو قوه در مملکت ما موجود است. یکی هادمه و دیگری رادعیه، و هر دوی جمعی در تحت هر کلمه و در ظل او زندگانی می نمایند. از تکافوی قوتین کارها، نظم طبیعی جاری بود حالا رادعیه زائل و هادمه که خودسری باشد باقی است. بدین سبب شورش و انقلاب شد. برقععلی گفت:

۱. جهت اجتناب از چاپ عبارات موهن سیاحت نامه، نقطه چین جای متن اصلی نشسته است.

۲. به بخش شرقی گیلان و همسایه باختری تنکابن در گذشته سیارستاق و رانکوه گفته می شد.

در مجمعی که کثیری از عقلای آنها بوده‌اند حاضر شدم. پرسیدم مشروطه‌طلبی چیست؟ همین تقریرات را جواب گفتند. حاجی آقا گفتم به ذات پیرم دروغ است. اهالی قفقاز از مملکت روسیه بدون بلیط دولت روس می‌آیند و در کشتی کارگذاری آنها را می‌جویند و مفتش تفتیش کامل می‌نماید. کسی قادر به آوردن یک دانه فشنگ نیست چه رسد به سایر آلات حرب. و اما صدای تفنگ، به همین مزخرفات واهمه در مردم غالب شد. از ترس حال خود همسایه‌هاتان این کار را می‌کنند. با مال و عیال شماها کاری یا خیال فاسدی دارند می‌خواهند شما به این صدا بترسید آنها یکباره بیایند مایملک شما را ببرند.

رعدعلی شاه گفت، در محل لنگاه محلی است پلنگ کلا نام دارد. شخصی عالم عارف کامل و متکلم، حکیم عاقل در عباس آباد دیدم و شبی به فیض صحبت‌های روح پرور او نایل شدم. جماعت او باش در نیم شب اجماع غریبی کرد، یکباره بر سر خانه‌اش آمدند و برای حفظ جان خود غروب همان روز جای خالی نموده بود. چون عرصه را خالی از مالک یافتند ریختند هرچه داشت بردند. قریب هزار تومان فروش پنج باب اتاق، اوانی ظروف، چراغ‌آلات، برنج، رختخواب، مرغ، گاو و گوسفند همه را تاراج نمودند. فقیر صبحی رفتم ببینم چه خبر شد، دیدم تمام پنج باب خانه از اثاث البیت چون سینهٔ عشاق خالیست. وحشی‌گری به اعلا درجه رسید. قریب پانصد اصله درخت مرکبات مولانا را قطع و ریزه ریزه نموده بودند. حقیقتاً باغچه نارنج، پرتقال و نارنگی با اشجار مقطوعه‌اش را تماشا کردم. زیاده از هزار تومان در همان ملک قیمت داشت. این حرکات به کلی یاغی‌گری و تمرد از حکم خدا و رسول است.

رعدعلی شاه: گناه مولانا چه بود؟

برقعلی شاه: از قراری که از دهات می‌پرسیدم می‌گفتند درویش‌ها به خانهٔ او می‌روند و با امیر اسعد و پدرش دوستی دارد و داخل حوزه ما نشد. با اینکه در پلنگ کلا مختص خود باغات دارد و در اراضی ملکی خود خانه ساخته و ابنیه بنا کرده است، فقط محض این دو خط یغما شد.

فقیر شما نپرسیدید مراد شما چه چیز است.

گفتند مراد این است، ملاهای ما می‌گویند صاحب‌الزمان عید نوروز ظهور

می‌کند. باید دیوانی^۱ موقوف بشود، بهره‌اُملاکی دروغ است و خون، مال و ناموس ظالم حلال است. مال و ملک مال خداست و زمین میراث خدا و خلق عیال خدایند.

جناب پیر، به آنها نصیحت نمودم پس شما آدم بفرستید تهران ببینند هر قسم مجلس آنجا سلوک می‌نماید شما هم رفتار کنید. دو سه پس گردنی به من زدند که مردم درویش‌ها را کافر می‌دانند حق دارند! اگر زمان صاحب‌الزمان نیست، پس چرا حکمی نمی‌توانند نمود. علامت ظهور است، عالم همه از ظلم پر نشود حالا هم شده است.

حاجی سیاح: نکته‌نغز و دلکشی است. سایر طبقات خلق عامی هم ظالم در حق خود و هم ظالم در حق سایر طبقات مردم بوده‌اند. حالا هرچه به مردم ستم می‌رسد از ایشان است...

رعدعلی‌شاه: کجور و مستبدین آن کدامند؟

اول آقاشیخ ابوالقاسم است. در بدو اجرای احکام نادری می‌فرمودند کسانی که اندک انتساب به دیوان داشته‌اند به حکم.... مجازات داد به چوب، ثم حبس، ثم جرم.

میرزا داود پسر حاجی فرج‌الله کجوری که نایب‌الحکومه بود گرفتند، از فلک کلکی برایش ساختند. چوبش زدند و از پس چوب جرمی گرفتند و از ورای او در کنده مقیدش نمودند. چندی ماند شاید حامی پیدا شود، دید قحط‌الرجال است. لسان لابه و عجز را پیش آورد و به نام شیخ داود موسوم و از ملازمان محضر شرع مقدس گردید.

از برای خرج قشون اسلامی برنج بر وجه سیورسات به اسم مظالم عباد و سهم امام و وجه اعاشه دریافت داشتند. از همه کس و همه جا عبارتنا شتی و حُسنک واحد^۲ هر کس ترمرد نمود با چوب محبت تأدیب و تعزیر شرعی و تنبیه ملی گردید و اوباش که وجودشان لازم بود، شب‌ها به اعمالی که سال‌ها سال از آن

۱. کلیه عوارض قانونی و غیرقانونی که به حساب دیوان (دستگاه اداری زمان) از رعیت گرفته می‌شد دیوانی نام داشت.

۲. اصل بیت چنین است:

محروم بودند و وفق نمی‌داد در کمال راحت اشتغال داشتند. گاوهای چاق و گوسفندهای فربه همه شب طعمهٔ جوانان قلچماق بود.

یکی از فراش‌های انجمن ملی... اورازانی از سادات صحیح‌النسب و صریح‌الحسب و وضیع‌اللقب، سید شمس‌السادات، سید سیف‌السادات، سید شصتی، سید موزیکی، فقیر شبی با او به سر بردم. دو بطری ماء‌الشعیر و دو بطری جوهر ماء‌العنب و یک سیری تلخوش صوفی پسند^۱ و یک من گوشت تناول می‌فرمودند.

کسی به جناب شیخ... عرض کرد، فرمود برای فوت یافتن بر نماز شب و جهاد روز است. فقیر تو خوردی مُسکر بود؟ گفتم نه. فرمود پس از میاه مطلقه بوده است.

روزی منتخب‌الممالک لاشکی، میرزا علی اصغر کجوری که وقتی ملتزم امین‌السلطان و بعد از ثبوت خیانات عظیم اخراج شد و حامل مکاتیب یا اصلی یا جعلی از طرف تهران او بود. نامه‌نگار محال ثلاثه، جهت وصلت با معتضد لشکر کلارستاقی و میرزا ابوالفتح به جراید... می‌دهد و نقش نعش را جهت اغراض شخصی و حسد فطری وارونه منعکس نمود و این غوغا از اقدام او بود. مراد اینها حاجی آقا، تأسیس بنیان مشروطیت نیست بلکه تخریب اساس حکومت سپهدار است که شاید یا به خود آنها وصلی بدهد یا اگر به حاکم نابصیر غریب رجوع بشود آنها مالک و مقتدر بر رقاب آنان گردند. رحم‌الله واهمه. مکاتیب هم صحبت می‌کردند این حضرات، خیلی جعل نمودند این میان‌ها.

بلی فقیر، خوب فهمیدی، اینها صنعتی نمی‌دانند و ملک هم ندارند. اگر چیزی هم دارند به تعدی و تکلف از مردم گرفتند. اگر آدم عالم سالم دنیا گذشته‌اند، تجملات حرام این همه چرا جمع نموده و حطام دنیا ساختند. کسی که صنعتی ندارد البته باید یا به تزویر یا به تدلیس یا به تعدی تحصیل رزق کند. پس اینها ابداً به مطلب مساوات و مواسات و راحت نوع خواستن و طلب حریت قومی و اعزاز نوعی نمودن ربطی ندارد. بنده مقداری همین عبارات را به رئیس مجلس کجور اظهار نمودم. فرمودند:

۱. تلمیحی است از بیت معروف حافظ:

اشهی لنا و احلی من قبله القدر

آن تلخ و ش که صوفی‌ام‌الخبائشش خواند

ترجمه اش پیر بهتر می داند. (اطلبو العلم لغير الله فأنه سينجر الى الله) یعنی مال به نیت صحیح انجام پذیر شد. گویا در دم مرگ مراد.

ایلات را که خواجوند و عبدالملکی و فیوج بودند نیز به حوزه خود دعوت و به شاکله قدیمی هدایت نمودند. خواجوند حاضر نشدند. استراق سمع نمودم. ملایی از رئیس ایراد گرفت که ایلات حق انتخاب منتخب ندارند، شما اینها را چرا آوردید؟

جواب داد. جوانان ما پاره ای کلاش و برخی فلاش و اغلب اوباشند و عادی هستند به خوردن گاو و گوسفند مردم. اینها را حکومت خارج بلد نمود. حالا باید باشند. اعمال جهال ما می شوند، لهذا افشار، فیوج، کولی، حداد و خراط که حکومت اخراج نموده بود، همگی آمدند. دیگر نه کوپا و شلتوک می ماند و نه مرغ و نه اسباب خانگی، خدا خیر بیاورد.

حاجی آقا، مشروطه کجور به ما فیض دادند ما هم مدح برایشان خواندیم، حظی می کردند. ولی نعوذ بالله از مشروطه طلب های کلاستاق که فقرا را لخت نمودند، جمعی از گدایان هم بودند. نفری پنج هزار و یک تومان از همگی گرفتند. آقا محمد تحصیلدار را هم گرفتند چوب زدند و مبلغی هم گرفتند. عبدالحسین بیک مباشر را چوب زیادی زدند و از او جرمی خطیر گرفتند.

وقتی مردم دیدند اسباب چوب خوردن است، خصوصاً میرزا اسعدالله پسر میرزا ولی الله دستی می دادند که شما ما را آدم بفرستید به عنف ظاهراً ببرند. چون این خودسازی واقع شد کسبه و.... نوکرها ریزش بسیاری نمودند، قند، چای، نان، برنج و گوشتی، شیل چالوس را هم بستند و مستاجر همه روزه ماهی های صید شده را با کمال احترام می آورد.

تغاری بشکنند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه لیسان

ولی شیل ها را خرد کردند، یکی شیل خرک رود مال علی اکبرخان، سرتیپ توپخانه (ساعدا الممالک) است. ملاها به او و رعایای او اصلاً کار ندارند. یعنی با او سابقه غرضی ندارند. هر چند رعیت خروش کمال ظلم و تعدی و تشکی را دارند و همه قسم تعدیات فاحش به آنها وارد شد، اما به او کاری ندارند. لالجب علی بل لبغض معاویه.

شخص ظریفی از خود سرتیپ سؤال کرد، گفت، یکصد و پنجاه قبضه تفنگ

ته پر دارم. رقیب گوش می‌داد. گفت شما تفنگ خالی بی‌حامی دارید. این نیست، سپهدار چهار هزار قبضه تفنگ دارد هر (قبضه) دست یکی از فدایی‌های اوست. این همه خرابی و شلتاق در املاک او چگونه شد؟ ساکت شد.

زلف در دست صباگوش به پیام رقیب این چنین با همه در ساخته‌ای یعنی چه اهل سلیقه می‌داند، جمعی هستند از ناجنس که نزد حاکم و قاضی تراضی نموده بر فتنه. هر دو راضی و هر دو ناراضی عودت نمایند. محکوم علیه مقدر بر مفاد الحب و البغض هر ناراضی را عقاب زیاده و عداوت موروث بر حکام عدالت اهتمام مخلفه نهاده‌اند.

این جماعت که مهاجرین محال ثلاثه‌اند، به خیالات فاسد، جمعی شدند و سوگندی یاد نمودند. مدت هاست منتظر وقت بوده‌اند. قوه رادعه که سلطنت بود حایل اجرای خیالات فاسد بود. حالا که شخص سلطنت پیر و زمین‌گیر گردید و مسلوب‌القدرت شد، زال.... سر را به زیر برد و حیا را بهانه ساخت، مشروطه‌طلبی را بهانه نمودند. دلیل واضح است. ایالت محال ثلاثه از بابت آنکه نگویند مخرب وطن و هادم مجلس است، هجرت نمود. مردم همین که عنوان در میان آمد، معنون و مقصود ظاهری را ناقص گذارده بدون حائلی ترمز از اجرای امر دولت و ملت نمودند و همان سودای قدیمی را که راسخ بود در قلوب و سر ایشان بروز دادند. بعضی که داخل معاهدین هستند، به عنف رعیت جزو آنها را از قانون معدلت و استحقاق انسانیت خارج می‌دانند، و آحادی که داخل ذوی‌العهد نبوده‌اند، بر آنان تاخت آورده با گرزگران و سیف و سنان، کشان‌کشان به مجلس خود بردند تا از اولیای نعمت خود شکایت آغازند.

جناب حاجی آقامیر، رعد علی‌شاه صحبت غریبی می‌نماید، گوش بدهید و در سیاحت‌نامهٔ خود بنویسید. حاجی آقامیر: بله بفرمایید،

امیراسعد قبل از حرکت به همهٔ ملاکین متفرقه نوشتند و در کرسی ایالت حاضر ساختند برای انعقاد مجلس و تعیین وکیل در انتخاب اجزا و اعضای مجلس. ملاها و متداعین گفتند اینها نوکر دیوانند، حق منتخب و منتخب ندارند. جواب کردند اینها همه رفتند. مثل کوسه و ریش پهن، هر کس به فکر خویش، کوسه

۱. فرار امیراسعد از صحنه مبارزات مشروطه‌خواهان در تنکابن وسیله سیاح با لفظ محترمانه هجرت آورده شده است.

به فکر ریش.

در کجور و کلارستاق، جزو اعظم و عضو و رئیس همین نوکرها رد کرده‌اند. همگی به استثنای دو سه نفر ملا، اهل نظام و جزو فوج یا نایب‌الحکومه یا مباشرند یا کدخدا. میرزا عبدالعلی کردیچالی نایب‌الحکومه بود. میرزا سعدالله، مشرف فوج است و جمعی دیگر هستند جزو اعظم منتخبین انجمن می‌باشند. عجب است اعضای مجلس ملی تهران و وزرای با عقل چرا ملتفت خیال فاسد اینها نمی‌شوند. جناب رعدعلی شاه.

رموز و مصلحت ملک، خسروان داند
 گدای گوشه‌نشین تو حافظا مخروش
 البته می‌فهمند شاید مطلبی باشد.

میان عاشق و معشوق رمزیت
 چه داند آنکه اشتر می‌چراند
 از آنجا آمدیم به محلی که نام او اسبچین بوده است. قرب محل شیلی برای صید ماهی سفید بسته بودند. جمعی حاضر شدند (ماهی خواسته بودیم، ضابط به ما نداده بود) دو سه کلمه حرفی به او گفتند. او در جواب گفت:
 اولاد آقای علی آسبچینی^۱ هستند، تیر و تفنگ می‌شود فساد ظاهر می‌گردد.

آنها گفتند ای بیچاره، سپهدار را گج گرفتند و ساعدالدوله^۲ را در چاتمۀ تقصیر محبوس و در زنجیر دارند. امیراسعد را هم در حمام رودسر گرفتند، مغلولاً بردند. ضابط شیل از هیمنه این کلمات، بلافاصله گنگ و مسلوب‌الدفاعه شد. تسلیم کرد ماهی‌ها را بردند و شیل را شکستند و رفتند. این ضابط با چماق به سراغ ما آمد که تقصیر تو است این نحو شد، تو نفرین کردی. من به تو ماهی ندادم دعای بد کردی این بلا بر سر من آمد. یقین تو هم مثل مولانای پلنگ کلایی هستی. مذهبش می‌گویند کج است، من هم فهمیدم عیب دارد. دو سال و با به این ولایت آمد، محله او نرفت، و هر محله که او روضه می‌خواند، و با نرفت. سایر ملاها دعا می‌خواندند، آن آب را هر که می‌خورد مبتلا به و با می‌شد، ولی پای منبر او هر که می‌نشست،

۱. از بزرگان طایفه خواجوی در اسبچین و از اخلاف خواجه‌های مشهور لنگا در قرون گذشته.
 ۲. در تاریخ خاندان خلعت‌بری دو نفر به لقب ساعدالدوله ملقبند. اولی سرتیپ حبیب‌اله خلعت‌بری پدر سپهدار تنکابنی و دیگری فرزندش میرزا علی اصغر خان ساعدالدوله. منظور نویسنده سیاحت‌نامه ساعدالدوله اول است.

دیگر وبا به او کاری نداشت.

گفتم من مولانا را نمی‌شناسم. گفت به او بد بگو و برو، والا تو را اذیت می‌نمایم.

گفتم هیچ آزار او به من نرسید.

گفت پارسال دختری را برای پسری خواستند عقد کنند. عقدنامه نخواند و بردند. کاری کرد هیچ مسلمانی نکرد. و آدم فرستاد آمدند از آن دختر و پسر اصول دین سؤال کردند. نمی‌دانستند، عقد نکرده بردند پیش ملای کوهستانی. این بدعت است. تو درویش دنیا دیده‌ای، کدام بدعت از این بدتر است.

باری به هزار مرافعه ساکت شد. گفتم اینها چرا آمدند ماهی‌های تو را بردند؟ گفت ای کور باطن!! تو مگر نمی‌دانی صاحب‌الزمان مزداشیت ظهور نموده و به شکل سید صادق در می‌آید که او را نشناسند!

گفتم تو به چه دلیل فهمیدی؟

گفت والدهٔ مالک کرکاس، بسیار پیرزن دانایی است. او می‌گفت، خدا بیامرزدهش، ساعدالدوله و پسر او ولیخان را هیچ کس حریف نمی‌شود و مغلوب نمی‌سازد، مگر صاحب‌الزمان!

گفتم ماهی‌ها را تو به رضائیت دادی؟

گفت نه اینها به زور بردند. اصحاب آقا علما هستند، حلال می‌کنند. یک سالی عمومی من پاکار بود می‌خواست برود مشهد رضا. گاهی دزدی هم می‌کرد. مالش را داد به ملاجعفرقلی کرکاسی، قدری برداشت برای او حلال کرد. ملاها نایب خدا هستند، چهار دانه ماهی را حلال نکنند دیگر چه فایده دارند، دیگر چرا می‌گویند مشرقه! شده است.

گفتم مشرقه را ندانستم.

گفت یکدفعه از آفتاب درآمد، زور او... تالب دریاست.

خداحافظی کردم به سرعت رفتم. مطلب دیگری نفهمیدم غیر از اینکه به

عرض رسید.

وارد آن ده مزبور شدم، شب ماندم. تا صبح همگی با تفنگ و تبر و چماق دور خانه خود می‌گشتند. سبب پرسیدم، گفتند سید احمد... و شیخ علی براری گفتند سر راهها بمانند، اگر شبانه عیال و اطفال کسان سپهدار بخواهند فرار کنند آنها را اسیرکنند که کافر حربی هستند و کسی هم که به حوزهٔ اجتماعیه، خرجی نیارود و

پول و برنج و لوازم نفرستند همین حکم را دارد.

حاجی سیاح، دیدم میزبان ما حالت منتظره دارد. گفتم انتظار کسی را داری؟ گفت بلی، پسر و برادرزاده‌ام را امروز بردند که زلفشان را بتراشند، نیامدند. می‌ترسم اذیت جانی به آنها وارد شده باشد. من او را تسلی نمودم. بعد از ساعتی دو نفر آمدند، حضرات خوشحالی نمودند. همان دو نفر منتظر هستند. دیدم زلف دارند. گفتم حضرات، شما گمان نبود با زلف می‌آیید.

گفتند تازه حکمی آمده است برای سید و ملا که برای زلف فدیة رسیده است از صاحب شرع، کفاره بدهند کافی است. هر کله‌ای یک خروار برنج رسمی تراشیده، کفاره زلف است. امروز هشت نفر بودیم، شش نفر برنج را نقد دادند. ما دو نفر سند دادیم باید صبح ببریم. صبح زود هم قبل از وداع بنده باز کردند بردند. حاجی سیاح از آنجا حرکت نموده آمدیم رسیدیم به مشهدی سرا که امامزاده و بقعه و بارگاه در آنجا دارد. دیدم جمعی آنجا می‌روند. معلوم شد مجمع است. فقیر هم با ایشان هم نفس شدم، رفتم دیدم صاحب منزل اسماعیل آقانام است. برادرزاده ساعدالدوله سردار است. خیلی آدم ممتازالشعوری بود. جمع شدند به چای و قلیان از همه پذیرایی کرد. بعد رو کرد به من و گفت فقیر شک بیآوری کافر بشوی!

گفتم بی مقدمه جای این فرمایش نبود.

گفت تو مگر نمی‌دانی صاحب‌العصر ظاهر شد؟

گفتم پس چرا گرگ و میش با هم آب نمی‌خورند؟

گفت حالا همه گرگ شدند، میش در میان نیست، بلکه همه شیر شدند. خندیدم، او هم خندید. شخصی نزدیک بنده بود. پشتی به دهن بنده زد که خون جاری شد. گفتند هر که شکاک شود جوابش این است. پانزده هزار پول در چنته داشتیم با قدری دواجات، بردند و برنده معلوم نشد.

از آنجا مضروباً بیرون آمدم رسیدم به محلی که کاظم‌کلا می‌گفتند. سؤال کردم که اینجا ملائی دارد یا نه؟ نشانم دادند. رفتم دیدم همان رئیس غوغا و شریک سید است. چارقد سفیدی را به چوبی بسته در شکاف دیوار خانه‌اش منصوب است. هر که وارد می‌شود می‌گوید عَلم حضرت است او را زیارت کنند. کاغذی هم به قدر کف دست با مرکب بنفش نوشته بوده است، نصر من الله و فتح قریب. قدری

دست‌بوسی کردند و با اینکه دههٔ عاشورا بود به هم تبریک می‌گفتند. نجوایی نمودند و جماعت خارج شدند. بنده عرض نمودم، دیهٔ جنایت لب و دهانم را بنویسید.

گفتند در کجا تور را زدند؟

تفصیل را گفتم: فوراً گفت باید تو را به قتل می‌رسانند! چون حکم امام عصر است، دیه و تاوان ندارد، کوتاه کن.

از آنجا مایوساً بیرون آمدم. خودم را رسانیدم به پرچور آن طرف رودخانه. دیدم جمعی می‌روند. گفتم اینجا شخص عالمی که اگر کسی درد داشته باشد نیست؟ گفت حاجی... است رفتم رسیدم به مشارالیه سلام نمودم، جواب نگفت. دوباره مکرر نمودم، گفت:

شارب تو بلند است جواب سلام تو را نباید گفت.

به مولا قسم است شارب او از من زیادتر بود. گفتم آقا فردا برای جنابعالی... گفت فقیر فضولی موقوف، تکلیف تو غیر از ماهاست. شارب حقیر را خواست ببرد، بیرون آمدم، گفتم برمی‌گردم. دیدم کاغذ در دست اوست، مهر می‌طلبید از مردم و خلق امتناع می‌نمایند.

گفت نشیندند صد دفعه گفتم اینها کافرند. در حق اینها هرچه می‌توانند بنویسند، در گردن من که روز قیامت جواب بگویم. سرشان به کاغذ مهر کردن گرم شد، فقیر نفس حق نمودم. دم در رسیدم فریاد زده حکم جهاد را در منبر می‌گویم. با خود گفتم این یک مسئله را هم می‌شنوم عیب ندارد.

ساعتی دم در آغارقیه قوتی پیدا کردم صرف نمودم تا اینها یکباره جمع شدند، من هم حاضر شدم. گفت.

روز دوازدهم حکم آقامیرزا محمدعلی نشتایی است. شب گذشته حضرت حجت در کتابخانهٔ آقا بود. فرمایش کرد. عموم شما حتی غربا باید با اسلحهٔ حرب، سواره و پیاده و پا برهنه با آذوقه دو روزه حاضر بشوید. باید حزم‌آباد را بکوبیم و آتش بزنیم.

تمام گفتند بلی.

فقیر صبر کردم... طرف خانه‌اش روان شد. سؤال کردم.... مگر از برای آیه مبارکهٔ واریعة حرم که چهار ماه حرام است در وجدال و قتال ممنوع است. اندکی فکر کرد و گفت نه.

عرض کردم پس چرا شما بر سر مسلمانان جار و تاخت می‌برید؟
گفت آنها کافرند.

گفتم در آنجا کسی مسلمان نیست؟

گفت نه، به جهت اینکه اگر کسی دیوار خانه سپهدار را نگاه کرده باشد، حتماً کافر است. گفتم کافر هم به نص صریح کلام الله، محاربه در این ماه حرام است.
گفت به نظرم تو نوکر آنهایی به این لباس درآمدی جاسوسی بکنید. بزنید نادر ویش را، وای بر حال کسی که فقیر و غریب و سرماخورده و بینوا و تریاک نخورده! و مقدار شاری هم دارد. خصوصاً وقتی که با زبان بیداد می‌گفت، حکم صاحب‌العصر است به قصد کشت بزنید.

به زحمت زیادی خلاص شدم. آمدم نشتا در چند محله توقف نمودم. شب‌ها... این دو سه روزه در منزل ملا میرزا محمد علی شریعتمدار ماندم تا لشکر لنگایی آمدند. این سید و آخوند را به اندرون خود برد. مدتی با هم راز گفتند. آن وقت آدمی فرستاد بزرگترهای اینها را برد به.... و دیگر بیرون نیامد تا فردا صبح به در آمد گفت شما از راه کنار دریا بروید ما از راه مازوبن می‌رویم. اول همین جا شلیک کنید. قریب هزار تیر در اطراف خانه او خالی نمودند. چند نفر زن‌های محله غش کردند و بچه سقط نمودند. آن وقت آمدند بالا نزدیک خانه هدایت خان یاور فوج. به خانه او هم شلیک غریبی کردند. از آنجا آمدند نزدیک خانه جماعت کسب فرنگی آنها فرار کردند و در بام طویله همسایگان نماندند. حتی محکم بودند که خانه آنها را خراب کنند. یک پسری هم ساچمه خورد. باز اهالی طالقان که از مردم دیوسار عاقل‌تر و در آنجا تاجرند آمدند و گفتند:

دولت روس را با خود طرف نسازید. به زحمتی آنها را از تعقیب منصرف و از آتش زدن ابنیه مرتد داشتند و از آنجا یگه حرکت دادند.

علی‌الصباح هم آمدند در گترا، محله‌ای است مال عبدالله خان سرهنگ پسر ساعدالدوله. تیر بسیاری به خانه او انداختند. آمدند خرم‌آباد، تمام راه هرزگی کردند تا رسیدند. اغلب آرسی و حلب و سفال‌های بالا پوش بام عمارات آل ساعد^۲

۱. علاوه بر اعتیاد اکثر دراویش و قلندران به مواد مخدر در گذشته، نشان از شیوع این ماده ویرانگر در مقاطع مختلف تاریخ کشورمان دارد.
۲. فرزندان و نوادگان حبیب‌الله خان ساعدالدوله خلعت‌بری.

را هدف گلوله نمودند. از طرف علمای مزدشت جمعی با شلیک تفنگ استقبال نمودند. کرنا و قره‌نی و سنج می‌زدند، تلاقی فریقین در راه خرم‌آباد شد. چنان و لوله‌ای شد که جناب حاجی آقامیر مظفر خودتان دیدید و شنیدید. زن‌های حامله سقط جنین نمودند، خیلی هائلهٔ غریبی شد. خدا خیر بیاورد.

رعدعلی شاه هیچ حاکم معزول را دیده و شنیده نشد که این قدر افتضاح و اذیت بر سر اهل و عیالش بیاورند. این کار عیب معین دارد. این جماعتِ دیوساری به علاوهٔ توهین خاندان‌های محترم و سلب عزت از اعزه، توهین فاحش به مجلس مقدس معدلت نمودند. سرنای بی‌وقوف صدای بد می‌دهد. اغلب مردم یقین کردند، اساس زورالیوم، قوی‌تر از مجلس عقلا شد و مردم از حرکات زشت مرتکبین یقین نمودند که اعظم اسباب ظلم حالاست. تمام از مال، جان و عصمت خود مأیوس هستند.

بنده به جناب حاج سیاح عرض کردم که بنی آدم بالطبع همیشه طالب خودسری هستند و هیچ کس میل ندارد که محکوم به حکم کسی بوده باشد. انبیاء به قوهٔ قاهرهٔ ملکوتیه، و سلاطین به قوهٔ قهریهٔ ناسوتیه، مردم را محکوم می‌داشتند. حالا نبی که نیست، و سلطنت هم مسلوب‌القدرة طبع وحشی‌گری مردم که حتماً کسی را به ریاست خود نتوانند دید ظاهر شد.

برقعلی شاه: ده‌ری‌ها می‌گویند طبعاً مردم عاقل و طالب قانون هستند. حاج آقامیر: شنیدن کی بود مانند دیدن. ما جماعت بالای کوه می‌بینیم که دیاری طالب قانون و قاعده نیستند، مگر اشخاص تهذیب اخلاق نموده و تربیت شده. والیوم مصداق اذالوحوش حشرت^۱ هستند و جای آنها خالی. اینها طالب هستند و مدار فلکی به میل آنها بوده و گردش روزگار، هوی و هوس آنها را آشکار کند. همین تمرد و سرکشی قدیمی صمیمی بود که در عالم ارواح داشتند و ادعای الوهیت نمودند. حق بساط ادب آنها را به مجلس ابدال دنیوی ظلمانی و حجابات غاسقهٔ بدنی مبتلا ساخت. شما پیر کاملید، این غوغای همه جای ایران چیست؟

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد
ملاهای ساده‌لوح، گول‌فرنگی مآب‌های ظاهر میش و باطن‌گرگ را خورده، و

آنها دیدند دول فرنگستان، یا دولت محدوده‌ای است یا جمهوری. حرف‌های قشنگ یاد گرفتند و در روزنامه‌های پوسیده‌خوانده و به مردم القا نمودند، غوغا شد.

ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست پس بهر دستی نباید داد دست
از اصل و اساس مطلب آگاه نشدند که در آن...

قلوب انسان فیما بین آنها در دَوْرانند، یکی علم است یعنی علم ابدان و یکی ثروت است. و ایران از هر دو خالی است. پس از این غوغا و ضوضا جز کندن ریشه قدیمی هشت هزار ساله سلطنت معتدله ایران، و تقسیم آن میان همسایگان قوی پنجه ندارد و ثمری نخواهد داد. هنوز در این مدت که مهممه شد، احدی نفهمید چه بگوید. هر روز حرفی گفتند و مردم صدایی برآوردند. چرا؟ که یقین ثابت برای احدی بیشتر نشد و به تقلید فرنگی مآب‌ها می‌جنبید و مصدر حرکات می‌شوند.

ما همه شیران ولی شیر عَلم حمله‌مان از باد باشد دمبدم

.... یاد می‌دادند که کجا میراند و تیشه به دست صاحبخانه داده است برای کندن ریشه خاندان اصل خود. آقا عَلم بیچاره نمی‌داند که چرا می‌جنبد و از این جنبش چه فایده‌ای خواهد برد. دزد بازار را آشفته می‌خواهد تا کار خود را ببیند. چنانچه می‌بینید در دیار دیوسار، به اسم مشروطه‌طلبی، نادانسته و نافهمیده کار را به چه فساد کلی و بزرگ رسانیدند. تَحْسَبَهُمْ جَمِیعاً و قلوبهم شتی. بهانه لازم را داشتند تا مافی الضمیر خود را کماهو حقه بروز دهند. صاحب‌الحاجه کالاعمی لایبری الا قضیها.

هر کس با کسی غرض شخصی داشته، حالا موقع به دستش افتاده، با اژه نفاق در لباس الحاد، حقیقت بغض و عناد و اختلاف خود را ظاهر ساختند، و رونق از ملک و ملت هر دو برده‌اند. چنان تخم دشمنی و عداوت و نفاق در زمین وجود دیو سیرتان، کاشته شد که اگر عیسی از زَبر چرخ به زیر آید، با آن نفس مسیحایی، حیاتی به این مردگان نتواند داد. و کذلک اهلکنا القرون من قبلکم اذکانوا جاهلین^۱. شیخ که قوه ارتجاعیه غولان قدیمی دیوسار از او آشکار است، از بابت بهره‌جی اراضی ملکی سپهدار در کلارستاق قبض می‌دهد و از زارعین برنج می‌گیرد. معادل پنجاه خروار برنج به کلاردشت از جهت ذخیره فرستاده است.

۱. سوره یونس، آیه ۱۳، با تحریف لماظلموا آیه کریمه و آوردن اذکانوا جاهلین به جای آن؟!

جناب حاج آقا، ملا... و ملا... هم که هستند در آن انجمن، تقریباً آدمی پنجاه خروار برنج به اشکال مختلف از مردم گرفته و ذخیرهٔ مؤت خود فرستادند. بسیار از این... خلاص شدند.

چون سخن به این مقام رسید، شخص محترمی در شبستان مسجد که ما در غرفهٔ او هستیم، نماز می‌خواند. گوش می‌داد کال‌گپ‌های ما فقرا را. ناگاه دست‌ها را از عبا در کرده و زیر بینی تاکنج لب خود را داغ نهاده و از زحمت زخم این مشروطهٔ تنکابین که معادل بیست و چهار نفر رَجُلند و چهل و هشت نفر اعوان دارند و نود و شش نفر نایب و خارج‌الفوج هستند. نفرین و لعن می‌نمود که به این بلای سخیف دچارم نمودند و مدتی است از آکل و شُرب معمول و معتاد وامانده‌ام. در کمال ادب نشست و گفت:

درویش‌ها از شما بهتر و مسلمان‌تر آدم روی زمین نیست! خوب چیز می‌فهمید و به اندک قناعت می‌نمایید. اسم خدا و پیغمبر، الیوم میان سلسلهٔ شما برده می‌شود. آنچه که در اینجا اتفاق می‌افتد، در سیاحت طرف هندوستان و مغول و تاتار و ترکمان هم نمی‌توان دید.

آن روز شیخ کوهستانی بلاانقطاع بر منبر می‌گفت:

ساعداالدولهٔ سردار در عراق، سپهدار در تهران مقصر و مقتول شدند. بقایای اینها هم کافرند. مردم، دیگر انتظار چه می‌کشید. اسماعیل آقا می‌گفت اینها را باید قتل عام نمود. هر که کوتاهی کند یا شک بیاورد کافر است.

از شیخ سؤال شد، آقا شما در محلهٔ خودتان که برار است، در خصوص نزاع میراث دختر و خواهر چه کردید؟

گفت آقا برار، اجماعی علماست که مؤنث یعنی ماده از خاک میراث نمی‌برد، چه دختر، چه خواهر و چه زوجه فرقی نیست. ما هم در لنگا و هم در کوهستان کلارستاق غدغن نمودیم. زمین‌های مزروعی که دختر و خواهر هر کس میراث گرفته بود، ضبط نمودند با زرع آن زمین.

حاجی آقامیر، شب آنجا ماندم، آن قدر مال آوردند که تا صبح اصلاً نشد احصایش کنیم. روز چهاردهم به خوبی از تمام محلات لنگا، اسپچین و دانیال و سایر مضافات قرب، هفتصد نفر جمع شد و سان اسلحه دیدند آماده شدند.

حاجی سیاح راستی بد ولایتی است!

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

خاطرات عزیزالله خان میار

فصل اول

طایفه میار

فرزندان من، چون می دانم که در این روزگار کسی تا به آخر زندگانی نمی کند، برایتان تمام سرگذشت خود و اسامی اجداد و کلیه طایفه میار را می نویسم که بدانید، و اگر در ضمن کسی از شما سؤال کرد، جواب صحیح داشته باشید.

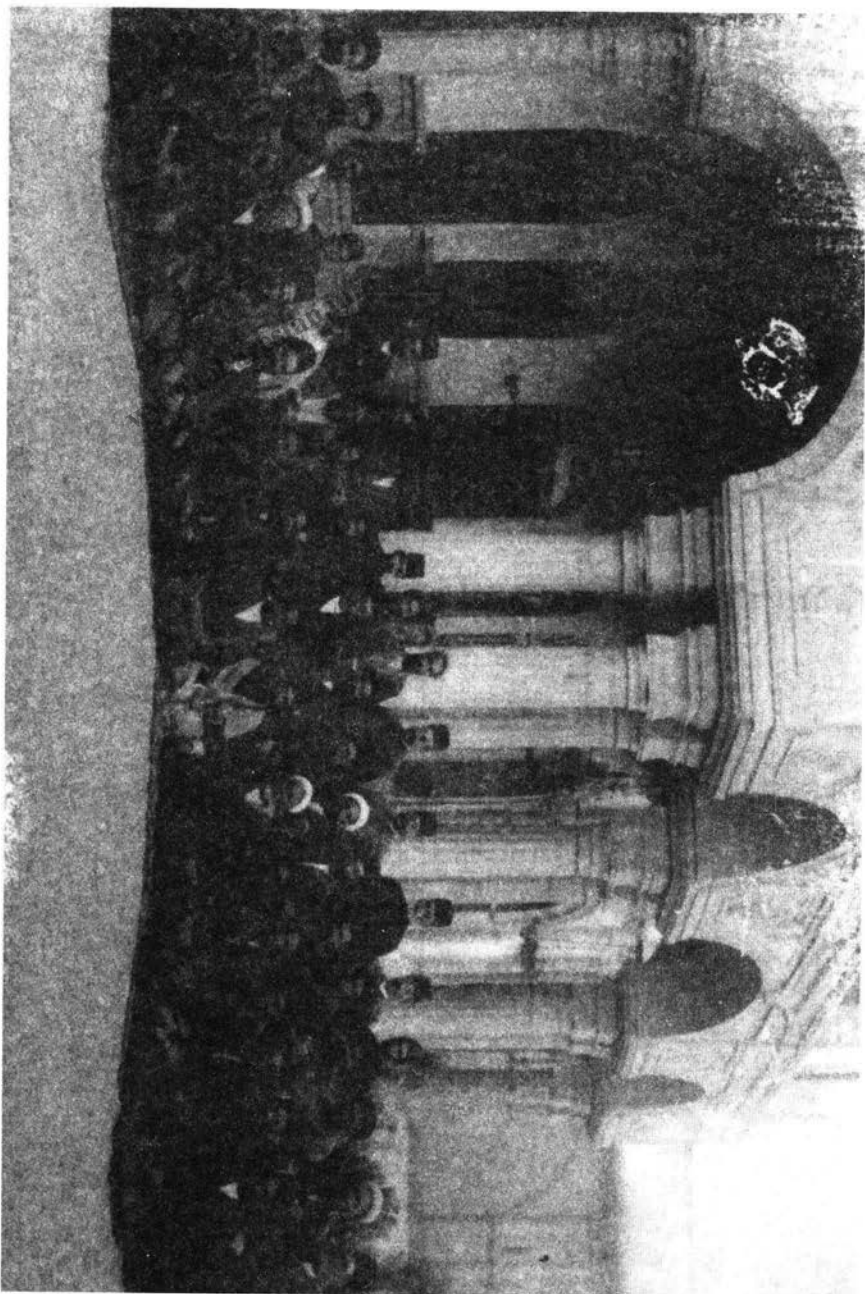
من فرزند محمد زمان خان و اسمم عزیزالله است. دوازده ساله بودم که پدرم مرحوم محمد زمان خان من طایفه میار، دارفانی را وداع گفت، و مادرم نبات خانم، دختر مرحوم آقامیرزا جان خلعت بری بود. چون مادرم از طرف مادری با محمد ولیخان سپهسالار خلعت بری پسرخاله و دخترخاله بودند، به همین علت همیشه حکومت کلارستاق در دست آقا اسدالله جد من، و بعد از او در دست پسرش علیخان بود.

عده ای چون می خواستند ریاست ایلی حکومت کلارستاق را از دست طایفه میار خارج کنند، به قدری سعایت پیش سپهسالار کردند، و آن قدر گفتند تا اینکه سپهسالار عصبانی شد و برای نابودی میاریه، اقدام به خرید املاک مردم کلارستاق از جمله طایفه میار و دست اندازی به آن شدند.

همه کلارستاقی ها دست به هم دادند و دوطلب^۱ این کار شدند. روی این اصل



شماره ۶۔ عزیز اللہ خان میار



شماره ۷ - نمایندگان دوره اول

میرعماد مؤمنی و میرزا طاهر تنکابنی در این تصویر دیده می‌شوند

بعضی از علمای این سامان برای خوش خدمتی، بعضی مالکین را اغفال می کردند تا املاک خود را به سپهسالار تقدیم نمایند. برای این خدمت، هر یک با گرفتن یک مرحبا و دریافت یک سرداری به منزل برمی گشتند.

جنگ دودمان میار با خلعت بری

کم کم میاریه^۱ از این موضوع اطلاع حاصل کرده و با خلعت بری شروع به مخالفت کردند. در آن زمان آقاخان میار بزرگ و رئیس طایفه میار بود. به نزد شاهزاده ملک آرا که ریاست ایالت مازندران را از طرف پدرش داشت شکایت کرد. مأمورین سپهسالار وضع را چنین دیدند از خرید املاک مردم خودداری می کنند، ولی در غیاب، خبر جلوگیری طایفه میار را برای ولیخان خلعت بری که در آن تاریخ، سرتیپ سربازهای ناصرالدین شاه در استرآباد بود می دهند. سرتیپ عصبانی شد. فوراً به وسیله همان خبرآورنده، نامه ای به محمدرضاخان خلعت بری که در تنکابن بود می نویسد. امر می کند که هرچه زودتر با پانصد نفر از اهالی تنکابن به سوی کلارستاق حرکت نموده، بر مخالفین خود حمله سختی بیاورد و آنها را سرکوب نماید و تمام املاک کلارستاق را ضبط و به نام سپهسالار قباله نماید.

جاسوسان آقاخان بزرگ، شب عین این موضوع نوشتن کاغذ سرتیپ ولیخان را به او می رسانند. آقاخان بزرگ نیز نامه ای با فحش و تهدید به برادر و فرزندان خود می نویسد که شنیده ام محمدرضاخان خلعت بری به دستور سرتیپ ولیخان به سوی کلارستاق و سرکوبی مردم و ضبط املاک کلارستاق می آید. اگر طایفه میار و عموم مردم کلارستاق گذاشتند که پای یک نفر تنکابنی به خاک کلارستاق برسد، یک شب به آن سامان می آیم و با کشتن تمام شما، ننگ این کار را پاک خواهم کرد.

آقا اسدالله جدّ من نامه را برای محمدرضاخان پسر بزرگ و محمودخان و آقابزرگ آقا، پسران آقاخان که در مرزن آباد بودند می فرستد. محمدرضاخان پس از خواندن نامه آقاخان، عموم طایفه میار را به جنگ محمدرضاخان خلعت بری فرامی خواند. این

خبر در کلارستاق مانند توپ صدا کرد. آنهایی که طرفدار طایفه میار بودند خوشحال شدند.

محمدخان پسر بزرگ آقاخان، فوری اهالی کلاردشت و کوهستان و بیرون بشم را خبر می‌کند که فردا باید برای حمله به خلعت‌بری‌ها آماده و حاضر باشند. تمام اهالی به امر محمدخان در مرزن‌آباد حاضر شدند و مانند سیل عظیمی به سوی قشلاق به حرکت درآمدند.

فردا نزدیک عصر به دوسگر چالوس رسیدند. به فرمان لطفعلی خان، جد دوم سالار مکرّم (ملک مرزبان) شب را در دوسگر ماندند. عدهٔ تنکابنی‌ها در بورسرس، سنگر گرفته بودند. صبح زود جنگ مابین دو طرف شروع شد. اسلحهٔ هر دو طرف مثل هم بود، یعنی تفنگ‌های سر پر داشتند. ولی محمدرضاخان خلعت‌بری دارای تفنگ دولول جدید چخماقی سر پر بود. اهالی کلارستاق تفنگ‌های فتیله‌ای داشتند.

محمدرضاخان تیراندازی می‌کرد و با تفنگ دولول چخماقی خود هر دفعه یک عده را می‌زد. کم‌کم کلارستاقی‌ها عصبانی شدند و به وحشت افتادند و نزدیک بود عقب‌نشینی کنند. بین خودشان دو نفر که هر دو کوهستانی بودند به نام‌های ربیع دلیری و همت روایی آلاملی را انتخاب کردند و آنان از داخل جوب با تفنگ فتیله‌ای به محمدرضاخان نزدیک شدند، و هنگامی که خان سرش را از پشت تپه بیرون آورد، تفنگ هر دو نفر با هم صدا کرد و خان از اسب به زمین افتاد.

عدهٔ کلارستاقی‌ها به طرف دشمن حمله کردند. دشمن که سردار خود را کشته دیدند، روبه فرار گذاشتند. کلارستاقی‌ها آنها را هر جا که دستگیر می‌کردند، لخت کرده و رهایشان می‌نمودند. یک نفر سرباز محمدرضاخان به دست یک نفر زن گرفتار شد که او را نیز لخت کرد.^۱ عدهٔ کلارستاقی‌ها تارودخانه نمک‌آبرود که حدود کلارستاق و تنکابن است رفتند. چون خوب خاطر جمع شدند معاودت نمودند. زمینی که محمدرضاخان در آن کشته شد به محمدرضا بکوش^۲ معروف گردید.

۱. در جنگ‌های گذشته معمول بود مقتولین و اسرا وسیله سربازان پیروز جنگ، لخت می‌شدند. منظور از این عبارت ضبط اسلحه، تقدینه و اشیای قیمتی حتی لباس و پای افزار بود.

۲. زمین محل قتل محمدرضا.

بعد از چند روز دیگر خبر کشته شدن محمدرضاخان به سرتیپ می‌رسد. سرتیپ ولیخان نزد شاهزاده ملک‌آرا رفته از دست طایفه میار، شکایت می‌نماید. شاهزاده ملک‌آرا آقاخان بزرگ را توقیف و حبس می‌نماید. محمدرضاخان پسر بزرگ آقاخان برای اینکه جلوی شکایت خلعت‌بری‌ها را بگیرد، دستور داد تعدیات آنها را به عرض شاه برسانند. حیدرخان دلیری را که در آن جنگ کشته شده بود و خیلی قوی‌هیكل بود، لباس فرماندهی به تنش کرده به اسم سردار قوای میاریه با نامه‌های شکوائیه مردم کلارستاق از ستم خلعت‌بری که این طایفه بیست نفر رعیت و چندین سردار ما را کشتند و در این تهاجم نیز یکی از سردارها (اشاره به حیدر دلیری) نیز وسیله آنها به قتل رسید که عیناً نامبرده خدمتشان فرستاده شده!! تا به صدق گفتار ما اطمینان حاصل فرمایید.

به محض اینکه این نامه و نعلش حیدرنام به استرآباد وارد شد، شاهزاده عصبانی شده نسبت به سرتیپ فحاشی کرده فوری آقاخان را از حبس خارج نموده مهربانی می‌نماید. سرتیپ فوری به محل مأموریت برمی‌گردد. سه ماه که از این قضیه گذشت، آقاخان از شاهزاده اجازه مرخصی می‌گیرد. شاهزاده هم برای اینکه کدورت را از دل آقاخان خارج نماید، او را مدتی اجازه مرخصی می‌دهد. آقاخان به سوی کلارستاق حرکت می‌کند، به آبرنگ وارد می‌شود و مردم از او استقبال می‌کنند و در سر راه او قربانی می‌نمایند. به منزل برادرش آقا اسدالله در آیش‌بن می‌رود.

کوچ خواجه‌وند‌های مهاجر از مرزن‌آباد به کلاردشت

مردم کم‌کم دور ایشان جمع می‌شوند و از دست خواجه‌ونداها پیش خان شاکمی شدند. آنها می‌گفتند، خواجه‌وند‌هایی که از حضرت امامزاده خلیل تا پیش دو محل، ساکن هستند، سلب آسایش ما را کردند. آنها فکر می‌کنند کلارستاق هم مانند لرستان است که دست به اذیت و آزار مردم بزنند. تا اینکه خان با دست اهالی کلارستاق که در چالوس جمع شده بودند به مرزن‌آباد حرکت کردند. مردم هم که دل پری از خواجه‌ونداها داشتند، با خوشحالی تمام به سوی مقصد

پیش رفتند. تا اینکه به پل زغال رسیدند. طایفه عبدالملکی‌ها در اینجا مسکن داشتند. آقاخان فوری دستور داد آچیق آنها را آتش بزنند و خود عبدالملکی‌ها را به کجور حرکت دادند. هرچه بالاتر می‌آمدند شعله آتش به آسمان بلندتر می‌شد و خواجه‌وند‌های جسور به سزای خود می‌رسیدند.

کم‌کم به مرزن‌آباد رسیدند و دور امامزاده خلیل نیز خواجه‌وند‌ها آچیق ساخته بودند. خان دستور داد که آنها را هم آتش بزنند، ولی بعضی‌ها گفتند می‌ترسیم که امامزاده آتش بگیرد. خان فرمود اگر امامزاده باشد آتش نخواهد گرفت.

عده‌ای آچیق‌ها را آتش زدند. خواجه‌وند‌های بی سرپناه را خان دستور داد که به کلاردشت ببرند، و هفت خانوار را نیز به دستور خان به سنار که ملک طایفه میار هست، و حالا هم در آنجا هستند بردند و بقیه را بخشیدند و مردم از شر خواجه‌وند‌ها راحت شدند. چون طایفه الاملی‌ها خدمتگزار طایفه میار بودند و خانه یکی بودند روی این اصل دستور داد همه طایفه الاملی که متفرق بودند جمع‌آوری کردند و در پردنگون سکنی دادند. چون با طایفه میار خیلی گراویده بودند، آقا اسدالله از آن طایفه زن اختیار کرد که آقاصادق، سلطان و آقا حسینعلی از زن پردنگونی هستند.

قتل آقاخان میار

خواجه‌وند‌ها کینه خان را در دل گرفتند و پی فرصت می‌گشتند که او را از میان بردارند. ولیخان سرتیپ که از دست میاریه خون به جگر داشت، از موضوع ناراضی بود خواجه‌وند‌ها استفاده کرد و سردسته خواجه‌وند‌های عبدالملکی را که در کجور بودند ملاقات کرد و از راه دلسوزی برای اینکه چون طایفه میار شما را بی‌خانمان کرده‌اند، من حاضرم که به شما راهنمایی کنم که آقاخان را از میان بردارید. چون آقاخان همین چند روزه برای مازندران خواهد آمد. پس بهتر این است که شما چند نفر سوار برجسته را مأمور کرده تا در سر راه کمین نموده او را از میان بردارند. سردار خواجه‌وند‌ها به این امر حاضر نشد، زیرا می‌ترسید که توطئه‌ای در کار

باشد و از این عمل به کلی پاشیده شوند و نابود گردند. ولی خان سرتیپ می‌پوس نشد، زیرا اینجا هم با مخالفت روبه‌رو گردید، فکرها کرد و نقشه‌ها کشید تا راهی پیدا کند. بالاخره به این نتیجه رسیدند که چند نفر از خواجه‌نوها را بدون اطلاع سردارشان با پول تطمیع نموده تا خان را از بین ببرند. بالاخره به مراد دل خود رسیدند. زیرا خواجه‌نوها با پول فریفته شدند و آماده این کار گشتند.

حرکت آقاخان به مارندران

چون آقاخان تمام کارهای خود را انجام داده بود و مدت دو روز هم از مرخصی او می‌گذشت، ناچار وسیله حرکت خود را مهیا نمود. روز حرکت با تمام بستگان و فرزندان خود خداحافظی نمود و به طرف چالوس حرکت کرد. عصر همان روز به چالوس رسید. شب در منزل برادرش مهمان بود. صبح زود به سوی مقصد حرکت کرد. اسب‌ها با چالاکی راه‌های پرگل و لای و لجن را می‌پیمودند. در بین راه خان برعکس تمام روزها متفکر و غمگین بود. چندین بار نوکران با هم در این موضوع صحبت کرده و علت غمگینی خان را از هم سؤال می‌کردند. هیچ یک از موضوع اطلاعی نداشتند.

کم‌کم آفتاب بر گرمای خود می‌افزود، تا اینکه خان از گرما خسته شد. به نوکران دستور داد تا وسیله‌ای فراهم سازند. پس از ساعتی ناهار حاضر و خان چندان به غذا خوردن میلی نداشت. یکی از غلامان که قدری نزد خان خاطر تعلق بود، به ایشان نزدیک شد و علت غمگینی را سؤال کرد. خان سکوت کرد، ولی نوکر دوباره اصرار کرد و گفت همراهی شما افتخاری که نصیب جان‌نثار و خانواده حقیر کرد، چاکر تمنا می‌نمایم که کدورت را از خود دور فرمایند.

خان دستور داد تا هرچه زودتر ناهار خورده و به سوی مقصد حرکت نمایند. مسافران پس از حرکت و عبور از راه‌های پر از گل و گودال به رودخانه‌ای رسیدند. خان پس از آنکه به آب زد، افسار را رها کرد. هنوز آب از گلوی اسب پایین نرفته بود که صدای سه تیر با هم، محیط آرام و ساکت اطراف را آشفته کرد. همه متوحش شدند. یکی از غلامان از روی اسب به آب افتاد. آقاخان رکابی به اسب خود زد و به

طرف ساحل برگشت. هنوز از رودخانه دور نشده بود که سه تیر دیگر به صدا درآمد. همراهان آقاخان هم به دفاع مشغول شدند و مدتی به سوی یکدیگر تیراندازی کردند. تا اینکه یکی از مهاجمین تیری خورد. همراهان او از ترس اینکه مبادا دستگیر شوند، رفیق خود را سوار کرده و از آنجا رفتند.

وقتی غلام تیر خورده را از آب گرفتند و به ساحل روبه‌رو آوردند، تازه متوجه اسب بی‌صاحب خان شدند و لحظاتی بعد جسدش را دیدند که لب راه روی سبزه افتاده بود. شب در آنجا ماندند و صبح حیران که نعش خان را چطور حرکت دهند و به کجا ببرند. چند نفر چهار پادار که اهل آبرنگ بودند به آنها رسیدند. چون آقاخان را مرده یافتند، پس از گریه و زاری، جنازه درست کردند و او را روی آن بستند و به سوی آبرنگ برگشتند. همراهان آقاخان رفیق مرده خود را همانجا دفن کردند و خودشان به دنبال جنازه راه افتادند تا به آبرنگ رسیدند. همه از این خبر غمگین شدند. همه مردم کلارستاق به آبرنگ هجوم آوردند و با تشریفات زیاد خان را به خاک سپردند.

این خبر به شاهزاده ملک‌آرا رسید. بسیار غمگین شد. فوری دستور داد تا مسبب را دستگیر تا به مجازات خود برسانند. ولیخان سرتیپ چون این خبر را شنید، فوری خواست مأمورین ضارب را احضار کند، ولی ناگهان دو نفر از آنها خودشان وارد شدند. ولیخان از آنها سؤال کرد رفیق دیگران را چه کردید؟ یکی از آنها گفت خان، در بین راه فوت کرده ما او را دفن کردیم.

ولیخان گفت: چرا پس در دفعه اول به من دروغ گفتید که چون حالش خوب نبود به خدمت نیامد؟

قاتلین گفتند ما ترسیدیم که شما ما را از بین ببرید.

حالا راستی او مرده است؟

بله به خدا قسم مرده و در بین راه دفنش کردیم.

پس جواب زن و بچه او را چه خواهید گفت؟

او زن و بچه ندارد.

شما هم زن و بچه ندارید؟

هر دوی ما زن داریم ولی بچه نداریم.

ولیخان سرتیپ از آنها پرسید. راستی چطوری خان را زدید؟ آنها موضوع را کماکان گفتند. سرتیپ آهسته به دو نفر از سربازان خود دستور داد سر آنها را زیر آب

کنند. سربازان وارد خانه آن دو نفر خواجوند شدند و آنها را به وضع فجیعی به قتل رساندند و جسد آنها را شب مفقود کردند.

صبح فردا دو زن جوان هم به قتل رسیدند که هر دو زن قاتلین سر به نیست شده بودند. سرتیپ بدین وسیله مزد مأمورین قتل را ادا کرد و برای مخفی ماندن قتل آقاخان آنها را به آن وضع به قتل رساند تا سرش آشکار نشود.

چندین ماه از قتل آقاخان بزرگ می گذشت، ولی کوچکترین اثری از قاتل یا قاتلان به دست نیامد. ولی دشمنان طایفه ميار، دست از دشمنی برنداشتند. ولیخان نامه ای به ناصرالدین شاه بدین مضمون نوشته که چندین بار از جسارت ها و اقدامات ناصواب ميار به شکایت نمودم قبله عالم التفتات نفرمودند. حالیه کارنافرمانی آنها به جایی رسیده که با دادن سرباز و مالیات حصه سناهی هم مخالفت می نمایند.

بعد از مدتی از دربار ناصرالدین شاه فرمان شدیدالغلاظی وسیله اسماعیل خان قجر و پنج نفر سرباز دولتی از پایتخت به سوی ولیخان فرستاده شد. فرمان حاکی از آن بود که ولیخان با کمک اسماعیل خان سران سرکش طایفه ميار را هرچه زودتر دستگیر و مالیات معوقه را گرفته و مقصرین را به تهران اعزام دارند. با ورود اسماعیل خان به مازندران، ولیخان شخصاً او را به کلارستاق راهنما شد. همین که وارد چالوس شدند، ولیخان برای خاله خود نرگس خانم که عیال آقابزرگ آقا، پسر آقاخان بود پیغام فرستاد که هرچه زودتر به تنکابن پیش برادرش برود. ولی نرگس خانم در جواب برادر گفت که من هیچ وقت از شوهرم دست بردار نیستم. هر کاری که صلاح می دانید بکنید.

کشته شدن اسماعیل خان قجر وسیله طایفه ميار

ولیخان سرتیپ به اسماعیل خان قجر دستور داد هرچه زودتر شوهرخاله اش آقابزرگ آقامیار را دستگیر کند. چون خبر آمدن اسماعیل خان به طایفه ميار رسید، آقابزرگ آقا همه را خبر کرد و آماده دفاع شدند. در همین بین آقا اسدالله عموی آقابزرگ در جلوی منزل مرحوم برادرش آمده و برای مردم از بدرفتاری های خلعت بری ها و تعدیات آنها به مردم کلارستاق، صحبت کرد. در اثر این جریانات

مردم آمادهٔ مقابله با اسماعیل خان، فرستادهٔ شاه شدند. روی این اصل همه تفنگ‌ها را برداشته به محض اینکه اسماعیل خان قاجار از دور پیدا شد، ناگهان شلیک کردند. اسماعیل خان از اسب به زیر افتاد، و سربازان دولتی وقتی فرمانده خود را کشته دیدند، به مردم تیراندازی کردند. مردم متواری شدند. سربازها هم عقب‌نشینی کرده خود را به ولیخان رسانیدند و گزارش قتل اسماعیل خان را به او دادند.

ولیخان گزارش قتل و شورش میاریه را به شاه نوشت. شاه هم چند سرباز دیگر همراه قاصد کرد و امر داد که هر کجا آقا اسدالله و آقابزرگ آقا را دیدند، به قتل برسانند.

این خبر به چالوس رسید و در یک شب تاریک، آقا اسدالله و آقابزرگ آقا و زن‌های آنها از راه سرداب رودپی، به حسن کیف رفته، یک روز و یک شب در آنجا ماندند و صبح روز بعد از راه تخت سلیمان به طالقان و از آنجا به تهران رفتند. به محض ورود به تهران، فوری در شاه عبدالعظیم متحصن شدند. چون حکم قتل خود را شنیدند، به تحصن خود ادامه دادند. تا اینکه دو نفر از اشخاص درباری به نام مصطفی قلیخان میرشکار و امین‌السلطان عضدالدوله را به نزد ناصرالدین شاه فرستادند که مقصرین در حرم شاه عبدالعظیم متحصن هستند، عفو و ببخشند. شاه هم بعد از مدتی بر اثر تمنای آنها، گناهکاران را بخشید و ورقهٔ آزادی آنها را صادر نمود. وقتی ورقهٔ آزادی به دست آقا اسدالله و آقابزرگ آقا رسید، فوری به سوی خانه و زندگی خود حرکت کردند. وقتی به منزل‌های خود رسیدند، دیدند که مردم کلارستاق، همهٔ آنهایی که طرفدار طایفه میار بودند و آنهایی که با میاریه دشمن بودند، تمام اثاثیه و اسباب‌های آنها را به غارت بردند و هیچ چیز برای آنها باقی نگذاشتند. فوری شاه چند نفر مأمور فرستاد تا به شکایت آنها رسیدگی نمایند.

آقا اسدالله و آقابزرگ آقا وسیله مأمورین، از تمام مردم، تمام ظروف، لباس، فرش و اثاثیه را جمع نمودند و پس از جمع‌آوری، تمام اسباب‌ها را روی هم ریختند و یک مقدار نفت روی آن ریختند و آتش زدند.

مأمورین و مردم هرچه آنها را منع کردند سودی نبخشید. در جواب گفتند، لباس‌های ما که به تن افراد بیگانه رفت دیگر هیچ خوب نیست که به تن زنان ما برود. به این واسطه می‌بایست از بین برود. پس از این عمل عمو و برادرزاده از چالوس حرکت کرده و به مرزن‌آباد آمدند و در آنجا سکونت کردند.

زندگینامه عزیزالله خان

من تمام عمرم رنج‌ها کشیدم و ناراحتی‌ها دیدم. اکنون در سن پنجاه سالگی در بیمارستان شماره یک ارتش شاهنشاهی بستری هستم. امین‌الله توپرده‌ای به دستور حزب توده در درگیری پایم را تیر زده است. چون توده‌ای‌ها با من مخالف بودند. من با بودن روس‌ها در ایران علیه حزب توده قد علم کردم و آنها را مغلوب کردم تا رفتم به رحیم‌آباد رودسر. همه مردم را از شر حزب توده نجات دادم. در تمام عمرم خدمتگزار مردم بودم. به هر حال اکنون در بیمارستان که بستری هستم، زندگینامه خود را برای فرزندانم یادداشت می‌کنم، تا آنها هم مثل من خدمتگزار مردم باشند.

من پانزده ساله بودم که وارد کارزار زندگی شدم. اولین مسافرتم با سالار مکرم بود که با او به تبریز رفتم و از آنجا به کردستان رفتم. مأموریت من شش ماه طول کشید. بعد از شش ماه به تهران رفتم و از آنجا برای دیدن مادرم به مرزن‌آباد آمدم. دو مرتبه به تهران رفتم. چون سالار مکرم نوکر سپهسالار بود، من هم به در خانه سپهسالار پیش سالار مکرم رفتم. ماهی دو تومان به من حقوق می‌دادند. شام و ناهار هم می‌دادند. من چون خواندن و نوشتن بلد نبودم، روزها می‌رفتم پاماشین، یک قطار کوچک بود که مردم تهران را به شاه عبدالعظیم می‌برد. در آنجا یک مدرسه بود

به نام اتحاد وطن. دو نفر از ولایتی‌ها به نام آقاشیخ تقی گرمان کردیچالی و آقاشیخ محمد پنجکی، پدر میرزاهادی آل حبیب، بی‌نهایت برای من زحمت کشیدند. این جزئی سوادى که دارم از زحمات آنهاست.

در آن وقت خود آل حبیب در کلاس پنجم درس می‌خواند. او هم به من در درس خواندن خیلی کمک می‌کرد. من روزها برای ناهار نمی‌رفتم. حلوا، پنیر و نان، ناهار صرف می‌کردم و زندگانی می‌نمودم. پس از خاتمه تحصیل با خان سردار عموی همت لرگانی رفتیم در باغشاه. آن وقت‌ها معروف بود به رژیمان؟ اسم نوشتیم و به عنوان امنیه پس از سه ماه خدمت استاج^۱، به درجه آسپیرانی^۲ نایل شدیم. من چون قدری زرنگ‌تر بودم قبول شدم. علی‌میرادخان به وکیل چپی نایل شد. بعد از چهار ماه من با مجیدخان برادر آقای پورزند رفتیم تیاوران شمیران، با پنجاه نفر سوار، اسکادران اول اسکورت احمدشاه شدیم.

بعد از آنجا به اتفاق آقای پورزند که فرمانده ما بود به قزوین رفتیم. مدت شش ماه با محمدحسن خان شاهسوند اینانلو جنگ کردیم. پس از فتح، تمام اموال او را به تهران حمل کردیم. بیست و نه نفر از سواران محمدحسن خان نیز اسیر شدند. ماژور فریک^۳ و ماژور لمبرگ، این ۲۹ نفر را تیرباران کردند. برای اینکه محمدحسن، یک نفر ماژور به نام لیرنا را در جنگ همت آباد کشته بود. محمدحسن خان به طرف نایب حسین کاشی که یکی از یاغیان دولت بود و یکی از پسرهایش نیز در جنگ کشته شده بود رفت و متحصن شد.

جنگ با نیروی اشغالگر روس

و ورود به لرستان

پس از این جنگ ما را به تهران خواستند. رفتیم تهران، حقوق شش ماه را پرداخت کردند. بعد به من مأموریت داده شد که کلیه اسلحه باغشاه را به منظره قم

۲. از درجات نظامی ارتش قاجاری.

۱. افتخاری، بدون مزد.

۳. سرگرد فردریک.

ببرم تا از آنجا به اصفهان ببرند. بعد از آن احمدشاه به اصفهان حرکت نماید و در آنجا کلیه عشایر را جمع کند و دستور جنگ را با روس‌ها صادر نماید.^۱ چون بهادر و عین‌الدوله، روس‌فیل^۲ بودند، رأی شاه را می‌زنند که تهران را خالی نکنید. چند نفر بفرستید به قزوین تا با باراتف فرمانده روس‌ها صحبت کنند. چند نفر به دستور احمدشاه به قزوین رفتند، به باراتف گفتند که ما با شما طرف نیستیم. شما به هرکجا که می‌خواهید بروید مانعی وجود ندارد. روس‌ها حرکت می‌نمایند. ما در ریاط کریم بودیم، چون از این جریان اطلاعی نداشتیم، وقتی روس‌ها با نفرات ما روبه‌رو شدند، جنگ را شروع کردیم. هزار نفر از نفرات ما با پنجاه هزار نفر از روس‌ها کشت و کشتار از دو طرف زیاد داشتیم.

روس‌ها به احمدشاه نامه می‌نویسند که شما گفتید که با ما طرف نیستید، پس چرا ژاندارم‌های شما جلوی قشون ما را گرفته‌اند. به روس‌ها می‌نویسند که اینها از ما نیستند، جزء متجاسرین هستند. به این علت روس‌ها وقتی نفرات ما را دستگیر می‌کردند فوراً تیرباران می‌کردند. ما هم در مقابل هرچه از روس‌ها می‌گرفتیم تیرباران می‌کردیم.

عده ما به اصفهان وارد شد. با رژیمان ۶ و با تمام اسلحه و قورخانه به طرف ایل بختیاری حرکت کردیم. از چهار لنگ و هفت لنگ بختیاری گذشتیم وارد خاک لرها طایفه چگینی و طایفه بایی‌ها شدیم. سرتاسر صحرا پر از چادر لرها بود. لرها جلوی نفرات ما را گرفتند. تصمیم داشتند ما را خلع سلاح کنند. من داوطلب شدم. با یک نفر بلد با پنجاه نفر سوار اسکادران رستم تنگه زادشیر را گرفتم که بدترین سنگر برای ما بود. یعنی لرها روی آن سنگر خیلی حساب می‌کردند.

چون عبور سربازان از آن تنگه بدون موافقت لرها ممکن نبود. بالاخره من آن تنگه را آزاد کردم. عده ما که از رژیمان^۳ هشت شیراز و رژیمان هفت کرمان با تمام قوا به ما رسیده بودند، از آن تنگه با شتر و قاطر که بار قورخانه داشتند به سلامتی گذشتند. مجدداً لرها جلوی ما را گرفتند. در آن هوای سرد که همه جا پر از برف

۱. مربوط به تصمیم دولت وقت به ترک پایتخت به علت ترس از اشغال تهران وسیله قوای روس‌های تزاری.
۲. دوستدار روس و سیاست استعماری آن.
۳. از تقسیمات لشکری ارتش قاجار.

بود، اول غروب جنگ شروع شد مدت دو ساعت جنگ کردیم. چون جنگ ما در جلگه بود، لرها نتوانستند موفق شوند. عقب نشینی کردند.

از لرها ۳۰ نفر کشته شدند و عده ما ۱۰ نفر کشته و پنج نفر تیر خورده داشت. فردا صبح به خرم آباد لرستان وارد شدیم. قلعه فلک الافلاک^۱ را تصرف کردیم. من با ۱۵۰ نفر سوار خودم در کاروانسرای محسن آباد سکونت کردیم. این کاروانسرا روبه روی شهر خرم آباد بود. بین ما یک رودخانه وجود داشت. برج های پشت کاروانسرا تماماً در تصرف عده ما بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

جنگ با ایل کلهر و برخورد با

روس ها در بیستون کرمانشاه

پس از ۲۰ روز که خوب خستگی بیرون کردیم، البته در این مدت کاملاً راحت نبودیم. گاه گاه لرها حمله هایی می کردند، ولی خوشبختانه چیزی نصیب شان نمی شد. هشت طایفه لر با ما طرف شدند که باید خلع سلاح شوید. طایفه چگینی، بایی، حسنونند، سگونند، بهرام وند و طایفه وریک وند تمام کوه های اطراف را گرفتند. ما هم از جان گذشتیم. تمام افسرها قسم خوردند که یک نفر نباید تسلیم شویم، مگر کشته شویم.

حرکت کردیم، جنگ شروع شد. ولی ما به طرف ایل نظرعلیخان که یکی از سرداران بزرگ ایلات است می رویم. لرها وقتی دیدند که از کشت و کشتار باک نداریم، چند نفر فرستادند پیش ما که اگر صد قبضه تفنگ به ما بدهید، ما به شما راه می دهیم که بروید.

جواب رد شنیدند. بعد از سه روز جنگ ما به ایل سگونند رسیدیم. چند تن با گناه و بی گناه کشته شدند. آقای امیرحشمت تبریزی با ۴۵۰۰ نفر مجاهد ترک همراه ما بود. لرها دیدند ما از جان گذشته هستیم، تسلیم شدند. خواستند به ما ملحق

۱. از قلعه های بسیار محکم دفاعی روزگار گذشته بود. این دژ به زمان سلطنت پهلویان زندان سیاسی بود.

شوند، ما حاضر نشدیم.

بعد آقای نظرعلیخان که رئیس رؤسای عشایر لرستان بود، با تمام سوار و پیاده خودش که شاید ۲۰ هزار نفر بود می خواستند به ما بفهمانند که من دارای این ایل هستم که از شما استقبال کردم. باری رفتیم به خاک نظرعلیخان. یک رودخانه عظیم در جلوی چادرپوش ایشان جاریست و در حدود ۱۰۰ چادر برای نفرات ایل خود زده، ولی چادر خودش سلطنتی است. چندین توپ که از سربازان و نظامیان به دست آورده، جلوی چادر نظرعلیخان سوار بوده است. هر وقت نظرعلیخان سوار و پیاده می شود، توپ خالی می کنند. آن رودخانه معروف است به شیروان. یک معصوم زاده یا پیرزاده هم در اینجاست به نام سید لره. تمام لرها به آن پیرزاده قسم می خورند و مورد احترام همه است.

لرها رئیسی بالاتر از نظرعلیخان ندارند، مگر حسینعلی خان پشتکوهی که از انگلیسی ها باج می گرفت. تمام لرها مطیع امرایشان بودند. ما پس از سه شبانه روز که مهمان نظرعلیخان بودیم و پذیرایی شایانی از ما به عمل آمد، از رودخانه عبور کردیم و به طرف ایل حرین جنگ ما در گرفت.

چند نفر از ایل حرینی ها را اسیر گرفتیم. فوراً تیرباران کردیم. تمام ایل حرینی ها رفتند پیش نظرعلیخان عارض شدند که ژاندارم ها بچه های ما را کشتند. از طرف نظرعلیخان تودهنی شدند. وقتی خیالمان از آنها راحت شد، رفتیم به ایل کلهران. در آن موقع عباس خان قبادی و سلیمان خان قبادی پسران داودخان کلهر، رئیس ایل بودند. چون با روس ها دوست بودند، جلوی ما را گرفتند.

دو شبانه روز با آنها زد و خورد کردیم. چون استقامت نیاوردند، فراری شدند. این ۱۰ روز به علت نرسیدن آذوقه، نفرات با بلوط زندگی کردند و اسب ها هم با برگ بلوط. پس از شکست ایل کلهر، به سوی پل زهاب حرکت کردیم. برادران شیرخان، علی اکبرخان و قاسم خان که رؤسای ایل سنجاب^۱ بودند، با تمام ایل خود به کمک ما آمدند. چون زد و خوردی نداشتیم با خیال راحت به سوی کُزند و ماهی دشت حرکت کردیم. چهار فرسنگ به کرمانشاه مانده بود که به ما خبر دادند روس ها به بیستون رسیده اند. با تمام قوا و همراهی ایل سنجاب رفتیم به بیستون.

زدو خورد ما با روس‌ها شروع شد.

به یاری خدا روس‌ها را عقب زدیم به صحنه. از اینجا به کنگور (کنگاور) رسیدیم. ابوالحسن خان پورزند در یورش تیر خورد. آن فتح به نام حبیب‌الله خان پیشوایی و بنده شد. سه ماه زمستان در گردنه کنگور و صحنه، ماتوی برف زندگی کردیم. تمام عده ما در زاغه‌ها زندگی می‌کردند.

پس از مدتی باراتف ۲۰ هزار نفر کمک از قزوین برای روس‌ها فرستاد. با رسیدن این عده روس‌ها حمله شدیدی را شروع کردند. ما ناچار شدیم در آن برف و سرما عقب‌نشینی کنیم. به محض اینکه خبر عقب‌نشینی ما به عثمانی‌ها رسید، علی احسان پاشا فرمانده عثمانی با هزار نفر به کمک ما آمد. او هم کاری از پیش نبرد. ما همان‌طور عقب‌نشینی کردیم تا رسیدیم به قصر شیرین و از آنجا به خانقین و قزل‌ریباط رفتیم. تمام عده ما مریض شدند. پس از ۲۰ روز روس‌ها خودشان را به ما رساندند. چون برای عثمانی‌ها اسلحه و نفرات زیادی رسیده بود، در خانقین جنگ شروع شد.

شکست و عقب‌نشینی روس‌ها

آن قدر از روس‌ها کشتیم تا آنها را آوردیم به پل زهاب. آن قدر از دو طرف کشته شده بودند که صحرا مثل کلاغ سیاه شده بود. برای هیچ یک از دو طرف ممکن نبود تا کشته شدگان را دفن کنند. فقط تعداد زیادی سگ که همراه ما بودند، جسد کشته شدگان را می‌خوردند.

در پل زهاب، دو شبانه‌روز از نبودن آذوقه ماندیم. به دستور حبیب‌الله خان شیبانی و مهدی‌قلی خان تاجبخش، چند رأس اسب‌هایی را که صاحبانشان کشته شده بودند، سر بریدند و نفرات از گوشت آن اسب‌ها، شکم خود را تا رسیدن آذوقه سیر کردند.

کم‌کم روس‌ها را به طرف کرد و از آنجا به ماهی‌دشت و هارون‌آباد که فعلاً به شاه‌آباد معروف است، عقب راندیم، و از آنجا به کرمانشاه و رودخانه قراسو و بیستون و از آنجا به صحنه و کنگ و روبه‌گردنه اسدآباد. در گردنه اسدآباد روس‌ها

تمام حیرت انگیز میماند در میدان جنگ مریدان
 رنجت بعد از آنکه میدانیم که نواز اوقتی که در
 عهد ملک همراهِ بود زانوقت که در یک کتف بر سرش
 یک لاله بود در برابر ملک در جنگ و او در
 نهم نامها در عهد ابرار از سردار باران نیز خوانده
 از زاده بنام خب در میان ~~شما~~ در مسقط
 نایب محنتی ماز در کتف در تمام عهد از آن گوشت سب
 زین کلامی کردم بر از آنجا در مسقط که در روز
 از لاله با هم در وقت به لاله اول اباد که شکر نامه اباد
 میگویند عجب زدم امیدم بر کرمانی ناز از آنجا به
 اعد فانیه فرزند لطف که تمدن به حنی و بنگلور
 از آنجا بگردن از لاله یک جنگ سخن زنده
 سبب چهارده است جنگ کردم نواز از علی
 سالان با شاه احمد کردم ~~سبب~~ نعت نواز

حمله سختی به ما کردند. عثمانی‌ها به فرمان علی احسان پاشا در مقابل روس‌ها ایستادگی سختی کردند. در این جنگ ۲۶۰ نفر از روس‌ها دستگیر شدند. مقدار زیادی سلاح از قبیل توپ و تفنگ به دست ما افتاد. وقتی به همدان رسیدیم، روس‌ها تمام آذوقه خود را آتش زده بودند تا به دست نفرات ما نرسد، سپس به طرف گردنه آوج عقب‌نشینی کرده بودند. ما همدان را تصرف کردیم. از همدان عده ما به طرف دولت‌آباد ملایر و عراق حرکت کردند و به تصرف ما درآمد.

پس از سه ماه زدوخورد، سپهسالار^۱ از تهران به قزوین نزد باراتف آمد که شما بیاید قزوین را رها کنید، هرچه می‌خواهید از آرزاق^۲ به شما می‌دهیم. سپهسالار یک عده از کجوری و کلارستاقی را گرفته بود و در قصر^۳ حبس کرده بود. جعفرخان^۴ برادر نبی خان کجوری را هم تیرباران کرده بود. وقتی فهمید که ما روس‌ها را شکست داده‌ایم و تهرانی‌ها منتظر ورود ما هستند، سپهسالار فوراً ولایتی‌ها^۴ را از حبس بیرون آورد.

نسبت به سالار فاتح کجوری و کریم‌خان سالار اکرم و سالار مکرم و معتضد السلطان، مهربانی نمود، و از آنها دلجویی کرد. ضمناً انگلیسی‌ها از بغداد به طرف خلیل پاشا وسیله عرب‌ها حمله‌ور می‌شود. خلیل پاشا شکست می‌خورد و به طرف یعقوبیه و قهریان و از آنجا به قزل‌رباط عقب‌نشینی می‌کند، و به علی احسان پاشا تلگراف می‌زند که شما هرچه زودتر با عده خود از همدان عقب‌نشینی کنید و گرنه در محاصره خواهی افتاد. باری عده ما هم به خاطر اینکه در محاصره نیفتد، عقب‌نشینی کردیم.

در فصل زمستان با چه زحمت، بنده و محمد علی بیک فرمانده، مأمور شدیم در پشت سر نفرات باشیم و با روس‌ها جنگ کنیم. روس‌ها هرچه فشار آوردند که از ما یک نفر دستگیر نمایند، نشد و در ماهی دشت و کردند جنگ سختی با ما کردند که در این جنگ ۶۰ نفر از روس‌ها و چند نفر از افسران آنها را دستگیر کردیم و به طرف صلاحیه فرستادیم. انگلیسی‌ها راه ما را از طرف قصر شیرین بسته بودند. ما فقط از طرف صلاحیه و کرکوک و موصل راه داشتیم.

۱. محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی. ۲. زندان قصر / معروف به قصر قجر.

۳. از خوانین خواجه‌وند کجور.

۴. ولایتی‌ها - کلارستاقی و کجوری مخصوصاً کلارستاقی‌ها.

لب آب دیاله که یک رودخانه عظیمی بود که فقط با قایق می‌شد از آن گذشت، به هر سختی بود با قایق نفرات خودمان را به آن طرف رودخانه بردیم. برای اینکه روس‌ها از قایق استفاده ننمایند، قایق‌ها را در آن طرف رودخانه به ساحل بردیم. از طرف دیگر انگلیسی‌ها هم به طرف صلاحیه آمدند و با عده خلیل پاشا زدوخورد را شروع کردند.

ادامه جنگ در خاک عراق

و بازگشت به تهران

ما هم عده خودمان را کشیدیم به طرف خلیل پاشا. بعد از دو روز جنگ، عده انگلیسی‌ها عقب‌نشینی کردند. بعد ما ایرانی‌ها را به طرف کرکوک فرستادیم. از آنجا رفتیم به سلیمانیه و از آنجا به سرحد ایران و ترکیه که قزلچه می‌گویند، یک رودخانه پر از قزل‌آلا دارد. ما از وجود آن ماهی‌ها زندگی می‌کردیم. از بلوط هم استفاده می‌کردیم.

یک عده از ژاندارم‌ها تصمیم گرفتیم که شب به قرارگاه روس‌ها حمله کنیم. این کار را انجام دادیم و از آنجا به طرف سردشت، بانه، بوکان و کردستان رفتیم. غنایم زیادی از روس‌ها به دست ما افتاد و باز به قرارگاه خودمان برگشتیم. این رشادتی که از خود نشان دادیم، درجه گرفتیم و یک ماه به ما راحت‌باش دادند. عثمانی‌ها هم حقوق معوقه ما را پرداخت کردند.

عثمانی‌ها بدتر از ما گرسنه بودند. بعد ما را آوردند به کرکوک. یک ماه نشده بود که گفتند روس‌ها حمله کرده‌اند. به طرف صلاحیه حرکت کردیم. پنج ماه با عده روس‌ها زدوخورد کردیم. روس‌ها را عقب راندیم به طرف پل‌زهاب. یک روز صبح بلند شدیم دیدیم روس‌ها بیرق سفید بلند کرده‌اند و اعلام می‌کنند که ما دیگر جنگ نداریم!

پس از این اعلان حرکت کردند به طرف کرمانشاه. ما وقتی فهمیدیم که جنگ

تمام شده، با عثمانی‌ها خداحافظی کردیم. به کرمانشاه و ملایر و عراق^۱ که حالا اراک نام دارد آمدیم. برای زیارت به قم رفتیم. وقتی به عده خودمان رسیدگی کردیم، از دوازده هزار نفر تنها چهار هزار نفر باقی مانده بود. رفیق بنده علیمردان خان در کنگور (کنگاور) فرار را برقرار مقدم دانسته به طرف تهران می‌رود.

ترک ژاندارمری و الحاق به نیروی علی اصغر خان ساعدالدوله

هیچ کس از زنده یا مرده بودن من خبر نداشت. حتی مادر بیچاره من که من تنها پسرش بودم، شب و روز کارش گریه بود. همسایه‌ها هم نسبت به ایشان بدبین بودند. چون بنده راکشته فرض می‌کردند، می‌خواستند مادرم را از کلارستاق بیرون کنند. از طرف دامادها هم به هیچ وجه مساعدتی نمی‌شد. مخصوصاً امین خان دادچهر زمین زراعتی مادرم را آتش زدند.

باری این زن با شهامت با اینها طرفیت کرد تا اینکه خداوند یوسف را به او رسانید. از مطلب خارج نشوم. بعد از ورود به تهران که تقسیم شدیم، یک عده به رژیم یک یوسف آباد رفتیم. یک عده به باغشاه رفتیم. پس از مدتی دیدم آقای سالار به من پیشنهاد کرد که از اداره ژاندارمری بیرون بیایید و با ساعدالدوله کار کنید. من جواب دادم با آن همه زحمتی که در جنگ کشیدم و به درجه سروانی رسیده‌ام چرا خارج شوم. من این کار را نمی‌کنم. سالار برای من قهر کرد. پیش خواهرم که همسرش بود گله کرد که عزیزالله ابداً به حرف من گوش نمی‌دهد. من جوان بودم، نمی‌دانستم که آقایان مایل نیستند که من در ژاندارمری بمانم و ترقی بکنم و آنها نتوانند به ما زور بگویند.

به هر طریق که شد بنده از ژاندارمری بیرون آمدم و به قزوین نزد ساعدالدوله رفتم. بعد از چندی سپهسالار به قزوین آمد و از آنجا رفتند تا با میرزا کوچک خان

۱. در گذشته به جز عراق عرب، در ایران به شهرهای ری، جنوب شرقی اصفهان، کرمانشاه، همدان و حتی خوزستان عراق عجم می‌گفتند.

بجنگند. در رودسر از میرزا شکست خوردند و به تنکابن رفتند. ضرغام پدر صمدخان^۱ پرچوری هم در رودسر کشته می شود. آقای اکرم الملک نوه سپهسالار از رودسر به طرف رحیم آباد فراری می شود.

من به اتفاق علی اصغرخان ساعدالدوله رفتیم در اشتستان که آن ده متعلق به سپهسالار بود. مرکز فرماندهی را آنجا قرار دادیم و تمام املاک قزوین سپهسالار، به دست ساعدالدوله بود. ساعدالدوله انقلابی بوده است. مشغول شد سرباز جمع آوری کردن. انگلیسی ها هم در قزوین هستند. هنوز اسلحه تهیه نکردیم. من فرمانده عده (نیروی) ساعدالدوله هستم. آنها را آموزش می دهم. ساعدالدوله و من دارای موزر و تفنگ هستیم. ابراهیم خان میار در شهریار نزد سالار مکرم می باشد. پس از چندی سالار ابراهیم خان را با ده نفر از زارعین شهریار نزد ساعدالدوله می فرستد. وقتی کلارستانی ها اطلاع پیدا می کنند که من در قزوین نزد ساعدالدوله هستم، قریب ۳۰ نفر از کلاردشت و بیرون بشم، آقای زکی خان با اسب و موزر و آقای محمد رئیس و حسینعلی خان، یدالله خان، حیدر نژاد، آقاقلی، میرزاجان، احمد خیاط و لطفعلی خان با اسب و ناصر لشکر با اسب، درویشعلی بیک و خانعلی بیک و خیلی های دیگر که نامشان را فراموش کرده ام، آمدند قزوین نزد من تا در خدمت ساعدالدوله باشند.

من همه را به ساعدالدوله معرفی کردم. بعد منزلی برای آنها تهیه شد. تمام مخارج آقایان به عهده ساعدالدوله بود. علی اصغرخان و ابراهیم خان در منزل من بودند. مشهدی علی هریجانی و زکریا پسر علی احمد مرزن آبادی و میرزا لطفعلی ملایری، دایی سالار پیش من بودند و من برای همه اسب تهیه کردم.

یکی از روزها کدخدای یکی از دهات نزد من آمد گزارش داد که یک عده مسلح به ده آنها آمده تقاضای سیورسات می کنند. من به ساعدالدوله اطلاع دادم. ایشان دستور دادند من بروم و ببینم چه می گویند و چه می خواهند. اگر مایل هستند بیایند جزء سربازان ساعدالدوله شوند. من به اتفاق زکی خان و ضرغام لشکر با تفنگ و موزر حرکت کردیم. بارها میرزا علی خان که اهل شیراز بود وقتی مست می کرد به من می گفت اگر دستور بدهید قوام شیرازی را کت بسته به حضورت

۱. ضرغام السلطنه پرچوری (لنگایی) فرزند پسری به نام صمدخان نداشته است. شادروان عزیزالله خان در این خبر دچار اشتباه اسمی شد.

می آورم. این مرد هم با من همراه بود که من موزر و اسب کهر ساعدالدوله را که به داوودخانی معروف بود تحویل علیخان شیرازی دادم. ما شدید پنج نفر حرکت کردیم. به ده که رسیدیم گفتند آنها رفته اند پشت اشتستان که یک معصوم زاده دارد، ما هم بدان سو رفتیم.

وقتی زکی خان و ضرغام لشکر به آنها رسیدند، زکی خان گفت شما چه کاره هستید؟ آنها بدون آنکه جوابی به سؤال او بدهند به سوی او تیراندازی کردند. زکی خان فوراً سنگر گرفت و مشغول تیراندازی شد. من خودم را به میرزا علیخان صاحب دیوانی شیرازی رساندم. گفتم علیخان امروز روز رشادت است، حالا که آنها تیراندازی می کنند باید آنها را خلع سلاح کرد.

جواب داد من به گور پدرم می خندم. دو نفر آدم با ۱۰۰ نفر چه کار می توانیم بکنیم. فرار کرد به طرف اشتستان به ساعدالدوله گفت چه نشسته ای، عزیزالله کشته شد، پاشید فرار کنیم! ساعدالدوله با میرزا علی خان به لشترگ فرار می کنند.

من رفتم جلوی آن عده را گرفتم مشغول جنگ شدید. فشنگ زکی خان تمام شد. فشنگ ضرغام لشکر هم تمام شد. از دور با من بدگویی می کنند که چرا آنجا رفته ای. من سینه خیز خودم را به بالای تپه رسانده بودم و آن عده بایستی از پشت آن تپه که من هستم بگذرند. نزدیک تپه که رسیدند من یکی از آنها را زدم قریب بیست قدم عقب رفتند. مجدداً حمله کردند که از آن دره بیرون بروند. یکی دیگر از آنها را زدم، فریادشان بلند شد. امان خواستند، همان طوری که دراز کشیده بودم دستور دادم عقب بروند. وقتی پایین رفتند، گفتم اسلحه ها را بریزید زمین، این کار را کردند. فرمان دادم پانصد قدم از اسلحه ها دور شوید. پس از آنکه از اسلحه ها دور شدند، از سنگر خارج شدم. سواره خودم را به اسلحه ها رساندم. زکی خان و ضرغام را صدا کردم که بیایید، آمدند دستور دادم تمام گلنگدن ها را بیرون بیاورند. تفنگ را به کول نفرات دادم حرکت کردیم. از آن جمع هفت نفر افسر بودند.

وقتی کلارستاقی ها فهمیدند که من فتح کردم، برای گرفتن تفنگ به طرف من آمدند. ساعدالدوله وقتی با دورین مرا جلوی عده دید که تیراندازی می کنم، فوراً خودش را به من رسانید. دستور داد که فرار او را کسی به من نگوید. ولی متأسفانه خود میرزا علی اصفرخان جریان را برای من صحبت کرد.

من آن ۸۵ نفر را با دو تیر خورده آوردم پشت اشتستان. ساعدالدوله آمد صورت مرا بوسید اظهار قدردانی نمود. آن هفت افسر را به منزلم بردم پذیرایی کردم. از آنها خواستم که پیش ما بمانند، حاضر نشدند. من چند نفر را مأمور کردم تا آنها را از آن گردنه رد کردند. نفرات خودم را با تفنگ‌های جمع‌آوری شده مسلح کردم. شب به ساعدالدوله خبر دادند بیست نفر از این عده قبل از آنکه ما آنها را اسیر کنیم از جلو رفته بودند به قزقلعه از آقای امیر انتصار که پسر عموی ساعدالدوله بود یک قبضه تفنگ و صد تومان پول گرفته و رفته‌اند. من شب با یک عده از ولایتی‌ها حرکت کردم رفتیم قزقلعه آقای امیر انتصار را ملاقات کردم.

به ما گفت پنج ساعت پیش از اینجا رفته‌اند. به اشتستان مراجعت کردم. فردای آن شب تفنگ‌هایی که گرفته بودم وسیله آقای خواجوی که قاطرچی ساعدالدوله بود، برای سپهسالار فرستادیم. عده نفرات ما به پانصد نفر رسید. تفنگ، فشنگ و لباس آنها را من خریداری می‌کردم و صندوق دار من هم علی اصغر درخشان بود.

پس از بیست روز ساعدالدوله مرا خواست و گفت آخر سزاوار است که پدرم با سن هشتاد سالگی با داشتن پسری مثل من برود برای ما مزداری بکند. من گفتم پس برای چه معطل هستیم؟ نفرات کافی که داریم، چرا حرکت نمی‌کنیم. ساعدالدوله از من خواست که شما باید قبل از من نزد سپهسالار بروید، چون من کمی کار دارم، پس از انجام آن خواهم آمد. من دویست نفر از نفرات سرباز را که همه ولایتی بودند، جمع کردم، به آنها پول دادم رفتند قزوین هرچه می‌خواستند خریدند. من هم دستور دادم که همه اثاثیه مرا از قبیل مفرش آبداری و غیره را که خیلی مرتب بود بار کردند. چهار بار فشنگ، یک بار پول سکه سفید، ۴۵ جعبه لیره عثمانی را هم ساعدالدوله به من داد تا خرج نفرات را بدهم. کلاً ۱۸ قاطر زیر بار و بنه من بود، حرکت کردیم.

از راه سلّم بار (سلان رودبار) و الموت به گاوبر رسیدیم، ناهار خوردیم. بعد من لطفعلی خان کیانی و میرزا لطفعلی، دایی سالار مکرّم را نزد مهذب‌الملک، پیشکار سپهسالار فرستادم تا برای نفرات من، جا و مکان تهیه نماید.

عده ما که به قلعه گردن رسید، لطفعلی خان کیانی مراجعت کرد. مهذب‌الملک

گفت چون سپهسالار به گردش رفته، شما بیاید در جلوی سردرب^۱ بمانید تا وضعیت شما را ببیند و دستور بدهد. من نفرات خودم را به سبزه میدان خرم آباد بردم. تمام تفنگچی های سپهسالار و اهل محل و بازاری ها به تماشای ما آمده بودند.

چون عده^۲ من همه دارای لباس زرد سربازی و کلاه زرد و تفنگ پنج تیر با دو قطار فشنگ وضعیت خوبی داشتند، من رفتم جلوی سردرب که سپهسالار در آنجا سکونت داشت، منتظر ماندم. وقتی سپهسالار از گردش برگشت به او اطلاع دادند که سربازان از اشتستان آمده اند. فوراً به سبزه میدان آمد و روی تپه که به ترکی تپه معروف بود، ایستاد. من به نفرات خبردار دادم، و بعد سپهسالار از نفرات بازدید کرد و به من نزدیک شد. من راپرت^۳ دادم که به دستور ساعدالدوله، بنده با این سربازان برای خدمتگزاری حضرت اقدس آمده ایم.

سپهسالار رو کرد به طرف شیخ نورالدین^۴ و عباس آقا^۵ وزیر ساعدالممالک که علی اصغر برای ما کمک خوبی فرستاده. بعد دستور داد پافنگ بدهیم. من هم پافنگ دادم و سربازها انجام دادند. روبه من کرد و گفت مرحبا عزیزالله، فرمان خوبی می دهی. من به اسم سپهسالار زنده باد گفتم، سربازان هورا کشیدند. فرمود اسعدالسلطنه را بگویند بیاید.

فوراً حاضر شد. دستور داد که منزل عالیه خانم را در اختیار عده علی اصغر بگذارید. ما را حرکت دادند در آن خانه مسکن کردیم. اسعدالسلطنه خواهرزاده سپهسالار، فوراً پانصد تومان وجه و چند رأس قصابی و ماهی آزاد برای بنده فرستاد. آقای حسین آقا وکیل الرعایا که پیشکار تمام کارهای سپهسالار بود نزد من آمد و گفت حضرت اقدس مرا مسئول مخارجات عده شما کرده است. هرچه احتیاج دارید از من بخواهید تا انجام دهم.

چند وقتی که در خرم آباد بودیم، یک روز سپهسالار دستور داد تمام سران و رؤسای ایل و گیل^۶ حاضر شوند. ایل شاهسونند، ایل سالار سعید رشوند قزوینی،

۱. دربخانه - کوشک محل سکونت حاکم، متصل به دارالحکومه.

۲. گزارش.

۳. از فقهای صاحب نام طایفه خلعت بری.

۴. عباس خان منتظم الممالک مشهور به وزیر در دستگاه خانی خلعت بری ها عهده دار رتق و

فتق امور بود. یک چند مقام وزارت گیلان را داشت.

۵. کرد و لر مهاجر و بومیان.

عده تنکابنی‌ها، عده کجوری‌ها و کلارستاقی‌ها که از دست ظلم و فشار سالار فاتح فراری بودند، همه حاضر شدند. سپهسالار رو کرد به ما و گفت من می‌خواهم فردا برای جنگ به سوی کجور و کلارستاق بروم. هر کس داوطلب است بگوید. هیچ کس حرف نزد. مرتبه دوم سپهسالار تکرار کرد، فقط رئیس شاهسوند و سالار سعید عرض کردند ما حاضریم، ولی به علت آشنا نبودن به محل نمی‌توانیم خوب جنگ کنیم. دست آخر از من سؤال کرد، عزیزالله تو چه می‌گویی؟

دست بلند کردم، استدعا می‌کنم این مأموریت را به بنده محول فرمایند، با کمال افتخار حاضرم. خیلی خوشش آمد. فرمود آقایان بروند کاری ندارم. بعد به من فرمود، من از شما خیلی ممنونم که مرا زیر منت دیگران نگذاشتی. چون عده تو مال علی‌اصغر است، باید شما پیش جنگ باشید. فردا صبح با تمام عده خودت بیا نزد من و با دستور من به طرف ولی‌آباد حرکت کن.

فردا در جلوی سردرب حاضر شدم. سپهسالار دستور داد شما با عده خود به طرف ولی‌آباد بروید تا من به آنجا بیایم و از ولی‌آباد حرکت کنید بروید عباس‌آباد. بنده طبق دستور عمل کردم. دو روز در ولی‌آباد ماندم تا سپهسالار وارد شد. بنده را خواستند، دستور دادند یک جوخه از سربازان خودت را بگذارید جلوی منزل من کشیک بدهند و از قول من به میرزا مسیح‌خان سرتیپ بگویید عده قزاق‌های خودش را از جلوی منزل من بردارد. من فوراً دستوراتشان را انجام دادم. فردا به دستور سپهسالار به نشتارود رفتم، و پس از من سپهسالار وارد شد. به من فرمود که شما به عباس‌آباد نروید، به خشک‌بور بروید و فردا بیایید از من دستور بگیرید و بعد حرکت کنید.

جدایی عزیزالله‌خان از ساعدالدوله

و نیروی تنکابن

چون برادر سپهسالار، سردار کبیر با کجوری و کلارستاقی همدست بود و فهمید که آنها نمی‌توانند با سپهسالار مقابله کنند، ناچار هستند تسلیم او شوند. در

این وضع ممکن است سپهسالار بفهمد که برادرش سردار کبیر با کلارستاقی‌ها و کجوری‌ها همدست می‌باشد. به همین علت شیخ نورالدین خلعت‌بری و چند نفر دیگر را فرستاد به کجور و کلارستاق و آهنگرکلا. مردم کجور و کلارستاق به سردار کبیر گفتند ما قادر به جنگ با سپهسالار نیستیم، شما کاری بکنید که سپهسالار به تنکابن برگردد، ما همه به خدمت او خواهیم آمد. وقتی که سردار کبیر از کلارستاق برگشت، سپهسالار مرا احضار کرد و گفت ما به شهسوار برمی‌گردیم. یک چند روزی در آنجا هستیم و بعداً به سوی کلارستاق حرکت می‌کنیم. من عده را به طرف شهسوار حرکت دادم و سپهسالار پشت سر ما وارد شهسوار شد. چند روز که گذشت، هیچ کسی از کلارستاقی و کجوری به شهسوار نیامدند. بیشتر آنها به تهران فرار کردند. سردار کبیر هم به دستور سپهسالار حاکم محال ثلاث شد. کجوری‌ها و کلارستاقی‌ها وقتی فهمیدند کار من پیش سپهسالار و ساعدالدوله خیلی گرفته است، آقای سالار مکرم و امین‌خان و میرزا عبدالله خان فقیه و میرزا احمدخان دیوسالار کجوری، شرحی به من می‌نویسند که ما شنیده‌ایم که شما با یک عده به تنکابن رفته‌اید و به دستور سپهسالار مشغول برادرکشی شده‌اید. به محض رسیدن این کاغذ بروید به کلارستاقی و کجوری ملحق شوید. طوری نقشه کشیدند که کاغذ آنها به دست ساعدالدوله در قزوین می‌رسد.

ساعدالدوله از این جریان ناراحت می‌شود که چطور ممکن است من پیش کلارستاقی‌ها و کجوری‌ها بروم. نامه‌ای به پدرش سپهسالار می‌نویسد که عزیزالله خان را با عده‌اش به همراه خودتان به قزوین بیاورید. سپهسالار بنده را احضار می‌کند که شما با عده خودت باید با من به قزوین بیایید و هر روز ده نفر از سواران ولایتی باید مرا همراهی کند.

من اطاعت کردم، از راه الموت رفتیم به قزوین پشت اشتستان که رسیدیم، سپهسالار به من گفت شما با عده خودتان بروید به اشتستان و فردا خودت بیا به نجف‌آباد پیش من.

شب در اشتستان ماندم و فردا به اتفاق نوکر حسین رفتم به نجف‌آباد خدمت سپهسالار شرفیاب شدم. ایشان دویست تومان به من مرحمت کردند و فرمودند برو قزوین و سر و وضع خودت را مرتب کن. من رفتم قزوین شب در منزل میرزا علیخان که یکی از دوستانم بود سپری کردم. صبح که مشغول صبحانه بودم دیدم در

می‌زنند. نوکرم حسین رفت در را باز کرد. دیدم میرزا لطفعلی ملایری، تا مرا دید شروع کرد به گریه کردن. سؤال کردم چه شده؟ چرا گریه می‌کنی؟
گفت چرا گریه نکنم. عده شما را به دستور ساعدالدوله خلع سلاح کردند. تمام ولایتی‌ها و سربازان را توقیف نموده‌اند. فقط من فرار کردم که حالا پیش شما هستم.

وقتی این خبر را شنیدم، خیال کردم تمام دنیا را سرم کوبیده‌اند. به حسین دستور دادم اسب‌ها را حاضر کرد. سوار شدم آمدم نجف آباد. ساعدالدوله با اسعدالسلطنه و مهذب‌الملک توی خیابان قدم می‌زدن من هیچ اعتنایی به او نکردم. ساعدالدوله خودش آمد جلوی اسب مرا گرفت و سؤال کرد عزیزالله خان چرا با من این‌طور رفتار کردی؟

من جواب دادم حضرت والا در مقابل آن همه جانبازی و فداکاری که بنده با عده خودم انجام دادم و به جز انجام اوامر سپهسالار و حضرت‌عالی چه گناهی یا خلافتی از بنده سرزده که دستور فرمودید محمدخان و میرزا علی صاحب دیوانی، افراد بی‌گناه مرا خلع سلاح و زندانی نمایند؟ باید به عرض مبارک برسانم که بنده دیگر به جناب‌عالی و حضرت سپهسالار خدمت نخواهم کرد. انشاءالله به تنکابن که تشریف آوردید بی‌گناهی بنده به شما معلوم خواهد شد. من خدمت سپهسالار رفته عرض کردم بنده ۱۰ سال است به کلارستاق نرفته‌ام. تمنا دارم بنده را مرخص فرمایید. سپهسالار فرمود مگر شما با علی اصغر حرکت نمی‌کنید؟ عرض کردم حضرت ساعدالدوله دیگر به بنده احتیاجی ندارد. جریان خلع سلاح نفرات خودم را به عرض ایشان رساندم. خیلی ناراحت شد، صدا زد علینقی، غلامرضا بیاید فوراً بروید علی اصغر را بگویید بیاید. ساعدالدوله به آنها گفت به پدرم بگویید ایشان به شکار رفته است.

سپهسالار پس از شنیدن این خبر گفت حالا که علی اصغر این کار را درباره شما انجام داده است، من به شما مرخصی می‌دهم به شرطی که کار شخصی شما تمام شد، از راه کندوان به تهران بیایید. رفته دست ایشان را بوسیدم. ایشان هم صورت مرا بوسید. چهل عدد اشرفی به بنده مرحمت کردند و فرمودند من فعلاً بیشتر نداشتم.

من از منزل سپهسالار بیرون آمدم. نوکرهای سپهسالار جلوی مرا گرفته و

خواهش کردند که با ساعدالدوله به هم نزنم، اصلاح کنیم.

حسین اسب مرا آورد سوار شدیم به اشتستان که رسیدیم دیدم ولایتی ها مثل جوجه های بی مادر در گوشه ای نشسته اند. وقتی محمدخان و میرزا علی خان مرا دیدند مخفی شدند. به ولایتی ها گفتم با من بیایید. رفتم درب انبار اسلحه را شکسته، تمام تفنگ ها را دادم تحویل آنها، هرچه توانستند فشنگ گرفتند. چند رأس مال حاضر کردند. دو رأس را پول سفید بار کردند. پنجاه عدد لیره و چهل عدد اشرفی و مفرش و آبداری و غیره را بار اسب کرده به طرف طالقان حرکت کردیم.

بعد از دو روز وارد دیزان و لهران شدیم. از ما که جمعا ۴۰ نفر هستیم خیلی خوب پذیرایی کردند. فردای ورود به طالقان، ناهار را میهمان امین الشریعه بودیم. شام در جوستان میهمان مشهدی علی آقا و ناهار روز بعد را میهمان میرزا آقاییک ده دری بودیم. عصر همان روز در یک هوای سرد پاییزی با یک عده طالقانی به سوی مازندران حرکت کردیم.

من به آقای ابراهیم خان و علی اصغر خان گفتم با من همراه باشند. وقتی به خزه لات رسیدم، توقف کردم تا دیگر همراهان به من برسند. وقتی هم رسیدند تصمیم گرفتم چون هوا سرد و برفی است شب را نزد زهراخانم عیال علیمردان خان بمانیم و فردا به سوی مرزن آباد حرکت کنیم.

به خاطر همراهی مشهدی علی هریجانی با ما، از من خواهش کرد که ناهار را در مکارود^۱ مهمان او باشیم. پس از صرف ناهار به سوی مرزن آباد حرکت کردیم. وقتی به گردنه کوشک رسیدیم، دیدم یک جوان رعنا با قد نیم متری بر یک الاغ سفید سوار است! رسید به ما سلام کرد، چون او را نمی شناختیم، ابراهیم خان گفت آقای اسداله خان است. اظهار ارادت کردیم. جلوتر که آمدیم آقایان شروع کردند به تیراندازی. وقتی به حیاط منزل وارد شدیم مادرم جلو آمد. او را بغل کردم، دست مادر زحمت کشم را غرق بوسه کردم. شب همه همراهان مهمان مادرم بودند. صبح پس از صرف چای هر یک به سوی منزل خود رفتند.

۱. منظور مکارود کوهستان است نه مکارود کلاردشت.

کنکاش و اتحاد خوانین کلارستاق

با عزیزالله خان

وقتی آقایان کلارستاقی‌ها اطلاع پیدا کردند که من وارد کلارستاق شدم، همه برای دیدن من آمدند. با من اتحاد کردند و به بعضی از آنها تفنگ دادم. آنهایی که بین من و ساعدالدوله را به هم زدند وقتی فهمیدند که من به کلارستاق آمده‌ام، سالار مکرّم امین خان را می‌فرستد که مبدا در کلارستاق خلاف میل آنها کاری انجام دهم. خوشبختانه تا امین خان بیاید، تمام کلارستاقی‌ها با من عهد بسته بودند. پس از آنکه من فرح خانم دختر عموی خودم را که زن مرحوم صمصام بود عقد کردم و به منزل آوردم وضع خیلی بدتر شد و آقایان کمر قتل مرا بستند. کارها کردند، شاهد قضیه، ابراهیم خان و لطفعلی خان کیانی هستند. آنها می‌دانند که اکبرخان و عنایت گرمابکی و خیلی‌های دیگر برای ترور من معین شده بودند، ولی به فضل خدا، یک مو از سرم کم نشد و مخالفین دندانشان سنگ خورد!

سران طایفه فقیه، معتضدالسلطان و شفیع خان نیز به مرزن‌آباد آمده با من اتحاد بستند. امین خان و تمام الاملی‌ها، غلامعلی نجار، ناصر لشکر، عنایت‌اله خان، حبیب‌اله خان، میرزا شکراله بلوک‌باشی پدر کربلایی کاظم مقیمی، رضاخان براری، کربلایی حسن خان کلاتی مرا دعوت می‌کنند. من به اتفاق ابراهیم خان و علی حسین خان و نوروزعلی خان و عیسی خان و باباخان و زکریا حرکت کردیم. پشت مرزن‌آباد که رسیدیم، دیدیم لطفعلی خان کیانی با تفنگی که از قزوین آورده بود، برای مرزن‌آباد می‌رود. وقتی به او رسیدم سلام کردم، موزری که زیر قطار من بود کشیدم و به او حمله کردم. خان از ترس خودش را توی بوته‌ی ورگان پرت کرد.

بعد همراهان آمدند شفاعت کردند. همان شد، از فردا به طرف من آمد و هنوز هم با یکدیگر هستیم. بعد از آنکه من از قزوین به کلارستاق آمدم، ساعدالدوله هم از راه الموت به طرف تنکابن می‌آید. به خاطر شکایت جلال بیگ و ولی آقای خواجوی، شاهزاده عین‌السلطنه را دستگیر می‌کند و زندگی او را تاراج می‌کند و

دستور می دهد که قلعه او را نیز خراب کنند. وقتی هم که ساعدالدوله به تنکابن وارد می شود، تمام مردم تنکابن حاضر شدند که برای انتقام جویی به کلارستاق حمله کنند. ساعدالدوله شرحی برای من می نویسد که شما با تمام عده خود فوراً پیش من بیایید. جواب دادم من دیگر به درد شما نمی خورم.

حمله قوای ساعدالدوله به کلارستاق

و کجور

ساعدالدوله برای اینکه از مردم کجور و کلارستاق زهرچشم بگیرد، یک دستگاه پراخود^۱ تهیه می کند و پنج دستگاه کرجی^۲ هم به اطراف آن وصل می نمایند و بعد کلیه نفرات خود را سوار پراخود می کند و از راه دریا به سوی کجور حرکت می کند، تا شب در... وسیله کرجی در ساحل پیاده شوند. اول سالار فاتح را دستگیر نموده و کلیه نفرات او را قلع و قمع نماید، سپس به کلارستاق حمله نماید. اما از آنجایی که خداوند یارش نبود، دریا کولاک می شود و تمام عده او دریا زده می شوند. آنچنانکه قادر به سر پا ماندن نبودند. کرجی هایی هم که به کشتی بسته شده بودند، بر اثر طوفان از آن جدا شدند و ساعدالدوله وقتی دید برای پیاده شدن، وسیله ای ندارد، ناچار همان شب به تنکابن برگشت و او و عده اش جنگ ناکرده فرار کردند. بعد از این واقعه نقشه کشید که از راه خشکی حمله نماید. تعداد صد نفر از تنکابنی و کلارستاقی ها را می فرستد به طرف کلاردشت. محمد پوستین دوز و اسداله خان لک و عنایت پسر عمه اش آمدند وارد شدند به توپرده. نقیب السادات می رود کجور خدمت سالار فاتح جریان را به او اطلاع می دهد.

سالار فاتح محمودخان دیوسالار را با یک عده کالجی و نبی خان و ربیع خان قهرمان جنگ، با یک عده رفتند وارد کلاردشت شدند. من هم در مرزن آباد بودم. امین خان آدم فرستاد پیش من که فرار کنیم. به قاصد گفتم به امین خان بگویید من

۱. پراخود واژه ای روسی و مفهوم کشتی دارد.

۲. قایق بزرگ نفریر.

فرار نمی‌کنم، به فکر خودش باشد.

همه کجوری‌ها پیش من آمدند. پس از صرف چای به طرف کلاردشت حرکت کردند. فردای آن روز در کلاردشت جنگ شدیدی شروع شد. نفرات ساعدالدوله شکست خوردند و عده زیادی کشته شدند. عنایت همشیره‌زاده آقامحمد را اسیر کردند. ضرغام آمد پیش من که دستم به دامن، ما را از دست کجوری‌ها حفظ کنید. من هم آنها را گرفتم بردم حسن‌کیف نزد نبی‌خان کجوری، از او خواستم از غارت کردن مردم میچکار صرف‌نظر کند و عنایت میچکاری را که دستور اعدامش صادر شده بود با پرداخت سیصد تومان آزاد کردم.

پس از اینکه ساعدالدوله را شکست دادند به کجور برگشتند. چندی که از این واقعه گذشت، آقای معتضدالسلطان فقیه نامه‌ای برای من نوشت که امروز روز برادریست، باید تشریف بیاورید قشلاق^۱. من هم با تمام عده خودم به قشلاق حرکت کردم. شب را در منزل قاضی در علف‌کلای چالوس ماندم و فردا به هرته کلا رفتم. پس از دو روز به نورسر حرکت کردم. یک هفته گذشت، ربیع و کلیه طایفه متکا که در نورسر ساکن بودند، نفرات طایفه خود را در تاریکی شب وارد نورسر می‌نماید و در منزل برادرش اسکندر جا و مکان می‌دهد. صبح زود جنگ شروع شد. اسکندر و عیالش که اهل متکا بودند کشته می‌شوند. میرزا رحمت‌اله فقیه و صفرعلی‌خان قزایاق کشته شدند و دست ابراهیم نورسری تیر خورد. من در بین راه سیب‌ده بودم و شفیع‌خان فقیه در نمک‌آبرود بود. نفرات ساعدالدوله با این کشت و کشتار عقب‌نشینی می‌کنند تا پس از چندی مجدداً حمله نمایند.

جریان به سالارفاتح اطلاع داده می‌شود. ایشان با تمام نفرات کجوری خود را به نورسر می‌رسانند. من پیش جنگ می‌شوم و عده ساعدالدوله را تعقیب می‌نمایم.

جنگ عباس‌آباد تنکابین

در عباس‌آباد چهار نفر از نفرات ساعدالدوله را نفرات من دستگیر می‌نمایند و

۱. به آبادی‌های موجود میان دو رودخانه نمک‌آبرود و چالوس رود از دریا تا دامنه کوهستان، قشلاق کلارستاق گفته می‌شد.

تحويل سالارفاتح می‌دهم. سالارفاتح رفیع نام ترک را تیرباران می‌نماید و تصمیم داشت شیخ رمضان‌الاملی را که فعلاً به نام یعقوبی معروف هستند، تیرباران کند. غلامعلی خان نجار نزد من آمد گفت نگذارید او را اعدام کنند. رفتم او را از معتضد گرفتم.

پنج روز در عباس‌آباد بودیم. یکی از شب‌ها از نشتارود به ما خبر دادند که ساعدالدوله می‌خواهد به ما شبیخون بزند. همه در سنگرها رفتیم و منتظر ورود نفرات ساعدالدوله شدیم. نصفه‌های شب بود که سالارفاتح رؤسای تمام طایفه‌ها را خواست. با ما مشورت کرد که آیا می‌توانیم با نفرات ساعدالدوله جنگ نماییم یا خیر؟

همه گفتند از عباس‌آباد عقب‌نشینی کنیم برویم به نمک‌آبرود، چون نمک‌آبرود مرز بین کلارستاق با تنکابن می‌باشد، در آنجا با ساعدالدوله جنگ نماییم.

از من سؤال کرد شما چه می‌گویید؟

گفتم بنده به شما قول شرف می‌دهم که در جنگ فاتح خواهیم شد. شما عده کالجی‌ها را به بنده بدهید تا من بدانم با ساعدالدوله. وقتی این پیشنهاد را کردم، دست‌آورد مرا سوی خود کشید و صورت مرا بوسید و بعد گفت، آقایانی که می‌خواهند به کلارستاق بروند، یک خواهش دارم. اسلحه‌های خود را برای ما بگذارند، چون نفرات ما به اسلحه احتیاج دارند، تا من ساعدالدوله را وسیله برادران ولایتی شکست ندهم بر نمی‌گردم. من علی کالجی هستم، هیچ وقت از مرگ نمی‌ترسم. یا باید این بچه... را شکست بدهم یا نعش مرا به کالج ببرند.

سالارفاتح یک مرد باسواد و تاریخ‌دان بود. از آن گذشته یک مرد جنگی بود. به هر حال همه حاضر شدند در همان نقطه با نفرات ساعدالدوله بجنگند. تا صبح در سنگرها ماندیم. با اینکه باران شدید می‌بارید و نفرات ما تا کمر در آب بودند، ساعت ۶ صبح عده ساعدالدوله رسیدند.

صف اول ۱۰۰ نفر به فرماندهی پرویزخان یکی از افسران فراری ژاندارمری که در خدمت ساعدالدوله بود.

صف دوم ۱۰۰ نفر به فرماندهی علیمردان‌خان کلارستاقی.

صف سوم ۱۰۰ نفر به فرماندهی میرزا علی اصغرخان صاحب دیوانی.

صف چهارم ۱۰۰ نفر به فرماندهی محمدخان ترک.

صف پنجم ۱۰۰ نفر به فرماندهی شخص ساعدالدوله.

سنگر نفرات کجوری لب رودخانه کاظم رود بود. سنگر نفرات من سر راه کورکلا^۱ تعیین شده بود. وقتی نفرات پرویزخان بانفرات ولایتی روبه رو شد، دستور تیراندازی داد، چنان فشاری آورد که کجوری ها پا به فرار گذاشتند. من غلامعلی خان نجار را فرستادم جلوی راه کورکلا دیده بانی کند تا مبادا دشمن جناح چپ ما را تصرف نماید. بر اثر تیراندازی زیاد، من نتوانستم داخل سنگر طاقت بیاورم. از سنگر بیرون آمدم، لباس من زرد بود و لباس عده ساعدالدوله هم مانند لباس من از یک رنگ بود. من به ملک آرا گفتم زود کلک^۲؛؟ خود را بیرون بیاور تا من بپوشم. او فوراً کلک خودش را به تن من کرد.

جز نوروزعلی خان هیچ کس از هم سنگری های من پشت سرم از سنگرش بیرون نیامد. حتی ابراهیم خان و امین خان و محمد زکی خان همه در سنگرها پناه گرفتند. من به اتفاق نوروزعلی خان به جلو رفتم تا به سنگر کجوری ها رسیدیم. دیدم تمام نفرات در حال فرار هستند. هرچه گفتم کمی صبر کنید تا من جلو بروم، همه در حال فرار فریاد می زدند:

جان خان آقاره کُشندِه^۳!!

در همین حال آقایان کریم خان و نبی خان و قهرمان جنگ را سوار بر اسبم دیدند که می خواهند فرار کنند. من و نوروز علیخان وقتی به لب رودخانه رسیدیم، نفرات ساعدالدوله را دیدیم که خود را به سنگر کجوری ها رسانیده اند. من یک شانه فشنگ موزر به سوی آنها شلیک کردم. عده ساعد خود را به رودخانه زدند تا از آن عبور کنند و سنگرهای کجوری ها را تصرف نمایند. وقتی من و نوروزعلی داخل سنگر شدیم سه چهار نفر را که در آب رودخانه بودند زدیم. بقیه از رودخانه عقب نشستند. در این بین یک نفر پولی که باباجان نام داشت، با تنگ ورندل خود را به من رسانید. بعد از او غلامعلی خان هم خودش را به من رسانید. ما چهار نفر به آب

۱. از روستاهای عباس آباد واقع در ۱۵۰۰ متری جنوب آن.

۲. شاید منظور از کلک، کپنک مشهور، همان تن پوش کوتاه نمدی باشد.

۳. به جان خان (سالار فاتح) شما را می کشند.

زدیم.

همین که از رودخانه بیرون آمدیم، از پشت یک بوته انار به سوی ما شلیک کردند. باباخان پولی تیر می خورد. من در جا، نفری که از پشت بوته انار شلیک کرده بود، آنچنان زدم که کوچکترین حرکتی نکرد. باباخان را به نوروزعلی تحویل دادم تا به آن طرف رودخانه ببرد. مجدداً خودش را به من رسانید. من با این دو نفر عده شکست خورده ساعدالدوله را دنبال کردیم و از رودخانه دوم هم عبور دادیم. قریب ۱۹ نفر کشته شدند. هیچ اسیری گرفته نشد، وقتی به لب رودخانه پسنده رسیدیم، محمدباقرخان و شفیع خان با چند نفر دیگر از طایفه فقیه خود را به من رساندند. پشت سر آنها نبی خان با عده خودش به ما ملحق شد. من از نبی خان خواستم تا با عده ما قاطی نشود، من با همان چند نفر عده که همراهم بودند ساعدالدوله را دنبال می کردیم تا لب رودخانه پسنده.

در اینجا آقای ساعدالدوله بر اثر خستگی و دستپاچگی به داخل آب می افتد. چون چکمه به پا داشت و پراز آب شده بود، نمی توانست خود را از آب بیرون بکشد. همین که به لب رودخانه می رسید پایش لیز می خورد به داخل آب رودخانه می افتاد. من و عده ام در لب رودخانه او را تماشا می کردیم. چند بار نفرات من می خواستند به او شلیک کنند من مانع شدم. تا علیمردان خان تفنگش را دراز کرد و ساعد لوله تفنگش را گرفت و از آب خارج شد.

در راه علیمردان خان به ساعد گفت اولین کسی که به لب رودخانه رسید، عزیزالله خان بود. نفرات من خواستند تو را بزنند، ولی عزیزالله خان مانع شد. من می خواستم تا نشتارود آنها را تعقیب کنم. در همین موقع سالارفاتح پای پیاده خودش را به من رساند، مرا در بغل گرفت و صورتم را بوسید. وقتی فهمید تصمیم دارم باز هم ساعدالدوله را دنبال کنم، راضی نشد. گفت تو امروز مرا در میان ایل وگیل سربلند کردی. تمام کجور و کلارستاق برایم هورا کشیدند. یک مرتبه امین خان از میان جمعیت، خودش را به من رساند و صورتم را بوسیدن گرفت. می گفت:

ای من قریان برادر رشیدم بشوم.

سالارفاتح روبه او کرد و گفت خان دیدی همین برادر میهمان ما، من و تو را

چطور سربلند کرد؟

به لطف خدا اینجا هم فتح به نام من شد. کیانی و سایر آقایان بودند، سؤال

کنید که دروغ نگفته باشم. فردا ناهار را در نشتارود خوردیم و به سوی تنکابن حرکت کردیم. تجار و خوانین به استقبال ما آمدند. شب به خرم آباد رفتیم. کجوری ها ناگهان دست به غارت زدند. قهرمان کجوری در گلیجان، عباس آقای وزیر را دستگیر کرد و مبلغ پنج هزار تومان از او گرفت. نامردی را به جایی رسانید که به خاطر چند عدد اشرفی که به گیسوان دختران وزیر آویزان بود، دستور داد آن گیسو را بریدند و اشرفی ها را تصرف کرد. بعد هم شروع کرد به غارت خانه و زندگی مردم. من وقتی چنین دیدم، نفرت خودم را مأمور کردم تا جلوی منزل تجار و مالکین کشیک بدهند و مانع غارت شوند.

ساعداالدوله با طرفدارانش در جنگل پشت قلعه گردان پنهان بود. پس از اینکه یک هفته در خرم آباد توقف کردیم، از طرف میرزا کوچک خان، سلطان حسن خان با یک عده سرباز و آقای معزالسلطنه خواجه نوری آمدند، تنکابن را به آنها تحویل دادیم و خودمان برگشتیم به کلارستاق و کجور.

تا اینکه دولت ایران از دولت انگلیس تقاضای کمک نمود تا بتواند از شر میرزا کوچک خان راحت شود. رضاخان، سرتیپ ایوب خان، سرتیپ علیشاه، سلطان حاج علیخان با چهار هزار نفر قزاق به ریاست وریا که یک نفر وکیل باشی^۱ روس ها بود و به سرتیپ های ما ریاست داشت به طرف رشت حرکت می کنند و انگلیسی ها هم سربازان خودشان را از قزوین به طرف رشت حرکت می دهند. عده میرزا کوچک خان هم برای جلوگیری از سربازان روس و انگلیس به طرف پل منجیل حرکت می کنند. زدوخورد شدیدی بین آنها درمی گیرد. چون حریر میرزا کوچک خان نشدند، ناچار انگلیسی ها میرزا کوچک خان را بمباران کردند و عده میرزا کوچک خان ناچار به طرف امامزاده هاشم عقب نشینی می کنند. در آنجا هم وسیله انگلیسی ها بمباران می شوند. در اینجا جنگلی ها به طرف تنکابن حرکت می کنند به خیال اینکه سالارفاتح در خرم آباد است که به او ملحق بشوند، ولی سربازها که آنها را تعقیب می کردند، در قلعه گردن جلوی جنگلی ها را می گیرند.

پس از کمی زدوخورد، بعضی از رؤسای جنگل عده خودشان را می گیرند به عقب برمی گردند. فقط دکتر حشمت طالقانی و معزالسلطنه با ۴۰۰ نفر عده جنگلی

به قزاق‌ها تسلیم می‌شوند. ولی میرزا کوچک‌خان با هفت نفر به قریه کشکوه می‌روند و مهمان امیرخان می‌شوند. امیر صبح به خرم‌آباد می‌آید و در حضور من و عده دیگر به ساعدالدوله می‌گوید، میرزا کوچک‌خان در منزل من می‌باشد.

ساعدالدوله مقداری قند و چای و مقداری آذوقه توسط امیرخان برای میرزا کوچک‌خان می‌فرستد. پس از اینکه امیرخان لوازم را به میرزا کوچک‌خان تحویل می‌دهد، برمی‌گردد پیش ایوب‌خان سرتیپ گزارش می‌دهد که میرزا کوچک‌خان منزل من است. ایوب‌خان یک نفر وکیل باشی و چهار نفر سرباز را مأموریت می‌دهد تا بروند و میرزا کوچک‌خان را دستگیر نمایند.

وقتی که به کشکوه وارد شدند و منزل امیرخان را محاصره کردند، فهمیدند که میرزا کوچک‌خان فرار کرده است. از زن امیرخان پرسیدند، جواب داد که تقریباً یک ساعت می‌شود که از منزل خارج شده است. به دنبالش حرکت کردند. وقتی به او رسیدند دستور ایست دادند، همراهان میرزا خواستند شلیک کنند، اما او مانع شد. بعد میرزا به وکیل باشی و سربازان نزدیک شد با هم صحبت کردند. کوچک‌خان به وکیل باشی پیشنهاد می‌کند که بیا با هم به جنگل برویم. وکیل باشی حاضر نمی‌شود. چون افسراد میرزا کوچک‌خان پشت سنگ‌ها مواظب اوضاع بودند، وکیل باشی حرکت نمی‌کرد کاری انجام دهد. وقتی میرزا کوچک‌خان خواست برود، چند عدد لیره به وکیل باشی و چند عدد هم به سربازان داد.

امیرخان خدمت ایوب‌خان سرتیپ می‌رسد و گزارش می‌کند، به طوری که شنیدم ساعدالدوله جریان را به میرزا کوچک اطلاع داده و او هم فرار کرد. ایوب‌خان فوراً دستور می‌دهد که ساعدالدوله را دستگیر کنند. ساعد می‌فهمد، مال و اموال خودش را می‌گذارد به نشتارود فرار می‌کند.

آنجا وسیله کرجی سلیمان ترکمن به آستارا و از آنجا می‌رود به تبریز نزد پدرش، چون سپهسالار در آن زمان والی آذربایجان بود. من و امین‌خان را سربازان دستگیر می‌کنند که شما باید جای ساعدالدوله را بگویید. ما و چند نفر دیگر را چند روز زندانی کردند. چون حاجی علی‌خان سرهنگ با من دوست بود ما را از زندان آزاد و مرا به سروان غلامحسین‌خان که مأمور جمع‌آوری اسلحه مردم کلارستاق بود تحویل داد تا با او در جمع‌آوری اسلحه کلارستاقی‌ها همکاری نمایم. همه به کلارستاق آمدیم، محمدامین‌خان شبانه به تهران فرار کرد.

خلع سلاح مردم کلارستاق و کجور

من به اتفاق سروان غلامحسین خان تمام سلاح مردم را جمع آوری کردیم، تحویل دادیم و رسید دریافت کردیم. وقتی ایوب خان سرتیپ با عده خودش به کلارستاق می آید، سروان غلامحسین خان از من اظهار رضایت می کند. ایوب خان سرتیپ به پاس این زحمت، یک شرحی تقدیر برایم می نویسد که عزیزالله خان جزو عده دولت است. خودش و کلیه فامیل و بستگانش از کلاردشت و قشلاق از دادن سیورسات معاف می باشند. سربازان حق هیچ گونه آزار و اذیت را نسبت به آنها ندارند. ولی بقیه مردم سخت در مضیقه بودند.

پس از مدتی از کلارستاق به سوی کجور حرکت کردند. مردم کجور همه به تهران فراری شدند. بعد از سرتیپ ایوب خان، یک نفر روس به نام باروچیک به اتفاق علی اف مترجم به کلارستاق آمدند. بعضی از مردم فضول و ناراحت پیش این باروچیک رفتند گفتند که عزیزالله خان تفنگها را که جمع کرده، همه را تحویل نداده. چند نفر نظامی می آید بنده و صمدخان را می گیرند. صمدخان را می خوابانند شلاق می زنند که تفنگها را تحویل بده. ما را حرکت دادند به کجور، به بسطام رسیدیم دیدم باروچیک اینجا است. مرا پیش او بردند. به من گفت باید تفنگها را تحویل بدهی. گفتم من هرچه تفنگ جمع کردم تحویل دادم، رسید را نشان دادم و همچنین تقدیرنامه ایوب خان را. خیلی ناراحت شد، گفت پس این مردم چه می گویند؟ سپس ستوان کریم خان را صدا کرد گفت ایشان را ببرید منزل خودتان از ایشان پذیرایی کنید.

در منزل کریم آقا مشغول خوردن ناهار بودم که نوروزعلی خان آمد گفت اسب شما را از من گرفتند. اسب سواری من خیلی اصیل و زیبا بود. در همین وقت مسیو باروچیک فرستاد دنبال کریم آقا به او گفت که به من بگوید که دلم خیلی به این اسب گرفته، هر طوری هست مرا راضی کنند که این اسب خودم را به او بفروشم. من اول راضی نشدم، خیلی که خواهش کرد گفتم قیمت اسب من پانصد تومان است. پانصد تومان آن وقت را که همه پول سفید بود به من دادند و یک رضایت نامه از من

گرفتند و یک تقدیرنامه هم ایشان به من دادند.

وقتی خواستم حرکت کنم دیدم آقای محمدهادی رودگر پدر ضیاءالدین صفاری در زندان باروچیک می باشد. چون ما دو نفر در گذشته خیلی با هم دوست بودیم، رفتم نزد او گفتم چه شده؟ جواب داد که از من یک قبضه تفنگ با هشتاد تومان پول می خواهند.

من رفتم پیش باروچیک با دادن هشتاد تومان آزادش کردم. خودم به سوی مرزن آباد حرکت کردم. شب را نیرس نزد سید مهدی ملازمم. صبح زود حرکت کردیم، ناهار در منزل صرف شد و محمدهادی رودگر برای کلاردشت حرکت کرد. من هم برای جمع آوری بهره املاک آقاخان به گرامجان قشلاق رفتم. چون من از ورثه آقاخان حمایت می کردم، آقای سالار مکرّم و امین خان با من خوب نبودند. یک عده را مأمور می کنند که به اتفاق صمدخان پدر علی صمد گرمابکی و ملا اسماعیل بورسری، شب مرا ترور کنند. همان شب نفرات من از مرزن آباد وارد گرامجان شدند. هنوز شام نخورده بودم که لطفعلی خان نزد من آمد گفت آقایان منتظر شما هستند.

من چند نفر از زارعین گرامجان و آیش بن را گرفتم و رفتم بورسری. اول کسی که وارد اتاق ملا اسماعیل بورسری شد من بودم. وقتی عده آقای امین خان چشمشان به من افتاد، همه در جای خود خشک شدند. ملا اسماعیل به لرزه افتاد، فریاد زدم پدر سوخته ها از جای خود حرکت نکنید، همه شما را می کشم. بعد صدا کردم باباخان.

نوروزعلی و حیدر میچکاری وارد اتاق شدند. گفتم دست همه اینها را ببندید. متحدین من همه بیرون بودند، فقط محمدباقرخان آمد که برای ملا اسماعیل ضمانت کند قبول نکردم. همه را بردم گرامجان، همان شب نامه ای برای معتمد دیوان حکومت به حسن کیف فرستادم، جریان را به اطلاع ایشان رساندم. فردا کلیه اسرا را با دست خودم تنبیه کردم و به زندان افکندم. وقتی خبر به آقایان رسید امین خان به حسن کیف رفت شکایت کرد. حکومت گفت به طوری که به من خبر دادند شما فرستادید عزیزالله خان را ترور کنند و او هم از خودش دفاع کرده است، شکایت شما بی مورد می باشد.

بلااثر شدن توطئه ترور و

حوادث بعدی

وقتی امین خان از نقشه ترور من و بی نتیجه بودن شکایت مطمئن شد، اطلاع پیدا کرده بود که معتضد السلطان از متحدین من می باشد. پس به وسیله قلی خان انتظام سلطان و نقیب السادات، آقایان علی اصغر انگورج و میرزا اسداله شریفی کردیچالی را بر ضد معتضد السلطان تحریک می کند. به طوری به این مرد سخت می گیرند که زن و بچه او قادر نبودند برای گرفتن آب به سر چاه بروند. معتضد نامه ای برای من و شفیع خان که در قشلاق بودیم می نویسد که علی اصغر خان و اسداله شریفی کاری با من کرده اند که قادر نیستم پایم را از اتاق بیرون بگذارم.

نامه به من رسید. عده زیادی با خود گرفتم در زوات با شفیع خان و عده اش ملحق شدیم. توی برف و طوفان خودمان را به کردیچال رساندیم. نگذاشتم نفرات خود را گرم کنند. فرستادم جای مخالفین را پیدا کردند. پس از محاصره به آنها دستور دادم تسلیم شوند، ولی آنها به سوی ما تیراندازی کردند. پس از چند ساعت زدو خورد، تمام عده انگورج و شریفی را دستگیر کردیم و در منزل معتضد السلطان حبس کردیم. صبح تمام را آوردم آشتی دادم و همه دست معتضد السلطان، شفیع خان و میرزا علینقی خان و حسین خان را بوسیدند. طایفه فقیه از من تشکر کردند. خبر به امین خان رسید، فوری به حسن کیف رفت شکایت کرد و بعد به متحدین خودش در حسن کیف و لاهو دعوت کرد تا بیایند ما را در کردیچال دستگیر کنند. به لب رودخانه و الت که رسیدند ما هم عده خود را دستور دادیم تمام تپه های اطراف را تصرف کردند تا با آنها جنگ کنیم.

خبر بردند برای عده لاهو و حسن کیف که کجا می روید، تمام شما را می کشند، همه دارای اسلحه هستند. مخالفین بدون اینکه تیری به سوی ما شلیک کنند عقب نشینی کردند. باز هم به حاکم مراجعه کردند حالا که اقدامی نمی کنید، نامه ای به معتضد و عزیزالله خان بنویسید که چرا این کار را می کنید. حاکم هم به من و معتضد نوشت فوراً خودتان را به حکومت حسن کیف معرفی نمایید. من هم نامه ای

در جواب او می نویسم که چون شما قادر به حکومت کردن نیستید، فوراً از حسن کیف خارج شوید وگرنه با عده زیاد به حسن کیف می آیم و به زور تو را خارج می کنم. عصر همان روز جناب حاکم از پیش انبور به سوی تنکابین حرکت می نماید. من پنج روز در کردیچال ماندم، بعد به سوی مرزن آباد حرکت کردم. امین خان در لاهو بود و تمام مردم لاهو شب را برای او کشیک می دادند که مبادا من به او حمله کنم و او را دستگیر نمایم. چون امین خان خیلی وحشت داشت، شبها پشت گهواره بچه خواهرم استراحت می کرد. تمام مردم کلارستاق می دانند که من در هر جنگ به لطف خدا پیروز بوده ام.

وقایع تنکابین و حمله احسان‌اله خان

جهت فتح تهران

حالا قدری راجع به میرزا کوچک خان بگویم. میرزا در سریند با عده زیادی که جمع کرده بود، با دولت مشغول مبارزه بود. احسان‌اله خان و خالوقربان، شاه‌مراد، میرزا حسین خان کسمایی، اسداله خان خضرای پی پیش میرزا کوچک بودند. چون میرزا اهل رشت بود، خیلی از رشتی‌ها پیش میرزا جمع شده بودند و احسان‌اله خان هم اهل ساری بود به همین واسطه نفرات او بیشتر مازندرانی بودند. بعد از مدتی میان میرزا و دیگران اختلاف افتاد و احسان بلشویک می شود. با عده خود به روس‌ها می پیوندد و بعد روس‌ها یک عده را به رشت می فرستند تا به احسان‌اله خان کمک کنند. احسان عده خود را به بندر پهلوی (انزلی کنونی) برده با کشتی به طرف شهبسوار حرکت می نماید. دوز در شهبسوار توقف می نماید. اعیان و اشراف و تجار نزد احسان‌اله خان می آیند و او فوراً دستور می دهد همه را دستگیر می کنند و با کرجی به پراخود می برند. سه روز و شب حبس می کنند، بعد فرستاد تمام زندگی مردم تنکابین از گاو و گوسفند و غیره را جمع آوری و به کشتی می آورند. بعضی از تنکابینی‌ها را آنجا و بعضی دیگر را در بندر پهلوی آزاد می نماید. به محض آزاد شدن دست زن و بچه خود را گرفتند و به جنگل فرار کردند. چون می دانستند این دفعه نوبت زن و بچه آنهاست که باید اسیر شوند. چون

تنکابنی‌ها به کلارستاقی‌ها محتاج شده بودند، ساعدالممالک^۱ و کریم خان مسعودالملک و ضیغم‌الممالک شب حرکت می‌نمایند می‌آیند هرته کلا منزل معتضدالسلطان و بعد می‌فرستند پیش من در سلیم‌آباد. من فوراً با عده خود حرکت به هرته کلا کردم. لطفعلی خان کیانی هم همراه من بود. وقتی به تنکابن رسیدیم مشغول جمع‌آوری اسلحه شدیم.

یک ماه بعد با کمک سلیمان ترکمن، تعداد یکصد و پنجاه قبضه اسلحه جمع‌آوری شد که من تمام کلارستاقی‌ها را مسلح کردم و مأموریت پیدا کردم که به نشتارود بروم. دولت وقت برای سرکوبی بلشویک‌ها بصیر دیوان، سرلشکر زاهدی بعدی را با چهارصد نفر نظامی به کمک ما فرستاد. آنها از اشکور آمدند. عده‌ای عسکری^۲ را اسیر می‌نمایند و او پس از دستگیری فرار می‌کند.

پس از ورود زاهدی به تنکابن، من با عده خود به طرف کلارستاق حرکت کردم تا جلوی حکومت را بگیرم. لب رودخانه چالوس قراول گذاشتم تا اینکه زاهدی مرا خواست. من حرکت کردم، وقتی به سنگسرک شهبسوار رسیدیم، دیدم یک عده سوار از خرم‌آباد به سوی ما می‌آیند. من هم به ستون دو حرکت می‌کردم. دیدم ساعدالدوله جلو آمد گفت ایشان کلنل بصیر دیوان است. برایشان احترام بگذارید. من به نفرات خود دستور ایست دادم، بعد برای بصیر دیوان خبردار دادم. ایشان پیاده شدند جلو آمد با من دست داد و اظهار قدردانی نمود. گفت بروید خرم‌آباد، ما می‌رویم شهبسوار بعد می‌آیم خرم‌آباد. رفتم بعد از من زاهدی وارد خرم‌آباد شد. مرا خواست، پس از صحبت زیاد دستور داد که عده شما از این به بعد به نام گروهان بصیر معروف است.

تعداد پنجاه قبضه اسلحه به من تحویل داد. عده من شد یکصد و پنجاه نفر. سردسته‌های من آقایان عنایت‌اله‌خان فقیه، محمدباقرخان فقیه، کاظم خان مسعودی، حسین آقا خلعت‌بری بودند. به پیشنهاد ساعدالممالک به ژاندارمری یک عده از نظامی‌ها و عده من مأمور قاسم‌آباد و سیارستاق شدند تا آقای ساعد یک پولی به جیب بزنند. از آنجا من با عده یاور اسماعیل خان، نایب رحمان خان و سلطان حسین خان رفتیم طرف قاسم‌آباد. وقتی وارد قاسم‌آباد شدیم،

۱. فرج‌اله‌خان ساعدالممالک خلعت‌بری.

۲. کاظم خان عسکری حسنکیفی.

ساعدا الممالک دیگر آنچه را که می خواست بلند کرد. از تأسیسات حاج شکوه السلطنه هم نگذشت، هرچه خواست با کرجی به شهسوار حمل کرد و از هر کندوی عسل یک ریال گرفت. جیب‌ها پر شد، حمله کرد به طرف سیارستاق. بیست نفر از عده من و بیست نفر از نظامی‌ها مأمور شدند رفتند بی بالان که ۶۰۰ خروار برنج را به شهسوار حمل کنند. غافل از اینکه رودخانه بابل همیشه پنی‌ر نمی آورد. دندان ساعد به سنگ خورد!

پس از ورود ما به بلشویک‌ها خبر می دهند. صد نفر بلشویک که در صیاد محله و قاضی محله بودند، به طرف بی بالان حرکت می کنند. عده من که جنگ نکرده بودند، بدون گذاشتن کشیک، مشغول ناهار خوردن بودند که بلشویک‌ها رسیدند. مسلسل پلوستر را سوار کردند به طرف عده ما شلیک کردند. عده بدون اینکه کاری انجام دهند به جنگل فرار کردند. ده نفر از نظامی‌ها اسیر بلشویک‌ها گشتند.

من خودم را به بی بالان رساندم، بدون اینکه بلد باشم. از یک نفر سؤال شد چند نفر کشته شده، گفت فقط ۱۰ نفر، بقیه نظامی‌ها خودشان تسلیم شدند. آنچه باقی مانده بود زدند به جنگل. من حرکت کردم به امیربنده، از آنجا به خانی پستان، دیدم سه رأس اسب جلوی یک منزل بسته است. دور آن خانه را گرفتیم، تیراندازی شروع شد. سه نفری که در خانه بودند، دو نفر کشته شدند، یک نفر هم اسیر شد. این سه نفر می خواستند نسبت به یک دختر که در آن خانه بود، دست درازی کنند و مادر دختر با آنها مشغول زدو خورد بود که ما رسیدیم و آنها به کیفر اعمالشان رسیدند.

جنگ پلرود سیارستاق با بلشویک‌ها و بازگشت به تنکابن

پس از نجات دختر بیچاره از دست متعرضین، جلوتر که رفتیم دیدم ۱۰۰ نفر بلشویک توی لات پلرود مشغول رفتن هستند که خود را به صیاد محله برسانند. به نفرات دستور دادم آنها را به گلوله بستند. پانزده نفر از بلشویک‌ها در دم کشته شدند،

بقیه پا به فرار گذاشتند. من دستور دادم که همه سنگر بگیرند. پشت سر ما ساعدالممالک و اسماعیل خان یاور با عده خودشان بودند. من حسینقلی سلطانی را فرستادم پیش ساعد که هم برای ما فشنگ بدهند و هم خودشان بیایند سنگر ما را داشته باشند تا من با عده خود پیشروی نمایم. حسینقلی خان آمد دیدم گریه می کند، با حالت گریه گفت، ساعدالممالک با یاور اسماعیل خان فرار کرده اند. یکدفعه دیدم قریب ۱۰۰ نفر سوار حمله کردند. باقرخان و دیگران دستپاچه شدند. غدغن کردم که بدون اجازه من کسی تیراندازی نکند. دستور دادم تمام نفرات به خط زنجیر دراز کش کنند. همین که فاصله سواران بلشویک به ما خیلی کم شد، فرمان آتش دادم. قبادخان ترک که جلوی سواران بود، مرد رشیدی بود، با سه نفر دیگر از اسب به زمین افتادند. بقیه به عقب پا به فرار گذاشتند. نیم ساعت به غروب مانده من عده خود را به عقب بردم و وارد بی بالان شدیم. به قدری خسته شده بودیم که قادر به ایستادن نبودیم. من پای یک درخت کرات (لیلکی) نشسته به نوروزعلی خان و باباخان گفتم قراول بدهند تا من یک چرتی بزنم.

هنوز لحظه ای نگذشته بود که نوروزعلی مرا تکان داد و گفت یک عده مسلح به طرف خانی پستان می روند. بلند شدم به آنها ایست دادیم. وقتی نزدیک شدیم دیدیم که همه نفرات فراری هستند و عده من همه سلامت بودند.

از آنجا به سیاهکلرود و قاسم آباد رفتیم. اسماعیل خان یاور به کلنل بصیر دیوان گزارش می کند، جنگی که عزیرالله خان در لب رودخانه پلرود کرده، واقعاً سزاوار تشویق و تقدیر می باشد. بصیر دیوان مبلغ پانصد تومان پول و یک قبضه تفنگ پنج تیر کوتاه قد با سیصد تیر فشنگ و یک قبضه موزر با یکصد و پنجاه تیر فشنگ توسط یک وکیل باشی برای من می فرستد به انضمام تقدیرنامه. شرحی هم به اسماعیل خان یاور می نویسد شما از آنجا عقب نشینی کنید. حق ندارید با بلشویک ها جنگ کنید.

من به اتفاق تمام عده و نظامی ها به سوی تنکابن حرکت کردیم به گلیجان. بصیر دیوان آنجا بود به من دستور داد شما بروید کشکوه. فردا صبح ایشان با تمام نظامی ها آمد کشکوه، سرهنگ مجد لشکر، یاور اسماعیل خان و حاج کریم خان همراه او بودند. بصیر دیوان به من گفت عزیرالله خان، من با این عده نمی توانم با

بلشویک‌ها بجنگم. از اینجا به الموت و از آنجا به تهران می‌رویم. اگر دولت وقت به من نظامی بیشتری داد برمی‌گردم و گرنه در تهران می‌مانم.

من گفتم پس تکلیف ما چه می‌شود؟

بصیر دیوان گفت هر طوری که می‌دانید به آنها نزدیک شوید تا خبرم به شما برسد.

گفتم پریروز من با آنها جنگ کردم و یک عده از آنها را کشتم. ساعدالدوله و سالار مکرّم با آنها هستند. سالار با من خوب نیست. تبرستان
کلنل گفت فعلاً شما باید چند روزی خودداری کنید و منتظر خبر من باشید. پس از خداحافظی او به طرف قلعه گردن رفت. من به خرم‌آباد و از آنجا به طرف کلارستاق حرکت کردم. بصیردیوان ناهار میهمان اکرم‌الملک در.... بود. پس از صرف ناهار از رفتن به الموت منصرف می‌شود. به طرف کلارستاق حرکت می‌کند و از راه مازی‌بُن به نشتا می‌آید. شب میهمان مسعودالملک، و فردا از راه شاه‌نشین (شاه رشید؟) برای کلاردشت می‌رود. در پیش انبور، مجد لشکر و حاج کریم‌خان و میرزا علی‌خان را برای تهیه منزل به حسن‌کیف می‌فرستد و خودش از پشت سر با صد نفر نظامی حرکت می‌کند.

واقعه شوم حسن‌کیف

مجدلشکر با همراهان نزدیک منزل کاظم‌خان عسکری که می‌رسند، عسکری با پهلوان صفر حسن‌کیفی پسر عمویش و عبدالله‌خان خواجوند با چند نفر دیگر به اسم استقبال به آنها نزدیک می‌شوند. با مجدلشکر که دست می‌دهند او را می‌گیرند همه همراهان او را خلع سلاح می‌کنند. حاج کریم‌خان همشیره‌زاده بصیر دیوان از دادن اسلحه خودداری می‌کند. به سوی شلیک می‌کنند که تیر به گردن او اصابت می‌کند.

دو نفر سرباز که توانسته بودند فرار کنند، در اویجدان به بصیردیوان اطلاع می‌دهند. بصیردیوان عده خودش را به سه قسمت تقسیم می‌کند و به سوی حسن‌کیف حمله می‌کند. آقایان مزبور چند تیر به سوی نظامیان شلیک می‌کنند و پا

به فرار می‌گذارند. نظامی‌ها پهلوان صفر را می‌کشند، چند نفر از محلی‌ها را هم می‌کشند و وارد حسن‌کیف می‌شوند. چند خانه را آتش می‌زنند. تمام... را جمع می‌کنند توی حیاط الله‌قلی خان انتظام سلطان. سه شبانه‌روز... بعد شیخ مهدی نجفی لاهویی می‌رود با هزار خواهش و تمنا بصیردیوان را حرکت می‌دهد به طرف لاهو. یک نهار به آنها می‌دهد، از آنجا به کلنو، سنار و پل زغال می‌رود به کجور. چند روز در کجور توقف کرد. تمام کجوری‌ها با او متحد شدند و آمدند در گردنه باندر و گردنه میجنگ و کلاموش و متکا رودبار را سنگرز گرفتند.

بازگشت به خاطرات شخصی

عزیزالله خان

وقتی از خرم‌آباد به مرزن‌آباد آمدم، پس از چندی ساعدالدوله شجاع سلطان درویش را نزد من می‌فرستد که فوری خودت را به من برسان. همان شب با عده خودم که از آنها اطمینان داشتم و شجاع سلطان نزد ساعدالدوله رفتم. پس از ملاقات دستم را گرفت رفتیم توی اتاق به رؤسای بلشویک‌ها مرا معرفی کرد. تمام بلند شدند با من دست دادند مگر آقای سالار که از اتاق بیرون رفتند. بعد یدالله خان خزرانی و علی اکبرخان ناصر دربار گفت ایشان همان کسی است که در پلرود ۲۰ نفر از شماها را کشته حالا آمده می‌خواهد با شما رفیق بشود. آنها آمدند توی اتاق به احسان‌اله خان جریان را گفتند که عزیزالله خان همین است. گفت بله مگر ایشان نبودند که پرپروز با ما جنگ کردند و بیست نفر از برادران ما را کشته است، ما باید از ایشان انتقام بگیریم. من فوری بلند شدم گفتم شما خیال نکنید که من به شما تسلیم شده‌ام، چون ساعدالدوله مرا خواسته من به اینجا آمده‌ام. اگر شما می‌خواهید از من انتقام بگیرید، من از این اتاق بیرون می‌روم. آن وقت آن دشت است و میدان. ساعدالدوله دید اوضاع دارد به هم می‌خورد، فوری از جا بلند شد دست مرا گرفت در دست یدالله خان گذاشت گفت یکدیگر را ببوسید. ما هم یکدیگر را بوسیدیم. خبر آوردند بصیردیوان به طرف کلارستاق رفته است. احسان‌اله خان

گفت باید عزیزالله خان با یک عده از ما به کلارستاق بروند. من و سید عنایت الله خان که فرمانده بلشویک ها بود و سیکوف روسی با یک عده پانصد نفری می خواستیم حرکت کنیم که دیدم ساعدالدوله و احسان اله خان دست سالار مکرم را گرفته به سوی من می آیند. وقتی به ما رسیدند ما دو نفر را با هم آشتی دادند و ما صورت هم را بوسیدیم و سالار به نام رئیس دوزان (دیویزیون؟) با ما حرکت کرد آمدیم پیش انبور و حسن کیف شب آنجا ماندیم.

آقایان کلارستاق همه پیش ما آمدند. یک عده مسلح شدند، من و سالار به طرف بیرون بشم حرکت کردیم. من به مرزن آباد و سالار به گرمابک رفت.

فردای آن روز خبر آوردند که یک عده نظامی از کندوان به طرف کلارستاق در حرکت هستند. امشب میهمان رحمت الله ولی آبادی هستند. من سوار شدم رفتم گرمابک دیدم سالار زیر درخت آزاد نشسته با چند نفر صحبت می کند. بدون اینکه از اسب پیاده بشوم عده نظامی ها به فرماندهی سرهنگ محمدخان زکریا امشب در ولی آباد میهمان رحمت الله بلوک باشی هستند. نشستن اینجا فایده ندارد. سوار شدیم رفتیم به طرف کلاردشت. پس از صرف شام تمام عده را حرکت دادیم آمدیم به گویترا از آنجا غلامعلی خان نجار را با ۲۰ نفر فرستادیم به طرف تویر تا ما فردا صبح از مرزن آباد به تویر برویم.

جنگ تویر و دلیر

و توطئه های نفرت آور

پس از صرف صبحانه حرکت کردیم، ناهار را در قهوه خانه... که ملک مسلم طایفه صیادها می باشد و میچکاری ها به زور از ید آنها خارج کرده اند، کته ماست صرف کردیم. پس از حرکت به دورراهی کوهستان غرب و راه تهران رسیدیم. من به طرف تویر رفتم و آقای سالار با بلشویک ها و روس ها به طرف قهوه خانه تویر رفتند. پس از رسیدن من به چال زمین، دیدم از پشت سر مرا صدا می کنند، دو تیر هم خالی شد. با دوربین عالی نظامی دیدم آقای غلامعلی خان و عده من در حال فرار هستند.

تا زمانی که به کهنه چشمه رسیدیم، همچنان در حال فرار بودند. به هر زحمتی آنان را متوجه خود کردم. پس از نزدیک شدن از یکی پرسیدم علت فرار شما چه بوده؟ گفتند قزاق‌ها رسیدند، غلامعلی خان نجار به اتفاق علی سلطان با تعدادی از نفرات شما فرار کردند، ما هم فرار کردیم. من فوری از اسب پیاده شدم، عده خود را به حال خط زنجیر از پشت محل تویردره به طرف ده تویر آوردم. دیدم خبری نیست در آنجا معطل نشدیم، یک عده را فرستادم به... که معروف است به کهنه گردن، و یک عده دیگر را به کورگردن و دسته‌ای را با عنایت‌الله خان فقیه فرستادم به طرف میرسیدور، و خودم با بیست نفر جلوی مسجد تویر سنگر گرفتم.

فقط شیخ بهاء‌الدین قطبی نزد من بود. تمام اهل محل تویر فرار کرده و به طرف ده شهر رفته بودند. محل تویر به کلی خالی شده بود. هیچ کس در ده دیده نمی‌شد. من از جلوی مسجد قدری پایین تر رفتم دیدم عده قزاق‌ها مثل گوسفند که برای خوردن نمک شتابان به لیسه (محل لیسیدن نمک در سرای گاو و گوسفندان) می‌رود، به سوی تویر حمله ور شده‌اند.

من فوری عده خود را درازکش آماده دفاع کردم. رفیع‌الملک فرار کرد، غلامعلی خان نجار در همان شب فرار را برقرار ترجیح داد، علی سلطانی هم فرار کرد. شیخ رفیق بنده هم چون شیخ بود جنگ نکرده فرار کرد. جنگ با قزاق‌ها شروع شد. یک ساعت ونیم شاید دو ساعت طول کشید. پس از اینکه چهار نفر از نظامیان زده شدند، عقب‌نشینی اختیار کردند و زخمی‌هایشان را تا آنجایی که جان داشتند با خود بردند و نرسیده به مکارود در محلی معروف به میجل لار زیر سنگ بزرگی گذاشتند و رفتند.

آقای محمدخان سرهنگ با چهارصد نفر از سربازانش از عده قلیل من شکست خورده به طوری که تارسیدن به هریجان جایی توقف نکرد. در آنجا از زکریا بیک میردار که قهوه‌خانه داشت پرسید که غیر از راه تهران راه دیگری وجود دارد؟ گفت چرا شما می‌توانید به طرف انگوران بروید.

محمدخان که بعدها به زمان رضاشاه سپهبد شاه‌بختی شد، به طرف انگوران حرکت کرد.

من فرستادم پیش سالار مکرم که شما ۱۰۰ نفر عده پیش من بفرستید چون

می‌خواهم به فشکور بروم. این عده (نظامی‌ها) اگر بالا بیایند اسباب زحمت می‌شوند. به سلامتی صدای تفنگ ما که بلند شد این هزار نفر بلشویک پا را گذاشتند به فرار، رفتند به گردنه خربشت و شوپر. آقای سالار هم در پشت مرزن‌آباد هستند. من صمدخان را فرستادم، پس از دو ساعت دیگر که صمدخان برگشت گفت حتی یک نفر هم در سر قهوه‌خانه تویر نیست!

گفتم دروغ می‌گویی، یک نفر داشتم به نام ابوالقاسم ترک، خیلی رشید بود. او را فرستادم تا از سالار برای من کاغذ^۱ بیاورد. این بدبخت شبانه می‌رود مرزن‌آباد، و از آنجا می‌رود با دگن گرمابک دید رئیس قشون انجاست! رئیس قشون از ابوالقاسم سؤال می‌کند جنگ چطور شد؟ ابوالقاسم ترک جواب می‌دهد ما فاتح شدیم و چند نفر از نظامی‌ها نیز کشته شدند. رئیس قشون! وقتی این خبر را شنید برای من کاغذ نوشت که وقتی تفنگ شما صدا کرد^۲ و عده بلشویک‌ها فرار کردند، من هم همراه آنان آمدم.

ابوالقاسم می‌رود پیش مادرم در مرزن‌آباد مقداری نان می‌گیرد و به طرف من می‌آید. صبح نشده بود به تویر می‌رسد. من راپرت^۳ می‌کنم به ساعدالدوله در شهسوار که قضیه این‌طور شده. ساعدالدوله به پاس این خدمت، ۲۵ عدد لیره، یک قبضه موزر و یکصد عدد فشنگ همراه با تقدیرنامه توسط اسماعیل‌خان شاهسون^۴ جهت من فرستاد.

آقای سالار مکرم فردای آن روز سرهنگ شد. عموم عده بلشویک از طرف من خاطر جمع شدند، چون فهمیدند نقداً از جنگ خبری نیست.

به تویر آمدند، تمام کنار رودخانه چالوس را از پل زغال تا تویرپشت، بلشویک‌ها محافظت می‌کردند. عده من فقط در تویر پست می‌دادند. در فکر آن هستیم چطور از میان این عده باید خارج شد، ولی جرأت این کار را ندارم زیرا تمام عرض و ناموس ما در خطر است.

۱. در گویش طبری مازندران غربی به نامه کاغذ گفته می‌شد.

۲. شلیک نمود.

۳. گزارش.

۴. از تحریفات مکرر اسامی و واژه‌ها که در متن خاطرات به وفور دیده می‌شود و نگارنده جهت حفظ اصالت دست‌نوشته از تصحیح آن مضایقه کرده است.

باری آنجا هم شکر خدا فتح نصیب من شد، لیره و موزر به اسم من آمد. آقایان کلارستاقی های خیراندیش، راپرت می کنند به نظامی ها که سبب شکست شما عزیزالله خان بوده، سرا و گاو و گوسفندش در انگوران است. نظامی ها با وصول این گزارش خصمانه و آلوده به غرض می فرستند گالشک و تمام گاو و گوسفند مرا از سر گالش سرای من، ملک آرا می گیرند و سه رأس اسب سواری مرا هم ضبط کردند. به من خبر دادند که تمام گاو و گوسفند و اسب های شما را سربازهای دولتی بردند. هیچ کاری هم از دست من ساخته نبود.

عده امین خان و شفیع خان در زیر ستار و چهارنیک بودند. به رؤسای بلشویک و سالار مکرم خبر می رسد که محمدخان (سپهد شاه بختی سال های آینده) از راه داوه به طرف... و از آنجا به طرف الیت و دلیر خواهند آمد. سالار مکرم و امین خان که از ارسال موزر و سکه های لیره و تقدیر از طرف ساعدالدوله برای من، به سختی آزرده خاطر بودند، دستور توقف مرا با عده ام در تویر دادند و به اتفاق شفیع خان با ۶۰۰ نفر از افراد بلشویک به سوی دلیر حرکت کردند. من هم که تمام کلارستاقی های عده من همراهم بودند در تویر ماندم.

آقایان امین خان و شفیع خان که در عطش فیروزی در برخورد ها می سوختند، با بلشویک ها به سوی کوهستان^۱ حرکت کردند تا به نظامی ها برسند. عده نظامی ها به محض وارد شدن به الیت تمام ده را غارت کردند و بردند در کفن گردن که سنگر آنها بود، و کفن گردن در ضلع جنوبی دلیر و الیت واقع است. آقایان امین خان و شفیع خان به اتفاق بلشویک ها وارد دلیر می شوند و تمام جاها را پست می گذارند. عینعلی بیک بلوک باشی، جد مادری علینقی سام که یک مرد لایقی بود، حاج علی آقا و حاج ابراهیم و سایر مردم برای پذیرایی آقایان آماده شدند.

وسط های روز بود که از طرف نظامی ها به دلیر تیراندازی کردند. بر اثر صدای تیراندازی گوسفند هایی که در گردنه کیف گردن بودند و برای خوردن آب به سوی رودخانه می آمدند، رم کردند و گرد و خاک عجیبی از دویدن گله به هوا بلند شد.

۱. منظور از نام کوهستان در متن خاطرات، مطلق واژه کوهستان نیست، بلکه کوهستان بخشی از کلاردشت است که به کوهستان شرقی و کوهستان غربی منقسم است.

عیال ملا سیف‌الله دلیری که در ساحل رودخانه مشغول کار بود، به محض شنیدن صدای تفنگ و مشاهده گردو خاک غلیظ رمه گوسفند، ناگهان فریاد زد که سربازها آمدند. عینعلی بیک بلوک‌باشی با فریاد مردم دلیر را به فرار از ده تشویق نمود.

امین‌خان و شفیع‌خان و بلشویک‌های زیرفرمان آنها که مشغول خوردن ناهار بودند دست از خوردن کشیدند و همراه با محلی‌ها، دلیر را خالی کردند و به گرماب‌سر به سرای حاج علی آقا رفتند. سپس شرحی به سالار مکرّم می‌نویسند که ما تقدماً در گرماب‌سر هستیم. دلیر از دست ما خارج شده، شما عزیزالله‌خان را بفرستید به این فرونت، وگرنه ما نمی‌توانیم کوهستان را حفظ کنیم. سالار مرا خواست و گفت شما باید با عده خودتان به طرف دلیر بروید. من گفتم چون امین‌خان آنجاست من نمی‌روم. با هزاران آیه و دلیل مرا راضی کرد تا با عده خودم به دلیر بروم. من با نیروی کلارستاقی و سید حسن‌خان و ۳۰۰ نفر از بلشویک‌های زیر دستش حرکت کردیم به طرف دلیر. سپیده صبح رسیدیم به گردنه مجل سر، دیدم صمدخان با دو سه نفر از کوهستانی‌ها در آنجا سنگر کرده‌اند.

از صمدخان سؤال کردم ارباب تو کجاست؟ تو چرا اینجا هستی؟

جواب داد سرای^۱ حاج علی آقا.

باری فرستادم خدمت آقایان که اگر برای جنگ و مبارزه آمید، منزل شما در سرای گوسفندان معنی ندارد، و اگر میهمانی آمید کاری نداریم.

آقای امین‌خان و شفیع‌خان با سید عنایت‌الله‌خان و علی‌اکبرخان سران بلشویک‌ها فوراً آمدند. پس از احوال‌پرسی گفتم چرا شما محل دلیر را خالی کردید؟ جواب آنها نامفهوم و بی‌سروته بود.

من نقشه کشیدم که یک عده را امشب می‌فرستم برای زرین‌کوه برای ساعت ۶ صبح به طرف نظامی‌ها تیراندازی کنند. ما هم با تمام عده از دیوی و الیتی‌چال، خط زنجیر به طرف کتف‌گردن حمله می‌کنیم. قرار تمام شد. من ۲۵ نفر از عده

۱. در گویش طبری مازندران غربی، خلاف مازندران میانه و شرقی که سرا همچون زبان فارسی مفهوم خانه دارد، در این نقاط مطلقاً به معنای اطرافگاه فصلی گاو و گوسفند و سکونتگاه صاحبان دام را دارد.

خودم را فرستادم زرین کوه، و با سید حسن خان قبل از ظهر وارد محله دلیر شدم. امین خان نیامد، شفیع خان از امین خان دلگیر شد آمد پیش من. تمام سنگرها را پشت سر گذاشتیم. گاه گاهی نظامیان چند تیری برای ما خالی می کردند، ولی ما جواب نمی دادیم. آنها هم فهمیدند نیروی تازه ای وارد ده شده. امین خان فکرش به اینجا می رسد که اگر فتح فرونت دلیر هم نصیب من بشود، دیگر اسمی برای آقایان نخواهد ماند. پس شروع به تحریک سید عنایت الله بلشویک و دیگران علیه من می کند.

عده من در ساعت ۶ صبح به سوی نظامیان آتش می کنند. شدت آتش و فشار به مواضع نظامی ها به حدی بود که طاقت نیاوردند و فرار کردند. آقایان را خبر کردم که باید به دنبال فراری ها رفت، نفرات بلشویک گفتند ما اجازه نداریم. بعد یکی از آنها آمد گفت، علت جریان مخالفت با پیشنهاد شما، کارشکنی است. آورنده خبر علیمردان خان بود.

این خبر که به من رسید، فوری یک نفر را فرستادم عده خودم را از زرین کوه آوردم. بین ما تیره شد. حالا به دست بلشویک ها چه اقداماتی علیه من کردند، خدا می داند. بعد از یک هفته شایع شد که امین خان خودش می خواهد به نظامی ها حمله برد. شنیدم که مقداری برنج و چند لیره داد برای شیخ علی اکبر که برای سلامتی او ختم بگیرد که فاتح شود. در این قضیه ابراهیم خان و نصرالله خان فقیه شاهد هستند، می توان از آنها سؤال کرد، قطعاً حقیقت را خواهند گفت.

آقای امین خان شب با عده خودش و بلشویک ها به نظامی ها حمله کردند. فردا نزدیک ظهر تمام عده امین خان و بلشویک ها با حال پریشان بدون اسلحه وارد ده دلیر شدند. وقتی از آنها جریان را پرسش کردند، همه یک صدا می گفتند که نظامی ها زرین کوه را گرفته اند. پس از تحقیقات زیاد، حاج علی آقا روبه من کرد و گفت:

عزیزالله خان، در زرین کوه مقدار زیادی سنگ های بلند ستونی شکل وجود دارد که اگر آدم آشنا به آن مکان نباشد، خیال می کند که آن سنگ ها آدم هستند. آقایان هم در شب آن سنگ ها را به جای سربازان دشمن گرفته، بدون هیچ کار مثبتی پا به فرار گذاشتند.

امین خان و همفکرانش در اینجا هم نتوانستند کاری انجام بدهند و با شکست روبه‌رو شدند. من همیشه از دست این مرد گرفتار بودم. می‌خواستند مرا از بین ببرند، ولی خدا نمی‌خواست و هر بار با الطاف الهی از دام‌های مهلک آنان سالم می‌جستم. یکی از نفرات من آب جوش سماور پایش را سوزاند. او را فرستادم که برود تویر، دکتر پایش را معالجه نماید. چون نفرات امین خان در راه بودند، او را دستگیر می‌کنند و نزد او می‌برند و تهدیدش می‌کنند آنچه که من به تو می‌گویم، تو باید به رؤسای بلشویک‌ها بگویی. آنها اگر از تو سؤال کردند کجا می‌خواستی بروی؟ بگو!

عزیزالله خان به من نامه داده بود بیرم پیش شهاب سلطان، چون قراول‌ها مرا گرفتند، من کاغذ را انداختم توی آب. آن نفر پا سوخته از ترس جان نقشه امین خان را اجرا می‌کند و آنها عین این جریان را برای احسان راپرت می‌کنند. احسان‌اله خان یک نفر روس را با حبیب‌زاده مترجم و ۲۰۰ نفر سوار و پیاده به طرف ما فرستاد. از آنجایی که همیشه خدا با من بود، عصر همان شبی که آنها به گردنه می‌ج‌ل سر ورود می‌کنند، مه غلیظی اطراف الیت کشیده شده و کاملاً دید را پوشانده بود. ساعت ۶/۵ بعد از ظهر تمام زن‌های دلیر مشغول پختن غذا بودند، من هم کنار یک نهر آب قدم می‌زدم.

در این هنگام یک عده از نظامی‌ها از گردنه کنت‌گردن زیر ابرها خودشان را می‌رسانند لب رودخانه دلیر. ناگهان زالب^۱ می‌بندند به طرف ده دلیر. آنچه که بعد از آن پیش آمد باورکردنی نیست. ابراهیم خان میار و نصرالله خان فقیه شاهد عینی قضیه‌اند. جز چهار نفر از این دو هزار نفر بقیه پا به فرار گذاشتند. تمام عده من و بلشویک‌ها جزو فراری‌ها بودند و از دلیر به می‌ج‌ل پَره رفتند.

من تفنگ خود را گرفتم و به باغی کنار رودخانه که دیوار سنگ چین داشت، به تیراندازی مشغول شدم. در حینی که به شلیک نظامی‌ها پاسخ می‌دادم، شفیع خان و ابراهیم خان میار و نصرالله خان فقیه به من اضافه شدند و ما جمعاً چهار نفر شدیم در مقابل تعداد زیادی از افراد نظامی. شفیع خان به من گفت:

۱. غرش شدید شلیک همگانی تفنگ و گاهی همراه با شلیک توپ.

عزیزالله خان همه رفتند بیا ما هم برویم.

قبول نکردم. به نصرالله خان گفتم، شما باید یک مردانگی بکنید، بروید ببینید عده من هرکجا هستند آنها را به اینجا بیاورید. این جوان فوراً حرکت می کند می رود مجل سر می بیند تمام عده من آنجا هستند. در همین وقت مسیکوف روس هم وارد شد. سؤال می کند چه خبر است؟

گفتند عزیزالله خان نظامی ها را به دلیر وارد کرده است.

مسیکوف گفت پس صدای تفنگ چیست؟
در این میان نصرالله خان فرستاده ام وارد می شود و بنا می کند به کتک زدن عده فراری ام. فریاد می زند:

پدر سوخته ها فرمانده شما آنجا مشغول جنگیدن است، شما اینجا استراحت می کنید!

نفرات من با عجله به طرف دلیر سرازیر می شوند.

حبیبزاده مترجم مرد روس سؤال می کند این مرد این عده را کجا می برد؟
نصرالله خان در جواب می گوید، عزیزالله خان با چهار نفر جلوی نظامی ها را گرفته در محل دلیر مشغول جنگیدن است. حبیبزاده حقیقت ماجرا را به مسیکوف می گوید. ولی امین خان فوراً می گوید:
این مرد دروغ می گوید:

مسیکوف، سرابی ترک را با ۵۰ نفر به کمک من می فرستد. عده من همین که به سنگر ما نزدیک شدند و صدای پای آنها به گوش ما رسید، شفیع خان وحشت کرد. به من گفت، دیدی آخر ما را به کشتن دادی. گفتم فوراً به آنها فرمان ایست بده. وقتی صدای شفیع خان بلند شد، نصرالله خان فریاد زد ما هستیم، تیر نیندازید. عده ما که رسیدند فرمان دادم دوزالپ به نظامی ها ببندند. نظامی کمی عقب کشیدند. من تمام جاها را پست گذاشتم و تا صبح مشغول سرکشی پست ها بودم. تا اینکه سرابی ترک برای مسیکوف راپرت می کند که دیشب جنگ را عزیزالله خان اداره کرده و اگر اقدام شجاعانه او نبود، نظامی ها دلیر را تصرف می کردند.

مسیکوف پس از دریافت راپرت به دلیر وارد می شود و پس از چاق کردن نفس و استراحتی کوتاه، روبه بلشویک ها و تمام روس ها می کند و می گوید، از امروز شما

تماماً تحت فرماندهی عزیزالله خان هستید. هرکس حاضر به اطاعت از او نیست به تویر برود.

دستگیری عزیزالله خان و جنگ

دو هزار تنکابن و شکست بلشویک‌ها

پس از صرف ناهار مسیکوف و همراهان به طرف تویر حرکت کردند. مخالفین آن قدر پیش احسان علیه من مایه آمدند تا سرانجام نسبت به من بدگمان شد. یکی از روزها با تمامی روس‌های اردوی احسان‌اله خان در منزل رضاخان بودیم جهت شور درباره تأمین آذوقه نفرات. چون حاج علی آقا و حاج ابراهیم با من کار می‌کردند، امین خان دستور داد حاج ابراهیم را گرفتند به جرم اینکه تو با نظامی‌ها تماس داری باید تیرباران بشوی. من برای نام و مصالح کلارستاق زحمت بسیار کشیدم و مرارت‌ها دیدم. چه بسیار مواقع خطر جانی را استقبال کردم. اما دیدن این‌گونه توطئه‌های سیاه و نفرت‌آور برایم قابل تحمل نبود. دیدم دو نفر بلشویک با کارد لخت دو طرف زلف حاج ابراهیم را گرفتند و به طرف همین خانه‌ای که ما در آن جمع هستیم آوردند.

حاج ابراهیم دم در که رسید، عنایت‌الله خان گفت:

یک عده را بیرون دشت بان کنید. تا ما چند تن از اینها را تیرباران نکنیم کارها پیشرفت نمی‌کند. تا این حرف را حاج ابراهیم شنید، سرش را به سختی تکان داد و آن را از دست دو نفر بلشویک درآورد و فرار کرد آمد توی اتاق ما خودش را انداخت روی پای امین خان. گفت:

ای آقا جان تصدق کن مرا ببخش.

امین خان با مشت محکم زد توی سینه حاجی که وسط اتاق پهن شد. سید عنایت‌الله بلند شد و دست حاجی را گرفت به طرف بیرون اتاق کشید. برای همه معلوم شد که حاجی ابراهیم بیچاره را به تحریک امین خان می‌خواستند اعدام کنند.

در اتاق، شفیع خان، غلامعلی خان، ابراهیم خان، علیمردانخان و دیگران هم بودند. به جان مولا علی قسم، یک نفر از جای خودش حرکت نکرد. من بلند شدم.

ابراهیم خان و نصرالله خان شاهد این قضیه اند. دست حاج ابراهیم را گرفتم کشیدم از اتاق بیرون آوردم. عنایت الله خان و سید حسن خان با من آمدند بیرون. دیدم عده بلشویکها به خط حاضرند، عده من هم فوراً حاضر شدند. من حاج ابراهیم را از دست عنایت الله گرفتم به وسط دو صف که مقابل یکدیگر دست فنگ شده بودند رها کردم.

امین خان وقتی خاطر جمع شد که در بلوای موجود و زدو خوردی که واقع خواهد شد، مرا خواهند کشت، به طرف مجل پره حرکت کرد. عینعلی بیک و علیمردانخان و شیخ حبیب الله فشکوری رفتند جلوی امین خان را گرفتند و گفتند شما بیایید میان این عده را اصلاح کنید، وگرنه در زدو خورد صدها نفر کشته می شوند.

امین خان به علیمردانخان فحش می دهد و می گوید من کاری کرده ام که عزیزالله خان کشته شود و من راحت شوم، حالا بیایم مابین آنها را صلح کنم.

عنایت الله خان وقتی دید عده من زیادتر است، عده خودش را عقب کشید و خود به همان اتاق رفت. من با عده خودم رفتم منزل عینعلی بیک. تمام افراد خودم را پست گذاشتم. چون به سید عنایت الله خان هتاکمی کرده بودم، رفتم از او عذرخواهی کردم. سید در حضور همه اقرار می کند که این تحریک و توطئه از طرف امین خان بوده است. امین خان می رود مجل سر راپرت می کند برای آقای سالار مکرّم. سالار هم به احسان اله خان می گوید که عزیزالله خان با نظامیان در تماس است. یک روز در همان اتاق رضاخان بی خبر نشسته بودیم که ناگهان صد نفر ریختند دور ما را محاصره کردند. پس از دستگیر کردن حاضران گفتند رفیق احسان شما را خواسته. تمام تفنگ و موزر و اثاثیه ما را غارت کردند و شبانه ما را به فشکور آوردند. فردای آن روز به توپر وارد شدیم. همان روز ساعدالدوله از شهسوار به توپر وارد شد.

پس از آنکه یک شب از دستگیری من گذشت و نظامی ها از آن باخبر شدند، فضل و فاضل را تصرف کردند و ده تا بیست نفر از بلشویکها وسیله نظامی ها در آن

برخورد کشته می شوند. هفت نفر تیر خورده از آنها را به تویر می آورند. برای احسان‌اله می نویسد اگر تا دو ساعت دیگر به ما کمک نرسد، از ناتر و فشکور هم دست خواهیم کشید.

احسان مرا خواست و گفت شما بروید فشکور، مخالفت کردم. آقای سالار مکرم آمد، به ایشان گفتم بهتر است حالا امین خان بجنگد تا ما تماشا کنیم. احسان به طرف کلارستاق و ساعدالدوله مأمور باندر شد که با کلنل بصیر دیوان جنگ کند. ما حرکت کردیم وارد مرزن‌آباد شدیم. دو شب در مرزن‌آباد ماندیم، سپس از آنجا با ساعدالدوله به طرف کلاردشت حرکت کردیم. شب را در کردیچال منزل معتضد به سر بردیم. صبح فردا عازم تنکابن شدیم و از راه کوهستان به شهسوار رفتیم. در آنجا تمام عده بی اسلحه خود را مسلح کردم. یک عده هم از کلاردشت با ما همراه شده بودند. علی اصغرخان انگورج و میرزا اسدالله شریفی بی اسلحه بودند آنها را هم مسلح کردم. کمر مخالفت با بلشویک‌ها را بستم. اسدالله نام انباردار قورخانه^۱ بلشویک‌ها بود. دستور دادم او را توقیف نمودند و در انبار قورخانه را باز کردم.

مدت پنج شبانه روز وسیله مردم تنکابن با اسب و قاطر و حتی زن‌ها که با سر خود حمل می کردند، تمامی ذخیره قورخانه بلشویک‌ها را به قلعه گردن و سپس چهارپاهای دو هزار و سه هزار به دو هزار بردند. این کار به فرمان ساعدالدوله و اهالی دو هزار و سه هزار که رعایای خلعت‌بری بودند صورت گرفت.

موقعیت جنگی آنجا بسیار خوب بود خاصه آبادی اشتوج که حکم دژی مستحکم را داشت. بدون اغراق هزار قبضه تفنگ پنج تیر و شش تیر، پنجاه قبضه بلاتر، صد هزار بلکه بیشتر فشنگ با جعبه و دو عراده توپ از جمله آن سلاح‌ها بود. سوزن هر دو توپ را کشیده بودیم. عصر روز پنجم ورود ما به تنکابن، به اتفاق ساعدالدوله، شیخ نورالدین، ساعدالممالک، ضیغم‌الممالک و مسعودالملک و معتضد حرکت کردیم به سنگسر که رسیدیم تصمیم داشتیم به خرم‌آباد برویم که با یک نفر سوار که مثل برق، از طرف عباس‌آباد می آمد مصادف شدیم. سوار به

محض رسیدن با دست احترام گذاشت، ما که همه سوار اسب‌های خوب بلشویک‌ها شده بودیم با دست به او دستور توقف دادیم. سوار مزبور کاغذی را به دست ساعدالدوله داد که احسان‌اله‌خان برایش نوشته بود. مضمون کاغذ این بود:

رفیق علی اصغرخان! چون نقشه جنگ ما طوری شد که آمدم به عباس‌آباد، باید از غفلت دشمن استفاده کرد. هرچه اسیر و تفنگ داریم به قید دو فوریت خودتان را به ما برسانید.

ساعدالدوله پس از خواندن نامه به آن سوار گفت، برو به احسان‌زن.... بگو ما دیگر با بلشویک‌ها نیستیم، حالا اگر می‌تواند بیاید با دولت جنگ کند.

بعد دستور داد اسب و تفنگ آن سوار را از او گرفتند. آن مرد پیاده به سوی احسان‌اله‌خان حرکت کرد. ما هم شب را در گاو سرا ماندیم و فردای آن روز به اشتوج رفته تمام گردنه‌ها را پست گذاشتیم. سوار قاصد پیغام را به احسان‌اله‌خان داد و یادآور شد که دیگر در شهسوار هیچ‌گونه اسلحه و وسایل جنگی وجود ندارد، همه را ساعدالدوله به کوهستان حمل نموده. با این خبر کمر بلشویک‌ها شکست. سالار مکرم و امین‌خان و شفیع‌خان و یک عده دیگر که در خدمت احسان‌اله‌خان بودند، سخت به وحشت افتادند. سالار مکرم چون مرد سیاستمداری بود از احسان تقاضا کرد که من می‌روم به هر وسیله شده ساعدالدوله را می‌آورم نزد شما. احسان موافقت کرد، بعد سالار و شفیع‌خان و یک عده به این بهانه از عباس‌آباد فرار می‌کنند. امین‌خان را به اسم گروگان نزد خود نگه می‌دارند. نظامی‌ها به سرعت خود را به عباس‌آباد می‌رسانند و باز دو خورد شدید بلشویک‌ها را شکست می‌دهند و شهسوار را تصرف می‌نمایند. بلشویک‌ها به حال فرار خود را به رامسر می‌رسانند. ساعدالدوله و نفراتش وقتی خوب در اشتوج مستقر شدند، مقدار زیادی اسلحه و توپ بلشویک‌ها را می‌فرستند تهران.

سپهسالار می‌رود خدمت احمدشاه و مورد توجه شاه قرار می‌گیرد و برای این خدمت، ساعدالدوله به درجه نایب سرهنگی مفتخر می‌شود. مرا به شهسوار می‌فرستد و به اتفاق کلنل بصیردیوان به اشتوج می‌آییم و کلنل درجه اعطایی شاه را به ایشان تحویل می‌دهد و پس از صرف ناهار به شهسوار برمی‌گردد.

تعقیب بلشویک‌ها و برخوردهای جنگی گیلان شرقی

دو روز دیگر از تهران به عموم ولایتی‌ها دستور داده می‌شود که شماها باید به نظامی‌ها کمک کنید و علیه بلشویک‌ها بجنگید. بنده و شفیق خان با تمام عده خودمان و ساعدالدوله و ساعدالممالک از اشتوج به شهریار آمدم کلیه باروبنه و سلاح را حرکت دادیم تا رسیدیم به کلاچای و از آنجا بلشویک‌ها را دنبال کردیم تا رسیدیم به رودسر. رئیس کل این فرونت هم سرهنگ محمدخان زکریای معروف بود. چون عده ما خیلی مورد توجه بود همیشه پیشقراول بودیم. به هر حال در زدوخوردهای پیش آمده، بلشویک‌ها کشته زیادی دادند. من مأموریت یافتم به املش بروم. از آنجا هم راه عطاکوه را پیش گرفتم. یکصد و پنجاه نفر عده خودم و ۱۵۰ نفر نظامی با دو نفر معین نایب^۱، یکی به نام عزیزالله خان و دیگری غلامرضاخان در تحت فرماندهی من قرار گرفتند.

رفتیم عطاکوه، یک جنگل بیداد، شب وارد آن شدیم. فردا صبح بلشویک‌ها به جایگاه ما یورش آوردند و جنگ بین ما شروع شد. شدت برخورد و شلیک تمام نشدنی تفنگ‌ها و نامعلوم بودن نتیجه جنگ سبب شد حسینقلی خان، یدالله خان حیدرنژاد و قلی خان اویجدانی و کاظم خان حسنکیفی تفنگ‌های خودشان را جا گذاشتند و فرار کردند. از لنگرود و رودسر گذشتند و به ساعدالدوله خبر دادند که مرا دستگیر کرده‌اند.

باری سه شبانه‌روز با ۳۰۰ نفر عده خود با گوشت گاو سرکردیم و جنگ با دشمن را ادامه دادیم تا اینکه عده خالوخان شکست خورد. پس از عقب کشیدن نفرات، به محمدخان زکریا راپرت دادم و جایگاه استقرار خود را به اطلاع او رساندم و منتظر دستور ماندم. در همان جنگ قریب صد نفر نظامی کشته شدند و

عقب‌نشینی کردند. از لنگرود به رودسر رفتند، من پشت لنگرود با بلشویک‌ها می‌جنگیدم. در همین جنگ شفیع‌خان فقیه در شهر لنگرود کشته شد. محمدباقرخان و عنایت‌الله‌خان و بعضی از کلارستاقی‌ها بعد از شکست بلشویک‌ها در لنگرود، مغازه‌ها را غارت کردند، به طوری که اسب‌ها قادر به حمل اجناس نبودند. چون در حال جنگ بودیم، آقایان ناچار شدند اسب‌ها را با بار آن رها کنند. بله مال حرام، مال حلال را با خود برد.

وقتی از شهر لنگرود خارج شدیم، دسته‌دسته بلشویک‌ها تسلیم ما شدند. در لاهیجان باقی بلشویک‌های مانده از جنگ نیز تسلیم شدند. فرمانده یزدی نظامی، محمدخان زکریا به من گفت به شما درجه سرگردی می‌دهم برای شما حیف است که در نظام نباشید.

رضاخان هم که رئیس دیویزیون قزاق بود، از قزوین به طرف رشت حرکت کرده بود. خالوقربان و همدستانش به رضاخان تسلیم شدند. در اینجا مرام بلشویکی که به اسم ایران‌دوستی وارد ایران شده بود به کلی برچیده شد.

برایم خبر آوردند که منزل شما را در مرزن‌آباد غارت کردند و مادر پیرت فعلاً در جنگل‌ها زندگی می‌کند. من با عده خودم از محمدخان زکریا خداحافظی کردم و به اتفاق ساعدالدوله به سیارستاق آمدم. ایشان از راه سیاهکل به طرف قزوین و از آنجا به تهران رفت. من هم به کلارستاق آمدم.

سال‌های حکومت

سال‌های آوارگی

پس از بازگشت از گیلان به شهسوار آمدم. سالار مکرّم رئیس املاک سپهسالار شده بود و در شهسوار اقامت داشت. شب پیش او ماندم، فردای آن روز نزد کلنل بصیر دیوان که حکومت ولایت تنکابن را داشت رفتم. ایشان فرمان حکومت کلارستاق را برایم صادر می‌کند. وقتی به مرزن‌آباد رسیدم، دیدم از اموال یک نمده کهنه هم باقی نمانده است. خانه من کلاً غارت شده بود. چهارصد رأس گوسفند

داشتم همه را خوردند، سه رأس اسبی را که در کلاچای از محمدخان زکریا گرفته بودم هم جزء اقلام غارتی بود. هیچ ناراحت نشدم. به لطف خداوند قادر توانا، یک ماه طول نکشید که آنچه داشتم دوباره به دست آوردم. وضعیت منزل مرتب شد چون آدم غارت شده به لطف خداوند ترقی می‌کند.

پس از گذشت ۶ ماه از حکومت من بر کلارستاق، بصیر دیوان از حکومت تنکابن معزول شد و سرهنگ فضل‌اله خان حاکم محال ثلاثه گشت. آقای سالار مکرم که مباشر املاک تنکابن و کلارستاق بودند، از خان حاکم درخواست می‌کنند که امین خان برادر بیکارش را به جای من به حکومت کلارستاق منصوب کنند و مرا به سیارستاق پرت نمایند. همین کار هم شد، وقتی من به طرف سیارستاق با چند نفر از آدم‌های خود حرکت کردم، در آنجا شرحی از امیراسعد خلعت‌بری که در رودبار بود دریافت داشتم حاکی از آن بود که املاک گیلان و بیلاقی سیارستاق را به شما واگذار کرده‌ام، تمام عواید آن را جمع‌آوری کنید به حواله کرد من تحویل نمایید. در مقابل این زحمت ۲۰ خروار برنج دودی و روغن به اندازه مصرف و پانصد تومان وجه درباره شما منظور خواهد شد.

چون حضرات رانکوهی‌های قسمت سیارستاق، دخالت و مزاحمت فراهم می‌کردند، وقتی دادم چند نفر از آنان را به چوب بستند، همه با من دوست شدند. پس از چهار ماه توقف در سیارستاق، با دختر ولی‌آقای امیرنانی (طالقانی) ازدواج کردم. اسم همسر جدیدم راضیه بود. برای من شش فرزند آورد. یک پسر در سیارستاق فوت کرد، اسمش الله‌قلی خان بود. در میچکار خراب شده راضیه‌خانم سرزای می‌رود و نوزاد او هم به فاصله ۶ روز پشت سر مادرش می‌رود. جعفرقلی و محمدتقی خیلی کوچک بودند، خیلی برایشان زحمت کشیدم، نگذاشتم تحت فشار باشند. یک مدت زیر دست خواهرم در تهران بودند پس از آنکه به ولایت آوردم، فرح‌خانم از آنها نگهداری کرد.

در سال ۱۳۱۷ شمسی با دختر محمد زکی خان میار لاهویی، سکینه‌خانم ازدواج کردم. همه افراد خانواده با هم زندگی را شروع کردیم. سکینه‌خانم مثل یک مادر واقعی با بچه‌هایم رفتار می‌کرد. پروین دخترم را به میل او به ملک بهرام‌خان ملک مرزبان شوهر دادم، وگرنه فرح‌خانم مخالف بود، من هم میل درستی به این وصلت نداشتم.

پس از سه سال حکومت سیارستاق به مرزن‌آباد رفتیم. سال بعد از آن فضل‌اله خان سرهنگ، حاکم محال ثلاثه، حکم حکومت کلارستاق را به من لطف کردند. حکومت (حاکم) ایل وگیل شدم. نامبرده با ملک مرزبان‌ها خوب نبود، سالار مکرّم و برادرش امین‌خان را از سمت آنان معزول و به تهران فرستاد.

پس از برکناری فضل‌اله‌خان از حکومت تنکابن، به امر رضاشاه، تمام مازندرانی‌ها را پس از توقیف، دستور داد به تهران بردند و به زندان قصر سپردند. پس از مدتی که در زندان بودند، به امر رضاشاه، کلیه سیران کلارستاق را به شیراز و کرمان، همدان، ملایر، کاشان، زنجان، کرمانشاه و سایر شهرها تبعید کردند.

در سال ۱۳۱۱ شمسی تمام ملک ما را به نفع رضاشاه و دولت از مالکین آن تحویل گرفتند. بعضی از آقایان املاک خودشان را با املاک شهرهایی که تبعید شده بودند، تعویض کردند، حتی املاک من و طایفه مرا نیز جزء املاک خود صورت دادند و عوضش را از دولت گرفتند.

خوشبختانه طایفه مبار را تبعید نکردند. در سال ۱۳۱۰ شمسی به امر رضاشاه جاده‌سازی کندوان از تهران به چالوس شروع شد. چون به کارگر احتیاج بود، من هم یک عده را گرفتم رفتیم به اسم معین مباشر شروع به کار کردم و ماهیانه مبلغ سی تومان حقوق دریافت می‌کردم. چون انجام کارم خوب بود، مورد توجه واقع شدم و مباشر قسمت گشتم. تمام سال بخش کندوان را به من داده بودند. کار ما همیشه با برف و بوران بود، جاده را می‌بایستی با پارو پاک کنیم. با این همه سختی حقوق ماهیانه من هفتاد و پنج تومان شد. چون همیشه در کندوان می‌بایست باشم، مادر و زن و بچه‌های خودم را به دونا بردم. تابستان بود که عموم اهل بیت و مادرم را به خراسان بردم، پس از بازگشت از سفر زیارتی، خانواده را در آزادبر سکونت دادم. چند ماهی در آن مکان اقامت داشتیم، از آنجا به ده ولی که جنب گچسر واقع بود رفتیم. مادرم و مادرزخم طویباخانم در ولی خراب شده دنیای فانی را وداع گفتند. من تازه راه هزارچم در کندوان را کنترات کرده بودم. به این علت عائله‌ام را از ولی به میچکار انتقال دادم. چون املاک مرا هم شاه متصرف شده بود، در میچکار منزل گرفتم. در همین آبادی بود که همسرم راضیه‌خانم فوت می‌کند. ناچار بچه‌ها را

به ولی آباد بردم و از ولی آباد به کرج رفتم. یک سال در کرج زندگی کردیم، از آنجا به رامسر رفتیم.

در این زمان من رئیس املاک پهلوی شده بودم. یک سال هم در رامسر ماندیم. وقتی اتفاق شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و رضاشاه به دستور انگلیسی‌ها به جزیره موریس رفت، من هم دست زن و بچه خود را گرفتم و به مرزن آباد برگشتم. به خانه و کاشانه ورود کردم، ولی از دست روس‌ها که در پادگان مرزن آباد بودند، آسایش نداشتیم. یک عده زارعین گیلانی که در عهد رضاشاه به کلاستاق آمده بودند زراعت می‌کردند و عده دیگر نیز در کارخانه حریر بافی چالوس مشغول کار شده بودند

مبارزه علیه حزب توده مازندران غربی و تشکیل حزب جنگل کلاستاق

وقتی روس‌ها سرتاسر شمال ایران را تصرف کرده بودند، تمام زارعین و کارگران گیلانی و تعداد کمی از طبقات بومی، عضو حزب توده شدند و روس‌ها هم به آنها کمک می‌کردند. اقدامات به اصطلاح انقلابی آنان ضد دولت بود تا بتوانند دولت کارگری روی کار بیاورند. بر ضد مالکین نیز فعالیت داشتند.

یکی از روزها که در چالوس بودم خبر آوردند که توده‌ای‌ها در وسط خیابان چالوس، عده‌ای از مالکین را گرفتند و با گذاشتن پوست هندوانه بر سر آنها، بدترین رفتار را با آنها انجام دادند. من همان شب سران کجور و کلاستاق را در منزل جمع کردم. پس از صحبت زیاد، تصمیم گرفتیم که علیه حزب توده قیام کنیم. البته بعضی‌ها به علت حضور ارتش روس در چالوس، حاضر نشدند، ولی من با عده معدودی دست از جان و مال و ناموس خود شستیم. با اینکه روس‌ها در خانه بودند، قد علم کردیم و از دولت اسلحه گرفتیم و مشغول مبارزه با توده‌ای‌ها شدیم. چون در چالوس تأمین نداشتیم، به جنگل سینوا که چند کیلومتری چالوس بود رفتیم و در آنجا ستاد خود را تشکیل دادیم و شروع به مبارزه کردیم.

البته تمام جوانان طایفه میار در این مبارزه شرکت داشتند. در این مورد بهتر از من آگاهند که ما برای از بین بردن حزب توده چه زحمت‌ها کشیدیم. در جنگل چه ناراحتی‌ها دیدیم، ولی به حمد خدا به هدف خودمان که نابودی حزب توده بود دست یافتیم.

چون مالکین گیلان هم از دست توده‌ای‌ها شکایت داشتند، برحسب تقاضای صوفی بزرگ، ما به سوی گیلان حرکت کردیم. به هر شهر و آبادی که رسیدیم، با دستگیری توده‌ای‌ها، مالیات معوقه مالکین را جمع‌آوری کردیم تا به دهات رودسر رسیدیم. یکی از شب‌ها نفرات ما چند نفر را آوردند، دیدم یکی از آنها سرهنگ شوکت رئیس شهربانی رشت و دیگری فرماندار شهرستان لاهیجان بودند که از طرف استاندار گیلان مأموریت داشتند با من که رئیس حزب جنگل و فرمانده اردوی جنگلی‌ها بودم ملاقات نمایند. پس از صحبت زیاد معلوم شد که توده‌ای‌ها به روس‌ها شکایت کردند که حزب جنگل افراد حزب ما را آزار و اذیت می‌نمایند. چون روس‌ها مستقیماً نمی‌توانستند دخالت نمایند، به دموکرات‌های آذربایجان دستور می‌دهند تا به سوی گیلان بیایند و با جنگلی‌ها جنگ نمایند. این خبر که به استاندار رشت رسید، برای اینکه از اغتشاش محل خدمت خود جلوگیری نماید، به اتفاق کماندان روس‌ها که فرماندهی سربازان روسیه را در ایران داشت، به آستارا رفتند و با دموکرات‌ها مذاکره به عمل آوردند. دموکرات‌ها به این شرط حاضر شدند به گیلان نیایند که جنگلی‌ها از مواضع خود عقب‌نشینی کنند. من هم با همراهان خود مشورت کردم، چون همه موافق برگشت بودند به سوی رامسر و شهسوار بازگشت نمودیم.

قتل رضاقلی خان مسعودی

ترور عزیزالله خان میار

پس از بازگشت از گیلان با خوانین رانکوه و شهسوار اتحادیه درست کردیم و بعد به سوی پرچور عباس‌آباد حرکت نمودیم. حاج زالزر و صفرعلی نادری رئیس

راه‌کنده‌ان، از تهران به پرچور آمده بودند. چون متوجه شدند که من باز هم در کارهای محوله موفق شده‌ام و ممکن است باز طایفه میار به رونق روزگار گذشته بازگردد و مردم دور ما جمع شوند، حسادت کردند. برای اینکه خودی نشان بدهند، در میان تنکابنی‌ها ده قبضه تفنگ تقسیم کردند. چند نفر هم به سبحانقلی خان خلعت‌بری دادند. سبحانقلی خان با این عده شروع کرد به آزار و اذیت رعیت تنکابنی. آن قدر مردم آزاری کردند تا اهالی رفتند نزد فرماندار شهسوار شکایت کردند. فرماندار هم به ژاندارمری شهسوار دستور رسیدگی می‌دهد. فرمانده ژاندارمری هم به گروهان حسن بیک شلمانی دستور رسیدگی می‌دهد، تا برای دستگیری سبحانقلی خان خلعت‌بری و رضاقلی خان مسعودی و ده نفر همراهان ایشان اقدام نمایند.

وقتی ژاندارم‌ها وارد محل می‌شوند، قهرمان میردار که به حکم حاج زال‌زر سردسته ده نفر کلارستاقی مسلح بود، به عزیز میچکاری، زمان خان برادر زال‌زر، سبحان فشکوری و عنایت و سایرین دستور می‌دهد فرار کنید! همه به اتفاق حاج زال‌زر به کلارستاق برمی‌گردند.

ژاندارم‌ها رضاقلی خان مسعودی را دستگیر کردند. در بین راه به تحریک حسن بیک گروهان، رضاقلی خان را با تیر زدند تا از فرار احتمالی او جلوگیری نمایند. خبر به کریم خان مسعودالملک رسید که رضاقلی خان را ژاندارم‌ها کشتند. کلارستاقی‌های فراری پس از چند روز خود را به سینوا رساندند. پس از چندی قوام‌السلطنه دستور داد تا اسلحه جنگلی‌ها را ارتش جمع‌آوری نماید. ما برای اینکه اطاعت امر کرده باشیم، دو قبضه اسلحه را وسیله حسینقلی میار و سید محمد فرستادیم به چالوس.

پس از چندی همسر رضاقلی خان پیراهن خونی شوهر خود را برای ما فرستاد و از ما خواست تا از خون ریخته شده شوهرش حمایت کنیم. من به زال‌زر پیشنهاد کردم باید رفت به تنکابن و مسبب این قتل را از بین برد. ولی رفقای ما موافقت نکردند. گفتند چون سرهنگ معینی در چالوس می‌باشد، از حرکت ما جلوگیری می‌تواند. ایادی حزب توده در چالوس چون دیدند ما مانع کارشان هستیم، لذا نقشه کشیدند ما را با پول اغفال کنند. رضوانی و الموتی که از سران حزب توده چالوس بودند نزد ما آمدند و پیشنهاد کردند که اگر شما با ما همکاری نمایید، حزب

برایتان حقوق تعیین خواهد کرد. پس از آن مأموران دولت را که مزاحم ما و شما می‌باشند در عرض یک هفته از شمال خارج خواهیم کرد.

من مخالفت کردم، اما بعضی از رفقا حاضر شدند. ناصرقلی خان یزدانی از گروه موافقین بود. برای او حقوق تعیین کردند و یک دستگاه ویلای چالوس را به ایشان دادند. ناصرقلی رسماً با توده‌ای‌ها مشغول کار شد.

پس از چندی زال‌زر پیشنهاد کرد که ما در سینوا خسته شدیم. یک سری به عنایت‌اله خان فقیه و ضیاء‌الدین صفاری بزنیم و از آنجا به نجارکلا پیش عموها برویم. من با اینکه مریض بودم و دکتر مختاری مشغول درمانم بود قبول کردم. فردا حرکت کردیم بدون آنکه حتی یک نفر تفنگدار همراه ما باشد. میرزا باقر خواهرزاده‌ام و کاکا نورمحمد و چند نفر از لاهویی‌ها را برای جمع‌آوری مالیات فرستادیم. فقط چند نفر فشکوری همراه ما بود. چون مریض بودم تفنگ برنوی مرا هم حسینقلی سلطانی حمل می‌کرد. این مرد در جنگ هم مثل یک موش زرنگ بود. زال‌زر بدون اطلاع من تصمیم گرفته بود که وقتی به کریم‌آباد رسیدیم، خواجه‌وندها را خلع سلاح نمایند و تفنگ آنها را به دولت تحویل دهد. وقتی به کریم‌آباد رسیدیم من، زال‌زر و حسین خان زال و حسینقلی سلطانی را ندیدم. از محمدقلی زندی کردیچالی سؤال کردم که این افراد چه شدند؟ گفت آقایان از راه بالا وارد کریم‌آباد شدند. وقتی جلوی منزل عنایت‌اله دلفان رسیدم، دیدم زال‌زر آنجا ایستاده است. سؤال کردم پس عده کجا هستند؟

جواب داد جلو رفته‌اند.

در همین موقع زال از منزل عنایت‌اله بیرون آمد، مثل اینکه از منزل بازدید کرده باشد، ولی اسلحه‌ای پیدا نکرد. ناگهان جلوی چشم من که از رفتار آنان حیرت کرده بودم حسینقلی سلطانی و تمام عده فشکوری به خانه‌های خواجه‌وندها حمله‌ور شدند. به محض اینکه جلوی منزل مست‌علی رسیدند، امین و شجاع و برادر حبیب‌اله مکارودی که در آن خانه بودند شروع به تیراندازی کردند.

زال‌زر جلو افتاد و از من گذشت. صدای شلیک تفنگ شدت پیدا کرد. من هرچه فریاد زدم چرا این طور می‌کنید، دست بردارید، بر اثر شدت شلیک‌ها کسی متوجه حرف‌هایم نمی‌شد. برای اینکه از جنگ برادری جلوگیری نمایم، بدون داشتن تفنگ جلو رفتم. روبه‌روی منزل که رسیدم تا خواستم فریاد بزنم که چرا

این طور می‌کنید؟ از داخل منزل مست علی تیری به سویم شلیک شد و به پایم اصابت کرد. من با اینکه روی زمین زانو زده بودم به زال زر و زال و ملک و محمد علی فحش می‌دادم که دست بردارید. همین که ملک و محمد علی مرا به آن حال دیدند به خانه مست علی حمله کردند. شجاع و دو نفر را دستگیر کردند. امین که ضارب من بود از پشت منزل مست علی با تفنگ ورندل پا به فرار می‌گذارد و ناصرقلی یزدانی و حبیب‌اله اباذری و چند نفر دیگر که در محل بودند، فراری می‌شوند.

چند نفر خواجه‌ونداها وسیله نفرات ما کشته می‌شوند. بعد مرا روی تابوت می‌گذارند و از راه چال نی به سینوا می‌برند. همه تهران کلارستاق که با من هم‌قسم بودند، کوچکترین اقدامی در خونخواهی من به عمل نیاوردند، فقط تیمور عسکری و ابراهیم میارکیانی و سید رحیم نقیبی به چالوس رفتند تا ناصرقلی را که مسبب تیر زدن من شده بود دستگیر نمایند. اما به علت فرار نامبرده، فوراً به حسن کیف رفتند و منزلش را محاصره کردند. با بودن آن همه خواجه‌وندا، ناصرقلی را دستگیر می‌نمایند. آنچه توانستند او را کتک می‌زنند و به چالوس می‌آورند. در چالوس سروان شریفی او را حبس می‌نماید.

هنوز چند وقتی از زندانی او نگذشته بود و محاکمه نشده بود که همان‌هایی که با من قسم به قرآن خورده بودند، می‌روند ضمانت می‌کنند و ناصرقلی را از زندان خارج می‌نمایند. بچه‌های من مرا با آمبولانس وزارت راه به تهران می‌برند. به دستور قوام‌السلطنه مرا در بیمارستان شماره یک ارتش در یوسف‌آباد بستری می‌نمایند.

از اردیبهشت تا شهریور پایم در گچ بود. وقتی از گچ درآوردند، پایم کج شده بود، کوتاه هم شده بود. رگ‌های پایم خشک و از جای تیر خورده چرک جاری بود. از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ شمسی با همین پای معیوب با تمام فعالیت‌های عنادآمیز مخالفان که سیادت و بزرگی طایفه میار، میخ چشم آنان بود، مبارزه کردم، تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۲۹ به یاری خدای بزرگ، از طرف محمدرضا شاه پهلوی، عموم سران عشایر ایران دعوت می‌شوند تا شرفیاب شوند.

من و کاظم زال‌زر به تهران رفتیم. در نگهبانی ژاندارمری کل کشور در تهران از سران عشایر پذیرایی شد. بعد از بیست روز نعلش رضاشاه از خاک مصر به تهران حمل شد و با تجلیل شایسته و بدرقه کلیه سران عشایر و سران ارتش، نعلش به حضرت عبدالعظیم برده شد و در آرامگاه مجلل خودش گذاشته شد. در این

تشریفات نماینده تمام کشورها به جز کشور شوروی شرکت داشتند. روز ۲۹ اردیبهشت، سران عشایر به دربار دعوت شدند. پس از ورود اعلیحضرت به کلیه مدعوین نشان یادبود و یک قطعه عکس رضاشاه اعطا شد. شاه وقتی به من رسید از حال من و وضع پایم پرسید، جواب دادم، شفا نیافته‌ام. به رزم‌آرا دستور داد ایشان را به بخش افسران بیمارستان ارتش منتقل کنید تا پایش را معالجه کنند.

پس از ۲۴ روز بستری مجدد، روز ۲۲ خرداد ۱۳۲۹ پایم را عمل کردند. هنوز پایم بهبودی کامل نیافته بود که به من خبر دادند که به امر محمدرضاشاه کلیه بزرگان عشایر خاصه آنهایی که با حزب توده مبارزه کردند به تهران دعوت شده‌اند. از کلارستاق فقط کاظم زال‌زر و عنایت‌اله فقیه شرکت کردند و کس دیگری را با خود نیاوردند. فقط زال‌زر تفنگ برنو و سه قطعه نشان گرفتند. پس از هشت ماه که از بیمارستان مرخص شدم، فوراً با رزم‌آرا ملاقات کردم. جریان مبارزه و زحمات مردم کلارستاق را به اطلاع ایشان رساندم. دستور دادند نامه‌ای به شاه بنویسم.

پس از ارسال نامه به دربار به نام شاه، جوابیه‌ای به رزم‌آرا نوشته شده بود که این جریان مربوط به هشت ماه پیش است و دیگر کاری نمی‌شود کرد. من دنباله کار را رها نکردم تا بالاخره کار درست شد! برای شش نفر نشان گرفتم و اطلاع دادم افراد از کلارستاق به تهران آمدند. این شش نفر به اسامی زیرند:

آقایان لطفعلی خان کیانی، اسداله رزمجو، محمدکاظم عسکری، صفرعلی نادری، ملک بهرام ملک مرزبان و خودم که نشان و تعدادی تقدیرنامه گرفتیم. در مقابل این تلاش‌های طاقت‌فرسا جهت حفظ ایران و قومیت محلی کلارستاق هیچ کس حتی یک تشکر هم از من به عمل نیاورد!

۱. یاد روانشاد بخیر، گویا از گردش روزگار غافل بود. زیرا امور موزون حیات در پس ناموزونی‌های کوتاه‌مدت آن، دوباره به چرخهٔ منظم و عادلانهٔ هستی برمی‌گردند. مردان تاریخ‌ساز اقوام به سبب ظرفیت محدود اطرافیان، همیشه روزگاری پر تب و تاب داشته‌اند و عمر ثمربخش آنان در گرداب مخوف نامرادی‌ها غرق بوده است. اما گرد و خاک فرونشسته ایام، به نسل‌های آینده امکان خوب دیدن و درست داوری کردن می‌دهد. شاهد صادق، گشودن این دفتر و احیای نام و نشان زنده‌یاد است.

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

گزیده
اسنادی از مرکز اسناد ملی مربوط
به حزب توده مازندران غربی و
حزب جنگل کلارستاق

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست اسناد
نیروهای انتظامی و فرمانداری‌های
شهبسوار و نوشهر مربوط به حزب توده
از اسفند ۱۳۲۳ تا فروردین ۱۳۲۵ شمسی

ارسال گزارش شهربانی نوشهر درباره تحرکات حزب توده

وسیله ریاست شهربانی شهسوار به شهربانی کل کشور

آرم شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

رونوشت گزارش شهربانی نوشهر مورخه ۱۱/۱۲/۱۳۲۳ شماره ۳۷۷۸

ریاست شهربانی شهرستان شهسوار محترماً به عرض می‌رساند. به طوری که در قبل شفاهاً و کتباً به عرض رسید، بعضی از عمال حزب توده سابقاً در بعضی از امور دخالت و گاهی دخالت آنها به حدی است که مانع از پیشرفت کارهای اداری شده و علاوه بر اینکه در بعضی از ادارات دولتی به طور رسمی دخالت نموده‌اند، اینک چندی است قصد دارند در کارهای شهربانی نیز موقعیت خود را تحمیل نمایند. چون تاکنون چندی است مقتضیات ظاهر را محفوظ و حتی المقدور برای جلوگیری از پیش آمد سویی با آنها مماشات شده اخیراً در صدد برآمده مقاصد خود را علنی و شهربانی را وادار به اطاعت از تمایلات خود نمایند. و چون پی برده‌اند شهربانی نمی‌تواند با تمایلات آنها موافقت نماید، اخیراً مبادرت به تحریکاتی بر علیه مأمورین شهربانی نموده و سمع مردم را نسبت به شهربانی بدبین و تبلیغاتی بر علیه مأمورین شهربانی می‌نمایند. کما اینکه در تاریخ ۲۳/۱۲/۹ که از طرف عمال فعال حزب متینگ و سخنرانی‌هایی در چالوس ایراد می‌شد، علناً مردم را بر علیه شهربانی تحریک و مخصوصاً یکی از ناطقین که نام او مهندس عتیقه چی و اخیراً از تهران به چالوس آمده و بالحنی شدید اینجانب را مورد تکذیب و از عمال دوره مختاری قلمداد می‌کرد و با حرارتی تمام قصد داشت مردم را بر علیه اینجانب شورانیده تا شاید بتوانند بدین وسیله نظم شهر را مختل نمایند و با اینکه سخنرانی مشارالیه بلافاصله به اطلاع اینجانب رسید، برای اینکه اتفاق خلافی رخ ندهد، ابداً اظهار و اقدامی نگردید. بدیهی است ناطق نامبرده شناسایی کاملی نسبت به اینجانب نداشته و عمال قدیمی حزب که عبارت میرکریمی و رضوانی و غیره می‌باشند، سمع او را نسبت به اینجانب مشوش، تا موفق به مقاصد سوء خود

گردند، زیرا اینجانب هیچ گونه تماس و رابطه با مهندس نامبرده نداشته و ندارم و در هر حال نامبردگان قصد لطمه به انتظامات شهر را داشته و منظورشان احراز موقعیت برای خود و وارد آوردن لطمه به احترام و حیثیات مأمورین شهربانی می باشد و با این ترتیب ممکن است عمال مزبور در آتیه اعمال خود را شدیدتر نموده تا بتوانند امور شهر را تحت نفوذ و استیلای خود درآورند. همچنانکه فعلاً هم اشخاص را به نام مأمور انتظامات با بازویندهای مخصوص از طرف خود در شهر گمارده بودند و در امور مردم دخالت می کنند. ضمناً به طوری که خاطر مبارک مستحضر است، کارگران حریربافی چند روز است که اعتصاب و کار را تعطیل نموده و همه روزه در شهر فعالیت هایی می کنند. همچنین نسبت به ادارات و بعضی از مقامات کشور علناً جسارت و توهین می نمایند. با اینکه از طرف استانداری تلگرافاً اعتصاب کنندگان را به آرامش دعوت و وعده داده شده تقاضای آنها را انجام دهند، نتیجه نبخشیده و بالعکس به طوری که اظهار اطلاع می شود، قصد فعالیت های شدیدتری دارند.

گزارش ابتر و ناتمام

نامه محرمانه اداره سیاسی وزارت کشور به فرمانداری شهبسوار
و مقام نخست وزیری درباره تبلیغات تخریبی حزب توده شهبسوار
آرم شیر و خورشید
اداره سیاسی - دایره

محرمانه - فرمانداری شهبسوار - تاریخ ۱۳۲۴/۱/۷ شماره ۱۱۰۶۷ س ۸۰۶۳۳
آقای علی اکبر علمی شرحی به جناب آقای نخست وزیر معروض داشته است
که برای اقدام به وزارت کشور ارسال فرموده اند. مشارالیه در نامه خود به طور کلی
متذکر شده است که عده ای در تنکابن به نام حزب توده در اثر یک سلسله تبلیغات،
مستاجرین را برخلاف معمول ولایتی و ادار نموده اند که از پرداخت مال الاجاره
خودداری نمایند. (از جمله در یک قسمت از قریه سلیمان آباد تنکابن که ملک
مشارالیه و بستگان او می باشد) و به این ترتیب موجبات گردنکشی مستاجرین و
رعایا فراهم شده است. و ضمناً نام سعید ملکوتی را به عنوان یکی از محرکین ذکر
کرده است و تصریح نموده که چند نفر از سران حزب توده هم موجبات اغتشاش را
فراهم می نمایند. جریان امر را به اطلاع آن فرمانداری رسانیده قدغن فرمایید با
توجه به مراتب بالا دقیقاً در اطراف موضوع رسیدگی و طبق مقررات نسبت به
وصول مال الاجاره ایشان اقدام و همچنین از عملیات برخلاف رویه و انتقام بعضی
اشخاص جلوگیری، نتیجه اقدام و چگونگی امر را گزارش دهند.

وزیر کشور

رونوشت شرح بالا جهت استحضار مقام نخست وزیری تقدیم می شود.

از طرف وزیر کشور

امضاء - ناخوانا

نامه فرمانداری شهسوار به اداره سیاسی وزارت کشور مربوط به
گزارش تلگرافی نوشهر درباره تظاهرات حزب توده

آرم شیر و خورشید

وزارت کشور

اداره سیاسی

وزارت کشور - تاریخ ۱۳۲۴/۱/۲۰ - شماره ۱۳۴

گزارش تلگرافی نوشهر حاکی است ساعت ۱۱ صبح روز ۱۷ فروردین ۱۳۲۴

عده زیادی در حدود هزار نفر کارگران کارخانه و ایران سوترانس و معدن
گلندرود با پرچم‌های شعار ملی وارد نوشهر شده روبه‌روی شهرداری توقف نموده
با خواندن سرود حزبی در بازار حرکت، مجدداً به محل اولیه مراجعت. آقای
محسن لطیف کارگر حریریافی درباره آتش زدن کلوپ حزب توده در اصفهان،
بیاناتی نموده سپس دو نفر دیگر نیز در موضوع اتحاد کارگران و حفظ استقلال ایران
سخنرانی کرده پس از آن مجتمعاً و منظمأً به قسمت تلگرافخانه رهسپار در جلوی
عمارت پست و تلگراف عکسبرداری نموده و در تلگرافی که به تهران و اصفهان
مخابره کردند، از سوزاندن کلوپ حزب توده اظهار تأسف نمودند. مراتب محض
استحضار به عرض رسید.

فرماندار شهرستان شهسوار - محمد فضائلی

رونوشت شرح بالا جهت استحضار نخست‌وزیری تقدیم می‌شود.

وزیر کشور

از طرف

امضاء ناخوانا

گزارش شهربانی شهسوار به استانداری مازندران
 راجع به مسافرت آقایان عمیدی نوری و لسانی به شهسوار
 آرم شیر و خورشید
 وزارت کشور

اداره سیاسی

استانداری محترم استان دوم - شماره ۹۴۵ س ۸۵۳۳

محترماً معروض می‌دارد، روز ۲۴/۱/۱۷ آقایان عمیدی نوری مدیر روزنامه داد و ابوالفضل لسانی وکیل دادگستری و مدیر روزنامه کار که خود را به نام رئیس اجراییه جبهه آزادی معرفی می‌نموده، به شهسوار وارد، شب را توقف، صبح روز ۸ با سران حزب توده ملاقات و به سمت مازندران حرکت نموده‌اند مذاکرات آنها در اطراف انتخابات دوره ۱۵ مجلس شورای ملی بوده که هر دو نفر مقدمات کاندید بودن خودشان را از طرف حزب توده در تنکابن فراهم می‌نموده‌اند. در خاتمه استحضاراً معروض می‌دارد که در موقع انتخابات دوره ۱۴ نیز آقای عمیدی نوری کاندید تنکابن و آقای لسانی کاندید گرگان بوده و فعالیت‌های زیادی نموده بودند. رئیس شهربانی شهرستان شهسوار - پاسپار ۲ مالک

۷۲۵ - ۱۳۲۴/۱/۲۲ رونوشت به وزارت کشور فرستاده می‌شود.

استاندار استان دوم - امضاء

رونوشت شرح بالا جهت استحضار نخست‌وزیری تقدیم می‌شود.

از طرف وزارت کشور - امضاء

انعکاس گزارش استانداری مازندران وسیله اداره سیاسی وزارت
کشور به مقام وزارت دایر بر ممنوعیت سخنرانی به زبان ترکی در مجامع
آرم شیر و خورشید
وزارت کشور
اداره سیاسی

به عرض برسد.

در تاریخ ۲۴/۲/۲۹ گزارش از استانداری دوم رسید مبنی بر اینکه در کلوپ حزب توده نوشهر آقاجان هوشنگی و درویش نامان به زبان ترکی سخنرانی کرده‌اند. به استانداری دستور داده شد از سخنرانی به زبان ترکی جلوگیری نمایند. در پاسخ اطلاع می‌دهند که ممکن است فرمانداری‌ها و شهربانی‌ها علت را استعلام و ضمناً علاوه نمودند که اگر لازم است چنین ابلاغی به فرمانداری‌ها و شهربانی‌ها شود، مراتب به استانداری مزبور اعلام گردد. ضمن تقدیم سوابق چگونگی امر معروض گردید. در صورتی که تصویب فرمایند به استانداری‌ها پاسخ داده شود که مانعی ندارد فرمانداری‌ها و شهربانی‌های وابسته نیز از موضوع مطلع گردند و از سخنرانی به زبان ترکی جلوگیری شود.

کفیل اداره سیاسی - امضاء

۲۴/۳/۳۱

در حاشیه

از این عبارات مغلوط هیچ چیز فهمیده نشد.

نامه شهربانی کل کشور به وزارت کشور مربوط
 به گزارش شهربانی شهسوار درباره حزب توده چالوس
 آرم شیر و خورشید
 وزارت کشور

وزارت کشور - مورخه ۱۳۲۴/۶/۷ - ۵۴۷۶ - ۱/۳۰۵۴

محترماً به استحضار می‌رساند که شهربانی شهسوار به استناد گزارش شهربانی
 نوشهر گزارش می‌دهد از ساعت ۲۱ الی ۲۳ روز ۳۰ تیرماه در سالن کارخانه
 حریربافی چالوس از طرف هیئت تأتزال اعزامی از تهران منتسب به حزب توده،
 پيس خسرو و شیرین و شیرین و فرهاد در شش پرده به معرض نمایش گذاشته شد.
 قبل از شروع نمایش به وسیله نوآموزان شبانه حزب توده چالوس سرود حزبی
 خوانده شد. تماشاچیان بالغ بر دویست نفر، بهای بلیط ۵۰ و ۱۰۰ ریال و صدی
 پنجاه از درآمد آن به نفع کمیته حزب توده بوده است.

رئیس شهربانی کل کشور - سرتیپ خزایی امضاء

رونوشت شرح بالا جهت استحضار مقام نخست‌وزیری تقدیم می‌شود.
 از طرف وزیر کشور - امضاء

گزارش هیئت اعزامی دولت به کلاردشت درباره شکایات
کشاورزان و کارگران از حزب توده چالوس و مزاحمت‌های آنان
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

وزارت کشور

به موجب حکم شماره ۴۹۸۸/۲۰۵۷ - ۱۳۲۴/۹۷۷ صبح جمعه ۲۴/۶/۹ به اتفاق آقایان تزه نماینده وزارت پیشه و هنر و آقای سرهنگ معینی، نماینده کل ژاندارمری و آقای سرهنگ رستگار نماینده شهربانی کل و آقای فضایی فرماندار شهسوار به طرف چالوس حرکت، یک ساعت بعد از ظهر وارد قهوه‌خانه تویر که از توابع کلاردشت است برای صرف ناهار توقف نموده، در این موقع عده زیادی از کشاورزان همان ناحیه به تدریج جمع شده و اظهار شکایت از کارکنان حزب توده و کارگران نموده با حضور فرماندار جواب داده شد، هر شکایتی دارید بنویسید با امضای عده‌ای که حاضرند بدهید تا در چالوس مورد رسیدگی قرار گیرد. لذا نامه ضمیمه که حاوی هشت ماده مبنی بر شکایت و تقاضاهای خود می‌باشد به هیئت دادند. از طرف هیئت هم مذاکرات لازمه و مخصوصاً تذکر دادند که تجمع را موقوف و در این موقع از کارهای رعیتی غفلت نداشته باشند و هر یک به امور زراعتی خود مشغول گردند. و نیز به توجهات دولت امیدوارشان نموده، سپس حرکت و دو ساعت از شب گذشته وارد چالوس و از همان ساعت شروع به بعضی تحقیقات نموده.

جریان واقعه به‌طور خلاصه

چون از طرف کمیته حزب توده و کارگران کارخانه چالوس از حمل برنج جلوگیری می‌شده، لذا بین آنها با کشاورزان کلاردشت تولید اختلاف روی می‌دهد، به طوری که بر ضد یکدیگر خودآرایی و قیام می‌نمایند. تا روز ۲۴/۵/۲۹ عده‌ای از

سرن حزب و کارگران می روند به کلاردشت برای دادن متینگ. در آن موقع چند نفر از میان جمعیت کلاردشتی اظهار می کنند، شماها دروغ می گوید، چرا جلوگیری از حمل برنج ما کشاورزان می نماید که در نتیجه دچار خسارات تحمل ناپذیری شده ایم. از اینجا شروع به مشاجرات می گردد که شرح جریان را رئیس پست ژاندارمری نوشهر که حضور داشت مشروحاً به ضمیمه نامه فرماندار داده که عیناً برای اطلاع تقدیم می گردد.

پس از واقعه مزبور کشاورزان اجتماع می نمایند که به طرف چالوس حمله کنند که آقای فضایی فرماندار شهسوار به کلاردشت رفته با مذاکرات لازمه اطمینان می دهد که خود من به تهران رفته، جریان را حضوراً به عرض دولت رسانیده و سایل آسایش شماها را فراهم می نمایم، و حرکت می کند. آنها قبول کرده به انتظار فرماندار بودند تا روزی که هیئت وارد قهوه خانه توپرده به طوری که فوقاً عرض شده می شوند. ورود هیئت به چالوس موجب این شد که آرامش کامل برقرار و کارگران در نهایت نظم مشغول کار خود بوده و کشاورزان هم مشغول امور زراعتی، ولی منتظر نتیجه تقاضای خود از طرف هیئت بوده اند.

پس از تحقیقات در چالوس، نظر هیئت این شد که با مذاکرات قبلی که توسط یوسف واکف برای اصلاح و رفع مشاجرات بین کارگران و کشاورزان کلاردشت شده بود، صورت اصلاحی فراهم گردد که تا دیگر دنباله پیدا ننماید. لذا به وسیله آقای دیبا رئیس حزب توده و کارگران کارخانه چالوس وارد مذاکره گردیده، البته آقای دیبا هم حسن استقبال و قرار شد بروند با سایر رفقاشان مذاکره و نتیجه را اطلاع دهند.

طریقه صلح - (۱) اخراج چند نفر که مسبب این اختلاف و نزاع گردیده اند از کارخانه.

(۲) دعوت آن بیست نفری که در گزارش رئیس پست ژاندارمری نوشهر مندرج است که در بازار چالوس از طرف کارگران توهین شده بودند، در همان بازار با حالت اجتماع معذرت خواسته با اظهار ندامت صورت یکدیگر را بوسیده از هم بگذرند، و پس از صرف شربت و شیرینی اصلاحی، بروند سرکارهای خودشان.

چون در ورود هیئت به طوری که عرض شد ممانعت از حمل برنج در کار نبوده و نیز مأمورین انتظاماتی حزبی هم که کشاورزان کلاردشت در نامه شکوائیه خود

نوشته و رفع آن را خواسته بودند وجود نداشته، لذا در آن قسمت دیگر تجدید مطلع نگردید.

به انتظار جواب آقای دیبا بودیم که خبر واقعه شاهی به چالوس رسید و این واقعه و خبر آن به طوری در چالوس منعکس شد که به طور کلی تغییر روحیه داده و هیئت را با نظر بغض و عداوت برخورد می نمودند. البته هیئت هم در نهایت خونسردی دنباله کار خود را داشته بدون اینکه تظاهری از حیث اطلاع جریان شاهی بنماید. به وسیله یوسف واکف با آقایان رؤسای کارگران وارد مذاکره بوده تا ساعتی که آقای واکف آمده و اظهار کردند که آقایان دیگر برای اصلاح حاضر نمی شوند، و خود آقای واکف اظهار نظر نمودند که چون امشب یکشنبه ۱۱/۶/۲۴ دو نفر از طرف حزب مرکزی توده وارد چالوس شده، و جلسه شورا تشکیل و همین ساعت ادامه دارد، دستورات جدیدی آورده اند که مشغول تهیه مقدمات آن می باشند.

روز دوم ورود به چالوس لازم بود به شهربانی و ژاندارمری نوشهر سرکشی و پیشینه کار استعلام شود. بعد از ظهر هیئت بازرسی به معیت آقای فضایی فرماندار شهسوار به نوشهر عزیمت، نزدیک شهر مزبور مشاهده شد عده ای سرباز شوروی در محلی به نام پاسگاه توقف دارند. یک نفر از آنها با علامت بیرق، اتومبیل را متوقف ساخته نزدیک آمد. به محض مشاهده پایور شهربانی و افسر ژاندارمری، به زبان روسی رئیس قراول را احضار نمود. یک نفر افسر شوروی به اتومبیل نزدیک شد. بدون اینکه سؤالی بکند به زبان روسی دستوری داد. بلافاصله یک نفر سرباز مسلح شوروی روی رکاب سوار شده به شوفرگفت برود کماندانی. اتومبیل حرکت، درب کماندانی ایستاد. سرباز ما را به داخل آنجا دلالت نمود. آقای فرماندار هم همراه آمده در آنجا دو نفر افسر شوروی بودند. سؤال کردیم برای چه ما را به اینجا آورده اید؟ پاسخ داد امروز از مرکز دستوری رسیده که از ورود و خروج افسران و مأمورین حزبی باید آگاه باشیم.

جواب داده شد ما حزبی نیستیم، مأمور شهربانی و ژاندارمری هستیم. مدتی به حسب نبودن کماندان ما را معطل نمودند. سپس یک نفر افسر شوروی که خود را کماندان معرفی می کرد آمد، سؤال و جواب تکرار شد. هویت و علت آن هیئت (این گزارش مبسوط فاقد صفحه سوم است، مطالب مندرج از صفحه چهارم

بی گرفته می شود.)

اظهار نظر هیئت و پیشنهاد اصلاحی به دولت

(۱) تبدیل کلانتری چالوس به شهربانی تحت ریاست یک نفر افسر فهمیده

مجرّب با لوازم کار.

(۲) تغییر افسر ژاندارمری فعلی نوشهر و تعیین یک افسر فهمیده مجرب با

افراد کامل - البته این تا موقعی که وضعیت آن حدود به این صورت است، لازم

است دولت از هر محلی که می داند بودجه اضافی از بودجه فعلی را تأمین نمایند.

چون در چنین موارد تا مأمورین ژاندارمری و شهربانی وسایل لازمه را در دسترس

خود نداشته باشند، نمی توانند در حفظ انتظامات و آرامش کامل اقدام مؤثری

بنمایند.

(۳) تغییر دادن چند نفر از کارکنان کارخانه چالوس که قبلاً به وسیله رئیس

حسابداری کارخانه به فرماندار داده، فرماندار هم به مرکز فرستاده است. چون آنها

مستخدم و دارای حکم وزارتی می باشند، اشکالی در منتظر خدمت و یا تبدیل

نخواهند داشت.

(۴) به طوری که فوقاً عرض شد، تقاضای سران حزب توده و کارگران تغییر

فرماندار شهسوار است. ولی با مشاهداتی که هیئت از نزدیک نموده است، آقای

فضایلی در حوزه مأموریت خود بیدار و همیشه شخصاً در نقاط حساس حاضر و

جلوگیری از اختلافات و مشاجرات می نماید. چنانچه در جریان تجمع کلاردشتی ها

به خیال حمله به چالوس و زدو خورد با کارگران حاضر و متقاعد نمودن

کلاردشتی ها را به اینکه خود می روم به مرکز و حضوراً دولت را آگاه می نمایم و

آمدن به تهران و در نتیجه تعیین هیئت بازرسی و حرکت دادن آنها و خاموش شدن

قضیه، والا اگر غیر از این عمل می شد، به طور قطع زدو خورد شروع و قطعاً تلفات

چالوس بیش از شاهی بوده - و اگر فرمانده دسته ژاندارمری نوشهر در واقعه اولیه،

آن ۲۰ نفر را در چالوس تحویل افراد حزب توده به طوری که در گزارش خود ذکر

کرده اند، نداده بود، حرکات و رفتار آنها نسبت به هشت نفر مذکور در بازار چالوس

روی نمی داد.

(۵) وضعیت کارگران کارخانه چالوس که از نزدیک مشاهده شد از حیث

بهداشت فوق العاده بد و تمام مریض، پزشک نیست و دوا ندارند. یک مثقال گنه گنه

وجود ندارد. اساساً هیچ گونه دوا و آمپول‌های مورد احتیاج در بهداری کارخانه نیست. فقط سولفات دوسود موجود است. یک اتاق در کارخانه به نام بهداری دیده می‌شود که واقعاً تأسف آور است. این است که کارگر و زحمت‌کش حقیقی از همه چیز محروم است. لذا کارگر ناراضی و گرفتار امراض گوناگون، بدون معالجه و دوا. البته این گونه تبلیغات مؤثر واقع می‌شود. در این صورت لازم است در موضوع بهداشت کارگران تصمیمی اتخاذ نمایند که تا از این راه جلب توجه شده باشد.

نماینده کل شهرستان	نماینده کل ژاندارمری	نماینده وزارت پیشه و هنر	نماینده وزارت کشور
پاسیار رستگار	مهرنگ معینی		امضا

گزارش استانداری مازندران به وزارت کشور
در امر سخنرانی کارمندان حزب توده کارخانه چالوس
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

وزارت کشور - مورخه ۱۳۲۴/۵/۸ - ۲۴۳۸۳ / ۴۴۷۰ -
طبق گزارش شهرداری نوشهر ساعت ۱۶/۳۰ روز ۲ ماه جاری عده قلیلی از
کارگران کارخانه حریریافی چالوس مقابل رستوران سابق کارخانه تجمع، نوروزعلی
غنچه و یزدانی و مفیدیان و ارفعی کارمندان کارخانه از عمال حزب توده راجع به
امور فرهنگی و ۵۰۰ نفر از کارگران معدن گلندرود که از کارخانه خارج گردیده‌اند
بایستی به آنها کمک و مساعدت شود سخنرانی نموده‌اند.

از طرف استاندار استان دوم - امضاء

رونوشت شرح بالا جهت استحضار مقام نخست‌وزیری تقدیم می‌شود.

از طرف وزیر کشور

گزارش بخش‌داری نوشهر و چالوس به وزارت کشور
درباره تهاجم حزب توده به نیروی انتظامی چالوس
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

مستقیم و محرمانه
وزارت کشور

قسمتی از وقایع چالوس را تا آنجایی که وسیله نامه ممکن است جهت استحضار به عرض عالی می‌رساند: ساعت ۶ صبح یک نفر سرهنگ ارتش سرخ به اتفاق سه نفر از افسران شوروی به بنده مراجعه و تقاضا کردند به چالوس رفته در موضوع تیر خوردن سرباز شوروی رسیدگی نمایم. قبلاً به اداره ژاندارمری رفته و یک نفر ژاندارم همراه خود آورده بودند. فوراً بنده با کامیون شوروی‌ها به چالوس رفته مشاهده شد که عده‌ای از افراد حزب توده و کارگران در خیابان‌ها قدم می‌زنند. جلوی شهربانی مقدار زیادی اوراق اداره در خیابان ریخته و پراکنده است. عمارت سربازان ارتش سرخ مقابل اداره ژاندارمری و کلانتری قرار دارد. مقابل درب عمارت ماشین ایستگاه مشاهده شد که چند نفر از سربازان در پناه دیواری با شصت تیرهای دستی حالت دفاعی دارند. پس از ورود به اتاق مشغول تنظیم اوراقی شدند و ضمناً سرگرد سمندری افسر ژاندارمری هم از اتاق دیگر وارد شد و از اینکه به وسیله سربازان سرخ از مرگ نجات یافته بود، اظهار تشکر می‌نمودند. بنده از عمارت مزبور بیرون آمدم که از اشخاص تحقیقاتی نمایم. دیدم ژاندارمی که همراه آمده بود به دنبال می‌آید. نزدیک بود اوضاع دیگری پیش آمد کند که برای بنده و ژاندارم خطرناک بود. آقای الموتی به میان دوید و جلوگیری شد و بنده با تعرض به ژاندارم که چرا بیرون آمده دوباره او را به عمارت نزد سرگرد سمندری برده دستور دادم که حق بیرون آمدن ندارد.

چون افسران شوروی خواستند مشغول تهیه صورت مجلس شوند، با نبودن مترجم بنده خودداری کرده تقاضا کردم که به بعد موکول شود. ضمناً چون اوضاع چالوس بی‌اندازه خطرناک و هرج و مرج بود، دوباره با کامیون شوروی‌ها به نوشهر

مراجعت و در تلگرافخانه مشغول کار شدیم. موقعی که بنده چالوس بودم مشاهده شد که جنازه یک ژاندارم در خارج از محوطه شوروی‌ها افتاده و عده‌ای دور جنازه جمع شدند.

موضوعی که در نوشهر کمال ضرورت داشت، جلوگیری از وقایعی بود که ممکن بود اتفاق افتد، ولی در اثر دلالت و خواهش و نصیحت از اجتماع اشخاص جلوگیری و حقیقتاً دقایق تلخی با خونسردی و بردباری می‌گذراندم. فقط از لحاظی به عرض می‌رساند که کسالت عارضه به خانم بنده و تشویش اطفالم که از وحشت و ترس خواب و خوراک نداشته و هر دقیقه جویای حال بنده بودند با تمام بی‌خوابی و شدت کار و مراقبت زیاد در راه انجام وظیفه‌ای که بر عهده بنده تحمیل شده بود دقیقه‌ای به بنده مجال نمی‌داد که به عائله خودم سرکشی کنم. اطلاع رسیده که عده‌ای ژاندارم کشته شدند و جنازه آنها در زمین باقی مانده. کارگران هم با عصبانیت هر دقیقه مراجعه و فشار می‌آوردند که فلان کارگر در حال احتضار است، چه کنم، چاره باید اندیشید. سرگرم ساختن آنان و تسلی دادن و این طرف و آن طرف رفتن برای معالجه و رفع دیوانگی و عصبانیت کارگران طاقت بنده را برید و افکارم شدیداً پریشان شده. خبر دادند کارگر فوت کرده، دسته گل از چالوس آورده با کامیون جنازه را مقابل اداره پست قرار داده اصرار داشتند که بنده همراه جنازه بروم در حالی که رفتن به چالوس برای بنده خطرناک بود.

به هر قسمی که بود مقابل جنازه ایستاده، کارگران را تسلی داده به آنان اظهار نمودم که پس از مخابره تلگراف خواهم آمد.....^۱ آمده بود. می‌گفت روز قبل دو نفر افسر و چند نفر پاسبان چالوس و عده‌ای ژاندارم نزد رؤسای.....^۲ طبق اظهار آقای رئیس پست و تلگراف که به وسیله تلگراف خبر گرفته بود از ولی‌آباد.....^۳ عده‌ای ژاندارم و افسران پیاده عازم تهران بودند. کلاتری چالوس هم به کلی مختل شده و افراد و تفنگ‌های آنها غیر معلوم می‌باشد. اوراق کلاتری و بایگانی هم در خیابان ریخته شده و آتش زدند. این وقایع بی‌اندازه در مردم بی‌طرف تأثیر زشتی نموده و بی‌اندازه ناگوار به شمار می‌رود. خلع سلاح افراد غیرمجاز اینک کمال اهمیت را دارد. در خاتمه به عرض می‌رساند، شب جمعه که این قضیه اتفاق افتاد،

۱. محل‌های نقطه‌چین از متن اصلی پاک شده است.

۲. همان.

۳. همان.

عصر آن یک اتوبوس از چالوس به نوشهر آمد. در حالی که عده‌ای در آن و روی سقف ماشین نشسته و سرود آذربایجان می‌خواندند، پس از گردش در شهر جلوی اداره پست ایستاده، بنده و آقای دکتر مؤمنی رئیس بیمارستان و بهداری برای اطلاع از جریان به اداره پست رفته معلوم شد آقای الموتی و راوندی و عده‌ای از افراد حزب توده و کارگران در آنجا مجتمع شده اشخاصی را برای تلگراف حضوری خواسته‌اند. بنده و آقای دکتر مؤمنی از اداره پست خارج و به خیابان آمده نزد رئیس اداره املاک و آقای کاوسیان رفتم که چند دقیقه با هم مذاکره نماییم. به بنده در خیابان اطلاع دادند که جهت مذاکره تلگرافی حاضر شوم. این بود که در حین مذاکره شنیده که صدای تیراز چالوس بلند شد و آن قضایا اتفاق افتاد که بعد از آن بدون دقیقه‌ای استراحت مشغول فعالیت و ختم غائله بودیم که پس از رفتن سرگرد سمندری جهت کسب اطلاع به چالوس او را مورد حمله قرار داده توسط سربازان شوروی به عمارت شوروی‌ها برده آنجا محافظت می‌نمایند.

دیروز یک نفر دیگر از ژاندارم‌ها با لباس شخصی پیدا شد و خود را به آقای سرهنگ معرفی نمود. دو نفر از ژاندارم‌ها که کم جراحات سخت دارند، در اثر نبودن وسایل دیشب به بابل اعزام گردید.

بخشدار نوشهر و چالوس - میرشب

ارسال رونوشت گزارش تلگرافی شهسوار از طرف وزارت پست و
تلگراف و تلفن به مقام وزارت کشور
آرم شیروخورشید
وزارت پست و تلگراف و تلفن

رونوشت گزارش تلفن شهسوار

مقام وزارت - عین گزارش وارده از دفتر چالوس را جهت استحضار خاطر
مبارک ذیلاً مخابره می نماید:

۱۹۹۰ هندسی

پستل^۱ - دیروز ۱۱ ماه جاری ساعت یک بعدازظهر، دو نفر از طرف کمیته
حزب توده چالوس به تلگرافخانه مراجعه اظهار داشتند از کمیته مأموریت داریم از
این ساعت درب پستل بسته شده و به هیچ وجه تلگرافات و مراسلات اشخاص را
نبایستی بپذیرند. پاسخ داده شد به اتکای حرف های شما نمی توانیم چنین عملی را
اجرا نماییم. مجدداً از طرف کمیته چند نفر از آقایان، خُلدی، رضوانی، آدابی و
صدافت به اداره آمده اظهار داشتند ما نمی توانیم به شما مدرک و رسماً بنویسم،
بایستی این دستور اجرا شود. ثانیاً شب گذشته پست از هر دو طرف رسید. مأمورین
حزب توده اجازه بازکردن پست را نداده اظهار داشتند بایست پست ها را در حضور
اینجانبان باز و تمام پاکات کنترل شود. در پاسخ گفته شد بدون اجازه و دستور رئیس
مربوطه نمی توانم این دستور شما را اجرا نمایم. آنها بازکردن پست را اجازه نداده
ساعت ۴ بعدازظهر شخصاً به کمیته حزب رفته با آقایان حجاب و دیبا، صدور
کمیته مذاکرات زیاد به عمل آمده اجازه دادند پست ها را بدون کنترل باز نمایند و
توزیع شود و تلگرافات عادی را پذیرفته و مخابره شود. فقط تلگرافاتی که بر علیه
ما می خواهند مخابره کنند، مأمورین حزب توده جلوگیری و نمی گذارند مخابره
شود. تمام تلگرافات صادره قبل از مخابره باید به نظر مأمورین ما برسد. همچنین
تلگرافات وارده آن هم به نظر مأمورین ما برسد. از روز ۱۱ جاری چهار نفر مأمورین
حزب توده شب و روز در تلگرافخانه کشیک می دهند. گزارشاً عرض شد. ۷۵۱ پستل
رونوشت با اصل یکی است

نامه ژاندارمری شهسوار به ریاست ژاندارمری کل کشور دایر بر
دخالت تام و تمام حزب توده شهسوار در کلیه امور ژاندارمری

رونوشت نامه ۱۲۳۹۲ - ۱۳۲۴/۱۰/۱۵

تیمسار ریاست ژاندارمری کل کشور

گزارش

محترماً پیرو رمز مورخه ۱۳۲۴/۱۰/۱۳ معروض می‌دارد، حزب توده شهسوار با تشکیل کمیته‌های محلی در دهات از رجوع هرگونه شکایت به ژاندارمری ممانعت و خودشان در کلیه امور حزب، جرح، منافی عفت، امور حقوقی، مناقشات محلی و تصرف عدوانی مداخله نموده و در کمیته مرکزی شهسوار دارای بازپرسی‌های متعدد و حتی زندان دارند و همه روزه مشغول حل و فصل امور می‌باشند و رسماً به تمام دهات ابلاغ کرده‌اند که به هیچ وجه با ژاندارمری مراجعاتی نداشته و از ورود ژاندارم به محل‌ها نیز جلوگیری و آبرو و حیثیتی برای این اداره باقی نگذاشته و با وضع خشن و ناهنجاری مأمور ژاندارم را در محل می‌گیرند و طی شماره ۸۶۶ - ۱۳۲۴/۱۰/۵ که رونوشت آن به پیوست تقدیم می‌گردد از وصول بهره مالکانه و منال دولت رسماً جلوگیری نموده و هیچ گونه شخصیت معنوی برای گروهان قائل نیستند. برای استحضار خاطر محترم عالی از گزارش کار گروهان رونوشت سه گزارش مأمورین عمل به پیوست تقدیم، ضمناً به عرض مبارک می‌رساند که فرمانداری و دادگاه محل نیز با اطلاع و هیچ گونه اقدامی نمی‌نمایند

فرمانده گروهان ژاندارمری شهسوار - سروان نوشی

امضاء

نامه وزارت کشور به استانداری مازندران، هشدار به ورود سالار فاتح
کجوری به آمل و مراقبت و جلوگیری از اغتشاش احتمالی
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

اداره سیاسی

تبرستان

رمز

ساری - ماه تاریخ خروج ۱۳۲۴/۱۰/۱۶ - کشف رمز ۲۴/۱۰/۱۹
استانداری - موافق.....^۱ سالار فاتح کجوری با طایفه و عده‌ای از نوری‌ها
برای همکاری با حزب توده به آمل آمده و قصد دارند اغتشاش نمایند. دستور
فرمایید کاملاً مراقبت به عمل آورده و ضمناً چگونگی امر را گزارش دهند.
وزیر کشور

به امضای مقام معاونت

نامه ژاندارمری کل کشور به وزارت کشور درباره
اقدامات تخریبی حزب توده در امور انتظامی آن حوزه

آرم شیروخورشید

وزارت کشور

اداره سیاسی

رونوشت نامه ۴۸۹ محرمانه ۱۳۲۴/۱۰/۲۵ ژاندارمری کل کشور و برگ‌های
پیوست آن

وزارت کشور

محرمانه مستقیم

محترماً معروض می‌دارد - سروان نوشی فرمانده گروهان ژاندارمری شهسوار
گزارش نموده است، حزب توده شهسوار با تشکیل کمیته‌های محلی در دهات از
رجوع هرگونه شکایت به ژاندارمری ممانعت و خودشان در کلیه امور ضرب،
جرح، اعمال منافی عفت، امور حقوقی، مناقشات ملی و تصرف عدوانی مداخله و
در کمیته مرکزی شهسوار دارای بازپرس‌های متعدد و حتی زندان دارند و همه روزه
مشغول حل و فصل امور می‌باشند و رسماً به تمام دهات ابلاغ نموده‌اند که به هیچ
وجه با ژاندارمری مراجعاتی نداشته و از ورود ژاندارم به محل‌ها نیز جلوگیری
می‌نمایند. دیگر آبرو و حیثیتی برای گروهان باقی نیست. برای اینکه به هیچ وجه
آزادی عمل ندارند و شخصیت معنوی برای گروهان قائل نیستند.

رونوشت دو فقره گزارشات ژاندارم‌های مأمور و یک فقره نامه که رئیس کمیته
ولایتی شهرستان شهسوار، جلیلی نام به رئیس دادگاه نوشته است ارسال داشته که
رونوشت آنها را برای استحضار خاطر عالی به پیوست تقدیم مستدعی است مقرر
فرمایند تصمیمات متخذه را به ژاندارمری ابلاغ دارند.

فرمانده ژاندارمری کل کشور - سرتیپ خسروپناه

امضاء

دادخواهی یکی از اعضای پرسنل شهرداری چالوس از ریاست شهرداری کل کشور درباره حمله حزب توده چالوس به کلانتری و خلع سلاح افراد آن

تهران - شهرداری ریاست کل، عمال حزب توده چالوس برخلاف قانون، روزنامه قلمی منتشر و نسبت به اولیاء و مأمورین دولت اهانت، برحسب وظیفه روزنامه را ضمن گزارش نزد رئیس مربوطه ارسال، ساعت ۱۸ روز ۱۳۲۴/۸/۱۱ هزار و پانصد نفر افراد حزب بهانه جویی و به عنوان عمال ارتجاع به کلانتری حمله، اثنایه و پنجره‌ها را شکسته، پاسبانان را خلع سلاح، مرا سخت مضروب و به دست افسر شوروی در مغازه خیاطی ساعتی بازداشت، فعلاً بی حال در بهداری نوشهر بستری رئیس مربوطه ام در جلوگیری سستی نموده تاکنون در تعقیب آنان اقدام قانونی نشده، عائله ام در معرض خطر، استدعای عطف توجه فوری دارد.

رسدبان دو گلباز

رونوشت با اصل یکی است.

گزارش محرمانه فرماندار شهسوار مربوط به وقایع چالوس
و اظهار نظر پیرامون ادعاهای حزب توده آن شهر
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

شماره ۱۱۲ - ۱۳۲۴/۱۱/۱۸

محرمانه مستقیم - عطف به نامه شماره ۱۳۲۴/۱۱/۱۶ - ۱۰/۶۴۶ - ۱۳۲۴/۱۱/۱۶
موضوع وقایع چالوس به استحضار می‌رساند. اشغال اداراتی و کارخانجات حزب
توده و زدو خورد مخالفین با آنها و غارت اموال رئیس حزب واقیعت ندارد و چنین
اتفاقی در چالوس و نوشهر رخ نداده است. لیکن آنچه مسلم است و البته خاطر مقام
وزارت هم مستحضر است در شمال یک سلسله فعالیت‌هایی محسوس است که
عملاً کار ادارات فلج شده و بعضی از مأمورین دولت تحت نفوذ قرار گرفته‌اند.
چندی قبل که ساختمان کلوپ حزب توده چالوس طعمه حریق قرار گرفت، افراد
حزبی در صدد برآمدند که ساختمان شهرداری نوشهر را تخلیه نمایند که با اقدامات
جدی فرمانداری، از آنها ممانعت به عمل آمد، و همچنین از تخلیه اداره آمار نوشهر
هم جلوگیری شد. ولی ساختمان پایگاه وصول عوارض شهرداری چالوس را
متصدی آن بدون اطلاع فرمانداری به افراد حزبی برگذار نموده است که موضوع
شدیداً استیضاح و دستور داده شد فوراً ساختمان را تخلیه و تحت اختیار مأمورین
دارایی بگذارند که البته نتیجه بعداً به عرض خواهد رسید. با عرض شرح مراتب
بالا، نبودن وسیله نقلیه برای فرمانداری مانع و مشکل عظیمی در حل امور است و
ناچارم عرض کنم فرمانداری با این ترتیب نمی‌تواند انتظامات حوزه وسیع خود را
حفظ و مراقبت کند، و البته تقاضاهای مکرری که برای تأمین و تعمیر اتومبیل
فرمانداری شده و بدون جواب مانده، مانعی است که شاهد سلب مسئولیت
فرمانداری است.

فرماندار شهرستان شهسوار - رئیس امضاء



شماره ۹ - سمت راست آقای علی اصغر خان خلعت‌بری معاون سفیر
سمت چپ آقای عدل سفیر کبیر ایران در سوئیس

تلگراف به نخست وزیر و انعکاس
 خواست های مردم تنکابن به مرکز
 آرم شیروخورشید
 وزارت پست و تلگراف و تلفن
 تلگراف

از شهسوار به ط - شماره قبض ۵۲۰۴ - شماره تلگراف ۳۰ - عدد کلمات ۲۳۶ -
 تاریخ اصل ۱۵ تاریخ وصول ۱۳۲۴/۱۱/۱۶
 جناب آقای احمد قوام، رونوشت توسط دکتر کشاورز کمیته مرکزی حزب
 توده، رونوشت به روزنامه مردم، رونوشت توسط دکتر مصدق مجلس شورای ملی.
 به تاریخ ۲۴/۱۱/۱۴ که مصادف با روز یادبود شهدای راه آزادی است عده کثیری
 از دهقانان، مالکین، اصناف و کارگران در برابر حزب توده ایران مجتمع شده و در
 پایان سخنرانی به نام دویست هزار نفر سکنه تنکابن، اجرای مواد زیرین را از دولت
 جدید خواستار شدند.

۱ - اجرای اصول مشروطیت در سراسر ایران. ۲ - کوتاه کردن دست عمال
 رضاخان و محاکمه و مجازات شدید سید ضیاء. ۳ - استقرار روابط دوستانه با کلیه
 دول آزادیخواه، خاصه دولت همجوار ایران اتحاد جماهیر شوروی و کوشش در
 رفع سوء تفاهم و مشکلاتی که کابینه های مغرض قبلی ایجاد کرده اند. ۴ - لغو
 تحریم غیرقانونی انتخابات و اجرای فوری آن بدون مداخله زور. ۵ -^۱
 تصویب قوانین عادلانه و اقدام برای نجات مردم تنکابن و سایر نقاط از خطر مالاریا و
 تریاک. ۸ - بهبودی وضع عمومی اقتصاد مردم، اقدام در تسطیح طرق و شوارع. از
 طرف حاضرین: مهدی سلیمانی مجتهد، اکرم الملک، ناصر تاش، مسعود الملک
 مسعودی، حسینعلی خلعت بری، مستوفی، نیکنام، واحدی، کاویان پور،
 ضیاء الموتی، مرشدی، دکتر سیرنیک، جلیلی، علی اکبر خلعت بری، منتظمی،
 نظری، جباری، سردارزاده، طالقانی، ملکی، راوندی، مهدوی، طلوعی و دکتر
 مشکئی.

نامه اداره اطلاعات و آمار وزارت کشور به اداره انتظامات و

دستور صریح به اقدامات امنیتی نسبت به وقایع چالوس

آرم شیروخورشید

وزارت کشور

اداره اطلاعات و آمار

دایره اخبار

تبرستان

www.tabarestan.info

اداره انتظامات - تاریخ ۱۳۲۴/۱۲/۲۷ - شماره ۸۲۱۸

گزارش تلگرافی ۱۲/۱۷ واصله از نوشهر - چالوس و دستور صادره از مقام معاونت کل ذیلاً درج می شود. نوشهر - به قرار اطلاع یک نفر از چالوس، ساعت سه بعدازظهر هنگامی که حزب توده چالوس برحسب معمول جمعه ها مشغول متینگ و سخنرانی بودند از طرف باغ نارنج ناگهان صدای شلیک تیر آمد. گویا از طرف شوروی ها و مأمورین شهربانی و ژاندارمری برای آرامش اقدام شده است. موضوع مورد پیگرد می باشد.

(اداره انتظامات برای حفظ امنیت دستور مؤکد داده شود).

چالوس - دیروز بعدازظهر هنگامی که در جلوی کلوپ حزب توده، سخنرانی و متینگ هفتگی برقرار و عده زیادی هم شرکت نموده بودند ناگهان از سه طرف به سمت کلوپ به وسیله اشخاص نامعلومی به طرف هوا تیراندازی و گویا مقصود آنها به هم زدن سخنرانی و متینگ هفتگی بود. افراد حزب توده برای جلوگیری و برقراری آرامش اقدام، پس از شلیک چند تیر تقریباً از طرفین آرامش برقرار و تلفاتی رخ نداده است.

رئیس اداره اطلاعات و آمار

اداره انتظامات اقدام سریع به عمل آورند

نامه محرمانه شهرداری کل کشور به وزارت کشور، مربوط به تهاجم اعضای حزب توده به کلانتری چالوس و غارت سلاح‌ها و مضروب ساختن پرسنل کلانتری و فرماندار نوشهر و چالوس

آرم شیروخورشید

اداره کل شهرداری

وزارت کشور

محرمانه - اطلاعات اول - مورخه ۲۵/۱/۲۰ - شماره ۱/۹۶/۳۶ - ثبت دفتر
محرمانه وزارت کشور شماره ۳۷۵ - تاریخ ۲۵/۱/۲۲
محترماً به استحضار می‌رساند، شهرداری شهسوار گزارش داده بود روز ۲۴/۱۲/۱۷ ساعت ۱۵/۳۰ هنگامی که افراد حزب توده چالوس در محوطه کمیته حزب مجتمع و مشغول سخنرانی بوده‌اند، از طرف باغ نارنج صدای چند تیر شنیده می‌شود. دفعته در حدود ۵۰۰ نفر که ۱۰۰ نفر آنها دارای اسلحه کمری و پنج تیر و سه تیر بوده به کلانتری حمله، پس از کتک زدن مأمورین، ۷ قبضه تفنگ و ۱۳۰ تیر فشنگ و دو رشته قطار و ۹ قبضه تفنگ ژاندارم که در گارد بوده برداشته و به طرف جنگل رهسپار، پس از مذاکرات رئیس شهرداری با ضیاءالدین الموتی در روز ۱۹، تفنگ‌های پاسبانان را با ۸۰ تیر فشنگ و دو رشته قطار از طرف حزب، مسترد و ۵۰ تیر از فشنگ‌ها را مسترد نموده‌اند. در اثر صدماتی که پاسبان شماره ۳ کاظم علی دیده هنوز در منزل بستری است. آقای علی اکبر میرشب که از طرف آقای استاندار به سمت فرمانداری نوشهر و چالوس تعیین شده برای اطلاع از قضیه به کمیته حزب توده چالوس رفته، چند نفر از عمال حزب توده به نام اینکه طرفدار سید ضیاء هستند او را کتک زده و از قرار ۳۵۰۰ ریال وجه در آن بین از جیب او مفقود می‌شود. ضمناً تقاضای اتخاذ تصمیم مقتضی برای این‌گونه پیش‌آمدها را نموده، نظر به اینکه شهرداری در پایان گزارش خود راجع به صحت و سقم قضایا تردید کرده بود، مراتب استیضاح شده، پاسخ واصله حاکی است، علت آن نرسیدن گزارش رسمی از شهرداری چالوس بوده و پس از وصول گزارش معلوم گردیده قضایا به نحوی بوده که فوقاً به عرض رسیده است.

رئیس شهرداری کل کشور - صفاری

انعکاس گزارش بازرس اعزامی شهربانی کل به نوشهر به نخست وزیر
و وزارت کشور در مورد وقایع چالوس
آرم شیروخورشید
اداره کل شهربانی

محرمانه مستقیم

جناب آقای نخست وزیر - وزیر کشور

اداره دفتر کل تاریخ ۲۵/۱/۲۱ - شماره ۵۰۸ - ثبت دفتر محرمانه وزارت کشور شماره ۵۹۳ تاریخ ۲۵/۲/۱ تعقیب معروضه شماره ۵۰۰ برطبق گزارش تلگرافی شماره ۵ پاسپار یک پارسا، بازرس اعزامی به نوشهر معروض می گردد. در اثر پیش آمدهای اخیر چالوس و تیراندازی کارگران کارخانه به عمارت کلانتری آنجا پاسبانها متواری، کارگران اوراق و دفاتر کلانتری را آتش زده و اسلحه‌هایی که آنجا بوده برده‌اند و از اثاثیه مقداری شکسته و یا مفقود شده است. پاسبانها از ترس قادر به انجام وظیفه نیستند. بهتر است محل خدمت آنها تغییر داده شود. فعلاً کلانتری چالوس تعطیل می باشد. شهربانی نوشهر مشغول جمع آوری پاسبانان و اسلحه و اثاثیه مفقوده می باشند. به بازرس اعزامی دستور داده شده برای جمع آوری اسلحه و اثاثیه اقدام فوری به عمل آورد.

رئیس شهربانی کل کشور - صفاری

رونوشت در تعقیب معروضه شماره ۵۰۶ برای استحضار به وزارت کشور تقدیم می گردد.

رئیس شهربانی کل کشور - صفاری

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست اسناد مربوط به حزب جنگل کلارستاق
از بهمن ۱۳۲۴ تا دیماه ۱۳۲۵

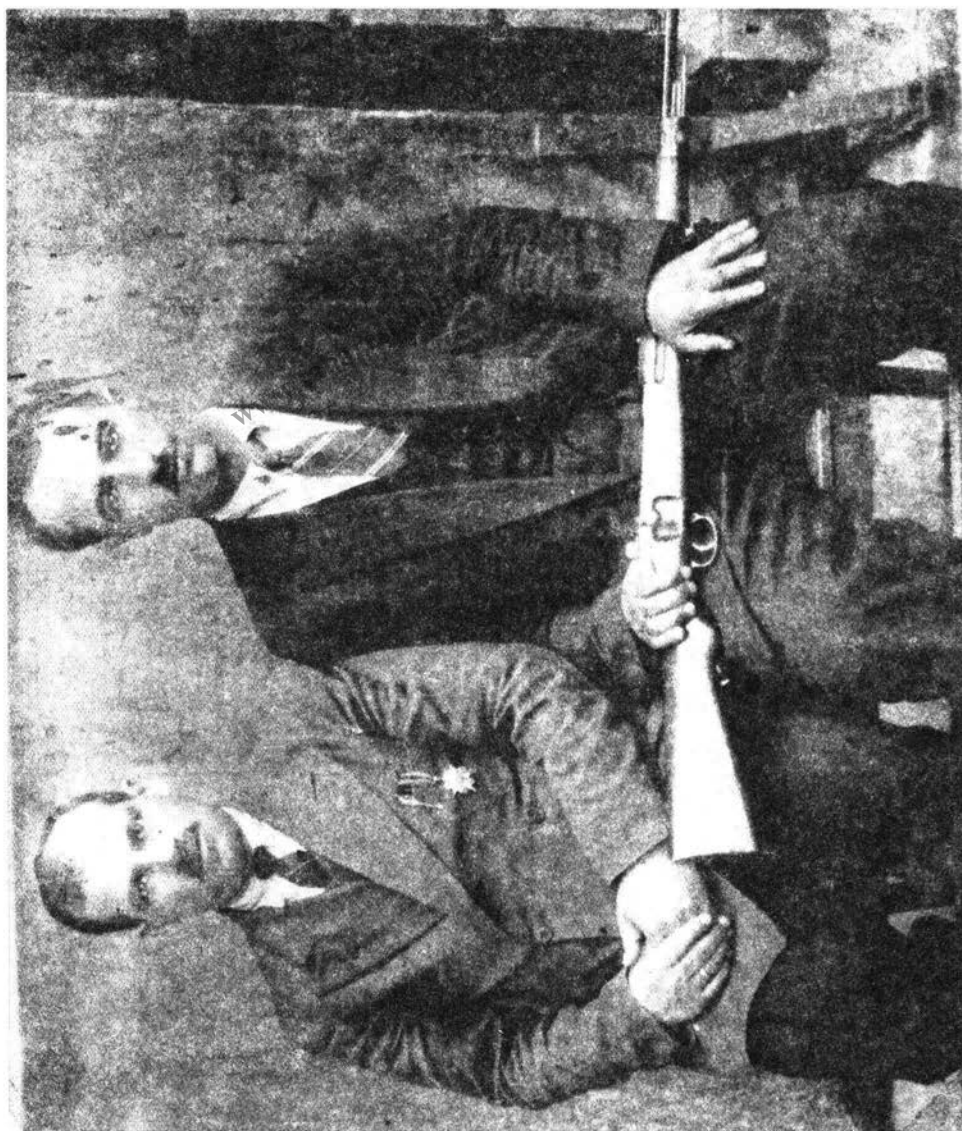
گزارش هنگ ژاندارمری مازندران به ژاندارمری
کل کشور درباره مسافرت استاندار مازندران به چالوس
آرم شیروخورشید

گزارش شماره ۳۰۴ - ۱۴۶۶ - ۱۳۲۴/۱۱/۲۸

کسبه و پیشه‌وران قصبه چالوس مجتماً مورخه ۲۵ بجاری نزد آقای نواب استاندار که برای رفع غائله اشرار جنگل‌ها در مهمانخانه چالوس متوقف بودند رفتند و اظهار داشتند که عده‌ای با بازویند سفید به نام مأمورین انتظامی حزب توده تظاهراتی می‌نمایند که بر ما ناگوار است. دستور فرمایید پاسبان‌ها و شهربانی انتظامات را برقرار نمایند. در همان موقع عده‌ای از افراد حزب توده در معیت خلشی و غنچه‌نامان، متصدیان حزب توده که چند نفر مسلح بوده‌اند، به مهمانخانه رفته ضمن مشاجره، یک نفر که ناطق بوده با تیر زده که روده‌هایش از شکمش بیرون می‌ریزد. آقای استاندار پس از مشاهده این وضع مهمانخانه را ترک و به سمت ساری حرکت می‌کنند.

شب ۲۷ جاری وارد، به حالت بیماری در منزل استراحت، ساعت ۱۰ صبح ۲۸ به ملاقات ایشان، در ملاقات اظهار تنفر از عملیات حزب توده، مشغول تنظیم گزارشات به مرکز می‌باشند. به قرار تحقیق به عمل آمده، افراد و سران حزب توده اظهار داشته‌اند، اشرار جنگل تیراندازی نموده. سروان سمندری فرمانده گردان اعزام که موضوع را کاملاً بررسی و گزارش نمایند. سرهنگ آزاد یگانه محترماً رونوشت گزارش شماره ۳۰۴ - ۱۴۶۶ - ۲۴/۱۱/۲۸ هنگ ژاندارمری مازندران را پیرو گزارش شماره ۷۴/۶۴۰۲۳ م ج جهت استحضار وزارت کشور تقدیم می‌دارد.

از طرف فرمانده ژاندارمری کل کشور - سرهنگ مشیری



شماره ۱۰ - از چپ به راست: کاظم‌خان زال‌زر از رهبران
برجسته حزب جنگل - قهرمان میرداد

گزارش فرمانداری شهسوار به اداره انتظامات وزارت کشور
درباره واقعه هتل چالوس و سرقت محموله حریر و دیگر قضایا

آرم شیروخورشید

وزارت کشور

اداره انتظامات

تبرستان

محرمانه مستقیم - شماره ۲/۱۱۴ - ۲۴/۱۱/۳۰

بر اثر وصول تلگراف رمز ۱۶۸۸ راجع به روزنامه‌های چالوس، روز ۲۴/۱۱/۲۳ اینجانب به چالوس حرکت کردم و ضمناً چون شب قبل بیست هزار متر حریر کارخانه چالوس را که به تهران حمل می‌شد در بین راه چالوس ریوده بودند، در آن باب هم تحقیقات نمودم. پس از ورود به چالوس مشاهده شد جناب آقای استاندار استان دوم شب قبل وارد چالوس شده‌اند، ساعت ۲۰^۱/_۳ روز ۲۴/۱۱/۲۳ عمارتی در مقابل مهمانخانه چالوس عمداً مورد حریق قرار گرفته به کلی سوخت. صبح ۲۴/۱۱/۲۴ اطلاع دادند که دو نفر ناشناس که یک نفر آنها مسلح به تفنگ و یک نفر تبر داشت شبانه به منزل آقاچان سام اهل چالوس رفته و مشارالیه را به ضرب گلوله مقتول کرده‌اند. منزل مقتول با چالوس چندان فاصله ندارد. از نجاری که در منزل مقتول شب واقعه مهمان بود در حضور آقای استاندار بازجویی کردم. اظهار داشت که شب من و یک نفر دیگر را آقاچان به منزل خود برد و مهمان کرد. در نیمه شب یک نفر تبردار با یک تفنگدار وارد منزل شدند. تبردار گفت از جای خود حرکت نکنید. و به تفنگدار دستور داد بزن، تفنگدار شلیک کرده و فوراً آقاچان مقتول گردید.

صبح روز ۱۱/۲۴ عده‌ای به نام پیشه‌وران چالوس خدمت آقای استاندار آمده تقاضا نمودند که تأمین جانی به آنها داده شود. آقای استاندار ضمن بیاناتی که فرمودند آنها را دعوت به صبر و سکوت نمودند و اطمینان دادند که اقدامات جدی در رفع این غائله را خواهند کرد. از پس جمعیت کلانی نام پیشه‌ور چالوس بلند شد و اظهار داشت ما تأمین نداریم و هیچ اطمینانی نیست که سالم به منزل خود برگردیم. عده مزبور با اطمینانی که آقای استاندار داده بودند از مهمانخانه چالوس

خارج شدند. ساعت ۳ بعد از ظهر همان روز بنده برای بازدید کارخانه چالوس رفتم. اوضاع کارخانه دگرگون و درهم بود.

در پشت دستگاه‌های کارخانه کارگری نبود. تمام کارگران از زن و مرد در حیاط ایستاده بودند. رئیس کارخانه آنچه سعی نمود که آنها را به کارخانه بفرستد، میسر نگردید. زن‌ها گریه می‌کردند و مردها تضرع می‌نمودند. در همین موقع صدای شلیک از بیرون بلند شد. بنده و همراهان خواستیم از کارخانه خارج شویم و داخل حیاط شده و تا درب ورودی کارخانه آمدیم. پشت درب ورودی و دیوار کارخانه عده‌ای تقریباً ۱۰ نفر ایستاده، دیوار را سنگر کرده به تیراندازی مشغول بودند. پرسیدم چرا شلیک می‌کنید. گفتند حزب جنگل به ما حمله کرده است. یک ربع بعد نعل کلانی را آوردند. به این ترتیب که دو بند انگشت از یک انگشت و یک بند انگشت دیگر او قطع شده و تیر به شکم مشارالیه فرو رفته و از طرف دیگر در آمده بود. با زحمت زیاد با اتومبیل او را به نوشهر که مختصر وسایل جراحی داشت فرستادم. چون وسایل جراحی در آنجا به قدر لزوم وجود نداشت، مشارالیه به شهسوار حمل گردید و فعلاً در بیمارستان افتاده. مرگ و زندگی او با خداست.

قضایایی که عرض شد مربوط به داخل کارخانه بود. در خارج قضایا صورت دیگر داشت که عرض می‌کنم. بنده در کارخانه تردد کردم تا سوت کارخانه را در ساعت ۵ زدند، با کارگران بیرون آمده به هتل رفتم. درب هتل خون زیادی ریخته بود بعد انگشت‌های کلانی نیز، رئیس هتل در محل بود. یک مجسمه و چند شیشه هتل را هم شکسته بودند. معلوم شد که آنجا قریب صد نفر که صبح خدمت آقای استاندار بودند با بیانات ایشان قناعت نکرده دکاکین خود را بسته خواستند خدمت آقای استاندار برسند که مورد حمله واقع شده‌اند. (ابهاماتی که در اینجانب از طرف استاندار، فرماندار شده است) بر اثر گزارش که در باب بردن حریر داده بودند. بعد رئیس ژاندارمری شهسوار را که همراه بودند به جنگل فرستادند. پس از مراجعت اظهار داشت که حریرها را در جایی محفوظ کرده‌اند - آقای استاندار برای رفع غائله با دو طرف مشغول مذاکره شدند.

جنگلی‌ها قبلاً پیشنهاد داده بودند که اگر ۶ نفر از حزب توده اخراج شوند وارد مذاکره اصلاحی خواهیم شد. اما استاندار و اکف را که از محترمین محل است مأمور نمودند که وسایل ملاقاتی فراهم نمایند. و اکف آنها را نصیحت کرد، معلوم شد که

جنگلی‌ها از شش نفر که به اسم حزب توده سیاهه دادند دل پری دارند و خوشبین نیستند و تقاضای اخراج آنها را دارند. خودشان هم حاضرند در آن صورت اسلحه خود را تسلیم کنند. شش نفر عبارتند از رضوانی، غنچه، محسن لطیف، شیرزاد، عیال شیرزاد و سرابی. آقای استاندار با زحمات فوق‌العاده توانستند که طرفین را راضی کنند که اینها شش نفر را خارج کنند و آنها اسلحه خود را تسلیم نمایند.

روز ۲۴/۱۱/۲۰ حزب توده چالوس پس از شور عده دیگری را که به نظر خودشان مناسب می‌دانستند از چالوس بیرون کردند. شش به ۲۴/۱۱/۲۰ به واکیف^۱ از طرف حزب توده اخطار گردید فوراً از چالوس خارج شود. آقای استاندار سرگرد پولادی را که نماینده ژاندارمری و همراه بود مأمور کردند بعد از ظهر روز ۲۰ با جنگلی‌ها ملاقات و عمل را خاتمه دهد. روز ۱۱/۲۴ تلگرافی از معاون اداره رسیده بود که عده‌ای مسلحانه به نشتارود ۴ کیلومتری شهبسوار وارد شده چند نفر از قبیل علی اکبر ویلان، معصومی و سلطانی را با خود بردند و خانه‌های آنها را غارت کردند و ضمناً در تلگراف تأکید کرده بود که شهر شهبسوار متزلزل است و مردم هراسناکند. بنده فردا به شهبسوار حرکت کردم. راجع به قضایای فوق‌الذکر (حزب توده معتقد است که جنگلی‌ها این کارها را می‌کنند و جنگلی‌ها می‌گویند حزب توده فاعل این اعمال است) حکمیت این امور با نبودن وسایل انتظامی کافی برای هیچ یک از مأمورین دولت مقدور نیست. در خاتمه معروض می‌دارد فقط موافقت کرده‌اند که به ناموس اشخاص دست درازی نشود.

فرماندار شهرستان شهبسوار ۱۳۲۴/۱۱/۳۰

مهدی رئیسی



مأموریت تحقیق از طرف فرمانداری به آقایان، محمد خلعت بری و کریم مسعودی
 درباره حزب جنگل در نواحی شهسوار
 آرم شیروخورشید
 اداره سیاسی

آقای محمد خلعت بری - آقای کریم مسعودی شماره ۴۱۳۷ تاریخ ۱۳۲۴/۱۲/۵ به طوری که مشاهده شده است اخیراً عده‌ای در نواحی شهسوار پیدا شده به نام حزب جنگل، شب‌ها رعایا را غارت و خانه‌های آنها را آتش می‌زنند و به کلی امنیت و آسایش را در این منطقه سلب کرده‌اند. خواهشمندم به اتفاق یکدیگر به محل اقامت این عده تشریف برده با زعمای آنها وارد مذاکره شده تحقیق فرمایید اینها چه کسانی و از کجا آمده‌اند و علت اقدامات وحشیانه و عملیات جابرانه آنها چیست و قراری بدهند که فوراً عملیات خود را متروک دارند و بی جهت سبب تصادفات ناگوار نشوند و اموال غارت شده را به صاحبان آنها مسترد دارند، والا دولت اقدامات شدیدی درباره آنها اتخاذ خواهد نمود.
 رونوشت برای استحضار وزارت کشور تقدیم می‌شود.
 فرماندار شهرستان شهسوار - رئیس

گزارش محرمانه شهرداری کل کشور به وزارت کشور
در باب سرقت محموله حریر کارخانه چالوس
آرم شیروخورشید
اداره کل شهرداری

وزارت کشور - اداره اطلاعات - محرمانه - شماره ۱/۱۲۶۰۱/۱۵۲۲۱
مورخه ۲۴/۱۲/۷ محترماً به استحضار می‌رساند، طبق گزارش شهرداری شهسوار
اخیراً یک کامیون حریر خام متعلق به کارخانه حریربافی چالوس که از طریق رشت
به تهران حمل می‌شد، در ۱۵ کیلومتری چالوس عده‌ای مسلح ناشناس به نام حزب
جنگل کامیون را با نماینده کارخانه توقیف می‌نمایند که از طرف فرماندار و
ژاندارمری اقدام لازم به عمل آمد. گزارش بعدی شهرداری مزبور حاکی است به قرار
اطلاع رسیده با اخذ مبلغ پنجاه هزار ریال اشخاص را مرخص و اجناس را نیز مسترد
نموده‌اند.

رونوشت گزارش بالا برای استحضار خاطر جناب آقای نخست‌وزیر تقدیم می‌گردد.
رئیس شهرداری کل کشور - سرتیپ ضرابی

گزارش هنگ ژاندارمری مازندران به ژاندارمری کل کشور مربوط به
وقایع حزب جنگل و تمهید مقدمات تقویت نیروی انتظامی در آن حوزه
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

اداره انتظامات - شماره ۱/۳۵۵۱۲/۶۲۷۹۶ مورخه ۱۳۲۴/۱۲/۹

شب گذشته ساعت ۲۱ قونسول شوروی به سروان مطلبی افسر نگاهبان هنگ تلفن می نماید که طبق اطلاعات حاصله، اشرار به طرف شهر چالوس تیراندازی می کنند. مراتب را به فرمانده هنگ گزارش دهید که هر اقدام لازم می دانند به عمل آورند. صبح ساعت ۸ وسیله تلفن با قونسولیار مذاکره که به پادگان های ارتش سرخ دستور داده شود که مخالفت ننمایند. از مرکز هنگ پانزده نفر ژاندارم به سرپرستی یک نفر افسر به چالوس اعزام که با دسته چالوس هر اقدامی که آقای استاندار نظر دهند، هنگ معمول دارند. ضمناً قونسولیار تقاضا کرد چون آقای استاندار نیست، بنده از ایشان ملاقات که اطلاعات خودشان را به بنده اعلام دارند^۱.

امروز ساعت ۱۱ از قنسولخانه ملاقات به عمل آمد و در اطراف موضوع چالوس مذاکره شد، اظهار نمودند که یک کامیون حامل مقداری حریر کارخانه چالوس به تهران بوده، چند نفر سارق مسلح تیراندازی به کامیون کرده و محصولات آن را برده اند. یک اتومبیل سواری از طرف ارتش شوروی به محل واقعه رفته، به اتومبیل سواری نیز تیراندازی شده، تقاضا کردند که عده زیادتری به چالوس اعزام دستجات اشراری که در جنگل های کلاردشت تجمع و به راهزنی مبادرت می نمایند، قلع و قمع شوند. چنانچه عده کافی ندارند، مقامات ایرانی با مقامات شوروی در مرکز مذاکره و عده ای ژاندارم برای امنیت به چالوس اعزام دارند، و هر آینه لازم می دانند از من تقاضا کنید تا ارتش ما دخالت نماید.

بنده جواب دادم که آقای استاندار فعلاً با سرگرد پولادین معاون هنگ در چالوس به منظور خلع سلاح دستجات مشغول اقدام می باشند. چهل نفر ژاندارم

۱. به خاطر حفظ اصالت سند، از تصحیح و ویرایش متن مضایقه شده است. نگارنده.

هم در چالوس هستند. چون سیم بین ساری و چالوس خراب است، اطلاعاتی به دست نیامد که چه اقدامی معمول گردیده و برای ازدیاد افراد ژاندارم نیز مشغول استخدام افراد هستیم و به زودی این قضیه خاتمه داده خواهد شد و احتیاجی به کمک افراد شوروی نیست. ایشان بلادرنگ به ژنرال ابی لوف فرمانده پادگان ساری تلفن کردند که سیم بین ساری و چالوس را بیشتر در دسترس تلگرافخانه ساری بگذارند که ارتباط بیشتر با چالوس برقرار باشد. ایشان اظهار کردند که در روز، هشت ساعت سیم در تلگرافخانه^۱ ساری است. قرار شد که بنده به تلگرافخانه رفته، تا عصر اطلاعات حاصله در ترمیم امنیت آن منطقه را به ایشان تلفناً اطلاع دهم. در خاتمه مذاکرات برای عزیمت عده‌ای ژاندارم از مرکز به این حدود، قرار شد که با ژنرال فرمانده پادگان، مذاکرات بیشتری معمول و از نتیجه با تلفن بنده را مطلع نمایند که به مرکز گزارش گردد.

ساعت ۱۲ مذاکرات خاتمه، به تلگرافخانه ساری مراجعه، تعطیل بود. پس از برقراری ارتباط، اقدامات معموله و اطلاعات مکتسبه را معروض خواهد داشت. عین این تلگراف نیز حضوراً اولین ساعت که سیم دایر و ارتباط حاصل شد به آقای استاندار در چالوس مخابره خواهد شد.

سرهنگ آزادیگانه

محترماً رونوشت تلگراف شماره ۱۴۴۸۸ - ۲۴/۱۱/۲۵/۲۹۲ - هنگ
ژاندارمری مازندران عطف شماره ۲۲۶۵۴ - ۲۴/۱۰/۴/۱۱۳۶۰ - جهت استحضار
وزارت کشور تقدیم می‌شود و نتیجه اقدامات هم بعداً به عرض خواهد رسید.
به جای فرمانده ژاندارمری کل کشور - سرهنگ معتضدی

گزارش اقدامات فرمانداری شهرستان شهبسوار به وزارت کشور نسبت به غارت مردم و خلع سلاح پاسگاه ژاندارمری عباس آباد منتسب به حزب جنگل کلارستاق

آرم شیروخورشید

وزارت کشور

اداره انتظامات

وزارت کشور - محرمانه مستقیم - شماره ۱۳۱: ۱۲/۱۲/۱۳۳۴

محترماً به عرض می‌رسد، اخیراً در نواحی حوزه این فرمانداری عده‌ای مسلح پیدا شده بودند که شب‌ها رعایا را غارت و منازل آنها را آتش زده آنها را شکنجه می‌نمودند. همچنین شب ۲۴/۱۲/۱۲ پاسگاه ژاندارمری عباس آباد ۱۸ کیلومتری شهبسوار را خلع سلاح نمودند. در شهر شایع بود که این عملیات را افراد حزب جنگل مرتکب می‌شوند، به همین جهت بیم و وحشت در سراسر حوزه حکمفرما و امنیت و آسایش متزلزل و اقدامات شدید فرمانداری برای دستگیری و تنبیه آنها خنثی مانده بود. بالاخره تصمیم گرفته شد عده‌ای از محترمین و متنفذین ذیل - آقای محمد خلعت‌بری (اکرم‌الملک) آقای نصرالله یوسفی - آقای کریم مسعودی (مسعودالملک) آقای خستو، به‌جز آقای غلامعلی طالقانی که از رفتن تعرض نمود، تحت ریاست آقای مهدی مجتهدی سلیمانی برای ملاقات آنها اعزام که با آنها مذاکره و علت عملیات وحشیانه را که مرتکب می‌شوند از آنها استفسار و ترتیبی بدهند که فوراً عملیات خود را متروک و اموال منهبه را مسترد دارند. ضمناً اتمام حجت باشد که در غیر این صورت از طرف دولت اقدامات شدیدی در قلع و قمع آنها به عمل خواهد آمد. هیئت اعزامی در بازگشت خود گزارش می‌دهند به قرار رسیدگی‌های دقیق که به عمل آورده‌اند، عملیات بالا ابداً از ناحیه افراد حزب جنگل نیست، لیکن چند نفر سارق مسلح به نام حزب جنگل دست به این عملیات زده‌اند که حزب جنگل هم برای تبری خود آنها را دستگیر و حتی المقدور اموال غارت شده را اخذ و به صاحبان آنها مسترد داشته‌اند. و در قسمت تفنگ‌های پاسگاه عباس آباد هم قول دادند در مدت خیلی خیلی اشرار را دستگیر و اسلحه را تسلیم نمایند. دیروز مجدداً آقای اکرم‌الملک را مأمور کردم که رفته راجع به حریر کارخانه چالوس مذاکره کند. نتیجه اقدامات بعداً به عرض خواهد رسید.

فرماندار شهرستان شهبسوار - مهدی رئیس

گزارش محرمانه شهربانی کل کشور به وزارت کشور مربوط به
عملیات تخریبی حزب جنگل در سلیمان آباد شهسوار

وزارت کشور - محرمانه - شماره ۱۵۸۰۰/۱۳۱۹۴/۱ مورخه ۱۳۲۴/۱۲/۲۳
طبق گزارش شماره ۱/۵۵۱ - ۲۴/۱۲/۱۲ شهربانی شهسوار، محترماً به
استحضار می‌رساند، شب ۱۱ ماه جاری عده‌ای به نام حزب جنگل در سلیمان آباد
۷ کیلومتری شهسوار رفته، طیبی صدر حزب بوده را دستگیر و منزل او را آتش
زده‌اند.

رئیس شهربانی کل کشور - سرتیپ ضرابی

گزارش محرمانه شهربانی کل کشور به وزارت کشور و
 اظهار نگرانی از احتمال حمله افراد حزب جنگل به شهر شهسوار
 آرم شیروخورشید
 وزارت کشور

وزارت کشور - محرمانه - شماره ۱۵۹۶۳/۱۳۴۰۵/۱ تاریخ ۱۳۲۴/۱۲/۲۵
 تعقیب معروضه شماره ۱۳۱۸۷/۱۵۵۳۹/۱۳۱۸۷ و ۲۴/۱۲/۱۹ بر طبق گزارش شماره
 ۳۲۴/۱۲/۱۵ شهربانی شهسوار محترماً به استحضار می‌رساند، چون شایع بود
 افراد جنگل قصد حمله به شهر را دارند با پیش‌بینی‌های لازم آقای فرماندار چند نفر
 از معتمدین را با اطلاع از قصد آنان و بعضی عملیاتی که اشخاص غیر به نام حزب
 جنگل می‌نمایند اعزام تا به نحوی جلوگیری نمایند که آرامش برقرار و رفع نگرانی
 اهالی شهر و قراء تابعه بشود و در تاریخ ۶ ماه جاری آقایان محمد خلعت‌بری
 (اکرم‌الملک) محمد آقا سلیمان مجتهد^۱، خستوی بازرگان، حاجی نصراله بازرگان به
 طرف خرم‌آباد و محلی که اشخاص مزبور آنجا بودند عزیمت، در ساعت ۱۴ روز
 ۲۴/۱۲/۱۰ مراجعت، طبق اطلاع با حسن استقبال از آقایان، قرار بر این شده از
 آمدن بیشتر خودداری و پنج قبضه اسلحه برونو و سیصد تیر فشنگ ژاندارم‌ها را
 تحویل، نسبت به حرکاتی که از اشخاص غیر توده‌اند دستگیر و تنبیه می‌نمایند.
 ضمناً با جلوگیری از اقدامات بعدی آنان، اموال برده شده را اخذ و مسترد خواهند
 نمود. ولی عکس‌العمل نشان^۲ داده شب ۱۱ منزل طیبی صدر توده سلیمان‌آباد را
 آتش و به طوری که اطلاع رسیده اشخاص محلی که تمایلی با حزب جنگل پیدا
 کردند دو سه نفر را مقتول و مدفون نمودند که قرار است از طریق ژاندارمری و
 فرمانداری و دادگاه اقدام لازمه معمول دارند. از طرفی نیز شایع است عده زیادی
 مسلح به شهر حمله خواهند نمود. فعلاً این شهرستان فاقد تلگراف و قوای مکفی
 که بتواند جلوگیری نماید بوده و عموم اهالی متزلزل و ناراحت هستند.... گرفتن
 غارت، آتش زدن، وجه گرفتن و غیره برقرار، استدعای عطف توجه را دارد.
 رئیس شهربانی کل کشور - سرتیپ ضرابی

۱. محمد مجتهد سلیمانی.

۲. قابل ملاحظه است که سطرهای آخر گزارش افتادگی دارد.

انعکاس وقایع حزب جنگل وسیله سروان سمندری به ژاندارمری مازندران
و گزارش به ژاندارمری کل و رونوشت به وزارت کشور
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

شماره ۶۶۶۹۴۰ - ۱۳۰ - ۱۳۲۴/۱۲/۲۹

موضوع ظهور عده مسلح در اطراف کلاردشت و چالوس، گزارش شماره ۴۵
سیار ۱۳۲۴/۱۲/۲ سروان سمندری واصله در ۱۳۲۴/۱۲/۷ حاکی است که پس از
ورود به نوشهر و بازدید آن دسته برای ملاقات سرگرد پولادین به چالوس عزیمت
نموده، لیکن سرگرد پولادین در معیت آقای عباسزاده مترجم شوروی ها و آقای
واکف به دهات جنگل رفته بودند پس از نیم ساعت مراجعت و آقای رزمجو و آقای
حاتمی که مدتی بود به جنگل رفته بودند در معیت آنها مراجعت و اظهار داشتند که
قرار شد مورخه ۱۳۲۴/۱۲/۱ عده ای از آنها نیز چالوس آمده و اسلحه خود را
تحویل نمایند.

پس از نیم ساعت توقف، سروان سمندری به نوشهر مراجعت و تا صبح در
محل اداره متوقف و در ساعت ۱۱ به چالوس رفته، ولی اشخاصی که قرار بود
اسلحه بیاورند به اظهار سرگرد پولادین پیغام فرستاده اند که اگر کلیه افراد حزب
توده در شمال اسلحه خود را تحویل دهند، ما هم تحویل می دهیم. ولی نماینده
شوروی ها به آنها اظهار نموده بودند که اگر شما اسلحه خود را تحویل ندهید، ما
مجبوریم به هر نحوی است شما را دستگیر و اسلحه را بگیریم، زیرا یک نفر از
سربازان شوروی به کلاهش تبر خورده است. ولی سرگرد پولادین اطمینان
می دادند که تا چند روز دیگر قطعاً اسلحه را خواهند داد و این خیانتی است که
به وسیله ایادی مرکزی به عمل می آید.

موضوع سرقت یک کامیون حریر به طور قطع این سرقت به وسیله همان
جنگلی ها ناشی شده است، و کشف اموال مسروقه و آتش سوزی هایی که شده،
مستلزم تسلیم جنگلی هاست که ضمن تشکیل کمیسیون در این باب اقداماتی به
عمل آید. موضوع تیراندازی در حضور جناب آقای استاندار طبق اطلاعات

حاصله، عده‌ای از اهالی به دستور فرماندار شهسوار و بخشدار نوشهر به حضور آقای استاندار در مهمانخانه رفته و اظهار می‌دارند که ما حزب توده را نمی‌خواهیم و افراد حزبی هم که مسلح به تفنگ‌های سیستم مختلف برنو و سه تیر و اسلحه کمری بوده‌اند برای مرعوب ساختن دستجات مخالف با مرام حزبی، در حدود... ساعت تیراندازی می‌نمایند. ضمناً یک نفر از افراد حزب توده به طرف یک نفر از اهالی تیراندازی می‌نمایند که در نتیجه تیر به پشت حسین معروف به کلانی پیشه‌ور ساکن چالوس اصابت و از جلو خارج و روده‌های او را مجروح می‌سازد. چون در موقع خروج گلوله، دستش روی کمرش بوده، بدین واسطه یک انگشت او نیز قطع و می‌افتد. بلافاصله مجروح نامبرده به نوشهر برای پانسمان اعزام و بعداً برای عمل به شهسوار برده می‌شود. و طبق اطلاع حاصله وضعیت مزاجی مشارالیه روبه بهبودی است. یک روز قبل از ورود آقای استاندار، عده‌ای نیز از جنگل به کردخیل رفته و دهبان محل آقا جان نام را جزو افراد توده بوده به قتل می‌رسانند. لیل ۲۴/۱۲/۱ نیز در سلیمان‌آباد ۷ کیلومتری شهسوار تیراندازی شدیدی از جنگل شده، ولی هنوز معلوم نیست که آیا در نتیجه این تیراندازی کسی هم مجروح و مقتول شده است یا نه. به سروان سمندری دستور داده شده که در اطراف موضوع تحقیقات کافی به عمل آورده نتیجه را گزارش دهند. پس از حصول مراتب را به عرض برساند.

محترماً رونوشت بالا در پیرو شماره ۶۵۰۸۸ - ۱۲۸ - ۱۳۲۴/۱۲/۲۹ جهت استحضار وزارت کشور تقدیم می‌گردد.

از طرف فرمانده ژاندارمری کل کشور - سرهنگ مشیری امضاء

گزارش شهربانی کل کشور به وزارت کشور مربوط به دستگیری افراد
حزب توده و سیله نیروهای مسلح جنگل در حوزه خرم آباد شهسوار
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

وزارت کشور - محرمانه - شماره ۱/۱۳۶۶۳ - مورخه ۱۳۲۵/۱/۱۰

محترماً به استحضار می‌رساند، شهربانی شهسوار به استناد اطلاع رسیده از پاسگاه خرم‌آباد گزارش می‌دهد شب ۲۴ اسفند عده‌ای در حدود ۱۰ نفر به نام حزب جنگل مسلح به سرپرستی تقی خالقی فرزند رضا اصانلو ساکن بلده خرم‌آباد واردی پاس پاسگاه مراجعه که تیراندازی ننموده و ما عده‌ای از حزب توده را می‌خواهیم. سپس به منزل احمد و علی بقال رفته آنها را به دست نیاورده، باقر قزوینی میوه‌چی را با خود برده. متصدی پاسگاه با تدابیر لازمه شخص مذکور را نجات داده، لیکن دوکارگر به منزل حبیب میوه‌چی رفته نامبرده را با خود برده‌اند و نیز شب ۲۱ اسفند مجدداً عده‌ای مسلح از همان افراد اهالی کلاردشت وارد و قصد چپاول مغازه‌های خرم‌آباد را داشته، سرپاسبان ۲ دارویی متصدی پاسگاه از قضیه آنها مطلع با تدابیری مانع و با انصراف از قصد خود در اطراف به منازل پیشه‌وران رفته مبالغی وجه از آنها دریافت و به طرف بلده عزیمت، اهالی از این حیث در وحشت می‌باشند.

رئیس شهربانی کل کشور - سرتیپ ضرابی

گزارش شهربانی کل کشور به وزارت کشور در مورد خبر
پیوستن حزب جنگل کلارستاق به حزب جنگل گیلان
آرم شیروخورشید

وزارت کشور - تاریخ ۱۳۲۴/۱۲/۲۹ شماره ۱۶۱۱۵/۱۳۵۵۷/۱
استحضاراً معروض می‌دارد، تعقیب شماره ۱۳۵۴۳/۱۵/۱۶۰۱۵/۲۴/۱۲/۲۵
گزارش شماره ۱/۱۰۶۳/۱ شهربانی شهسوار حاکی است آقای مهدی رئیس فرماندار
شهسوار ساعت ۲۰ روز ۱۵ جاری وارد ساعت ۸ روز ۱۶ برای عرض گزارش به
جناب آقای استاندار به نوشهر عزیمت روز ۱۷ به شهسوار مراجعت و اطلاع واصله
حاکی است در سیاهکلرود آقایان سران حزب جنگل را ملاقات و مذاکرات فیما بین
در حفظ امنیت و استرداد تفنگ ژاندارمری و حریرهای خام کارخانه چالوس و غیره
بوده که بعداً عملی نمایند. بنابه اظهار آقای محمد خلعت بری (اکرم‌الملک) عده
زیادی از حزب جنگل رشت، لاهیجان، لنگرود، رودسر و غیره در حدود ده هزار
نفر که دارای اسلحه گرم و سرد بوده، برای ائتلاف با سران حزب جنگل قسمت
رانکوه، تنکابن، کلاردشت و غیره وارد که پس از مذاکرات لازم، ائتلاف به عمل آید
و جناب آقای استاندار استان دوم عصر روز ۱۶ به اتفاق همراهان خود به طرف
مازندران حرکت و به طوری که شایع است آقای میرشب کارمند استانداری را به
سمت فرمانداری نوشهر و چالوس تعیین و فعلاً از حدود مسئولیت شهسوار خارج
است.

رئیس شهربانی کل کشور - سرتیپ ضرابی

ارسال گزارش تلگرافی فرمانده هنگ ژاندارمری مازندران وسیله وزیر کشور
به نخست وزیر مربوط به نتیجه مأموریت سرگرد پولادین و سروان سمندری
آرم شیروخورشید

اداره انتظامات

جناب آقای نخست وزیر

خیلی فوری و محرمانه

تبرستان

تاریخ ۱۳۲۵/۱/۱۱ شماره ۱۰۴/۵/۳۲۹۳۷

پیوست - چهار برگ رونوشت

رونوشت گزارش تلگرافی فرمانده هنگ ژاندارمری مازندران جهت استحضار
خاطر عالی تلواً تقدیم می‌گردد. برای استرداد حریرخام موضوع مرقومه شماره
۲۴/۱۲/۱۵/۶۳۰۷ به استانداری استان دوم و ژاندارمری کل کشور، تعلیمات
لازمه داده شده است و سرگرد پولادین معاون هنگ ژاندارمری مازندران به معیت
سروان سمندری و پنج نفر پاسبان به قریه مسده عزیمت نموده و در حین بازرسی
منازل آنجا از سمت جنگل به طرف نامبردگان تیراندازی می‌شود. رونوشت
صورت مجلس که در این مورد تنظیم نموده‌اند جهت استحضار خاطر عالی تقدیم
می‌گردد. اخیراً پیدایش عده‌ای اشخاص مسلح در استان دوم به خصوص در
کلاردشت و قادیکلا و حوالی نوشهر و چالوس امنیت آن استان را متزلزل نموده
است. مأمورین انتظامی نیز نظر به نداشتن عده کافی به طور شایسته نمی‌توانند از
عملیات نامبردگان جلوگیری نمایند. موضوع کسری مأمورین مورد تصدیق مقامات
شوروی محل هم واقع شده و به طوری که از گزارش تلگرافی سرهنگ آزاد یگانه
مستفاد می‌شود، مأمورین شوروی تقاضای تقویت ژاندارمری آن حدود را شفاهاً
نموده‌اند. در این مورد طی مکاتبات متعدد از وزارت جنگ تقاضا شد که با مذاکره با
وابسته نظامی شوروی ترتیبی برای اعزام عده‌ای ژاندارم داده شود و به استانداری
دوم و ژاندارمری کل کشور نیز دستور داده شد که تا حصول نتیجه با وسایل فعلی و
قوایی که در دست دارند در حفظ انتظامات و مراقبت آن حدود مساعی لازم
مبذول دارند. نظر به اهمیت موضوع و جریانات اخیر استان دوم برای اعزام عده‌ای
ژاندارم و تقویت قوای انتظامی آن حدود، مستدعی است از نتیجه تعلیمات و اوامر
صادره وزارت کشور را مستحضر سازند.

از طرف وزیر کشور - (ناخوانا)

نامه شهربانی کل کشور به نخست وزیر و وزیر کشور در باب تلاش مأمورین حوزه
اداری شهرستان شهسوار در رفع اختلافات موجود میان مالک و زارع

آرم شیروخورشید

وزارت کشور

اداره کل شهربانی

جناب آقای نخست وزیر و وزیر کشور - محرمانه مستقیم - اداره دفتر کل -

تاریخ ۲۵/۲/۱۶ شماره ۱۷۷۶/۱۰۲۶/۱ برطبق گزارش تلگرافی شماره ۱۵۰
شهربانی شهسوار معروض می دارد.

روز ۱۱ ماه جاری آقای شاهنده به شهسوار وارد، پس از سرکشی به قسمتی از
دهات اطراف شهر، کمیسیونی در فرمانداری با حضور مالکین و زارعین در دو
نوبت تشکیل و برای رفع اختلاف بین مالک و زارع و وصول بهره مالکانه از زارع
بدون اعزام مأمور انتظامی، یک عده از بین مالکین و زارعین تعیین که تا ۱۰ روز
دیگر کمیسیونی به خارج رفته فیما بین مالک و زارع را خاتمه و رضایت طرفین را
به عمل آورده برای تسلیم اسلحه جنگلی ها و توده، آقای شاهنده به طرف چالوس
عزیمت نمودند.

رئیس شهربانی کل کشور - صفاری

گزارش فرمانداری شهسوار به استانداری مازندران مربوط
به جمع آوری سلاح های افراد حزب جنگل و حزب توده
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

رونوشت شماره ۶۲۱ مورخه ۲۵/۲/۱۸ که اصل آن به شماره ۵/۴۱۲۲ ثبت شد. جناب استاندار استان دوم - روز دوشنبه پنج قبضه تفنگ از جنگلی ها دریافت شد. تا این تاریخ ۲۰ قبضه تفنگ تحویل داده اند. امروز الموتی رهبر حزب توده چالوس اظهار می داشت که بعضی از افراد حزب توده اسلحه خود را فروخته و به فروش می رسانند و عده ای که مدتیست می فروشند. با آقای سرهنگ معینی مذاکره شد، اظهار نمودند هر قبضه اسلحه را پانصد ریال خریداری خواهند نمود و در همین باب به تهران مراجعه و اعتبار درخواست شود. امروز با آقای الموتی در این خصوص مذاکره جامع نموده و تفصیل به عرض خواهد رسید. روز جمعه قرار است با سران جنگل مذاکره گردد و به اتفاق سرهنگ عازم جنگل خواهیم بود. فرماندار شهسوار میرشب رونوشت ۶۲۱ جهت استحضار به عرض مقام وزارت کشور می رسد. نظر به دستور جناب آقای مظفر فیروز معاون سیاسی نخست وزیری برای رسیدگی به اظهارات بیکاران که در تلگرافخانه اجتماع کرده بودند به نوشهر عزیمت و به امور جاریه نوشهر رسیدگی می نماید.

فرماندار شهرستان شهسوار - میرشب

انعکاس خلاصه‌ای از نامه‌های یمین اسفندیاری به نخست‌وزیری
در دفاع از مواضع موجه حزب جنگل کلارستاق و اظهار انزجار از اعمال حزب توده
آرم شیروخورشید
نخست‌وزیر

خلاصه نامه‌هایی که آقای یمین اسفندیاری به ضمیمه تقدیم داشته‌اند، به
عرض می‌رسد:

نامه اول: رهبران حزب جنگل می‌نویسند، در صورتی که حزب جنگل
کمک‌های شایانی به قوای دولتی در مقابل دموکرات‌ها نموده، چرا باید آقایان
سرهنگ مشیری و سرهنگ آزاد یگانه برای جمع‌آوری اسلحه‌های آنها فشار آورد.
نامه دوم: درخواست جمع‌آوری اسلحه‌های اعضای کارخانه چالوس،
جلوگیری از مداخله اعضای حزب توده در امور حقوقی و جزایی، آزاد گذاردن
تبلیغات برای کلیه احزاب، جلوگیری از تبلیغات سوء بر علیه مالکین را نموده‌اند.
تلگراف سوم: از واقعه روز ۲۲ فروردین ماه ۱۳۲۵ که منجر به قتل عده‌ای
ژاندارم به دست اعضای حزب توده شده، اظهار تنفر و انزجار نموده‌اند.

جوادزاده ۲۵/۲/۲۱

حسب الامر به ما ارجاع گردید، بایگانی فرمایید جوادزاده ۲۵/۲/۲۵

ارسال گزارش تلگرافی سرهنگ معینی از چالوس وسیله ژاندارمری
کل کشور به نخست وزیر در امر دستگیری سران حزب جنگل کلارستاق
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

ژاندارمری کل کشور

محرمانه - فوری - جناب آقای نخست وزیر - شماره ۱۹۱۶۶/۲۲۱۴ ج ۳ مورخه
۱۳۲۵/۳/۳۰

محترماً عین گزارش تلگرافی سرهنگ معینی را که از چالوس مخابره گردیده
برای استحضار خاطر مبارک ذیلاً معروض می دارد:

پیرو گزارشات حضوری راجع به وضعیت این منطقه، آقای موسوی نماینده
دیوان کیفر که در اثر شکایت عده‌ای به دستور جناب آقای نخست وزیر از طرف
وزارت دادگستری به مازندران آمده و دستور جلب عده‌ای از سران حزب جنگل از
قبیل زالزر، میار، عسکری، زندی و عده دیگری را صادر و اجرای آن را از
ژاندارمری خواستار می باشند. جلب و توقیف این عده با آشنایی کامل که به
وضعیت منطقه دارند، البته مشکل، ولی غیرممکن نیست. آنچه به نظر می رسد
فعلاً تا انقضای تابستان و مراجعت آنان از کوهستان جنگلی به قشلاق، ممکن است
عکس العمل دستگیری سران جنگل بلافاصله مخفی و با اسلحه باقیمانده به
راهزنی شروع نمایند. اینک با سلب مسئولیت، منتظر دستور صریح می باشم که
نتیجه امر مقامات عالیه را سریعاً به اینجانب و آقای موسوی اعلام دارند.

علیهذا با عطف توجه به مراتب فوق، مستدعی است امر و مقرر فرمایند اراده
مبارک را نسبت به تقاضای افسر نامبرده ابلاغ فرمایند.

رئیس اداره عملیات ژاندارمری کل کشور - سرهنگ مشیری

رد اظهارات عزیزالله خان میار و کاظم خان زالزر سران حزب جنگل
در باب دخالت حزب توده در امور دولتی وسیله فرمانداری شهسوار

آرم شیروخورشید

وزارت کشور

اداره انتظامات

جناب آقای استاندار استان دوم - شماره ۳۴۱۲-۳/۴/۱۳۲۵ - پیوست عین مرجوعه بازگشت به شماره ۲۵۰۳ - ۲۵/۲/۳۱ - متضمن ارسال نامه افراد حزب جنگل به عرض می‌رساند. نامه مزبور از طرف عزیزالله میار و زالزر و اتباع و افراد آن نوشته شده که جناب آقای استاندار سابقه امر و جریان کار آنها کاملاً استحضار فرموده‌اند. خلاصه مندرجات نامه مزبور جلوگیری از عملیات افراد حزب توده است که فعلاً با تصویب قوای دولتی و اقداماتی که به عمل آمده است، از طرف حزب توده در امور دولتی ابداً مداخله نشده و جداً جلوگیری می‌شود، و چون افراد حزب توده و شاکیان که به نام حزب جنگل خود را معرفی می‌کنند با یکدیگر اختلاف مرام و مسلکی دارند و علاوه بر افراد مزبور عموماً در جنگل، و رفت و آمد چالوس نمی‌نمایند. رسیدگی به اظهارات آنان مقدور نیست و علاوه بر اظهار اینکه افراد حزب توده نامه‌ها و تلگرافات را سانسور می‌نمایند مطلبی است که واقعیت نداشته و در این حدود بی سابقه است.

کفیل فرمانداری شهسوار - میرشب

رونوشت بالا قسمتی از گزارش فرمانداری شهسوار به ضمیمه نامه سران حزب جنگل به وزارت کشور و اداره انتظامات ایفاد می‌گردد و علاوه می‌نماید که با اعزام فرماندار به نوشهر، تمام این قضایا به کلی مرتفع خواهد شد.

استاندار استان دوم - نواب ۲۵/۴/۱۸ - ر ن ۸۷۷۰/۲۵۱۱۳

رونوشت بالا با اعاده مرجوعه شماره ۶۳۶۹ - ۲۵/۲/۱۴ برای استحضار به

دفتر نخست‌وزیری ایفاد می‌گردد.

از طرف وزیر کشور - امضاء

مخدا

تبرستان
www.tabarestan.info

خواب چهارم
ذرف فرج محمد شال بهمن و عزیز به روزال در غلبه در خدمت وزارت
اداره فوب برور و فاشات از فارو حیات برهان فوله در نامه
در حرس فایان سلاح بر کربان عن سرور به دولت ابرار مگر در کرد
مهرشانی

۴۱۰
۲۴/۳/۲۰

سر اسرار
بندت در جاز
۵/۴/۱۰

۱۱۵۸
۱۵۱۴/۱

اعلام وصول عریضه عزیزالله خان میار و کاظم خان زال زر سران حزب جنگل
از دفتر مخصوص شاهنشاهی و ارجاع عین عریضه به نخست وزیر
جناب آقای نخست وزیر

شماره ۴۱۰ تاریخ ۲۵/۴/۵

از طرف حزب جنگل شمال به امضای عزیزالله میار و کاظم زال زر عریضه
دایر بر خدمات و احساسات افراد و حزب مزبور و ضمناً شکایت از رفتار و
عملیات سرهنگ فولادین واصل گردیده است که برحسب فرمان مطاع مبارک
ملوکانه عین معروضه به پیوست ارسال می گردد.

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

امضاء

گزارش ژاندارمری کل کشور به نخست‌وزیری مربوط به
دریافت مقداری اسلحه، احتمالاً متعلق به افراد حزب توده

آرم شیروخورشید

وزارت کشور

ژاندارمری کل کشور

جناب آقای نخست‌وزیر

محرمانه - شماره ۲۳۴۲ ج ۳ - تاریخ ۱۳۲۵/۴/۵

محترماً پیرو شماره ۱۸۴۷۶/۱۱۱۴ ج ۲۵/۳/۲۷۳ معروض می‌دارد، گزارش شماره ۳۸۸ - ۲۵/۳۲۹ سرهنگ معینی فرمانده ستون اعزامی به چالوس حاکی است برابر نامه شماره یک سیار فرمانداری شهسوار شخص مجهول‌الهویه‌ای یک کیسه اسلحه محتوی ۵ قبضه اسلحه کمری و تعداد ۲۲ تیر فشنگ برنو و هفت فشنگ نوغان، درب منزل آقای فرماندار داده و رفته است که عیناً به سرهنگ معینی تحویل گردیده، ضمناً افسر معروض، نظر می‌دهد چون آقای ایرج اسکندری به چالوس رفته و برای تحویل اسلحه کارگراها مذاکراتی به عمل آمده، تصور می‌رود، اسلحه مورد بحث نیز متعلق به کارگران بوده که به این وسیله تحویل گردیده است. رئیس اداره عملیات ژاندارمری کل کشور - سرهنگ مشیری

گزارش مشروح فرماندار شهسوار به وزارت کشور درباره حزب جنگل
و حزب توده و پیشنهادات عدیده در رفع این غائله
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

رونوشت نامه محرمانه شماره ۸۵ مورخه ۱۳۲۵/۵/۲۳ - وزارت کشور
پیرو شماره ۲۴۷۱ و عطف به تلگراف رمز شماره ۵۸۳ به عرض می‌رساند، در
تاریخ ۲۵/۴/۵ آقای سرهنگ معینی مأمور خلع سلاح از چالوس به شهسوار آمده
اظهار داشت که سید محمدنام که یکی از نوکران زالزر (سردسته جنگلی‌ها)
می‌باشد یک قبضه اسلحه آورده تسلیم نموده و نامبرده اظهار داشتند حاضر است
از اسرار جنگلی‌ها آقای سرهنگ را مسبوق ساخته و اطلاعاتی به مأمورین نگهبانی
بدهد. (شخص مزبور تطمیع شده و جاسوسی می‌کرد) دو روز بعد سید محمد به
آقای سرهنگ اطلاع می‌دهد که از قرار معلوم هفتاد قبضه اسلحه جهت زالزر
رسیده و جدیت خواهد کرد محل و چگونگی حمل اسلحه را کاملاً به دست آورده
و مراتب را گزارش دهد. - در همین موقع در چالوس در بین مردم رسیدن
اسلحه‌های جدید جهت جنگلی‌ها شیوع کاملی یافت و آقای سرهنگ معینی نیز با
نظر تردید اظهار می‌داشت که...^۱ چنین چیزی امکان‌پذیر نیست، ولی تصور
می‌کنم که ۷۰ قبضه اسلحه که سید محمد خبر داده است از اسلحه‌های قبلی باشد
که تا به حال بین افراد جنگلی توزیع نشده و به واسطه تقویت اداره نگهبانی در
چالوس، سران جنگل آن را آشکار ساخته و بین افراد خود پخش نموده‌اند. از این
تاریخ به بعد دیگر سید محمد اظهاراتی ننموده و جنگلی‌ها هم رویه خود را تغییر
داده‌اند. با آقای سرهنگ معینی هم روابطشان تیره گردید. و حتی با اینکه عزیزالله
میار در مرزن‌آباد سکونت اختیار نموده بود، عقب‌تر رفته و بین او و آقای سرهنگ
نیز که.....^۲ کار به میانجی‌گری زالزر رسیده بود، پس از این جریانات بین مردم
انتشار یافت که عزیزالله میار و زالزر در صدد رفتن به تهران می‌باشند تا اینکه در

یک ماه قبل شنیده شد که عزیزالله به تهران رفته و هنوز مراجعت نکرده است. انتشار خبر رسیدن اسلحه جهت جنگلی ها در افکار عمومی زیاد گفته و شنیده می شود و حتی در چند روز قبل که با سرگرد گلشن معاون هنگ نگهبانی ساری (که به جای آقای سرهنگ معینی که در چالوس می باشد) در شهسوار ملاقات و مذاکره گردید، ایشان هم از این موضوع که از مردم شنیده است که هفتاد قبضه اسلحه جهت جنگلی ها رسیده است، به طور محرمانه اظهار اطلاع می نمود و می گفت کار جنگلی ها مرموز شده است، و تکلیف آنها روشن نمی شود. اگر بناست که خلع سلاح اجباری شوند که باید مرکز اوامری صادر کنند و اگر نباید بشود، این همه معطلی و سرگردانی افراد موردی ندارد. این بود تفصیل وصول خبر رسیدن اسلحه که بنده خود را ملزم به عرض گزارش دانسته و در اطراف آن مشغول کسب اطلاع بودم. اینک با توجه و استحضار به جریان کار و اینکه جنگلی ها در منطقه صلاحیت فرمانداری نوشهر می باشد، و اظهار نظر در کار آن با این فرمانداری نخواهد بود، برای همین که اوضاع و احوال امر از نظر دور نمانده باشد، مسائل کلی جنگلی ها را با توجه به افکار عمومی این حدود به عرض می رساند.

در دولت مقتدر و توانای جناب اشرف آقای قوام السلطنه، جای تردید نیست که اصول راهزنی درزی ملوک الطوائفی.....^۱ دولت مرکزی باید از بیخ و بن معدوم و هرچاکه لانه فساد است می بایستی تارومار شود. مردم جز این انتظاری ندارند و سعی دارند که در امنیت به سر برند. عزیزالله میار و زال زر که عده ای از مردم ساده لوح را به نحو اجبار و یا دلخواه دور خود جمع کرده و منطقه را ناراحت ساخته، یا حرف حساب دارد یا ندارد.

۱- اگر حرف حساب داشته باشد باید نشست و توجه کرده و بالنتیجه محیط امنی آماده نمود (بنده در جلسات عدیده حقاً از او حرف حسابی نشنیدم) جز یک مشت چرند و پرند و مداخله در امور اساسی به نحوی که خلاف میل و نقشه فعلی دولت است.

۲- اگر حرف حسابی ندارد و فقط زور می گوید که تصور نمی کنم موقعیت فعلی به او اجازه روزگشتی و پهلوانی دهد. باید همان که زور می گوید فوراً به

دهانش زد و برای عبرت دیگران مجازات سختی درباره‌اش نمود تا دیگر اصول خودمختاری و راهزنی و چرندگفتن در مغز این گونه افراد راه نیابد.

اعزام بازرس کل کشور - چند ماهی است که آقای موسوی به سمت بازرس کل کشور به شهسوار مخصوصاً برای رسیدگی به شکایات اشخاص از جنگلی‌ها و تعقیب آنها اعزام گردیده‌اند. ستمدیدگان از دست جنگلیان و شاکیان در روزهای اول و دوم هجوم آورده شکایت و دادخواست خود را تقدیم و توضیحات لازمه را دادند. آقای موسوی دستور جلب عده‌ای از افراد جنگل را داده است و اداره نگهبانی تا به حال آنها را جلب و دستگیر نساخته است. اگر آقای موسوی برای این کار آمده‌اند که باید دستورات قانونی ایشان توسط نگهبانی به موقع اجرا درآید و موردی ندارد که اداره نگهبانی نمی‌خواهد یا دستور ندارد که آنها را جلب نماید. بنابراین بودن آقای موسوی لزومی ندارد و حق این است (همان‌طور که خودشان عقیده دارند و کسب تکلیف کرده‌اند) احضار شوند. و اگر غیر از این است و باید انجام وظیفه کنند، که پس ایستادن و تماشا کردن اداره نگهبانی موردی ندارد. افکار عمومی و مردم در این مورد پریشان است و نمی‌دانند این چه اوضاع و جریانی که پیش آمده و تکلیف روشن نمی‌شود. چند روز یا چند ماه دیگر، موقع انتخابات است و باید صندوق در کلاردشت گذارده شود. چه کسی با همین جنگلی‌های مسلح به آنجا برود، مردم چگونه می‌توانند آراء خود را بدهند. اینها مسائلی است که می‌بایستی روشن شود. به نظر بنده یک راه اساسی در اینجا اگر اجازه فرمایید در پیش است. بنده به اتفاق آقای حاتمی فرماندار نوشهر و سرگرد گلشن معاون هنگ و دو سه نفر از محترمین و معتمدین به کلاردشت نزد جنگلی‌ها رفته بدون اینکه مطلبی شفاهی مبادله شود، کتباً در مقام تنظیم صورت‌مجلس برآمده و با آنها مذاکره می‌کنیم که حرف حسابی‌شان چیست و چه می‌گویند. هرچه گفته و اظهار نمودند روی کاغذ آورده عیناً جهت ملاحظه و مطالعه جناب اشرف آقای قوام‌السلطنه رئیس معظم دولت تقدیم شود تا پس از مطالعه آنچه اراده فرمودند درباره آنها عملی شود.

والبته فعلاً تفنگ در دست آنها - جنگل در اختیار آنها - مردم هم در زیر اقتدار آنها به سر می‌برند و تحت فشار و عده زیادی افراد نگهبان هم از چالوس معطل، چه بایستی کرد. منوط به اراده و تصویب مقامات عالیه است.

فرماندار شهرستان شهسوار - میرشب

تلگراف کمیته ولایتی حزب توده مازندران غربی به نخست وزیر در اظهار نگرانی از متینگ
 مسلحانه حزب جنگل و ترک چالوس وسیله تمامی ژاندارم‌های شهر و عزیمت به تهران

آرم شیروخورشید

وزارت پست و تلگراف و تلفن

تلگراف

چالوس به ط - شماره قبض ۹۰۹ - شماره تلگراف ۵ - عدد کلمات ۹۴ تاریخ اصل
 ۲۰ - تاریخ وصول ۲۵/۶/۳

جناب نخست وزیر، رونوشت مرکزی حزب توده ایران - رونوشت روزنامه
 رهبر - رونوشت روزنامه ظفر، هفته گذشته اشرار مسلح جنگل متینگ مسلحانه
 دادند مراتب را به تهران تلگراف کردیم و هر روز در مکارود ۱۴ و ۱۶ کیلومتری
 چالوس، سر جاده مسلحانه کشیک می دهند، با این حال ژاندارم‌ها بدون خلع سلاح
 کردن اشرار، چالوس را تخلیه به تهران حرکت کرده‌اند. این عمل باعث نگرانی
 اهالی چالوس شده است. دست مرموری برای خونریزی کار می‌کند. تقاضای
 جدی می‌نماییم که هرچه زودتر ژاندارم‌ها را عودت دهند.

شماره ۷۰ کمیته ولایتی مازندران غربی - رضوانی

استفسار تلگرافی رئیس اداره عملیات نگهداری کل کشور از سرگرد گلشن
در قضایای احزاب جنگل و توده چالوس به قصد گزارش به نخست وزیر
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

جناب اشرف آقای نخست وزیر تبرستان

شماره ۲۹۰۰ رج - تاریخ ۱۳۲۵/۶/۱۱

محترماً به عرض می‌رساند، حسب الامر مبارک دیروز در ساعت ۱۱/۵ با
نوشهر ارتباط تلگرافی پیدا کرده چون فرمانده گروهان جهت پرداخت حقوق و
سرکشی دسته کلاردشت رفته بود. از فرمانده دسته نوشهر راجع به وضعیت آنجا
استفسار و دستور داده شد سرگرد گلشن معاون هنگ مازندران را اطلاع دهد که در
ساعت ۱۷ در تلگرافخانه حضور به هم رساند. لذا ساعت ۱۷ با مشارالیه در
تلگرافخانه ارتباط حاصل و نتیجه مذاکرات حضوری را ذیلاً به عرض مبارک
می‌رساند:

به علت حرکت گروهان موتوریزه از چالوس به مرکز کارگران و جنگلی‌ها، هر
یک بر علیه یکدیگر تظاهراتی می‌نمایند. من جمله اطلاع می‌رسد که جنگلی‌ها
خیال حرکت و ورود به چالوس را دارند که کارگران نیز مسلح شده و خود را آماده
دفاع می‌نمایند. سرگرد گلشن معاون جنگ با عده موجوده انتظامات و آرامش
نوشهر و چالوس منطقه مستحفظی خود را برقرار و مراتب را به استانداری و هنگ
مربوط گزارش می‌دهند که در نتیجه سروان ابراهیم‌زاده با ۲۰ نفر سرباز از پادگان
ساری برای تقویت نگهداری اعزام و در چالوس مستقر می‌گردند و فعلاً با همین عده
موجوده آرامش در منطقه برقرار و اتفاق قابل اهمیتی که شایان توجه باشد روی
نداده است. تنها واقعه نزاعی بوده است بین عده‌ای از کارکنان بندر و هوشنگی
رئیس حزب توده نوشهر واقع و مرتکبین با مساعدت مأمورین نگهداری جلب و به
مأمورین شهرانی تحویل و پرونده از طرف شهرانی تکمیل و به مقامات مربوطه
تحویل خواهد شد و برای اخذ تصمیمات لازمه در صورت ضرورت اعلام
حکومت نظامی در نوشهر با حضور جناب آقای استاندار کمیسیونی تشکیل و

دستور داده شد نتیجه آن را فوراً گزارش که به عرض برسد.

به طوری که استنباط شد وضعیت چالوس و نوشهر به واسطه اختلافات دودستگی و همجواری با جنگلی ها و تحریکاتی که از طرفین می شود، با وجود اینکه آزمون برقرار است تولید نگرانی در اهالی و مأمورین دولتی نموده و رفع آن را به معاونت گروهان موتوریزه می دانند که جناب آقای استاندار نیز عودت آن را تقاضا نموده اند.

به طوری که خاطر مبارک مستحضر است:

۱ - یک گروهان موتوریزه چندین ماه است که مأمور چالوس و دو دسته موتوریزه نیز حسب الامر مبارک به ساری اعزام گردیده بود.

۲ - نظر به اینکه واحدهای موتوری وابستگی به راه داشته و در زمین های کوهستانی و جنگل هیچگونه استفاده به جز استعمال برای وسایل نقلیه از آنها نمی شود و در این مدت مأموریت هم به جز اثرات روحی و قدرت که در آن متصور است استفاده عملی از آن نشده و سرهنگ معینی مأمور سابق چالوس و فرمانده هنگ جدید نیز کتبا گزارش نموده بود و احضار آن هم طبق امریه شماره ۱۶۸۱۰/۱۲۸۱ مورخه ۲۵/۵/۱۴ صادره از دفتر نخست وزیری بوده.

۳ - با وجود یک هنگ سابق، مازندران دارای ۶ گروهان بوده و فعلاً دارای ۹ گروهان کامل می باشد، معهداً فرماندهان به واسطه عدم استفاده کامل از واحدهایی که تحت فرماندهی دارند و با تقویت نقاط لازم از محل هایی که وجود افراد چندان ضرورت ندارد لاینقطع تقاضای تقویت و اعزام قوا از مرکز برای رفع مسئولیت می نمایند و با محدود بودن قوای نگهداری و مأموریت های مختلف و زیادی که در این موقع به عهده نگهداری و گذار می شود اگر بنا شد یک نقطه را کاملاً تقویت نمایند، اجباراً باید از واحدهای محل دیگر به آنجا انتقال دهند که باعث ضعف نقطه اخیر می شود. مخصوصاً در حالی که بر حسب امر مبارک مشغول تشکیل هنگ موتوری جهت مأموریت های مخصوص و ضروری گردیده همه روزه از هر جا تقاضای اعزام واحد موتوریزه بدون رعایت موارد ضرورت و استعمال آن بشود می نمایند.

اخیراً هم از طرف استانداری مازندران تلگرافاً تقاضای اعزام گروهان موتوریزه به چالوس شده، معهداً به سرهنگ معینی فرمانده جدید هنگ مازندران

که دو روز است به محل مأموریت عزیمت نموده دستور داده شد که با مطالعه دقیق و مراجعه به آقای استاندار در صورتی که واقعاً و حقیقتاً آن حدود ایجاب می نماید که عده به آنجا اعزام شود، مراتب را گزارش داده که پس از عرض و تصویب جناب اشرف اقدام شود. رئیس سازمان نگهداری کل کشور - سرتیپ شوارتسکف
رئیس اداره عملیات نگهداری کل کشور - سرتیپ مغیری

گزارش سازمان نگهبانی کل کشور به نخست‌وزیر در موضوع عزیمت چند تن
از سران حزب جنگل به نقطه ییلاقی فشکور و احتمال ادامه مخالفت با دولت

آرم شیروخورشید

نگهبانی کل کشور

جناب اشرف آقای نخست‌وزیرستان

شماره ۳۵۲۵/۳۳۱۳۹ رج تاریخ ۱۳۲۵/۶/۱۲

محترماً پیرو شماره ۱۹۱۶۶ ج ۳ - ۲۵/۳/۳۰ معروض می‌دارد. گزارش هنگ
نگهبانی مازندران مستند به گزارش سرگرد گلشن معاون آن هنگ از چالوس حاکی
است، اغلب از سران جنگل به تهران رفته و برخی از آنها مانند عسکری، میار،
غزنوی و کیانی با اتباعشان متواری در قریه نیشکوه (فشکور) ییلاق کلاردشت جمع
و محتمل است قصد عدم اطاعت از اوامر دولت را داشته باشند و اجرای اوامر
مرجوعی را سرگرد نامبرده از طریق مسالمت‌آمیز غیرعملی و دشوار دانسته حتی
مذاحمت‌هایی هم نسبت به اشخاص تولید نموده‌اند. مراتب از طریق هنگ
مازندران به آقای استاندار دوم هم گزارش گردیده که هر نوع تصمیمی اتخاذ
می‌شود به هنگ ابلاغ دارند. علیهذا به فرمانده جدید هنگ مزبور دستور داده شد
شخصاً در اطراف موضوع بررسی و با نظر آقای استاندار اقدام نمایند. نتیجه متعاقباً
به عرض خواهد رسید.

رئیس اداره عملیات نگهبانی کشور

سرتیپ مشیری

رئیس سازمان نگهبانی کل کشور

سرتیپ شوارتسکف

گزارش استاندار مازندران به وزارت کشور از مسافرت به حوزه
کلاردشت و کجور و ملاقات با سران جنگل و استماع درخواست های آنان
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

محرمانه - وزارت کشور شماره ۲۵۹ / م - مورخه ۱۳۲۵/۷/۱۸
روز چهارشنبه ۱۳۲۵/۷/۱۰ برای سرکشی به چالوس و کلاردشت رفته بودم.
به مسائلی برخوردیم که باید مراتب را به استحضار خاطر عالی برسانم.
برحسب وقتی که قبلاً تعیین و در نامه شماره ۲۶۶ - ۲۵/۶/۳۰ اشاره شده
بود، اینجانب به اتفاق آقای سرهنگ معینی فرمانده هنگ نگهبانی به قریه مکارود
یکی از قراء کلاردشت واقع در سر جاده مخصوص رفته و سران کلاردشتی ها را که
به قول خود تشکیل حزب جنگل شمال داده اند ملاقات کردم.
پس از مذاکرات زیاد آنها را به مراجع دولت و شخص جناب اشرف
قوام السلطنه مستظهر نموده مستدعیات ایشان را یکی پس از دیگری استماع
نمودم. خلاصه این است که:

اولاً انتظار دارند برای مراجعت به قسمت قشلاقی، قرای بین چالوس و
شهسوار، عده ای در حدود پنجاه نفر از کارخانه حریربافی چالوس اخراج شوند.
زیرا سوابق خوبی با هم ندارند. ثانیاً هیئت رسیدگی و تصفیه امور املاک و واگذاری،
زودتر به دعاوی آنها رسیدگی نموده در استرداد املاک ایشان اقدام فوری بنمایند.
ثالثاً انجمن ولایتی شهرستان نوشهر با اجرای کلیه تشریفات قانونی شروع به
انتخاب اعضا نمایند. رابعاً دولت توجه مخصوصی به فرهنگ و بهداشت و تأسیس
شعبه بانک کشاورزی و ایجاد دفتر پست و تلگراف در قریه حسن کیف مرکز قسمت
قشلاقی داشته که وسایل آسایش آنها تأمین شود. سپس به چالوس مراجعت کرده
در خصوص تقاضاهای اهالی کلاردشت با متصدیان اتحادیه کارگران مدتی به
مذاکره پرداخته در نتیجه دستور دادم ملاقاتی بین سران کلاردشت حزب جنگل و
سرپرست های کارگران به عمل آمده، قرار مراجعت کلاردشتی ها را به قسمت
قشلاق بدهند. در خصوص تأسیس هیأت تصفیه املاک و واگذاری در نوشهر وعده

دادم قریباً این هیئت به نوشهر آمده مشغول کار خواهند شد. ولی البته باید توجه فرمایند که در اعزام این هیئت مخصوصاً از طرف وزارت دادگستری تسریع شود، زیرا طول مدت رسیدگی تولید نارضایتی بسیار و شکایات متعددی کرده است.

خوانین کجور نیز که قبلاً تلگرافاتی کرده بودند. در چالوس انتظار ملاقات اینجانب را داشتند که درخواست‌های آنها بیشتر مربوط به صدور پروانه قطع چوب از جنگل کجور برای شرکتی که تشکیل داده بودند، بوده است. در خصوص توسعه فرهنگ و افتتاح دبستان در کجور و گذیر نیز اصرار داشتند. پس از مذاکرات مفصل با این دسته برای سرکشی به قسمت‌های دیگر، چالوس را ترک و ضمن سرکشی از آمل، بابل و شاهی، به ساری مراجعت نمودیم.

در ساری اطلاع حاصل شد هیأتی از تهران مرکب از آقایان جهانگیری، مجلسی و ناخدا دفتری آمده‌اند این هیئت ملاقاتی از اینجانب به عمل آورده و به قراری اطلاع حاصل شد، گویا برای خلع سلاح و مسائل دیگری آمده‌اند، ولی نه از طرف وزارت کشور و نه از طرف نخست‌وزیری به اینجانب اطلاعی نداده‌اند که مأموریت این آقایان چیست. چون ممکن است احیاناً اقدامات هیئت مزبور با رویه سیاست اینجانب منطبق نباشد و آرامشی که اکنون در تمام نقاط استان ۲ برقرار است، با بعضی اقدامات این آقایان دستخوش بی‌ترتیبی شود، متمنی است مقرر فرمایید حدود مأموریت این هیئت را تعیین و اعلام دارند که تکلیف اینجانب در انجام حوائج ایشان معین باشد. مراتب به عرض جناب اشرف آقای قوام‌السلطنه نیز برساند.

استاندار استان دوم - نواب

گزارش هیئت بازرسی مازندران به نخست‌وزیری در بررسی شکایات
رسیده از تعدیات جنگلی‌ها به اشخاص و تشریح اوضاع کلی شمال ایران
آرم شیروخورشید
دفتر نخست‌وزیر

جناب آقای پیرنیا معاون نخست‌وزیر و کل بازرسی مخصوص - تاریخ
۲۵/۸/۱۷ - شماره ۶۸/۵۵ سیار برحسب امر شماره ۲۱۵۹۴/۵۵ - ۲۵/۶/۱۱
هیئت بازرسی در کلارستاق به موضوع اقدامات جنگلی‌ها و شکایاتی که از آنها
شده رسیدگی و تحقیقات نموده و گزارش خود را به شرح زیر معروض می‌دارد.

۱ - شکایت موسی زبینه رئیس دفتر کارخانه حریربافی چالوس. ایشان
شکایت کرده است در تاریخ ۲۵/۴/۱۴ موقعی که برای دیدن عائله خود به
کلاردشت رفته، عزیزالله میار با عده‌ای قریب ۲۰ نفر منزل او را محاصره کرده و در
صدد آزار بوده‌اند و بهانه آنها در این عمل این بوده که چون شاکی و عده‌ای دیگر از
اهالی کلاردشت در کارخانه حریربافی چالوس کار می‌نمایند و با کارگران حزب توده
تشریک مساعی می‌کنند باید دو هزار تومان بپردازند. در نتیجه اقدام رزمجو که او
هم از جنگلی‌هاست، اشرار از عملیات خود دست برداشته‌اند و پس از آنکه شاکی
اطمینان کرد به اتفاق مهمانان خود که از جمله لطیفی نام بوده، به طرف چالوس
حرکت کرده‌اند، در بین راه مجدداً کسان عزیزالله میار در راه به آنها حمله کرده مبلغ
۲۵۰۰ ریال از لطیفی نام گرفته‌اند. رسیدگی‌هایی که در این موضوع به عمل آمده و
گزارش فرمانده نگهبانی نوشهر و چالوس حاکی است که در روز مزبور عزیزالله میار
دو نفر از کسان خود را در منزل موسی زبینه فرستاده که لطیفی را نزد او حاضر کنند
به این عنوان که چون خانم لطیفی قبلاً نامزد همشیره‌زاده عزیزالله میار بوده، دو
هزار تومان برای او خرج کرده‌اند اکنون که لطیفی با دختر موسی ازدواج کرده باید
این دو هزار تومان را بپردازد. در این موقع موسی و رزمجو نزد عزیزالله میار رفته او
را قانع می‌کنند و بعداً شاکی به اتفاق لطیفی به چالوس حرکت کرده به طوری که
شهود اظهار می‌دارند در راه ابداً به آنها توهین نشده و دلایلی هم ابراز نداشتند که
کسان عزیزالله آنها را مضروب و وجهی از لطیفی اخذ کرده باشند. پرونده امر هم

فعالاً در دادگاه نوشهر تحت رسیدگی است.

۲- شکایت محمد چلاجور - موضوع شکایت محمد چلاجور آن است که روز ۲۵/۵/۲ به نوشهر آمده در نتیجه تحریکات اشرار عده‌ای از اوباش محلی دو تیر برای او خالی کرده در نتیجه انگشت پای او را مجروح و بازوی مادر عیالش را شکسته‌اند. با تحقیقاتی که به عمل آمده معلوم گردید محمد چلاجور آموزگار و در تهران مشغول انجام وظیفه بوده است. در مدت دو ماه و نیم تعطیل تابستان به کلاردشت آمده و پس از خاتمه تعطیلات تابستان به تهران مراجعت کرده و گزارش گروهان امنیه حاکی است چندین مرتبه مأمور به محل برای تحقیقات فرستاده‌اند. در بازجویی‌هایی که نموده‌اند به هیچ وجه دلیلی بر تیر خوردن او و شکستن دست مادر عیالش به دست نیامده و ظاهراً این شکایت برخلاف واقع بوده و پرونده امر هم فعالاً در دادگاه نوشهر تحت رسیدگی است.

۳- شرارت جنگلی‌ها و مسلح بودن آنها با تحقیقاتی که هیئت در این موضوع به عمل آورده معلوم می‌شود مسلح بودن عده‌ای از اعضای حزب جنگل صحت دارد. هیئت بازرسی برای آنکه اظهارات آنها را استماع نمایند با اطلاع قبلی در شاه‌چشمه با آنها ملاقات نموده و نصایح و اندرزهای لازم را به آنها نمود و منویات جناب اشرف آقای نخست‌وزیر را به آنها گوشزد نمود و نامبردگان را دعوت نمود که اگر اسلحه‌ای موجود دارند تحویل اولیای دولت نمایند. البته دولت همه‌گونه وسایل رفاه و امنیت آنها را فراهم خواهد ساخت. ولی آنها با اعتراف به نیت پاک جناب اشرف در استقرار امنیت و حفظ حقوق آنها اظهار نمودند چون کارگران کارخانه چالوس تماماً مسلح می‌باشند و از طرف حزب توده تقویت می‌گردند و پیوسته برای آنها اسلحه می‌فرستند و قوای تأمینیه دولت در چالوس هم کافی نیست که در مقابل اقدامات آنها امنیت محل را تأمین نماید. برای حفظ جان خود مجبور به حمل سلاح می‌باشند و انتظار آنها این بود در مقابل جانفشانی و از خودگذشتگی و دور شدن از منزل و کسان خود مورد تقدیر واقع شوند. ضمناً تقاضا داشتند چون از بدو بنای کارخانه و تأسیس آن اهالی محل شرکت نموده و کارخانه با دست آنها ساخته و آماده شده و مدتی هم در کارخانه کار کرده‌اند، اکنون هم سزاوار است که آنها برای خدمت در کارخانه مقدم از دیگران که از گیلان، آذربایجان و سایر نقاط آمده‌اند باشند.

به طوری که در گزارش راجع به شکایت قادی کلایی‌ها معروض شد، در موضوع کارخانجات و اوضاع شمال به طور کلی گزارشی به عرض خواهد رسید که در اینجا برای جلوگیری از اطناب از ذکر آن خودداری می‌شود. فقط این نکته باید به استحضار عالی برسد که هیئت موقعی که در چالوس بود، یک نفر از افراد حزب جنگل را مشاهده نمود که در مهمانخانه آمد و رفت می‌نماید. با تحقیقاتی که به عمل آمد معلوم شد نامبرده ملک مرزبان و نماینده حزب جنگل است که با نمایندگان کارگران حزب توده مذاکرات برای اصلاح ذات‌البین می‌نماید و به طوری که خود او اظهار می‌نمود، چون مدتی است از خانه و کاشانه خود در چالوس دور شده‌اند، و از نتیجه اقدام دولت در تأمین آسایش آنها مأیوس گردیده‌اند، در صدد است، بلکه بین حزب جنگل و کارگران منتسب به حزب توده ایجاد حسن تفاهم کرده بالنتیجه با یکدیگر ائتلاف نمایند.

از این گزارش هم این طور می‌توان نتیجه گرفت مادام که اقتدارات دولت در این ناحیه و در داخل کارخانه چالوس بسط و توسعه نیابد و امنیت به معنای واقعی خود حاصل نگردد، باید هر روز منتظر یک واقعه غیر مترقبه بود. در حقیقت موجب نهایت تعجب بود وقتی مشاهده گردید یک نفر سرپاسبان مأمور شهربانی چالوس است که در مقابل مشاهده کمترین قدرت، چاره‌ای جز اطاعت نخواهد داشت.

رئیس هیئت بازرسی مازندران

تلگراف آقای ناصرقلی خان یزدانی به نخست‌وزیر و اظهار

شکایت از جنگلی‌ها و تحصن در تلگرافخانه نوشهر

آرم شیروخورشید

وزارت پست و تلگراف و تلفن

تلگراف

از نوشهر به تهران - قبض ۲۴۶۳ - تلگراف ۴۲ - تعداد کلمه ۴۷ - تاریخ اصل ۸ -
تاریخ وصول ۲۵/۹/۸ - نخست‌وزیری به وسیله آقای دولتشاهی بازرس
نخست‌وزیری، آقای بازیار تلگرام به جناب اشرف آقای نخست‌وزیر در ۲۵/۹/۸ به
شماره ۲۴۶۲ مخابره در تلگرافخانه نوشهر متحصن از قتل و غارت سارقین جنگل،
اقدام فوری مبذول فرمایید، نتیجه تلگرافیه - ناصرقلی یزدانی

تلگراف عده‌ای از افراد جنگل به نخست‌وزیر و تقاضای
تعقیب و مجازات مرتکبین سوء قصد به عزیزالله خان میار
آرم شیروخورشید
وزارت پست و تلگراف و تلفن

تلگراف

از چالوس به ط - قبض ۱۵۸۸ - تلگراف ۶۱ - تعداد کلمه ۱۵۸ - تاریخ اصل
۱۷- تاریخ وصول ۲۵/۹/۱۷ جناب اشرف آقای نخست‌وزیر، رونوشت وزارت
دادگستری، رونوشت نجات ایران، رونوشت آقای عادل خلعت‌بری، رونوشت
آقای سالار ملک مرزبان - کراراً از فجایع کاری حزب توده به مرکز شکایت برده تا
حال کوچک‌ترین اقدامی به عرایضات حزب جنگل کلارستاق نفرمودند. بر اثر
خونسردی اولیای امور کار به جایی رسیده ناصرقلی یزدانی و حبیب‌اله ابادری و
امین‌اله خواجه‌وند، فداییان حزب توده سر راه کمین کرده‌اند در موقعی که آقای میار
رهبر حزب جنگل به دعوت آقای عنایت‌اله فقیه یکی از رهبران حزب جنگل
می‌رفتند در بین راه تیراندازی نموده و پای آقای میار را به سختی مجروح نموده. ما
حزب جنگل از دولت وقت تقاضا داریم مقرر فرمایند مرتکبین جنایتکاران را به
دادگاه جلب و تعقیب کیفری مرتکبین را خواستاریم. امین‌اله، خضرای، فقیه،
صفاری، حبیب‌اله محمدی، نصرت‌اله میار، حسن محمدی، باقر دادویی،
عسکری، حسینعلی سلطانی، لطفعلی کیانی، نصیر کیانی و ابوالقاسم عسکری.

تلگراف پیرنیا معاون نخست‌وزیر به فرماندار نظامی چالوس
 پیرامون سوء قصد به عزیزالله خان میار
 آرم شیروخورشید
 نخست‌وزیر

تلگراف به چالوس - شماره ۳۴۷۳۳ - تاریخ ۱۳۲۵/۹/۲۴
 فرماندار نظامی - آقایان زال‌زر، نصرت‌اله خاتمی و سایرین از طرف ده هزار
 نفر اهالی کلارستاق تلگرافی شکایت کرده‌اند که عناصر بی‌وطن ناصرقلی یزدانی را
 تحریک کرده‌اند که وطن پرستان کلارستاق که با خائنین همکاری نکرده‌اند ترور
 نمایند. در موقعی که عزیزالله میار رئیس حزب جنگل از کریم‌آباد عبور می‌نموده،
 هدف گلوله ناصرقلی یزدانی و همراهانش می‌شود. مقتضی است مرتکبین را فوراً
 تعقیب و نتیجه را اطلاع دهید. د - پیرنیا

تلگراف سروان شریفی از فرمانداری نظامی چالوس به نخست‌وزیری
و معرفی آقای ناصرقلی خان یزدانی به عنوان محرک اصلی سوء قصد
آرم شیروخورشید
وزارت پست و تلگراف و تلفن

تلگراف

از چالوس به ط - قبض ۷۴۷ - تلگراف ۲۶ تعداد کلمه ۳۶ تاریخ اصل ۲۵ -
تاریخ وصول ۲۵/۹/۲۶ جناب آقای پیرنیا، محترماً پاسخ امپریه ۳۴۷۲۳، طبق
تحقیقات، ناصرقلی یزدانی محرک اصلی شناخته شده و فعلاً در تهران می‌باشد.
تعقیب ادامه داشته نتیجه بعداً به عرض می‌رسد. ۴۱۲ - ۲۵/۹/۲۵

سروان شریفی

گزارش سازمان نگهبانی کل کشور به نخست وزیر پیرامون واقعه
 کریم آباد چالوس و مجروح شدن عزیزالله خان میار
 آرم شیروخورشید
 نگهبانی کل کشور

جناب اشرف آقای نخست وزیر- شماره ۵۸۸۷۳ رج ۱- ۳۰۹۶۵- تاریخ ۱۳۲۵/۱۰/۲
 عطف به مرقومه شماره ۳۴۸۰۵ - ۲۵/۹/۱۶ محترماً معروض می دارد، در
 تاریخ ۲۵/۹/۴ سروان مطلبی فرمانده گردان نگهبانی نوشهر به منظور مخابره
 حضوری در تلگرافخانه حاضر و مراتب زیر را به فرمانده هنگ مازندران گزارش
 نموده است. در ساعت ۱۲ روز ۲۵/۹/۴ نامه ای از طرف جنگلی ها به امضای
 عزیزالله میار، حاتمی و سلطانی، زندی و محمدحسین زال به گروهان نگهبانی
 نوشهر واصل و در نامه مزبور متذکر شده اند که شرحی طی شماره $\frac{۲۰۷}{۲۸/۸/۱۸}$
 به عنوان جهانگیری رئیس هیئت بازرسی نخست وزیری راجع به سه فقره
 مستدعیات حزب جنگل معروض و راجع به ورود به چالوس کسب تکلیف نموده
 که به چه نحو باید به محل مزبور وارد شویم تا مورد تهاجم افراد حزب توده واقع
 نگردیم.

مع الوصف جوابی عاید ما نشده و روی این اصل در جنگل بلا تکلیف
 مانده ایم. لذا خواهشمندیم هرچه زودتر اجازه دهید به خانه خود در چالوس وارد
 شویم، والا اگر به مسامحه بگذرانید، ناچاریم با هر پیش آمدی مواجه شده و از این
 راه به منازل خود برویم و در این صورت هیچ گونه مسئولیتی در بر نخواهیم داشت.
 ضمناً در همان موقع ارسال یزدانی گزارشی به نگهبانی نوشهر تقدیم مبنی بر اینکه
 تعداد یکصد نفر از جنگلی ها مسلحانه اطراف کریم آباد ۶ کیلومتری چالوس را
 گرفته و تیراندازی نموده و در نتیجه سه نفر مقتول و در نتیجه ارسال و ناصر نامان
 یزدانی و حبیب اله اباذری از ترس به طرف چالوس متواری شده اند و گویا جنگلی ها
 خیال آمدن به چالوس را دارند، و همچنین نامه استانداری صادره به هنگ نگهبانی
 مازندران متضمن تلگراف رسیده از نوشهر موارد فوق الذکر را تأیید و اضافه
 می نمایند که در نتیجه حملات جنگلی ها به سردستگی عزیزالله میار و

حسینقلی سلطانی و پسران کیانی و یکصد نفر دیگر که یکی از زارعین ناصرقلی یزدانی به نام شجاع شجاعی مقتول و امین‌اله نام مضروب و دو نفر دیگر موسوم به خیراله و عوضعلی زارع را به اسارت برده‌اند. لذا بنا به دستوری فرمانده هنگ به سروان مطلبی می‌دهد. با در نظر گرفتن مراتب بالا، فرمانده گروهان نوشهر در تاریخ ۲۵/۹/۵ به اتفاق رئیس دادگاه و رئیس بهداری نوشهر به محل حرکت و از چند نفر بازجویی معمول ولی هنوز جریان امر معلوم نیست، لیکن آنچه مسلم است یک نفر از رعایای ناصرقلی یزدانی مقتول و عزیزالله مبار هم در اثر تحریکات یزدانی تیر خورده است و فعلاً قضیه از طرف هیئت اعزامی محل تحت تعقیب می‌باشد. لذا به هنگ مربوطه دستور داده شد در حفظ امنیت محل اقدام جدی معمول نمایند. نتیجه اقدامات را که نسبت به دستگیری مرتکبین به عمل آمده گزارش دهند پس از وصول پاسخ مراتب متعاقباً به عرض خواهد رسید.

رئیس سازمان نگهبانی کل کشور
ژنرال شوارتسکف

رئیس اداره عملیات نگهبانی کل کشور
سرتیپ مشیری

گزارش فرمانده گردان ژاندارمری نوشهر به فرماندار نظامی
شهرستان نوشهر و چالوس پس از توقیف آقای ناصرقلی خان یزدانی
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

محرمانه، مستقیم و فوری است - ۳۹۱۹ ط - ۱۱/۲۹/۱۳۲۵

فرماندار نظامی شهرستان نوشهر و چالوس را در این موقع ناصرقلی یزدانی دستگیر و تحت بازداشت قرار گرفته، سوابق عملیات وی را به استحضار می‌رساند.

۱ - مشارالیه پس از تعویض املاک خود جزو مهاجرین به فارس اعزام و پس از فروش زندگانی خود در سال ۱۳۲۰ به واسطه پیش آمد اخیر از فارس فراری و مجدداً به کلاردشت عزیمت و املاک اسبق خود را که تعویض شده بوده است باز هم تحت اختیار و حتی مقداری از املاک مردم را به قوه جبری و تهدید از دستشان خارج و مسلماً در محل خود از هیچ گونه عملیات برخلاف نظم خودداری نمی‌کرد. به واسطه وجود نیروی شوروی در شمال و ضعف مأمورین در آن موقع، نهایت سوءاستفاده را نمود و کلیه عواید دولت را حیف و میل و ممکن است در این موارد جهت روشن شدن کار، مراتب از اداره املاک جریان امر را استفسار کرد.

۲ - به علاوه هر آن خود را به یک لباس و رنگی درآورده همیشه برای اغفال مأمورین را به یک نوع تهدید و با این وضع متجاوز نسبت به مال و جان...^۱

۳ - در چندی قبل چند نفر از لیدرهای حزب توده را ملاقات و به آنان قول داد که نسبت با تمام عملیات آنها تشریک مساعی و خود را رسماً جزء افراد حزب و با یک عده از آدم‌های خود مسلحانه مردم را تهدید و مرعوب خود ساخت و در محل مسکونی مشغول عملیات برخلاف نظم شده و با یک عده ماجراجو و مفسده‌جو که خیال تجزیه کشور را داشتند دست به دست داده و در فکر تهیه اسلحه و مهمات بودند و البته هیچ گونه منظوری سوای قیام مسلحانه بر علیه افراد و مأمورین نداشته و در اثر اقدامات معموله آنچه دلایل و براهین به دست آمده دال بر اثبات عملیات

او در بالا می‌باشد، به پیوست ضمیمه به‌ویژه مدارک کتبی کشف و اغلب به خط و امضای مشارالیه است می‌رساند این مرد وطن‌فروش و خائن چه خیالاتی را در سر داشته و جای تعجب است که رؤسای مربوطه بدون مراجعه به سوابق امر از او پشتیبانی و به‌طوری که اطلاع حاصل شده ایشان از طرف جناب آقای موسوی‌زاده به دستور تشکیل سازمان حزب دموکرات را دارد.

۴ - در قریه هجرود از خانه باقری - قبضه اسلحه و مقداری بمب و تفنگ کشف، مشارالیه اظهار داشت که علی سبیل و چند نفر دیگر از فداییان حزب توده، هفت قبضه اسلحه به هجرود به خانه من آورده که سه قبضه آن کشف و بقیه را پاسخ می‌داد که ناصرقلی و آدم‌های او گرفته‌اند که با جنگلی‌ها نزاع نمایند و فعلاً علی سبیل و سایرین در زندان هستند بهتر است از آنان هم بازجویی شود. علاوه بر مراتب فوق شخص ناصرقلی مسلح و حتی سران جنگل چندین تفنگ از او مطالبه می‌نمایند. در نزاع کریم‌آباد و قتل شجاع و تیر خوردن عزیزالله میار شرکت داشته و به‌طوری که از قرائن معلوم می‌شود این عمل با تحریک و دست‌بندی مومی‌الیه انجام گرفته و مخصوصاً برای این کار حزب توده وجه نقدی به او داده و شرحی که خود ناصرقلی با خط خود در تاریخ ۲۵/۸/۴ نوشته و در تاریخ ۲۵/۹/۹ نزاع در کریم‌آباد اتفاق افتاده از این رو استنباط می‌شود که در مراحل، نامبرده دخیل بوده است و برابر اطلاع، شرحی که به خط خود نوشتند، ذیلاً درج ۲۵/۸/۴

حضرت آقای الموتی گرچه من از خودم امیدوار نیستم که بتوانم الساعه در تهران از خودم چهل یا پنجاه دان بخرم (البته منظور از دان رمزی است که شاید دانه اسلحه باشد) شما هم که می‌توانید می‌فرمایید که هنوز موقع نیست. به هر حال حکایت معامله ما با یک عده دزد و راهزن که یک مشت خائن مرکزی به آنها تفنگ دادند که (باز منظور از دزد و راهزن جنگلی‌ها و خائن مرکزی رئیس ستاد ارتش وقت بوده) برای غارت و چپاول مردم کشاورز بیچاره نمی‌دانم چه باید بشود. پس خواهشمندم به قید سند محضری دو هزار تومان سند هزار تومان به توسط ابادری برای بنده قرض کنید که خودم جزئی تهیه کرده معامله به مثل با آنها بکنم. بعد دو برابر این وجه را تقدیم خواهم داشت. ایمان داشته باشید که من در این پیش‌آمد به خواست خداوند موفق خواهم شد. پیش از این تصدیع نمی‌دهم.

۵ - با شرح بالا طبق عین نامه مفهوم می‌شود که مشارالیه علاوه بر اسلحه‌های

خود باز هم خیال خرید اسلحه و قتل و غارت مردم را داشت. نامبرده دارای چندین پرونده کیفری است و با توجه به شماره ۳۹۷۰ رط این واحد صادر و به آن فرماندار باید شش ماهه در ساری زندانی شود. به علاوه دارای پرونده‌های متعددی هم می‌باشد اعم از اینکه سوای برهم زدن کشور به قیام مسلحانه بر علیه اشخاص و مأمورین نظری نداشت، مقرر فرمایند که در اطراف موضوع نسبت به عملیات مشارالیه کاملاً بررسی و در محل مجازاتی شود باعث عبرت سایرین گردد و سایر سوابق نامبرده پس از تحقیق متعاقباً اعلام خواهد شد. اینک مدارک کشف شده بالغ بر ————— برگ عیناً در پیوست ایفاد می‌شود که از نتیجه اقدامات معموله این واحد را نیز مطلع نمایند.

فرمانده گردان ژاندارمری نوشهر - سروان مطلبی

محترماً رونوشت بالا در پاسخ به امریه ۱۳۷۹۶/۶۹۸ رط - ۲۵/۱۱/۱۴ جهت استحضار فرماندهی هنگ ۲ ژاندارمری مازندران تقدیم می‌شود. موکول به امر عالیست.

فرمانده گردان ژاندارمری نوشهر - سروان مطلبی

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

گزیده اسناد مربوط به حزب جنگل دوم
از اردیبهشت ۱۳۲۵ تا خرداد ۱۳۲۵

ارسال عین تلگراف متحصنین در اداره تلگراف شهسوار وسیله
 عادل خلعت‌بری به پیرنیا پیرامون قتل رضاقلی مسعودی
 تهران
 روزنامه آینده ایران

عادل خلعت‌بری

دانشمند ارجمند جناب آقای پیرنیا مدیرکل سازمان بازرسی کشور - شماره ۱۰۳۶ -
 مورخه ۱۳۲۵/۲/۴

عین تلگراف شماره ۱۵۰ رسیده از شهسوار برای اطلاع جنابعالی تقدیم
 می‌شود. به طوری که ملاحظه می‌فرمایید به مجرد وصول تلگراف جناب آقای
 نخست‌وزیر و جنابعالی، عموم متحصنین و محترمین به تحصن خود پایان داده و به
 مراجع دولت امیدوار گردیده و منتظر احقاق حق و جبران زیان‌های وارده و تعقیب
 و مجازات مرتکبین و متهمین قتل جوان ناکام (رضاقلی مسعودی) می‌باشد. امید
 است با سرپرستی جنابعالی، کلیه متجاوزین با نهایت شدت مورد تعقیب قرار گرفته
 و به کیفر اعمال نامطلوب خود برسند. و نیز تمنا دارد نتیجه اقداماتی که فرموده‌اند
 و خلاصه گزارش‌هایی که هیئت بازرسی شمال ارسال نموده‌اند، دستور فرمایید
 برای اطلاع اهالی شهسوار به نحوی که مقتضی است اعلام فرمایند تا به اطلاع
 عموم متظلمین برساند موجب کمال امتنان است.

با تقدیم احترامات فائقه.

رئیس انجمن اتحاد شمال و مدیر روزنامه آینده ایران

طهران
روزنامه آینه ایران
عادل خلعت بری

روز: ۳ ماه: ۳ سال ۱۳۲۵
شماره: ۹۰۳۹
پیوست:

تبرستان
www.tabarestan.info

دانشمند ارشد جناب آقای میرزا صدیر کل خان بازرگانشور
مبنی تکلف شماره ۱۵۰ رسیده از شهردار برای اطلاع جناب آقای مهندس
بطوریکه ملاحظه می‌نمائید بجز در و مصل تکلف جناب آقای بخت وزیر و جناب
عموم محضین در ضمن بجهت خود بیان داده و بر اعم دولت امیر دار گردیده
و منتظر احقاق حق و حیران زبانه‌ها داده و تعقیب و مجازات رئیس و مسجین
تقل جوان ناکام (رضای معلومی) میباشند امیر است بر سرستی جناب آقای مهندس
با نهایت شدت مرود تعقیب قرار گرفته و بکلیت احوال نامعلوم خود بر سینه
دارد نتیجه امر اما تکیه فرموده مانده و فوهمه گزارشات تکیه حقیقت بازرگانشور ارسال نموده اند
در سر فرمائی به اطلاع احوال شهردار می‌نویسد معنی است اعلام فرمائی با اطلاع کمر

مستقلین بر سر صیقل استان است
با تقدیم احترامات فائده
رئیس انجمن اتحاد شمال در سر روزنامه آینه ایران
عادل خلعت

مهر و دست از راه
۹۲۵۴
۲۵۶۶۲۴

اداره امیریه - کانون دانشوران تلفن ۵۷۶۸ منزل قلهک : خیابان دولت کوچه خلعتبری تلفن ۹۸

گزارش چگونگی مقدمات قتل رضاقلی مسعودی وسیله

شهربانی کل کشور به نخست وزیر و وزیر کشور

آرم شیروخورشید

شهربانی کل کشور

جناب آقای نخست وزیر و وزیر کشور - تاریخ ۲۵/۲/۱ - شماره ۶۹۶

در تعقیب معروضه شماره ۴۰۸ - ۲۵/۱/۲۶ گزارش کتبی شماره ۴۷ - ۱

شهربانی شهسوار ذیلاً معروض می دارد:

در تاریخ ۲۰ ماه جاری آقای رحمانقلی خلعت بری نماینده سابق مجلس شورای ملی از طریق رشت به شهسوار وارد و در منزل آقای فرماندار متوقف، پس از مذاکرات با یکدیگر بدون مشورت با رؤسای ادارات و یا در شورای شهرستان، آقای فرماندار دستور دستگیری سبحانقلی خلعت بری و رضاقلی مسعودی و جواد نیکنام را که از مالکین و به نام حزب جنگل اقداماتی می نمودند، به اداره ژاندارمری می دهد، و این دستور بدون اینکه قبلاً آگهی برای استرداد اسلحه انتشار شده باشد بوده و منجر به قتل رضاقلی مسعودی شده و در ساعت ۱۸ روز ۲۳ آقای فرماندار به واسطه عارضه کسالت در بهداری تحت درمان قرار گرفته. ساعت ۱۰ صبح روز ۲۴ معلوم گردید در ساعت ۲۳ بدون اطلاع، شبانه از شهسوار خارج و حالیه بدون فرماندار، و نظر به قتل مسعودی اغتشاشاتی در اطراف شهسوار پیش بینی می شود. زیرا بستگان مقتول این پیش آمد را به تحریک رحمانقلی خلعت بری می دانند که فرماندار را وادار به این امر نموده، مستدعی است امر و مقرر فرمایند یک نفر فرماندار لایق کارآزموده اعزام که در این موقع با حفظ سیاست دولت وظایف محوله را انجام و در برقراری انتظامات به نحو احسن اقدامات لازمه را مرعی، در خاتمه ساعت ۹ جنازه مسعودی را که حدود هزار نفر جمعیت بوده تشییع جنازه نموده و به نشتارود ۱۵ کیلومتری شهسوار بردند.

رئیس شهربانی کل کشور - صفاری



شماره ۱۴ - سپهبد امیر فرهنگ خلعت‌بری، فرمانده لشکر استان فارس ۱۳۵۶/۴/۱۱

گزارش مدیرکل بازرسی نخست‌وزیر به
نخست‌وزیر مربوط به قتل رضاقلی خان مسعودی
آرم شیروخورشید
نخست‌وزیر

حضرت اشرف آقای قوام نخست‌وزیر

- موضوع: قتل رضاقلی مسعودی - محرمانه ز فوری - تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ - شماره ۵۷۸/۵۵ م خلاصه گزارش آقای غلامعلی هدایت دادیار دیوان کشور در مأموریت به شهسوار که اصل آن به ضمیمه از نظر می‌گذرد.
- این قتل بر اثر صدور دستور جلب مقتول و دو نفر دیگر به نام سبحانقلی خلعت‌بری و جواد نیکنام که از فرمانداری شهسوار صادر شده بود وقوع یافته.
 - فرمانده ژاندارمری سروان عیسی نوشی با وجود مخالفت ظاهری و کتبی با اجرای دستور فرماندار، یک دسته ژاندارم به داریار؟ فرستاده و قرائن و امارات چنین حکایت می‌کند که سه نفر معروض مقدم به تیراندازی نبوده‌اند.
 - وجود تبانی بین فرماندار و فرمانده ژاندارمری محسوس و دلایلی در دست می‌باشد.
 - برای تعقیب پرونده قتل و دعاوی مردم از سبحانقلی خلعت‌بری و دیگران، اعزام یک نفر بازپرس قوی مورد اطمینان به فوریت نهایت لزوم را دارد.
 - احضار سروان عیسی نوشی از نظر حفظ دلایل جرم و جلوگیری از تأثیر احتمالی، وجود او در شهسوار لازم است.

نظریه

چون بانظر بازرس محترم دایره احضار رئیس ژاندارمری موافق بود، شرح لازم به ژاندارمری نوشته شد. قضیه باید برای تعقیب جزائی با تأکید به تعیین بازپرس قوی و بی طرف، به دادگستری احاله شود و اقدام وزارت دادگستری به فوریت انجام گردد که اثرات این بازرسی که موجب امیدواری‌های فراوانی برای آن شهرستان شده است محفوظ بماند و موجبات تجمع و تحصن دیگری فراهم نگردد.

مدیرکل بازرسی مخصوص نخست‌وزیر

امضاء

گزارش مشروح تحقیق دادیار دیوان کشور
به نخست‌وزیر راجع به قتل رضاقلی خان مسعودی
آرم شیروخورشید
نخست‌وزیر

حضرت اشرف آقای قوام نخست‌وزیر - شماره ۷ بازرسی شهسوار
برحسب ابلاغ شماره ۱۹۵ رب صادر از وزارت دادگستری و بازرسی کل کشور
و مذاکرات حضوری جناب آقای پیرنیا معاون نخست‌وزیری و مدیرکل بازرسی
مخصوص برای رسیدگی به شکایت متحصنین تلگرافخانه شهسوار در خصوص
کشته شدن رضاقلی مسعودی از طرف ژاندارم‌هایی که برای دستگیری مقتول و
آقایان سبحانقلی خلعت‌بری و جواد نیکنام از شهسوار اعزام شده بوده‌اند، روز
چهارشنبه ۲۸ فروردین ماه ۱۳۲۵ از تهران حرکت و روز پنجشنبه ۲۹ به شهسوار
وارد و در نتیجه تحقیقاتی که به عمل آمد، چگونگی قضیه را گزارش و به عرض
می‌رساند.

در تاریخ ۲۰ فروردین ماه ۱۳۲۵ آقای مهدی رئیس، فرماندار سابق شهسوار
طی نامه ۱۴۵ م به قید محرمانه و فوری به ژاندارمری شهسوار نوشته است، به
قرار مسموع اشخاص مفصله ذیل:

رضاقلی مسعودی - سبحانقلی خلعت‌بری - جواد نیکنام

عده‌ای را به دور خود جمع نموده و به نام حزب جنگل مشغول اخاذی از
مردم هستند و تقاضا کرده است اقدام مقتضی در این باب به عمل آید و همچنین
اضافه نموده طبق تحقیقاتی که فرمانداری به عمل آورده یک قبضه از تفنگ‌های
پاسگاه عباس آباد که مسترد نگردیده، نزد سبحانقلی خلعت‌بری می‌باشد. در پاسخ
این نامه ژاندارمری به فرمانداری نوشته با مسموعاتی نمی‌شود آزادی مردم را
سلب نمود، مقرر فرمایند هر کس از اشخاص نامبرده شکایت دارد به اداره
ژاندارمری آمده توضیحات لازمه بدهد تا تعقیب قانونی به عمل آید و در غیر این
صورت تعیین فرمایید در کدام محل و از چه اشخاصی اخاذی شده تا تعقیب شوند
و به فرض جلب این سه نفر روی چه اصلی باید از آنها توضیح خواست و یا قرار

توقیف صادر کرد و در خاتمه نامه ترقب و انتظار خودشان را برای دستور ثانوی اعلام داشته‌اند.

در پاسخ این نامه به شماره ۱۴۶ ر م، نامه دیگری از فرمانداری به ژاندارمری صادر و با اظهار تعجب از اینکه چگونه تلقی کرده‌اند که فرمانداری خواسته با مسموعات، آزادی مردم را سلب کند اظهار نموده، در خصوص اخاذی از مردم، عده زیادی به فرمانداری مراجعه و از اجحافات این سه نفر به خصوص سبحانقلی خلعت‌بری شاکی هستند و اظهار عقیده شده بر اینکه بدون تردید و بدون اعتنا به قانون و مقامات مربوطه شخص اخیرالذکر که مشغول اخاذی و چپاول می‌باشد و اشاره به شکایت زن حاج سید عنایت‌اله از سبحانقلی خلعت‌بری به این عنوان که با ده نفر مسلح به منزل مشارالیها آمده و تمام طلاآلات حتی گردن‌بند از گردن او درآورده و پسرش را برده‌اند نموده و تأکید کرده که سارق مسلح را گرفته تحویل قانون و مقامات صلاحیتدار بدهند.

فرمانده گردان ژاندارمری سروان عیسی نوسی در جواب این نامه اظهار داشته اگر بخواهم چیزی که نوشته‌ام تفسیر کنم باید یک جلد آیین دادرسی کیفری بنویسم و تقاضا نموده به هر حال تمام اشخاصی را که در فرمانداری از سبحانقلی و دیگران شکایت دارند برای تشکیل پرونده مقدماتی و جلب متهم به ژاندارمری هدایت نمایند و اضافه کرده اگر اخاذی و چپاول نامبردگان برای فرمانداری مورد تردید نیست ژاندارمری که ضابط دادگستری است تا جمع‌آوری دلایل ننماید نمی‌تواند کسی را جلب کند و یا متهمی را احضار نماید و اضافه کرده است مع الوصف برای اجرای دستور فرمانداری یک دسته ژاندارم برای تعقیب و دستگیری سبحانقلی و همراهانش در ساعت ۸ بعد از ظهر ۲۱ فروردین ۱۳۲۵ به خرم‌آباد و گلستان اعزام و به طوری که شفاهاً عرض کرده‌ام با راهنمایی پاسبان شماره ۱۹ خرم‌آباد موسوم به عباس شکرگزار به محل مزرک رفته‌اند و پیرو این نامه گزارش مختصری است از ژاندارمری دایر بر مقتول شدن رضاقلی مسعودی و مجروح شدن علی اشرف دیده‌ور، و از فرماندار تقاضا کرده‌اند نمایندگان ایشان در ژاندارمری حاضر شده و صورت مجلس‌ها را امضا نماید.

گذشته از آنچه ایام توقف در محل متواتراً راجع به نیت فرماندار و فرمانده گروهان ژاندارمری از اعزام ژاندارمری برای جلب اشخاص نامبرده و واقعه مقتول

شدن یک نفر از آنان شنیدم، مبنی بر این بود که هر دو مأمور قصد استفاده از این اشخاص داشته و چون موفق نشده‌اند با هم تباری در اعزام ژاندارم که منتهی به مقتول شدن رضاقلی مسعودی گردیده کرده‌اند و می‌گویند موقعی که در شهسوار احساس شد ژاندارم‌ری مبادرت به اعزام دسته ژاندارم برای جلب سه نفر نامبرده نموده، اشخاص مختلفی هم به فرماندار و هم به فرمانده ژاندارم‌ری مراجعه و گفته‌اند این سه نفر چند روز پیش در شهسوار بوده‌اند و هیچ صحبت از ارتکاب آنها به نوعی از جنحه یا جنایت نبود و حتی شب قبل از حرکت از شهسوار، سبحانقلی خلعت‌بری در میهمانی که فرماندار داشته مدعو بوده و پس از تفرقه مدعوین تا پاسی از شب در خانه فرماندار مانده است. یک مرتبه چه شده فرماندار و فرمانده ژاندارم‌ری وجود آنان را خطرناک فرض کرده‌اند که برای جلب، اقدام به اعزام دسته ژاندارم شد و تذکر داده‌اند این اشخاص مردم آبرومندی هستند و به هیچ وجه قصد تمرد نسبت به اوامر دولت را ندارند و همین قدر به آنها پیغام شود در شهسوار حاضر شوند اطاعت خواهند کرد و اعزام دسته ژاندارم ممکن است تولید مخاطرات و زحماتی بکند. دو نفر مأمور نامبرده اعتنا نکرده و گفته‌اند دستوری که داده شده باید اجرا شود.

از مطالعه نامه‌های متبادله بین فرماندار و فرمانده ژاندارم‌ری به‌خوبی روشن می‌شود که بین دو مأمور تباری در اقدام موجود بوده است. زیرا نامه اول فرماندار خیلی ساده‌تر دایره به اعلام مسموعات و تقاضای اقدام قانونی بوده، ولی در نامه دوم که در پاسخ ژاندارم‌ری به فاصله یک روز نوشته اظهار کرده است در خصوص اخذ این سه نفر از مردم عده زیادی به فرمانداری مراجعه و از اجحافات آنان به‌خصوص سبحانقلی خلعت‌بری شاکی هستند و با معرفی او به عنوان سارق مسلح تأکید کرده است که متهم را گرفته تحویل قانون و مقامات صلاحیت‌دار بدهند. این دو نامه خصوصاً با فاصله نزدیکی که بین تاریخ صدور آنها بوده با هم سازش ندارند، زیرا فرض اینکه در یک روز شکایات عدیده از اقدامات اشخاصی برسد و طوری مستدل باشد که یک نفر مأمور بی‌غرض تا این اندازه به ارتکاب متهم اطمینان حاصل کند که اقدام فوق‌العاده (اعزام دسته ژاندارم و جلب متهمین) را لازم بشمارد مستبعد است نسبت به فرمانده ژاندارم‌ری نیز با توضیحاتی که در نامه اول و مقدمه دوم داده و خود را علاقه‌مند و مطیع مقررات قانونی معرفی کرده،

قسمت اخیر نامه دوم خواننده را به حیرت می‌اندازد که چگونه چنین مأمور وظیفه‌شناس و آشنا به قانون یک مرتبه به عملی که خودش سر تا پا آن را خلاف قانون و مقررات معرفی کرده تسلیم شده و دستور فرماندار را که معلوم است با نظر خاص صادر گردیده به موقع اجرا گذاشته است.

پس نتیجه این خواهد بود که تصور برود بین این دو مأمور برای انجام عملی که نیت نهانی آنان بوده تبانی شده و قرار گذاشته‌اند و با مبادله دو نامه به خیال خودشان مجوزی برای اعزام ژاندارم و جلب اشخاص تدارک نمایند.

چنانکه تعقیب و رسیدگی قضیه از نظر تشخیص نیت واقعی نامبردگان مورد نظر باشد بدیهی است قسمت معروض پایه‌ای برای ورود بازپرس به تحقیقات خواهد بود و بسا در اثر عملیات بازپرسی مطلب و حقیقت امر واضح تر بشود.

در شهسوار راه دیگری برای کشف نیت فرماندار و فرمانده به نظر نرسید و ظاهراً موجود نبوده است. و راجع به اصل واقعه، اظهار شاکیان این است که دسته ژاندارمری در محل داربار با سه نفر اشخاصی که جلب آنان مورد نظر بوده تلافی و یا اینکه اشخاص مزبور پس از اطلاع از آنکه ژاندارم به سراغ آنان آمده از محلی که بوده‌اند فریاد زده‌اند چه مقصود دارید، ما معارضه با امر دولت نداریم و حتی رضاقلی مسعودی دست‌های خود را بالا برده و نشان داده است که تسلیم می‌باشد، ولی ژاندارم‌ها برحسب دستوری که داشته‌اند اقدام به تیراندازی کرده و شخص مزبور کشته شده است.

اما گزارش ژاندارمری به دادگاه بخش شهسوار و همچنین تحقیقاتی که به دستور سرکار سرهنگ آزاد یگانه فرمانده ناحیه ژاندارمری مازندران از ژاندارم‌های مأمور شده و فرستادند و بنده خواندم، حاکی است که ابتدا از طرف متهمین مبادرت به تیراندازی شده و آنها برای حفظ جان خود در موقعی که به ترتیب نظامی عقب‌نشینی می‌کرده‌اند اقدام به تیراندازی کرده و تصادفاً رضاقلی مسعودی و علی اشرف دیده‌ور مورد اصابت واقع شده‌اند.

چیزی که در بادی نظر صحت اظهار شاکیان را جلوه می‌دهد این است که قاسم حسن پور رئیس دسته اعزامی در تحقیقات می‌گوید، مسعودی در پناه محلی بوده‌اند (جان‌پناه) و تیراندازی کرده‌اند و ما هم از ترس جان خود در حال فرار تیراندازی کردیم که مسعودی و یک نفر دیگر تیر خوردند. ظاهراً مستبعد است

کسانی در جان پناه باشند و تیراندازی بکنند و طرف آنها که در حدود ۱۷ نفر بوده‌اند و موقعیت محفوظی نداشته‌اند مطلقاً مورد اصابت تیر واقع نشوند، ولی آنان در ضمن فرار موفق بشوند کسانی را در جان پناه تیر بزنند. البته ثبوت قطعی این قسمت نیز محتاج به تحقیقات در جنگل و محل وقوع قضیه می‌باشد تا اگر شاهد بی طرفی پیدا شود چگونگی اظهار طرفین را روشن نماید.

به نظر بنده ضرورت دارد سروان عیسی نوشی فرمانده گروهان شهسوار فوراً به محل دیگری منتقل شود تا نفوذ او مانع انجام تحقیقات محلی بازپرس نباشد و برای انجام این بازپرسی یک نفر بازپرس قوی و مؤثر اطمینان اگر در نقاط نزدیک به شهسوار وجود دارد فرستاده شود والا از مرکز اعزام و مأموریت رسیدگی به این کار را پیدا کند، زیرا امین دادگاه بخش شهسوار علاوه بر اینکه به نظر بنده قاضی ضعیفی رسید، تا اندازه‌ای تحت نفوذ فرمانده ژاندارمری قرار گرفته چنانکه در پرونده دیگری که ژاندارمری با کمال عجله دایر به شکایت اشخاص از سبحانقلی خلعت بری و کسان و رفقای او تشکیل و به دادگاه بخش فرستاده، امین دادگاه فوراً قرار وجه الضمان به مبلغ دویست هزار ریال درباره سبحانقلی و یکصد هزار ریال درباره جواد نیکنام صادر کرده و چون طبیعی است این مبلغ وجه نقد معمولاً در دسترس اشخاص نیست، موقع ورود بنده به شهسوار نتیجتاً هر دو آنها توقیف شده بودند. در پرونده مربوطه دیدم که فرمانده ژاندارمری امین دادگاه بخش را به لزوم توقیف متهمان در واقع تهدید کرده و نوشته است چنانچه فوراً آنان را توقیف نکنید، حیثیت شما در معرض تضییع خواهد بود که همین نامه موجود در پرونده نیز دلیل دیگری بر نظر خاص فرمانده ژاندارمری می‌باشد. چه آنکه یک نفر افسر امنیه بی غرض در حدود مقررات پرونده مربوط به شکایات را تنظیم و به مراجع دادگستری می‌فرستد و کاری ندارد که مأمورین صلاحیت دار چه نوع تأمینی را برای جلوگیری از فرار یا نکات دیگر لازم می‌شمرند و در حدود وظیفه‌ای که دارند اقدام می‌کنند صدور چنین قراری که به نظر بنده متناسب نرسید حاکی از تحت تأثیر واقع شدن امین دادگاه بخش است. (روز حرکت از شهسوار شنیدم دو نفر نامبرده از توقیف رها شده‌اند و ممکن است امین دادگاه مبادرت به تبدیل تأمین کرده باشد). از مذاکرات حضوری امین دادگاه بخش و همچنین نامه‌ای که به شماره ۱۰۲۷ مورخ سوم اردیبهشت ۱۳۲۵ مشارالیه به بنده نوشته معلوم است که کاملاً مرعوب

واقع شده و کفایت ختم بازپرسی این دو پرونده را ندارد. در مدت اقامت بنده در شهسوار اشخاصی که برحسب شکایت آنها پرونده برعلیه سبحانقلی خلعت بری و غیره تنظیم گردیده کتباً و یا شفهاً به بنده مراجعاتی کرده، ولی چون در این قسمت مأموریتی نداشتم مداخله و اقدام را خارج از حدود صلاحیت خود دانسته و ضمن خاطر نشان کردن مطلب به آنان فقط نامه‌های واصله را به دادگاه بخش مراجعه کردم. البته رسیدگی به پرونده دوم نیز باید به عهده بازپرس اعزامی گذاشته شود و چنین بازپرسی به زودی نخواهد توانست تمام مطالب که محتاج به تحقیقات در آبادی‌ها و دهات مختلفه جنگل تنکابن است کشف و قضایا را روشن نماید. تا اگر هرکس مرتکب جرمی شده در مقامات صلاحیتدار تحت تعقیب قانونی درآید.

دادیار دیوان کشور - غلامعلی هدایت

نامه وزیر دادگستری به ریاست هیئت وزرا؛ در باب تأمین بودجه
جهت اعزام بازرس به شهسوار برای رسیدگی و تحقیق بلوای جنگل دوم
آرم شیروخورشید
وزارت دادگستری

اداره بازرسی کل کشور
ریاست هیئت وزیران - تاریخ ۱۳۲۵/۲/۲۱ - شماره ۳۸۷ رب

در پاسخ به موضوع قتل رضاقلی مسعودی به استحضار خاطر عالی می‌رساند که آقای نصرت‌اله امینی معاون اداره کل بازرسی به سمت بازپرس موقت و آقای حسین گرگانی دادیار دادرسی تهران به سمت دادیار موقت برای رسیدگی و تعقیب قضیه انتخاب و ابلاغ آنها صادر گردیده، ولی چون فوق‌العاده‌ای که در ماده ۴۱ آیین‌نامه مزایا مقرر گردیده کفایت هزینه آنها را نمی‌نماید، بنابراین طرح تصویب نامه به پیوست تقدیم می‌شود. متمنی است مقرر فرمایند طرح مزبور در هیئت وزیران مطرح تا برحسب آن صدی پنجاه اضافه بر میزان مقرر در ماده ۴۱ مذکور فوق‌العاده روزانه از محل اعتبار وزارت دادگستری به آنها پرداخته شود.

وزیر دادگستری و رئیس بازرسی کل کشور - امضا

نامه شهربانی کل کشور به وزارت کشور در مورد
 قضیه اتهام سرقت از خانه فرماندار شهسوار
 آرم شیروخورشید
 شهربانی کل کشور

وزارت کشور - تاریخ ۲۵/۳/۱۳ - شماره ۱/۱۷۵۶/۳۰۵ تبرستان
 محترماً عطف به مرقومه شماره ۳۴۶۱ رن ۸۰۸۳ - ۲۵/۲/۱۶ راجع به
 غارت ااثیه منزل مهدی رئیس فرماندار شهسوار به استحضار می‌رساند. مراتب از
 شهربانی شهسوار استعلام، پاسخ شماره ۱۲۷۳/۵۸۱ - ۲۵/۲/۳۱ شهربانی مزبور
 حاکی است آقای فرماندار هنگام ورود ااثیه‌ای به آنجا نبرده و ااثیه مزبور تماماً
 متعلق به شهرداری بوده است. هنگامی که رضاقلی مسعودی مقتول شده بود،
 خانواده او برای دادخواهی به منزل فرماندار رفته چون مشارالیه در بیمارستان بوده
 و گماشتگانش از باز کردن درب منزل او خودداری نموده بودند، مراجعه کنندگان
 چند جام از شیشه‌های پنجره منزل ایشان را شکسته‌اند که از طرف آگاهی تحت
 پیگرد می‌باشند و غارت منزل اصلاً صحت ندارد. در خاتمه اضافه می‌نماید چند
 روز قبل نصرت‌اله امینی دادیار دیوان کیفر برای رسیدگی و تعقیب مرتکبین قتل
 مسعودی از تهران به آنجا وارد شده است.

رئیس شهربانی کل کشور - سرپاس صفاری

تبرستان
www.tabarestan.info

اسناد شکایات مردم از حزب توده و حزب جنگل کلارستاق

شکایت آقا جان مرکباتی از اعضای حزب جنگل به نخست وزیر

راجع به غارت خانه و اموال شخص او در خرم آباد تنکابن

مقام مقدس جناب آقای نخست وزیر و وزیر کشور - رونوشت به جناب آقای وزیر دادگستری

استرحاماً تقاضا و تمنای رسیدگی و احقاق حق را دارد - ۱۳۲۵/۱/۳۶

چندی قبل به واسطه ورود نفرات مسلح حزب جنگلی در حدود تنکابن، آقایان محمد خلعت ببری و سبحانقلی خلعت ببری به معیت آقای رضا اصائلوی بلده ای از حضرات استقبال و پس از ملاقات مشغول چیدن دیباچه و معرفی اشخاصی که دارای یک لقمه نان خالی بوده اند گردید. اینجانب مشهدی آقا جان مرکباتی که یکی از زارعین مقیم بلده، قبلاً مبلغی وجه از تجار با سابقه وام نموده و به مصرف خرید مرکبات رسانیده و تدریجاً مشغول حمل آن بوده ام، در اثر تحریکات و تهدیدات آقایان نامبرده بالا از منزل متواری و مدت بیست یوم تأمین اقامت سلب، به واسطه عدم رسیدگی حمل مرکبات به کلی از بین رفته و بالغ بر ده هزار تومان علاوه بر آبروریزی به بنده خسارت وارد آمد و گذشته از جزئی سرمایه ام مبلغ شش هزار تومان نیز مقروض گردیده و ادای آن برایم غیرممکن، چون بیش از این ادامه متواری باعث پریشانی زندگانی و اتلاف مرکبات بوده ناچاراً به منزل خود حاضر بلافاصله به مجرد اطلاع از قوای مسلح، اینجانب را در برسه بور مرکز قوای مسلح جلب، پس از آبروریزی از طریق فشار سر نیزه، آقای سبحانقلی خلعت ببری که خود شخصاً نیز مسلح بوده بنده را تحت نظر گرفته بدون اینکه علت معلوم باشد، مبلغ دو هزار تومان وجه که نهصد تومان را فقط به نام جریمه و هزار و یکصد تومان دیگر به اسم دیگر بوده دریافت کردند.

در طی این جریان اسف آور، آقای رضای اصائلو که فکرش جهت اجرای این گونه عملیات فجایع و همیشه منتظر این می باشد که بهانه به دست آمده آن را وسیله و سرمایه اجرای منویات قلبی خود نماید (ترک عادت و طبیعت امر بسیار مشکلی است) در آن موقع وقت را غنیمت شمرده و شخصاً دارای اسلحه (ده تیر کمری) بوده یکی از پسرهای خود را موسوم به تقی اصائلو می باشد به منظور چپاول و

غارت مسلح نموده به اتفاق چهار نفر مسلح دیگر و دو نفر غیر مسلح که یکی به نام یزدان اسلامی گماشته مشارالیه و دیگر ولی اله سلطانی بوده به فرماندهی اصائلو در ساعت سه بعد از نصف شب ۲۴ اسفند به منزل در نبود بنده برای غارت آمده در حالی که یک مشت اطفال خردسال و عیالم کسی دیگر نبود حمله ور در اثر این پیش آمد از ترس حالت بیهوشی به خانواده ام دست داده سارقین مسلح درب صندوق را باز کرده مبلغ هفتصد تومان اسکناس و دوازده تومان وجه نقره جدید گرفته از منزل خارج شدند. آیا چه گناهی داشتم که آقایان را وادار به این اندازه قساوت قلب نموده که برای استفاده جویی شخصی یک عائله زندگانیم را از بین ببرند که دیگر به ادامه رعیتی و زندگانی نشوم با توجه به معروضه فوق، به کلی وضعیت زندگانیم پاشیده و رسیدن به امورات رعیتی غیرممکن یعنی وجدان و شرافت خود اولیای محترم امور را حکم قرار می دهم و با کمال بی صبری تمنا می نمایم برابر موازین قانون کیفر همگانی مرتکبین و آمرین سرقت مسلحانه بالا را تحت تعقیب شدید قرار داده تا به کیفر قانونی برسند. - چنانچه با وارد شدن مبلغ ۱۲/۷۱۲ تومان خسارت فوق العاده که ادامه زندگانیم در آتیه به خطر افتاده است و در صورت ترمیم نشدن ناچار است دست یک مشت عائله خود را گرفته به ادارات صلاحیتدار پناهنده شوم. دادخواهی اینجانب از آقایان نامبردگان بالا باشد رسیدگی فرمایند.

آقا جان مرکباتی

امضاء

تلگراف عده‌ای از معاریف منطقه به نخست‌وزیر از
غارتگری‌های حزب جنگل در کلارستاق و تنکابن نسبت به مردم
آرم شیروخورشید
وزارت پست و تلگراف و تلفن

از چالوس به ط - شماره قبض ۱۵۲ - شماره تلگراف ۹ - عدد کلمات ۱۴۸ - تاریخ
وصول ۲/۴

تهران جناب آقای نخست‌وزیر - رونوشت به روزنامه‌های رهبر، داد، نجات
ایران، ظفر، ایران ما، فرمان - مدت چهار سال متوالی است که یک عده به نام
اتحادیه جنگل در کلارستاق و تنکابن به غارتگری و آدم‌کشی خود ادامه می‌دهند.
با وجود تلگرافات و شکایات زیادی که از طرف ما غارت‌شدگان این سامان شده،
اداره ژاندارمری اقدام به دستگیری اشرار نمی‌نماید. اکنون که موقع تخم‌پاشی
شالی می‌باشد دهقانان این محیط هنوز در اثر تهدید شدن از طرف اشرار موفق به
پاشیدن تخم در مزرعه نشده‌اند، از جناب آقای نخست‌وزیر تقاضا داریم که هرچه
زودتر دستور اکید به ژاندارمری صادر نمایند اشرار جنگل را دستگیر تا دهقانان
غارت شده و بی‌خانمان این سامان بتوانند شالی کاری و کارهای زراعتی خود را با
خیال آسوده انجام دهند. سید علی نورالهی، مشهدی نورالله، ابوالحسن شاعری،
طلوعی، باقری و جلالی.

شکایت موسی زبینه رئیس دفتر کارخانه حریربافی چالوس از

مزاحمت‌های گروه مسلح جنگل نسبت به خود و اطرافیانش

جناب آقای نخست‌وزیر - تاریخ ۲۵/۳/۱۶ رونوشت اداره کل ژاندارمری -
رونوشت روزنامه‌های نجات ایران و رهبر.

در تاریخ ۲۵/۴/۱۲ اینجانب برای رسیدگی به امور زندگانی عائله و علاقه
بیلاقی خود به کلاردشت رفته بودم دو روز بعد مورخه ۲۵/۴/۱۴ ساعت ۴ $\frac{1}{4}$
عزیزالله میار که چندی است شیوه شرارت و غارتگری را پیشه خود ساخته به
منظور اجرای نیت سوء خود عده‌ای متجاوز از یکصد نفر را با اسلحه کمری و
چوب و چماق به سرخانه‌ام ریخته و اطراف منزل را محاصره کردند و با شدت
هرچه تمام‌تر در صدد آزار من و مهمانانم که از چالوس با من به کلاردشت آمده
بودند برآمده و وحشیگری و شرارت را به جایی رسانیدند که عموم بینندگان
وحشت کردند. علت این عمل شنیع و بی‌مورد را از یاغیان و محاصره‌کنندگان
سؤال، با تندی جواب دادند چون شما و مهمانانتان در کارخانه حریربافی چالوس
که حداکثر آن از حزب توده تشکیل شده کار می‌کنید باید خواهی نخواهی دستگیر
و در اینجا زندانی شوید و دو هزار تومان هم به‌عنوان جریمه پردازید. در نتیجه
۲۵۰۰ ریال پسر عزیزالله میار از مهمانم آقای لطیفی گرفته است و مبلغی هم از این
راه به ثروت خود که از طریق چپاول و یغماگری به‌دست آورده افزوده است.
خوشبختانه هنگامی که در محاصره اشرار مسلح و چماقدار بودیم و می‌خواستند
دست به غارت و اذیت بزنند، در نتیجه سر و صدای همان اشرار و جمعیت
تماشاچی آقای رزمجو از عقلا و محترمین کلارستاق در ضمن عبور متوجه و برای
رفع غائله عزیزالله میار را ملاقات و او را از عاقبت و خیم این عمل وحشیانه آگاه و با
هزاران زحمت من و مهمانانم را از دست این غارتگران و قطاع‌الطریق بی‌انصاف و
بی‌ملاحظه نجات داده است. اینک از جناب آقای نخست‌وزیر و اداره کل
ژاندارمری و جناب آقای سرهنگ معینی مأمور خلع سلاح عمومی تقاضا دارد
هرچه زودتر از عملیات مسلحانه و خصمانه عزیزالله میار که تاکنون صدها خانه و
کاشانه مردم بدبخت این سامان را غارت کرده و آتش زده و دست تعدی به نوامیس

آنها زده و یک کامیون حریر محصول کارخانه حریربافی چالوس را او و منسوبانش به یغما برده‌اند و روز به روز تجاوز و تجاسرش بیشتر شده و می‌شود، جلوگیری و مقرر دارند هرچه زودتر او را به جای خود نشانده و به جزای اعمالش برسانند. و همچنین به داد مظلومین این حدود که تا به حال ابداً از طرف دولت اقدامی نشده برسند.

در پایان چنانچه مقامات صلاحیت دار دولت دستور اکید برای تعقیب و خلع سلاح عزیزالله میار صادر نکرده و او را به حال غارتگری و وحشیگری باقی گذارند، خسارات وارد و توهینی که به اینجانب و منسوبانم وارد آمده جلوگیری می‌نمایند، ناگزیر اینجانب هم با پشتیبانی عقلا و آزادیخواهان کلاردشت و طایفه و قبیله خود و طرفداران آزادی که نود و پنج درصد ساکنین کلاردشت را تشکیل می‌دهند و از عملیات و شرارت ننگین طاقت فرسای عزیزالله میار و کسانش عموماً به جان آمده‌اند در صدد انتقام برآمده و او را به جای خود بنشانیم تا از این راه آسایش یک مشت مظلومین وحشت زده کلارستاق را از دست این قبیل دزدان مسلح تأمین گردد و بدین وسیله سلب مسئولیت می‌نماید.

موسی زبینه - رئیس دفتر کارخانه حریربافی چالوس

شکوائیه ولی الله ایلخانی به عادل خلعت بری رئیس انجمن

اتحادیه شمال از رئیس حزب توده رامسر و توابع

خدمت جناب آقای عادل خلعت بری رئیس محترم انجمن اتحادیه شمال - مورخه

۱۲ تیرماه ۱۳۲۵

با نهایت احترام عرضه می دارم، در اوایل اسفندماه ۱۳۲۴ یک نفر نماینده از طرف اتحادیه حزب جنگل با یک نوشته از طرف حزب «که رونوشت آن به پیوست تقدیم می شود» به قریه تنگدره رامسر محل سکناى دائمی اینجانب آمده اظهار می داشت که یکصد و پنجاه نفر از اعضای حزب جنگل از این راه عبور خواهند نمود. شماها موظفید به موجب این نوشته به خوبی وسایل پذیرایی آنها را فراهم نمایید. در صورت مسامحه و تعلل مورد بازخواست شدید از طرف حزب واقع خواهید شد. چون پدر بنده و آقا توکل مطلع شدند که این اشخاص کاملاً مسلح بوده و هستند و قوای تامینیه دولتی در آن موقع قادر به مخالفت و دخالت نیستند، اضطراراً و ناچاراً پس از مشاوره محلی مجبور به تهیه پذیرایی آنها شده زیرا ممکن بود در صورت تعلل با آن همه تهدیداتی را که از طرف حزب جنگل رسیده بود، دچار پیش آمد سوئی شده، یک عده زارع و خانواده بدبخت آنها در معرض خطر قرار گیرند. اینک مشاهده می شود پس از سه ماه که از این موضوع گذشته، آقای سید حسین بنی هاشمی رئیس حزب توده رامسر این موضوع را پیراهن عثمان قرار داده، زیرا مخالف با حزب جنگل می باشند. از طرف اعضای حزب توده به شهسوار به اداره بازرسی کل کشور شکایت می نماید که چه دلیلی ایجاب می نموده است که آقا توکل و آقا یحیی خان فلکی از اعضای حزب جنگل در موقع عبور و مرور پذیرایی نمایند. حالیه از طرف اداره محترم بازرسی کل کشور به ژاندارمری شهسوار دستور صادر شده که اینجانب و پسر عموی اینجانب را تعقیب نمایند. فعلاً پسر عموی اینجانب بدون گناه بازداشت می باشد و اینجانب هم از ترس اعمال نفوذ آقای سید حسین هاشمی در صورتی که هیچ گونه سوابق سوئی نداشته و ندارم، ممکن است تحقیق محلی بشود به مصداق تاتریاق از عراق آورده شود مار گزیده مرده باشد، خانه و خانواده و کشاورزی خود را از دست داده به مرکز عدالت

و دادگستری که تهران است پناهنده شده با اینکه مبالغ هنگفتی متضرر شده‌ام که از عهده اینجانب خارج بوده روی مراجعت به موطن خود را ندارم مگر احقاق حق قانونی اینجانب از پیشگاه عدل زمامداران کشور بشود. لذا از حضور مبارک استدعا دارم با لطف و محبت که به عموم دردمندان دارند بذل مساعدت و رفع ظلم را از فدوی بفرمایید. امر امر عالی است.

ولی الله ایلخانی

تبرستان
www.tabarstan.info

رونوشت نامهٔ حزب جنگل

برادران آقایان آقا توکل و آقای حیی خان فلکی

چون عدهٔ اتحادیه جنگل به آن طریق حرکت می‌کنند، امشب را در خدمت شما خواهند بود. تهیهٔ یکصد و پنجاه نفر فراهم کرده و منزل‌ها را مرتب که در موقع ورود اسباب مزاحمت ایجاد نشود.

محل امضاء - عزیزالله میار

نامه آقای رحمانقلی خلعت‌بری تنکابنی به نخست‌وزیر ضمیمه عین
تلگراف عده‌ای از معاریف تنکابن در اظهار شکایت از حزب توده

جناب آقای صدرا لاشراف نخست‌وزیر - شماره ۳۹۷ - وصول ۲۴/۵/۲۲

در پیرو نامه شماره $\frac{۳۷۱}{۲۴/۴/۱۳}$ عین تلگراف عده‌ای از معاریف و محترمین
شهسوار را به پیوست تقدیم و به طوری که در نامه شماره $\frac{۳۷۱}{۲۴/۴/۱۳}$ معروض داشته‌ام
یک عده اشرار و مفسده‌جو به نام افراد حزب توده بدون توجه به مقررات و عدم
اعتنا به مأمورین دولت جلوی حمل برنج اهالی تنکابن را که یگانه محصول دسترنج
آنها می‌باشد گرفته و هر کس را که مایل باشند با اخذ مبلغی جواز حمل صادر
می‌نمایند. با مراتب معروضه واقعاً اگر دولت عجز از جلوگیری دارد و این منطقه
جزو خاک ایران نیست اعلام فرمایند تا اهالی جلوی این اشرار را گرفته و حساب
عملشان را کف دستشان گذارد و اگر اهالی اقدامی در مقابل عملیات این عده مردم
مفسده‌جو نمی‌کنند برای مراعات مقررات است و مستظهر به دولت می‌باشند که
این عده مفسده‌جو که برخلاف مقررات رفتار کرده‌اند مورد تعقیب و مجازات
برسانند. ولی هر آینه دولت توجهی نکند، مردم آن سامان برای حفظ شئون ملی
خود ناگزیر جداً جلوی این خائنین و اشرار را بگیرند و هر پیش‌آمدی بکنند مسئول
نخواهند بود. لذا خواهشمند است اوامر اکید برای جلوگیری و تعقیب صادر و از
نتیجه نیز بنده را مطلع فرمایید.

رحمانقلی خلعت‌بری

نامه آقای عادل خلعت بری به معاون نخست وزیر در ارتباط با احقاق حق

ولی ایلخانی برابر فعالیت های تحریک آمیز حزب توده رامسر

دانشمند ارجمند جناب آقای پیرنیا معاون نخست وزیر و مدیرکل بازرسی

نخست وزیری - شماره ۳۴۰۰ - تاریخ وصول ۲۵/۶/۲۷

به طوری که خاطر محترم مستحض است آقای ولی ایلخانی رامسری

چندیست در تهران به اظهار حق گذاری خود به سر می برد. نظر به اینکه حسب الامر

جناب اشرف آقای نخست وزیر مقررات متینی بر رسیدگی به حال کشاورزان و

دردمندان به شمال عزیمت نمایند.^۱ مستدعی است راجع به شکایات حزب

جنگل شمال و قضایای چالوس و رسیدگی به شکایات اهالی قادیکلای شاهی

مقرر فرمایند رسیدگی دقیق بنمایند و به طوری که مقتضی می دانند آسایش شاکیان

را فراهم آورند. همچنین عین عریضه آقای ایلخانی برای ملاحظه مقام عالی تقدیم

و تمنا می شود به همین هیئت راجع به احقاق حق مشارالیه دستور مؤثر بدهند تا در

محل به وضعیت نامبرده رسیدگی نموده و آسایش او را تأمین نمایند.

از آنجایی که هیئت بازرسی نخست وزیری در دوره تصدی جنابعالی کوشش

دارند تا حدودی که امکان دارد آسایش مردم را فراهم آورند، امید است انجام این

مستدعیات مورد توجه مخصوص قرار گیرد.

با تقدیم احترامات فائقه - مدیر روزنامه آینده ایران

عادل خلعت بری

تلگراف بانو خاور همسر آقای ناصرقلی خان یزدانی به نخست وزیر

از ایادی حزب جنگل و ستمی که بر او رفته بود

آرم شیروخورشید

وزارت پست و تلگراف و تلفن

تلگراف

از نوشهر به ط - قبض ۲۸ - تلگراف ۶۶ - تعهد کلمه ۱۰۶ - تاریخ اصل ۱۱ -
تاریخ وصول ۲۵/۱۰/۱۲ جناب اشرف آقای نخست وزیر - با هزاران مشقت و
خسارات وارده از دست شقاوت عده معدودی از سارقین مسلح مبلغ ۱۸۲۵۰ ریال
وجه وسیله عباس نام پیک جهت آقای ناصرقلی یزدانی ارسال شد و در عرض راه
زیرگویند سارقین مسلح زمان میار و احمد خیاط و علی مردان با عده ای مسلح
قاصد را دستگیر و وجه را گرفته اند. قاصد به ضرب شکنجه به حال احتضار و
خودمان همه روزه فشار، متمنی نجات و کیفر اعمال عده ای قاچاق نامبرده را
داریم. همین عده نامبرده در موقع ورود موکب همایونی جلوگیری از ماشین
اعلیحضرت همایونی کرده بودند. هر یک پرونده به خصوصی دارند. بانو خاور عیال
ناصرقلی یزدانی

تلگراف شکایت آقای ناصرقلی خان یزدانی به نخست‌وزیر و سایر وزارتخانه‌های
ذریبط از عزیزالله خان میار و حزب جنگل در واقعه کریم آباد چالوس

آرم شیروخورشید

وزارت پست و تلگراف و تلفن

تلگراف

از تهران به ط - شماره قبض تلگراف ۳۷۲۶۵۱ - عدد کلمات ۴۳۵ - تاریخ اصل ۱۴ -
تاریخ وصول ۲۵/۱۱/۱۴

جناب اشرف نخست‌وزیر، رونوشت وزارت جنگ، رونوشت ریاست ستاد
ارتش، رونوشت وزارت کشور، رونوشت وزارت دادگستری، رونوشت دادستان
دادرسی ارتش، رونوشت فرمانداری نظامی تهران، رونوشت دادستانی دیوان کیفر:
در تاریخ ۴ آذرماه ۱۳۲۵ عزیزالله میار با یک عده مسلحانه به قصد قتل
خانه‌زاد به قریه کریم‌آباد شش کیلومتری چالوس هجوم کرده و خانه کدخدا را
محاصره کردند، شروع به تیراندازی نمودند. خوشبختانه خانه‌زاد در خانه کدخدا
نبودم، در منزل یکی از رعایا بودم، فرار اختیار کردم. در نتیجه تیراندازی آنان شجاع
شجاعی رعیت خانه‌زاد مقتول، امین انصاری رعیت دیگر فدوی مجروح و دو نفر
دیگر عوضعلی و خیراله نام را اسیر نمودند. فرمانداری و دادگاه و ژاندارمری
چالوس به محل واقعه حضور رسانده موضوع را رسیدگی نمودند، پرونده تشکیل
دادند. چون قاتلین آزاد بودند و دارای اسلحه هم بودند و بنده تأمین نداشتم به
اجازه شفاهی استاندار مازندران و برای عرض مظلومیت خود به مرکز آدمم و به
تمام مقامات مرکزی شکایت نمودم. چون پرونده محلی بر علیه قاتلین تشکیل
گردیده بود پس از استقرار حکومت نظامی، قاتلین خود را مظلوم قلمداد و به
حکومت نظامی مرکز و چالوس شکایت کردند. عجب این است که فرمانداری
نظامی تهران بدون هیچ دلیل و مدرک و به صرف شکایت خالی از حقیقت قاتلین
بنده را دو شب توقیف و سپس که بستگانم اقدام کردند به قید کفیل آزاد نمودند.
عزیزالله میار که قاتل و مهاجم است و پرونده محلی بر علیه او و همراهانش
تشکیل گردیده آزادند برای اینکه او در ستاد ارتش، در فرمانداری نظامی و مقامات

دیگر پارتی دارد و خانه‌زاد فقط به عدالت دولت متکی هستم که متأسفانه به این نحو اجرا می‌شود که مظلوم توقیف و ظالم آزاد می‌گردد. استدعای بازرسی بی‌غرض را دارم که پرونده متشکله در فرمانداری نظامی را بررسی هرگاه تصدیق شد که بدون جهت و به صرف غرض از خانه‌زاد سلب حیثیت کردند، متخلفین را مورد تعقیب قرار دهند که مردم به دادگستری دولت امیدوار باشند و به فرمانداری نظامی دستور داده شود اگر رسیدگی قضیه را در حدود صلاحیت خود می‌داند، اقلأ پرونده متشکله در دادگاه نوشهر را بخواهند و مبنای تحقیقات قرار دهند تا معلوم شود در پایتخت دولت شاهنشاهی و در جای که باید رفع ظلم بشود قاتل و مهاجم را آزاد می‌گذارند و به دسیسه‌بازی مظلوم را تحت تعقیب قرار می‌دهند. شهادت پرونده در وزارت کشور و بیشتر از مأمورین کشوری و لشکری چهار سال تمام با دو هزار خانوار ایل خواجه‌وند که سوابق خدمات آنها به میهن و دولت مطابق اسناد و مدارک دولتی مشهود است در مقابل دستجات قلابی مازندران مقاومت کردم. امروز که باید جان‌نثار و ایلم هرگونه مورد لطف دولت واقع شوم برعکس نتیجه گرفتم. ناصرقلی یزدانی - آدرس - تهران شهرداری وسیله آقای خدابنده‌لو

رونوشت تلگراف عده‌ای از سران جنگل کلارستاق به نخست‌وزیر
نسبت به تقاضای مجازات جهت ناصرقلی خان یزدانی و
عرض تبریک به دولت در پیروزی بر متجاسرین
آرم شیروخورشید
شهربانی کل کشور

رونوشت تلگراف چالوس

مقام عالی جناب اشرف نخست‌وزیر محبوب ایران، رونوشت شهربانی،
رونوشت روزنامه دمکرات ایران، رونوشت روزنامه نجات ایران - گرچه اینجانبان
فداییان مهین‌پرست و دولت خواه حزب جنگل ساکن کلارستاق تبریکات صمیمانه
و تشکرات قلبی خود را در نجات کشور متلاشی شده ایران به حضور عالی عرض
نموده البته در مقابل عظمت نتایج زحمات آن قائد توانا زبان ما تا به حدی الکن و
دامنه لغت به قدری کوتاه است که نمی‌تواند سپاس جزئی از مراحم عالی را روا
نماید. ولی فداییان جانباز کلارستاق هم که مدت چهار سال از همه چیز خود چشم
پوشیده و در برابر فشار بیگانگان و بیگانه‌پرستان مقاومت و همگی از هستی ساقط
شده‌ایم، امیدواریم در این موقع که کشور عزیز ما به مرحمت آن رهبر عظیم‌الشان از
لوث وجود وطن‌فروشان پاک شده خدمات جان‌نثار را از نظر مبارک محو نفرموده و
استدعا داریم امر عالی شرف صدور یابد.

ناصرقلی یزدانی کلاردشتی که یکی از خائنین و رهبر حزب ننگین توده
کلاردشت بوده و با گرفتن پول زیاد و اسلحه از کمیته حزب قلابی توده چالوس
آقای عزیزالله میار را که یکی از رشیدترین و پاک‌ترین مردمان مهین‌پرست کلارستاق
بوده ترور نموده و فعلاً فراری و پنهان است دستگیر و با همدستان خیانتکار او
مجازات و قلوب مجروح فداییان را به مراحم جناب اشرف التیام بخشید. از طرف
ده هزار نفر از ملت کلارستاق، میار سلطانی، ضیاءالدین صفاری، عطاءالله فقیه،
محمدکاظم عسکری، زال‌زر، رزمجو، محمدقلی زندی، علی نقی سام دلیری،
قدرت حاتمی، محمدحسن محمدی، نصرت‌اله حاتمی و لطفعلی میارکیانی.

نامه آقای فروزش به نخست‌وزیر در تقبیح عملیات مسلحانه حزب جنگل و افشای حمایت‌های پشت پرده سیاسی از این حزب

به عرض جناب اشرف آقای نخست‌وزیر می‌رساند:

خاطر مبارک از جریان فجایع چندین ماهه جنگلی‌های کلارستاق و قتل و غارت‌ها و هتک ناموس‌ها که سید ضیاء و یمین اسفندیاری در تنکابن و کلارستاق مستحضر است. دستور جناب اشرف در خلع سلاح و تعقیب قانونی اشرار تاکنون صحیحاً به موقع اجرا گذاشته نشده - باز پرس که به محل اعزام شده به واسطه عمل خلع سلاح اشرار هنوز قادر به انجام وظیفه نشده، مأمورین نگهداری نیز جدیت شایسته‌ای نکرده‌اند. در ثانی اشرار بر تخریب خود افزوده با سلاح‌هایی که از ارفع گرفته بودند و با دستوراتی که از طرف یمین اسفندیاری هنوز هم به آنها می‌رسد. چنانکه مطابق اخبار واصله پانصد قبضه تفنگ در چند روز قبل ارسال داشته، شرارت و سلب آسایش از اهالی مشغول، گزارش و شکایات پیوست یکی از واقعات اخیر است و نیز طبق اطلاع صحیح، سوم مرداد جمعی از همان اشرار، مسلحانه خانه میرزا محمدعلی چلاجور دبیر دولتی را محاصره مشارالیه را مجروح و عیالش را نیز مضروب و مجروح و خانه‌اش را غارت نمودند. اشرار به سردستگی کاظم زال‌زر و کاظم حسنکیفی و نصیرکیانی (هر سه اهل و ساکن کلارستاق می‌باشند) اجتماع دارند و بر ضد حضرت اشرف و عملیات وطن‌پرستانه و خیرخواهانه برای هواداری از سید و ارفع علناً تحریکات و تبلیغات می‌نمایند، احدی در کلارستاق از تعدیات این اشرار مصون نیستند. کاظم زال‌زر و کاظم حسنکیفی و نصیرکیانی در کمال جسارت و وقاحت مردم را به تجمع و عملیات مسلحانه بر ضد دولت و نیت حضرت اشرف تحریک و تجهیز و تشجیع می‌نمایند. اطلاعات صحیح واصله حاکی است که یمین اسفندیاری از تهران برای آنها دستور و اسلحه می‌فرستد و تقویت‌شان می‌نماید.

ایجاد امنیت و بخشیدن آسایش اهالی منحصراً در این است که توجهات ذیل از جانب جناب اشرف مبذول گردد.

۱- سرسلسله تحریکات یمین اسفندیاری طبق ماده ۵ قانون حکومت نظامی توقیف شود تا دلایل شرکت و مداخله او را با سید^۱ و ارفع و این قتل و غارت‌ها بتوان جمع‌آوری کرد.

۲- اکنون در مرزن‌آباد و کلارستاق یک هنگ ارتش استقرار یافته است. در چالوس، نوشهر و کلاردشت نیروی نگهبان وجود دارد. امر اکید و فوری صادر فرمایند که این دو نیرو مشترکاً اقدام به جلب حتمی کاظم زال‌زر، کاظم حسنکیفی و نصیرکیانی را تسلیم به تهران و خلع سلاح بقیه اشرار و توقیف سردسته‌های آنها نمایند و در این باب اوامر لازم به نگهبانی و ستاد ارتش صادر فرمایند.

۳- مقرر فرمایند که جرایم مورد تعقیب قرار داده شود و چون جرایم ارتكابی اشرار طبق مواد ۴۰۸، ۴۰۹ و ۴۱۰ قانون دادرسی ارتش باید در دادگاه جنایی نظامی رسیدگی شود، لذا مطابق ترتیب بایستی تصویب‌نامه دولت صادر شود که جرایم به وسیله بازپرس دیوان کشور تعقیب گردد و یا اگر مقتضی است نیروهای ارتش و ژاندارمری جرایم را تعقیب و در دادگاه نظامی مورد تعقیب قرار گیرند. به هر حال با وضع فعلی افراد اهالی به هیچ وجه امنیت و آسایش ندارند. توجه قاطع و فوری جناب اشرف مورد انتظار است.

صحت کامل مطالب بالا را شخصاً حضور جناب اشرف تضمین می‌کنم. دهم

مرداد ۱۳۲۵ ز- فروزش

تبرستان
www.tabarestan.info

مکاتبات حزب جنگل کلارستاق با دولت
و دربار و سایر ادارات ذیربط کشور و اعلامیه‌ها

نامه حزب جنگل به ژاندارمری کل کشور دایر
بر تقاضای خلع سلاح افراد حزب توده چالوس
حزب جنگل شمال
(چالوس)

اداره محترم ژاندارمری کل کشور - تاریخ ۲۵/۴/۷ - شماره ۶۲
نظر به اینکه تاکنون هیچ گونه اقدامی از طرف آقای سرهنگ معینی فرمانده
قوای اعزامی چالوس برای خلع سلاح خائنین حزب توده چالوس به عمل نیامده و
خونخواران حزب توده چالوس به طور آشکار با خود اسلحه دارند و هنوز زارعین
فقیر و بیچاره بومی کلارستاق را تهدید می نمایند، مکرر از ورود اهالی قراء چالوس
جلوگیری و موجبات سلب آسایش کلیه اشخاص میهن پرست را که از قبول مرام
حزب توده خودداری نمودند فراهم ساختند، علیهذا رونوشت اعلامیه صادره
حزب جنگل شمال (چالوس) مورخه سوم خرداد سال جاری را برای اطلاع تقدیم
و استدعا داریم امر مقرر فرمایند در اجرای مفاد اعلامیه حضرت اشرف
نخست وزیر تبعیض قائل نشده و تا این تاریخ تحت تأثیر بیگانه پرستان واقع نگشته
و افراد حزب توده چالوس را که عموماً با بهترین سلاح عصر حاضر مسلحند خلع
سلاح و وسایل رفع اضطراب و نگرانی عمومی را فراهم آورند.

نامه سران و هسته مرکزی حزب جنگل کلارستاق به نخست‌وزیر

اعلام مواضع حزب جنگل و نفی آرمان‌ها و موجودیت حزب توده

مقام حضرت اشرف نخست‌وزیر محبوب ایران - تاریخ ۱۳۲۵/۱/۲۲

سی هزار نفر جمعیت کلارستاق پس از بیست سال شکنجه و عذاب و غارت امیدوار بودند که با نجات از چنگال دژخیمان دوره دیکتاتوری که بتوانند در سایه آزادی و امنیت، خسارات غیرقابل تحمل گذشته را به کمک عیال و اطفال گرسنه و برهنه خود جبران و لقمه نانی برای سد رمق و ادامه این زندگی پر مشقت تهیه نمایند.

بدبختانه معدودی اشخاص مجهول‌الهویه که در کارخانه حریربافی چالوس بدون کار اجرت گزافی می‌گیرند، بالغ بر سه سال است به نام حزب توده و با تظاهرات فریبنده به طرفداری از آزادی، امنیت و آزادی و آسایش را از ما ملت زحمتکش سلب و عده‌ای هم در مرکز ولایات از این تبهکاران پشتیبانی کرده و آن قدر جنایتکاری‌های این اوباشان را به زیور تمجید آراسته و به عفریت‌های خونخوار، فرشته رحمت نام نهادند. تا آنجایی که با کمال بی‌باکی به کلیه قوانین و مقررات کشوری پشت پا زده نظم عمومی را مختل و دست تعدی و تجاوز نسبت به کلیه طبقات اعم از زارع و کارگر و پیشه‌ور دراز کرده، خواربار و نتیجه دسترنج اهالی را به روی آنان بسته از بازرگانان و پیشه‌وران به عناوین مختلف اخاذی و افراد میهن‌پرست را با توسری و کتک‌کاری به کلوپ خود که مرکز همه این جنایتکاری‌ها می‌باشد برده و هفت تیر و ده تیر به دهان آنها گذاشته به منظور گرفتن حق عضویت به آنان کارت حزب دادند. اصل مسلم مالکیت را که طبق دیانت مقدس اسلام و قانون اساسی کشور محترم است لغو و زارعین بی‌سواد را به طغیان بر علیه حکومت مشروطه و تمرد در پرداخت بهره مالکانه وادار و در سخنرانی‌های خود ملت را بر علیه استقلال و حق حاکمیت ایران تهییج و نام مقدس میهن در فرهنگ این دسته قلیل بی‌وطن جز بازیچه، معنی دیگر نداشته و تا حدود توانایی در گسیختن رشته ملیت و کشتن روح صمیمیت در افراد اجتماع ساعی بوده و طوری برای ایجاد زمینه تجزیه مازندران و گیلان فعالیت می‌کردند که اگر آتش عشق میهن‌پرستی اهالی

فداکار کلارستاق (که قبلاً جزء اتحادیه کشاورزان و کارگران کجور و کلارستاق بوده و سپس مرام حزب جنگل را قبول کردند) شعله‌ور نمی‌شد، مازندران و گیلان را قبل از آذربایجان از ایران عزیز مجزا می‌نمودند.

بلی کلارستاقی خود را اولین قربانی میهن عزیز قرار داده است، دست از جان، مال و ناموس کشیده بسیار مفتخرند که با تمام موانع خطرناک و دام‌های مهیبی که خائنین بر سر راه آنان گذاشته‌اند توانستند افتخارات ملی خود را حفظ و صفحه جدیدی در تاریخ درخشان ایران کهن باز نمایند. آری خائنین و طرفداران آنها با کمال وقاحت و بی‌شرمی این دسته فداکار را جنگلی و اشترار نام نهاده و در روزنامه‌های خود هزاران تهمت و افترا به سوی شریف‌ترین فرزندان ایران رها می‌نمایند و به این جمعیت پاکدامن که جز حفظ استقلال ایران و رفع شر خائنین هدف و آرزوی دیگری ندارند، نسبت قتل و غارت می‌دهند. در صورتی که قاتلین و غارتگران را اهالی چالوس و سکنه کلیه این سامان به خوبی می‌شناسند و به موقع خود یک‌یک را به مأمورین انتظامی معرفی خواهند کرد و حزب جنگل نیز افتخاراً در اجرای این منظور و کشف این حقایق از هر نوع مساعدت خودداری نخواهند نمود و قطعاً در آن روز پرده رسوایی خائنین و عفریتان به عقیده و ایمان پاره و وضعیت در نظر مبارک روشن خواهد شد. در این موقع باریک که خداوند متعال زمام کشور باستانی ایران را به کف با کفایت حضرت اشرف سپرده فوق‌العاده شادمان و مسروریم و مخصوصاً از اینکه عده کافی برای حفظ انتظامات و جلوگیری از جنایتکاری خائنین و تأمین آسایش عمومی به این نقاط اعزام فرموده‌اند تشکر و انجام مستدعیات حقه زیر را از آن مقام عالی خواستاریم.

۱ - خلع سلاح راهزنان کارخانه حریربافی چالوس اعم از اسلحه بزرگ و کوچک و نارنجک‌های دستی که بی‌باکانه و علنی در بازار و کارخانه با خود حمل می‌نمایند.

۲ - استرداد اسلحه که با ضرب و شتم از ژاندارمری و کلانتری چالوس و شهربانی نوشهر گرفته‌اند.

۳ - برداشتن مأمورین انتظامی و بستن گارد و زندان حزبی که مردم فقیر و ستمدیده این سامان را مانع عبور و مرور شده و بی‌سبب آنها را مدتی زندانی و پس از کتک‌کاری رها می‌نمایند.

۴ - جلوگیری از مداخلهٔ این اوباشان در امور حقوقی و جزایی که مخصوص قوه قضائیه کشور می‌باشد.

۵ - آزاد گذاشتن تبلیغات برای کلیه احزاب و اتحادیه‌ها مطابق قوانین دموکراسی.

۶ - جلوگیری از تبلیغات سوء بر علیه مالکین و خرده مالکین.

۷ - تعقیب و مجازات کارگرانی که صورت اسامی آنها کراراً برای رسیدگی به اولیای امور تقدیم شد و عده‌ای از محترمین محلی را اغفالاً به چالوس و نوشهر برده و در مقابل جمع کثیری آنها را کتک‌کاری نموده و صورت آنها را با تف ملوث و پوست خربزه و هندوانه به سرشان گذاشته و با بدترین وضعی از آنان هتک احترام نموده‌اند و اخراج این تبهکاران از کارخانه و استخدام اهالی فقیر بومی به جای آنها.

۸ - مجازات اشخاصی که به شئون ملی پشت پازده و بدون هیچ علتی سبب شده‌اند که به نیروی دولت و همسایه مهربان که تاکنون کوچکترین عملی برخلاف روابط دوستانه در تمام این موارد کاملاً رعایت احتیاط شده هیچ گونه حادثه رخ نداده و معهداً چون منظور افراد حزب تودهٔ چالوس از این اقدام، ایجاد اختلاف بین دو دولت دوست و متفق بوده علیهذا بزرگترین خیانتی به استقلال کشور محسوب می‌گردد.

۹ - جلوگیری از مداخله خلاف قانون حزب توده از سانسور تلگراف‌ها و پاکت‌های اهالی در ادارات پست و تلگراف

رهبران و رده‌های بالای حزب جنگل

عزیزالله میار، زال‌زر، عنایت‌اله فقیه، عطاءاله فقیه، ضیاءالدین صفاری، محمدعلی زندی، نصرت‌اله اسدی، علی‌اکبر زال‌زر، ابوالحسن بابویی، یحیی پوستین‌دوز، عبدالله سلطانی، کیانی، جواد فقیه، یوسف نادری، محمدحسین زال‌زر، علی‌کیانی، محمدکاظم عسکری، حسینقلی میار، سبحانقلی میار، لطفعلی کیانی، کیاپاشا، غزنوی، یحیی کاویانی، شیرافکن ویسی، رضا بابویی، مختار بابویی، قهرمان میردار، قدرت‌اله میردار، علینقی سام، ابراهیم سام، علی ردایی، بهاءالدین قطبی، مهدی امیری، باقر دادویی، محمدعلی طلوعی، چراغعلی بابویی، رحمت‌اله زال‌نژاد، زال‌نژاد، مرتضی فولادی، قدرت‌اله فولادی، سلطان رضوی، سید رحیم نقیعی، مراد صادقی، ابوالقاسم عسکری، الهیار زال‌نژاد، ملک بهرام ملک مرزبان، غلامرضا دادویی، تیمور عسکری و ابراهیم کیانی

تلگراف‌های ناصرقلی خان یزدانی به نخست‌وزیر درباره واقعه کریم‌آباد چالوس
و ایراد اتهام تهاجم و قتل نفس و ضرب و جرح نفرات ایل وسیله افراد جنگل
آرم شیر و خورشید
وزارت پست و تلگراف و تلفن

تلگراف

جناب اشرف آقای قوام السلطنه - از نوشهر به ط - فیض ۳۴۶۲ - تلگراف ۴۱ - تعداد
۲۲۴ تاریخ وصول ۲۵/۹/۸

از آنجایی که یک عده از برادران ایل کجور ما که مقدرات ایل با هم یکی
است، در تهران برای تشکیل حزب دموکرات به مرکز آمده بودند و جنگلی‌ها روی
غارگیری که حتی به مال دولت هم دست زدند، گواه خود مأمورین دولت
می‌باشند، به این لحاظ ما از شهرستان چالوس که سکنای چاکران بوده تخلیه
کردیم. در این بین جنگلی‌ها با توده چالوس ائتلاف نموده نظر به اینکه این ائتلاف
برخلاف و نظر برادران ایل بوده و نیز هر قدر کوشش هم کردند چاکران را هم داخل
این ائتلاف نمایند و ما هم چون به انتظار برادران ایل کجور بودیم، روی این اصل
یکصد نفر از مسلحان جنگل به سردستگی عزیزالله میار و حسینقلی سلطانی و
غیره در ۲۵/۹/۴ به قریه کریم‌آباد که مسکن چاکران بوده تهاجم، یک نفر شجاع نام
از ایل را مقتول، امین‌اله نام را با گلوله مجروح، دو نفر دیگر اسیر نموده. پس از چهار
روز که گوش و اعضای آنها را قطعه‌قطعه نمودند تحویل ژاندارمری داده که فعلاً در
مریضخانه بستری هستند، و چاکران هم مدت پنج روز است با بیست نفر در
تلگرافخانه متحصن، تقاضای بازرسی و احقاق حق را داریم. ژاندارمری به هیچ
وجه موافقت ندارد، ستوان یک جباری فرمانده گروهان طرفدار سارقین است.

ناصرقلی یزدانی - حبیب‌اله اباذری

نامه آقای کاظم خان زال زرا از حزب جنگل به عادل خلعت بری
و تقاضای سریع در امر توقیف عاملان حادثه کریم آباد چالوس
حزب جنگل شمال (چالوس)

جناب آقای عادل خلعت بری دام اقباله - تاریخ ۲۵/۹/۱۲ - شماره ۲۲۶

مرقومه شریفه $\frac{۵۷۰۸۰}{۲۵/۹/۵}$ زیادت از مراجع و اقدامات شبایسته جنابعالی نسبت به حزب جنگل شمال کلارستاق نهایت مسرور شدیم. عموم افراد حزب جنگل که از بومی و مالکین کلارستاق تشکیل می شود (فقط) به شخص جنابعالی ایمان کامل دارند و در تمام مجالس سپاسگزاری می نمایند. محبت های شما در انتظار این حزب فراموش شدنی نیست. فعلاً انتظار داریم تلگرافی که به جناب اشرف نخست وزیر و رونوشت آن به وزارت جنگ و وزارت دادگستری و به جنابعالی عرض شد راجع به آقای میار است. باید اقدام فرمایید مرتکبین را دستگیر نمایند. از وقتی که ناصر یزدانی و حبیب اله اباذری و امین اله خواجهوند فداییان حزب توده کمین کردند آقای میار را در مهمانی هدف گلوله قرار دادند و از کلارستاق فرار کردند رفتند در نوشهر هستند شرحی به ژاندارمری نوشهر نوشتیم تاکنون آنها را دستگیر نکردند. خواهشمندیم موضوع را به جناب اشرف آقای نخست وزیر حضوراً حالی فرمایید و همیشه انتظار داریم مرقومه جات سلامتی جنابعالی زیارت گردد.

از طرف حزب جنگل - زال زرا

متن تلگراف چند تن از افراد حزب جنگل
به مقام سلطنت در امر وقایع مربوط به کریم آباد
آرم شیروخورشید
وزارت پست و تلگراف و تلفن

از چالوس به ط - قبض ۱۷ - تلگراف ۱۵۲ تعداد کلمه ۲۳۴ - تاریخ اصل ۲۷
شب - تاریخ وصول ۲۵/۹/۲۹ پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی،
اعلیحضرتا، شهریارا، عرایض جاننثاران حزب فداکار جنگل کلارستاق به خاکپای
مقدس آن است با بودن قشون بیگانه، چاکران به نام شاه دوستی و میهن پرستی برای
استقلال کشور دست از جان و مال کشیده جانبازی مدت یک سال در جنگل و
کوهها با مشقت به سر برده حزب توده و خائنین چالوس و گیلان و مازندران که بر
ضد دولت مرکزی به نام وطن فروشی قیام نموده و خواستند حکومت خودمختاری
تشکیل بدهند جاننثاران با مبارزه اقدامات شوم آنان را فلج نموده ایم. این شد که
اخیراً مبلغ گزافی رهبران حزب توده مرکزی و چالوس پول و اسلحه به ناصر یزدانی
که رهبر حزب توده خواجوند کلاردشت بوده داده اند. آقای عزیزالله میار را که
مؤسس تشکیل حزب جنگل و مانع پیشرفت مقاصد فاسد حزب توده بوده در
۲۵/۹/۴ در حین عبور ناصر یزدانی و امین انصاری و حبیب اله اباذری کمین کرده
در محل کریم آباد میار را هدف گلوله قرار داده پای نامبرده را به کلی مجروح، چون
جرمش مسلم بوده از بیم مجازات با اسلحه فراری شده. عاجزانه تمنا داریم امر
ملوکانه مقرر شود این قبیل اشخاص خائن وطن فروش را به کیفر برسانند تا ابد
دعاگوی ذات ملوکانه باشیم. از طرف ده هزار نفر ملت شاه دوست میهن پرست
کلارستاق - لطفعلی میاریانی - حاتمی حسینعلی

تلگراف گروهی از سران ایل خواجهوند کلاردشت به نخست وزیر از
مظالم افراد حزب جنگل نسبت به ایل پس از واقعه کریم آباد
آرم شیروخورشید
وزارت پست و تلگراف و تلفن

از نوشهر به ط - شماره قبض ۱۷۵۶ - شماره تلگراف ۲۴ - عدد کلمات ۲۲۶ - تاریخ
اصل ۴ - تاریخ وصول ۲۵/۱۰/۴ مقام جناب اشرف آقای نخست وزیر - رونوشت
به تشکیلات کل نگهبانی کشور، رونوشت روزنامه شریفه نجات ایران، رونوشت
شهرداری وسیله آقای خدابنده لو، آقای ناصرقلی یزدانی.

عده ای سارق مسلح کلارستاق متمرکز در جنگل سینوا به نام حزب جنگل
خود را معرفی کرده اند دو سال است خاک تنکابن و کلارستاق را میدان تاخت و تاز
قرار داده سلب امنیت جانی و مالی از عموم ایل نموده اند. اخیراً پس از حمله به ده
کریم آباد کلارستاق، دو نفر از رعایا را با گلوله مقتول و مضروب و دو نفر دیگر را با
تبر و ته تفنگ مجروح و گوش آنها را بریده و عنقریب بمیرند و تا امروز هم از کلیه
خواجوند سد طرق نموده و هرچه مسافر است غارت و به ضرب ته تفنگ آنان را از
زندگی مأیوس نموده و به علاوه ضرب و جرح مذکور، سبیل آنها را که یک مسلکی
است بریده و داغ می گذارند. این است کارد به استخوان رسیده بدین وسیله شرح
فلاکت خود را به عرض آن جناب می رسانیم، عاجلاً امر جلوگیری از عملیات این
سارقین مسلح و اعاده امنیت ما بفرمایید والا پس از ده روز عرض مخابره این
عریضه هیچ گونه مسئولیتی به عهده ایل نخواهد بود. حبیب اله اباذری، اسفندیار
سنایی، لاجین سنایی، غلامعلی سنایی، صمد کاوسی، سید فرخ نوراشرف الدین،
احمد خامسی و مصطفی علیزاده.

تلگراف مدیر روزنامه هراز و نماینده مطبوعات دموکرات ایران
مبنی بر تقاضای تقدیر جهت سران جنگل از مقام نخست‌وزیری
آرم شیروخورشید
وزارت پست و تلگراف و تلفن

تلگراف از شهسوار به ط - شماره قبض ۵۲۲۴ شماره تلگراف ۲۴۹ - عدد کلمات
۱۰۵ - تاریخ اصل ۱۵ - تاریخ وصول ۱۵/۱۰/۴۵
جناب اشرف آقای قوام السلطنه نخست‌وزیر بی نظیر و رهبر محبوب ملت ایران:
رونوشت ستاد ارتش ایران، اطلاعات دموکرات ایران بهرام کیهان، در این
موقع که مجاهدین راه استقلال و آزادی ایران و طرفداران و فداکاران اساس سلطنت
طرف توجه و مورد محبت آن جناب قرار گرفته‌اند، پیشنهاد و استدعا می‌نماید امر
و مقرر فرمایند آقایان کاظم زال‌زر، عزیزالله میار، حسین زال، عنایت‌اله فقیه، کاظم
عسکری، لطفعلی کیانی و زیردستان آنها که سوابق خدماتشان در ستاد ارتش و
ژاندارمری کل موجود است، تقدیر مقتضی به عمل آید. مدیر روزنامه هراز و
نماینده حزب و مطبوعات دموکرات ایران - تقی تقوی.

نامه فرماندهی ژاندارمری کل کشور به وزارت کشور در امر تطهیر و تبریته
 اعمال گذشته حزب جنگل و تقاضای عفو عمومی جهت آنان
 آرم شیروخورشید
 وزارت کشور

رونوشت گزارش شماره ۲۲۱۴/۳۰۳۷۰ مورخه ۱۳۲۶/۴/۲۲

وزارت کشور، محترماً به استحضار می‌رساند، گزارش هنگ ژاندارمری مازندران حاکی است، زمانی که ماجراجویان توده قدرت و نفوذ داشته به خصوص در حوزه نوشهر و چالوس اختیارات را از دست مأمورین دولت گرفته و هر عملی را که انجام می‌دادند تقصیر را متوجه افراد جنگلی نموده و به وسیله تلگرافات جعلی و تبلیغ در بعضی از جراید آنها را متهم می‌ساختند، و چون رؤسای تلگرافخانه‌ها هم از آنها بیم داشتند، گزارش آنها را گواهی می‌کردند که از آن موقع پرونده‌های زیادی در دستگاههای قضایی موجود و مشغول رسیدگی می‌باشند، و عده‌ای از جنگلی‌ها را احضار و تحت تعقیب قرار داده‌اند. روی این اصل به‌طور کلی از اقدام دولت مأیوس. هنگ در گزارش خود علاوه و تقاضا نموده همان‌طوری که اهالی آذربایجان مورد عفو دولت واقع شده‌اند، اهالی منطقه مازندران نیز که بنا به غریزه وطن‌پرستی اقداماتی نموده‌اند از این موهبت و عفو عمومی برخوردار گردند تا پس از مدت‌ها مشقت به راحتی مشغول زراعت و فلاحت گردند. متمنی است مقرر فرمایند نتیجه اقدامات در این مورد این اداره را نیز مستحضر سازند.

فرمانده ژاندارمری کل کشور - سرلشکر خسروپناه

ج
۷

حزب جنگلی شمال

(چالوس)
مدان تلگراف - جوشک

تاریخ ۲۴-۵-۴۴

شماره ۵

بچه نندیس بزرگان اینجانبت باین شایسته دلوزن

فرمان شاه پرت رسیدن دست حزب جنگلی شمالی با تقدیم عرض محرمیت با تان تحویل شایسته ای بفرستید که در این
 بجا که تان همیشه منظور خوششان به باری غفلت و در اشتغال ایران عزیز است از بود درود باین سرزمین تحویل این
 نبات شرم خود با دستهای جنایتکار خائن مخلد اسلحه گویان در تیرزی حزب سفور کرده و آشکاره و به گنجهت با این جا که تان بی
 از میزبانان ندیده در این جهل نغفار و کمه و کژنده را که کار خانات شمال دارد و با نمانند ای شرفیاست که خانه آواز با این
 در این تیر است و بیج کاروان فقیر ایرانی تیرین رسیدن ای را برای که با هم در بیست سال نیز نندیزین در این تاریخ جنگ است و در
 تیرین و کارمین صلح معاهده با اشترانک برای بیشتر مردم از سرک و تجرید ایران عزیز مشول شده است ایران در میهنی است
 در این زمین دست نندیزید ایگی می مردم در این روح بوده غنچه های نون خوله حزب جنگلی کرده نیز در این بزمه در کار و در
 بهمان تیره وقت سه روح شمال را با بیلیغ بال مردم و تهید بیست و چسبیده بخارج که ایران فقیر را می نندیزید خود در دست کرده
 در زمین سر می که در تیرین روز از ایگی بر این صفت ایران باز نندیزید و در بر بلا در بر صفت این مردم با این که در تیر است
 که دست کسی نندیزید که تیرین از نندیزید همین فقر ایرانی در مشقت و مومی در این تیر که نندیزید همین رسید و در نندیزید
 که در این بیست سال که نندیزید در دست است لذل جان و مال نندیزید بینه بولون خود در برابر صفت سبیل که
 قرار دارد در میان نندیزید جان نندیزید با مردم که نندیزید در نندیزید و نندیزید با نندیزید تا که نندیزید از نندیزید است
 بجا که تان در بجز برشان را در از نندیزید نندیزید تمام خاستانه و نمان ایران بران نندیزید با نندیزید در نندیزید
 خاستان بی عاقلانه و نندیزید جان و دل و مظهر از نندیزید نندیزید بجا که در نندیزید و نندیزید و نندیزید
 خود که در نندیزید همان سوز در این خان و نندیزید در نندیزید نندیزید نندیزید در نندیزید در نندیزید
 نندیزید از نندیزید با نندیزید نندیزید کرده و چون نندیزید نندیزید نندیزید نندیزید نندیزید نندیزید
 در نندیزید نندیزید نندیزید نندیزید نندیزید نندیزید نندیزید نندیزید نندیزید نندیزید

۴۱۰
۲۵ رده

نامه مبسوط عزیزالله خان میار و کاظم خان زال زر به مقام
سلطنت و مشروح علت تأسیس حزب جنگل و اقدامات لاعلاج آن
حزب جنگل شمال (چالوس)

تاریخ ۲۵/۳/۲۵ - شماره ۵۴

پیشگاه مقدس بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ازواجنافداه
فدایان شاه پرست و میهن دوست حزب جنگل کلارستاق با تقدیم عرض
عبودیت به آستان مقدس شاهنشاهی به عرض پیشگاه مبارک می رساند، بیگانگان
عهدشکن که همیشه منظور منحوسشان به نابودی عظمت و محو استقلال ایران
عزیز است از بدو ورود به این سرزمین مقدس برای اجرای نیت شوم خود با
دست های جنایتکار خائنین مختلط السنل گیلان و تبریزی حزب منفور توده را
تشکیل و به کمک همان خیانتکاران بی ملیت عده کثیری از حیوانات درنده دامنه
جبال قفقاز و کلده و آشور را به کارخانجات شمال وارد و با شناسنامه های متوفیات
کارخانه ها آنان را ایرانی الاصل معرفی نموده و از نتیجه دسترنج کارگران فقیر ایرانی
بهترین وسیله راحتی را برای آنها فراهم و با پشتیبان نیرومندترین قوای فاتح جنگ و
مسلح بودن با بهترین و کامل ترین سلاح عصر حاضر بالاشتراک برای نشر مرام
اشتراکی و تجزیه ایران عزیز مشغول شدند. دولت ایران در منتهای ضعف و ناتوانی
و مأمورین دولت مانند سایه هیکلی موهوم و بی روح بوده و عفریت های خونخوار
حزب جنایتکار توده نیز در حجاب فریبنده آزادبخواهی پنهان شده ملت ساده لوح
شمال را با تطمیع به مال مردم و تهدید به قتل و حبس و تبعید به خارج از ایران به
قبول مرام بی شرمانه خود دعوت می نمودند. در چنین موقعی که کوچکترین روزنه
امیدی به روی ملت ایران باز نبود و ابر بلا در سر ملت این مرزوبوم باران مرگ
می ریخت، یک جمعیت سی هزار نفری کلارستاقی از پانزده میلیون نفر ایرانی که
عشق شاه دوستی و وطن پرستی آنها به سر حد جنون رسیده بود زنجیر اسارت را که
بی وطنان به دست و پای آنان پیچیده بودند در هم شکسته دست از جان و مال
شسته سینه پولادین خود را در برابر حملات سهمگین مرگ سپر قرار داده در مقابل
عملیات جان شکار خائنین با عزم آهنین مانند کوه استوار و پابرجا ماندند تا آنکه

بنای آرزوهای پست و بی‌شرمانه بیگانگان و بیگانه‌پرستان را واژگون و سه نوبت قیام خائنانه دشمنان ایران برای تجزیه‌مازندران و گیلان را در هم شکستند.

اعلیحضرتا، خائنین بی‌عاطفه بارها دستجاتی قوی و منظم از نیروی نظامی بیگانه را سرخانه و ناموس چاکران فرستادند و ما را مکرر از آشیانه مختصر خود آواره نمودند. همان سرگرد پولادین خائن وطن‌فروش عضو فاسد حزب توده آن روز و سرهنگ امروز بارها که کماندان شوروی مقیم نوشهر را با قوای بسیاری به جنگل آورده و چون از تهدید مایوس شدند و مطمئن گشتند که سرهای نترس و بی‌باک فداییان وطن تسلیم شدنی نیست در مقام تطمیع برآمده و هزاران وعده‌های خائنانه و ناجوانمردانه به جان‌نثاران داده که در خیانت شریک شده و تسلیم اوامر کماندان شویم.

البته ملتی که به عشق شاه و میهن دست از جان شسته هرگز حاضر نمی‌شدند دامن شرافت ملیت خود را لکه‌دار کنند و با همین عشق پاک عاقبت بر تمام مشکلات فائق شده و امیدوار بودند که پس از خروج نیروی بیگانه و استقرار قدرت دولت متبوع در این مناطق، خدمتگزاران و قربانیان وطن را که همه چیز خود را برای حفظ عظمت مقدس شاهنشاهی و استقلال کهنسال ایران فدا کردند، به پاداش نیکی که استحقاق آن را دارند مفتخر و خائنین تباہکار را هم به کیفر اعمالشان برسانند. بدبختانه نتیجه معکوس حاصل شده، دولت آقای قوام فداییان وطن را مستحق کیفر دانسته و هزار بار بیش از نیروی بیگانه از خائنین پشتیبانی می‌نماید و دشمنان استقلال ایران که با آن کمک نیرومند نتوانستند قدمی در چالوس فراتر گذارند امروز از نوبال و پرگشوده دست‌خیانت و شقاوت از آستین درآورده بیست و سه نفر ژاندارم‌های بی‌گناه چالوس را قطعه‌قطعه کرده آلت آنان را بریده به دهانشان گذاشتند، سپس دهان آنها را چاک زده ملوث نمودند. در عوض فداییان حزب جنگل دو شبانه‌روز شصت نفر ژاندارم‌های متواری را که از گرسنگی به‌جان آمده بودند با دو نفر افسر موسوم به ستوان یکم زمانی و ستوان یکم پولادوند در جنگل‌ها جمع‌آوری و در آغوش محبت خود آن‌قدر از آنها پذیرایی کردند تا با تمام تجهیزات به آقای سرهنگ معینی فرمانده قوای اعزامی تسلیم نمودند.

آقای سرهنگ معینی به دستور رئیس دولت مدافعین استقلال ایران را با تانگ و زره‌پوش تعقیب و اگرچند نفر از افراد حزب جنگل به حکم ضرورت برای استقلال کشور و حفظ ناموس خود چند قبضه اسلحه قدیمی به‌دست آوردند

مطالبه و رهبران حزب جنگل نیز برای اینکه اطاعت کامل خود را نسبت به دولت محبوب ثابت نمایند در چهار پنج نوبت کلیه اسلحه را جمع آوری و در مقابل اخذ رسید به آقای سرهنگ تحویل نمودند، معه‌ها هنوز فداییان مورد تعقیب رئیس دولت واقع و به عناوین مختلف در تحت فشار می‌باشند. اما از خائنین که با آن جنایات وحشیانه علناً دارای تفنگ سه تیر، بیست تیر و پنج تیر و بمب و نارنجک و اسلحه کمتری بی‌شماری هستند و عده‌ای مرتباً در شعبه میکانیکی کارخانه چالوس مشغول اسلحه‌سازی می‌باشند، حتی یک قبضه تفنگ هم از آنها دریافت نکردند، بلکه از طرف دولت نسبت به پیشرفت مرام مشغول‌آنان همه نوع مساعدت و همراهی می‌شود. مخصوصاً با اعزام سرهنگ فولادین حائین پست رئیس هنگ ژاندارمری مازندران که یک عضو بسیار جدی حزب توده و دشمن خاندان جلیل سلطنت و خصم ایران عزیز است و بزرگترین مساعدت نسبت به خائنین و شدیدترین خیانت نسبت به کشور و سنگین‌ترین ضربت به فرق میهن‌پرستان وارد شده، زیرا فداییان حزب جنگل با این امید چهار سال با خسارات غیرقابل و محرومیت‌های بی‌شمار و فشارها و صدمات فوق‌العاده بیگانه‌پرستان مقاومت کردند که مورد تقدیر دولت واقع شده و در جامعه ایرانی یک نژاد با افتخار و سربلند باشند.

متأسفانه با عکس‌العمل شدیدی مواجه شده و اکثریت این جمعیت بر این عقیده شدند که اولیای امور خود روح مرام کمونیستی بوده و طالب تجزیه ایران هستند. اعلیحضرتا این است اوضاع ناگوار کشور و این است نتیجه خدمت به میهن خائنین که با آن پشتیبان رعب‌آور در مدت چهار سال نتوانستند با مقاومت میهن‌پرستان حزب جنگل کمترین موفقیتی حاصل نمایند پس از سلب آن قدرت عظیم در ظرف دو ماه با پشتیبانی رئیس دولت ایران قریباً به حداکثر قدرت نائل خواهند شد. اعلیحضرتا اگر در جلوگیری از این رویه شوم و عزل سرهنگ فولادین حائین و رفع تعرض بازررها دستوری که با توصیه آقای نخست‌وزیر و تطمیع بی‌وطنان حزب توده و اتهامات مغرضانه افراد پاکدامن حزب جنگل را تعقیب و با نظر خائنین به پرونده‌سازی مشغول، اقدام فوری نشود، جلوگیری مردم به قبول کمونیست و تابعیت خائنین حزب توده امکان‌پذیر نیست.

مهر حزب جنگل شمال (چالوس)

چاکر - زال‌زر

غلام - عزیزالله میار

تبرستان
www.tabarestan.info

گزارشات، نامه‌ها و تلگرافات
متفرقه

گزارش اداره تعویض املاک به وزارت مالیه مربوط
به اتخاذ تصمیم درباره املاک آقای ضیاءالدین مولانا
مقام محترم وزارت جلیله مالیه

تاریخ ۱۰/۱۲ - شماره ۳۳۴۸

موضوع تعویض املاک آقای ضیاءالدین مولانا را که در بلوک کلاردشت تنکابن واقع بوده و بایستی عوض آن معادل عایدات اظهاری ملک داده شود به شرح ذیل معروض می دارد.

۱ - مطابق اظهاریه خود مشارالیه در محبس که باید عمل معاوضه درباره ساحلی ها بر روی ارقام آن باشد مجموع عایدات املاک مومی الیه واقعه در مکا و لاهو و لث سر یکهزار و چهارصد و پانزده ریال بوده که ابتدا محل عوض آن در همدان در نظر گرفته شده و قرار بود از قریه صادقلوی املاک خزانه عوض داده شود و بعد موافق ابلاغیه ۵۷۹۵-۱۶/۸/۱۱ اداره نظمی مملکتی از اعزام مشارالیه انصراف حاصل گردیده و مقرر شد عایدات او در خود مرکز به مشارالیه داده شود.

۲ - در ۱۹ خرداد هذالسنة مجدداً طبق حکم ۸۸۷۵ وزارتی امر شده است عوض ملک مشارالیه در همدان داده شود و طبق حکم ۷۷۶۵ - ۱۳/۲/۳۱ وزارتی هر ساله مبلغ (۱۴۱۵) ریال بابت عایدات سنوات ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ مشارالیه به وسیله این اداره پرداخت و رسید آن در دو نسخه دریافت و در دوسیه امر موجود می باشد و نیز مبلغ (۱۵۲/۲۵) ریال بابت مالیات سه ساله مزبور از مشارالیه کسر و به خزانه کل تحویل گردیده است.

۳ - چون برحسب استعلام اخیر از نظمی مملکتی موافق با اعطای عوض در خمسه شده، از قریه سرچم که ۵ دانگ آن خالصه و در (۲۰۰۰) ریال اجاره نقدی است، معادل املاک مشارالیه که مساوی سه دانگ و هشت شعیر و نیم عشر شعیر می شود قباله صادر گردیده که در ضمیمه از نظر مبارک می گذرد.

رئیس اداره تعویض املاک - احمدی

رونوشت برابر اصل

امضاء

امضاء

ترمین موقوفه حاج میرزا حسن خان اردبیل آن سیرت عظیم در ظروف صحابه با پشتیبانی بیس دریاست این فرما که از
 نامی فراموش شده است و همچنین از اردبیل و تبریز و ارومیه و غیره و در سربازان و فرزندان خان و در فرس بازرگان
 دستوری که با آنکه از آن سیرت و ذمیر و تعلیم بر ایشان شد . . . بی این است و منوچهر از افراد یار و از
 حزب حکیم را نسبت و با طرف بیان بر سر و ده ساری سیرت . . . اتمام فری شود . . . جویری سرزمین نصران
 که نسبت و دانستند حاجین حزب لاده اسکان در سیرت در اردبیل و غیره . . .
 غلام محمد میرزا
 حاج میرزا حسن خان اردبیل
 حاج میرزا حسن خان اردبیل
 حاج میرزا حسن خان اردبیل

شماره ۱۷ - تصویر بخش پایانی نامه دو عضو برجسته حزب جنگل به پهلوی دوم

ابلاغیه وزارت مالیه به آقای ضیاءالدین مولانا دایر
بر ترک مسکن مألوف خویش و عزیمت به نقطه تبعید
آرم شیروخورشید
وزارت مالیه

آقای ضیاءالدین مولانا - تاریخ ۱۳۱۴/۳/۲۷ - شماره ۱۳۶۵ - تهران
چون مقرر است که هرچه زودتر شما به کلی قطع علاقه از نقطه مسکن اولیه
خودتان بنمایید، لذا اکیداً به شما اخطار می شود که تا اول مهرماه ۱۳۱۴ باید به
کلی اموال خودتان را هم از آنجا به مسکن فعلی خودتان انتقال بدهید و چنانچه تا
تاریخ مذکور به طور کلی قطع علاقه ننمایید، آنچه از اموال شما باقی مانده باشد
بلاعوض ضبط خواهد شد. وصول این مراسله را فوری اعلام دارید.
وزیر مالیه - امضاء

گزارش فرمانداری شهسوار در امر تشکیل
اتحادیه‌ای موسوم به اتحادیه محال ثلاث
آرم شیروخورشید

استانداری استان اول - فرمانداری شهرستان شهسوار

وزارت کشور - تاریخ ۱۳۲۴/۲/۲۲

اتحادیه‌ای در شهسوار به نام اتحادیه محال ثلاث (تنکابن و کجور و کلارستاق) تشکیل شده. برنامه این اتحادیه علاوه بر مواردی که در غالب مرامنامه‌های احزاب و اتحادیه‌ها ملاحظه می‌شود، مواد دیگری دارد که خلاصه آن به شرح زیر است. خلاصه ماده ۴ و ۵ مبارزه با اشخاص غیر محلی که بخواهند در مواقع عمومی و اجتماعی و خرید املاک مداخله نمایند.

خلاصه ماده ۷ - جمعیت سعی خواهد کرد از جوانان تحصیلکرده محلی در ادارات دولتی استخدام شوند.

خلاصه ماده ۱۵ - مستقل نمودن ادارات دولتی محال ثلاث که مستقیماً با مرکز سروکار داشته باشند.

خلاصه ماده ۱۷ - این اتحادیه به هیچ وجه جنبه سیاسی نداشته فقط برای حفظ حقوق مردم محال ثلاث تشکیل گردیده است.

فرماندار شهرستان شهسوار - محمد فضائلی

گزارش شهربانی کل کشور به وزارت کشور دایر
بر تشکیل اتحادیه طبرستان مؤتلف با حزب توده
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

شهربانی کل کشور

وزارت کشور - محرمانه - تعقیب معروضه شماره ۱۳۴۰۲/۱۱۲۸۴ - ۲۴/۱۰/۲۲ -
محترماً به استحضار می‌رساند، شهربانی مازندران به استناد اطلاع رسیده از
شهربانی آمل گزارش می‌دهد: در نتیجه چندین جلسه مذاکراتی که بین آقایان
کجوری‌ها و اهالی آمل با رهبران حزب توده به عمل آمده، بالاخره تصمیم گرفتند
که متفقاً اتحادیه‌ای به نام اتحادیه طبرستان تشکیل داده و به معیت یکدیگر مشغول
کار شوند. روز ۲۴/۱۰/۱۴ اولین جلسه اتحادیه با حضور آقایان... و علی‌زاده و امیر
سلیمانی و محمد فرهمند فرماندار سابق بابل که فعلاً عضو حزب توده است و
آقای سالار فاتح کجوری در میهمانخانه دولتی تشکیل و ۱۴ نفر از بین اهالی و آقای
سیروس رئیس پست و تلگراف آنجا را به سمت عضویت عامله تعیین و به آنها
دستور داده هر یک سه نفر همراه خود ببرند. آنها نیز سه نفر همراه برده و در نتیجه
این عده ۱۵ نفر مذکور را به هیئت عامله رأی داده‌اند. سپس آقایان فرهمند و
علی‌زاده نطقی ایراد نموده جلسه را خاتمه داده و فعلاً اتحادیه مزبور مشغول
سازمان و کار شده است. ۱۱۴۶۰/۱۳۵۱۲ - ۲۴/۱۰/۲۶

رونوشت شرح بالا تعقیب گزارش شماره ۱۳۴۰۲/۳۳۸۴ - ۲۴/۱۰/۲۲ جهت
استحضار خاطر محترم جناب آقای نخست‌وزیر تقدیم می‌گردد.

رئیس شهربانی کل کشور - سرتیپ ضرابی

گزارش بخشداری کرج به فرماندار تهران
مربوط به حضور عده‌ای مسلح به نام حزب جنگل در محال طالقان
آرم شیروخورشید
وزارت کشور

اداره سیاسی

رونوشت گزارش بخشداری کرج شماره ۱۳۲۵/۲/۱-۲۶۴

جناب آقای فرماندار تهران، محترماً پاسخ مرقومه شماره ۴۴ - ۱۳۲۵/۱/۲۶
معروض می‌دارد در موضوع نیروی شوروی و نقل و انتقالات افراد با مهمات جنگی
آنها پس از تخلیه و خروج کامل آنها از کرج که طی شماره ۴۴۹۷ - ۱۳۲۵/۲/۴
عرض شده، موضوع منطقی و قابل عرض و گزارش نیست. در قسمت ردیف ۲
گزارش ۴۴۹۷ - ۱۳۲۴/۱۲/۲۰ موضوع وجود عده‌ای به نام افراد حزب جنگل و
عملیات آنها در طالقان برای مزید استحضار عرض می‌شود، شخصی به نام مجتبی
مولانا، از اهالی طالقان که پیشینه سوء هم دارد عده‌ای را دور خود جمع و حزبی
به نام برادران کوهستانی تشکیل داده و در دهات طالقان باعث مزاحمت و تعدیات
و اجحافات شده بود. در اثر تعقیب مأمورین ژاندارمری خود او با ۱۰ نفر اتباعش
دستگیر و ۷ قبضه تفنگ و اسلحه کمری مختلف هم از آنها اخذ و آنها را امروز به
کرج آورده و در دست ژاندارمری کرج بازداشت و به ژاندارمری کل در تهران اطلاع
داده شده است که مأمورین لازم برای تحویل گرفتن و بردن آنها به کرج بیایند.

بخشدار مأمور صلح کرج - فروغی

امضاء



شماره ۱۸ - جمعی از رجال تنکابنی پس از کودتای ۲۸ مرداد در کاخ سعدآباد



شماره ۱۹ - اعضای انجمن (کوک) و برخی از سران حزب جنگل دوم

ایستاده از راست به چپ: (۱) عزت‌الله یزدان؛ (۲) سیف‌الله گرگانی؛ (۳) فتح‌الله منتظمی؛ (۴) ناصر تاش؛ (۵) رحمانقلی خلعت‌بری؛ (۶) (۷) (۸) صمد گودرزی؛
 نشسته از راست به چپ: (۱) رمضانعلی زعفری؛ (۲) محمدرضاخان خلعت‌بری؛ (۳)
 ابوالفضل علامه؛ (۴) (۵) اسدالله رزمجو؛ (۶) غلامحسین خان مستوفی؛



وزارت کشور
استانداری استان اول
فرمانداری شهرستان شهسوار

تاریخ ۲۲/۴/۱۳۲۲

شماره ۱۸۹

تبرستان
پوست
کار
۱۰۱

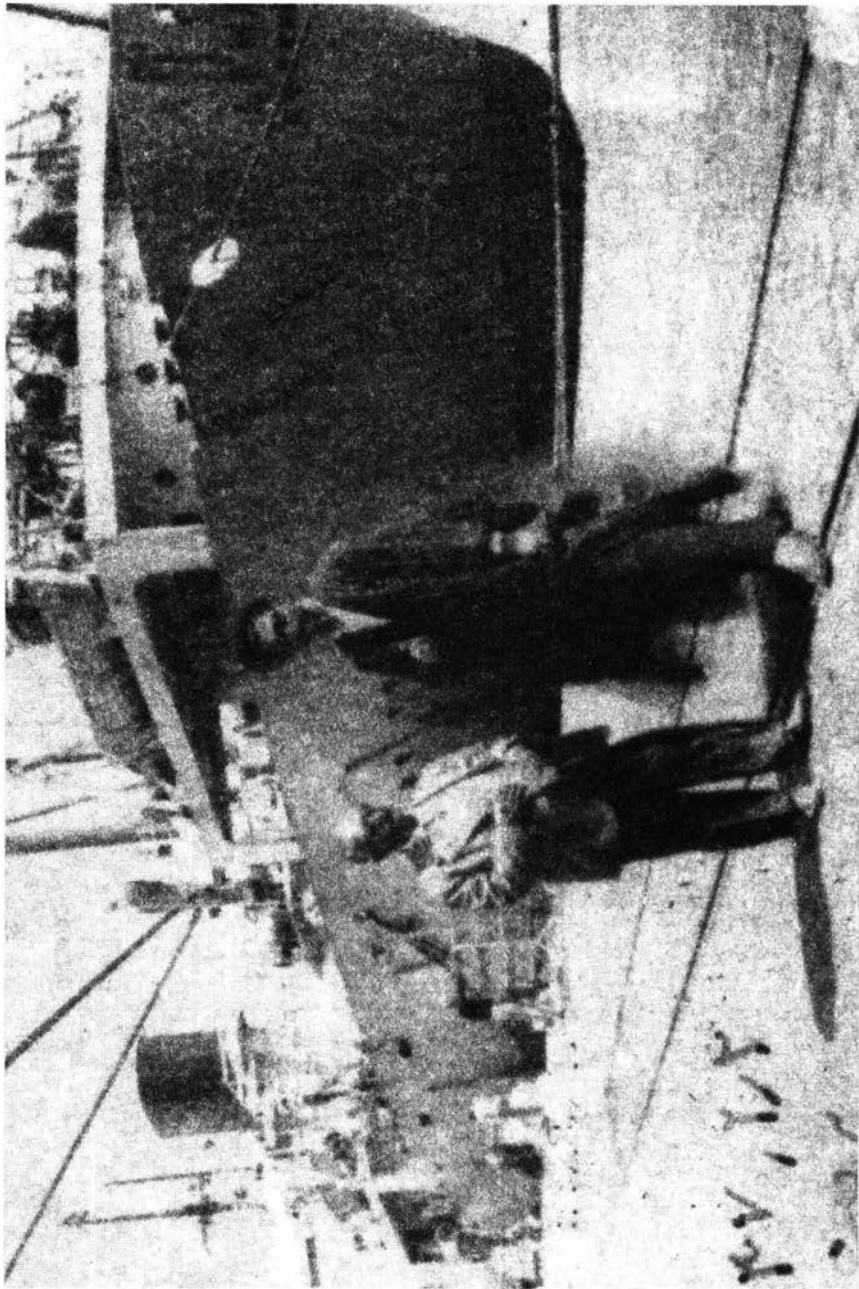
فدایت کور

اتکلیه در مورد بنام اتکلیه محال مدت (مصدق - کجری - کهدرتیق) تکثیر شده بنام این اتکلیه عمده برگذار شده در ایستگاه
مراد نه امر جزایب و اتکلیه که خطبه میوه مملود دیگری طرد در صفحه بی بی پنج زیر است:

- صفحه مهر ۱۵ - میزده با این فهرست مردم بگوشه در تمام عمومی در جبهه و غیره بکار برده نماند -
- صفحه مهر ۷ - جمعیت سی جلا بر کرده در آن تکثیر کرده مع در ادب است در سی ایگام نماند -
- صفحه مهر ۱۵ - تکثیر کردن لحد است در این محال مدت تکثیر بکار برده نماند -
- صفحه مهر ۱۷ - این اتکلیه به پیوسته در سی خط به خط حقوق مردم محال مدت تکثیر نماند -

فرمانداری تبرستان عمده - در تصحیح

۱۱۷۷۱, ۲
۴, ۳, ۲



شماره ۲۱ - سید موسی صدر (امام موسی صدر)
و محمدرضاخان خلعت‌بری در بیروت ۱۳۳۷

مآخذ و منابع

- ۱- ادیان سامی، کمال‌الدین بخت‌آور، چاپ گیلان، تهران ۱۳۴۶.
- ۲- المل و النحل (توضیح‌الملل)، محمدبن عبدالکریم شهرستانی، تصحیح و ترجمه سید محمدرضا جلالی نائینی، نشر اقبال.
- ۳- امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۳۴.
- ۴- اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۴۶.
- ۵- بهایی از کجا و چگونه پیدا شد، سید حسین کیایی (بی‌نا)، تهران ۱۳۵۳.
- ۶- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه و نگارش علی جواهرکلام، انتشارات امیرکبیر.
- ۷- تاریخ طبرستان، بهاء‌الدین محمدبن حسن بن اسفندیار کاتب، تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمد رمضان.
- ۸- تاریخ گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، انتشارات دنیای کتاب.
- ۹- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ سوم.
- ۱۰- تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیا، حمزه بن حسن اصفهانی، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱- تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم، ن. و. پیگو لوسکایا و دیگر گروه

- مؤلفین، ترجمه کریم کشاورز.
- ۱۲ - تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، جلد سوم، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۷.
- ۱۳ - تاریخ گیلان، عبدالفتاح فومنی، تصحیح عطاءالله تدین، انتشارات فروغی تهران.
- ۱۴ - جامع التواریخ رشیدی، خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس‌زنجانی، زنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۵ - حسن صباح، کریم کشاورز، زیر نظر محمدعلی اسلامی ندوشن، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- ۱۶ - خاطرات حاج سیاح (دوره خوف و وحشت)، به کوشش حمید سیاح، تصحیح سیف‌الله گلکار، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۷ - روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، غلامرضا انصاف‌پور، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- ۱۸ - روضة الصفا، محمدبن خاوندشاه بلخی، تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب‌خوئی، انتشارات علمی.
- ۱۹ - سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، جیمز موریه، به کوشش دکتر یوسف رحیم‌لو، انتشارات حقیقت.
- ۲۰ - سفرنامه تاورنیه، ژان باتیست تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۲۱ - سفرنامه شاردن، شوالیه ژان شاردن، ترجمه محمد عباسی، انتشارات امیرکبیر، چاپخانه افست تهران.
- ۲۲ - سیاست‌نامه (سیرالملوک)، خواجه نظام‌الملک طوسی، به اهتمام هیوبرت دارک، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۳ - شیخیگری و بابیگری، مدرسی چهاردهی، انتشارات فروغی، تهران ۱۳۵۱.
- ۲۴ - شهریاران گمنام، سید احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
- ۲۵ - شاهنامه فردوسی، فرهنگسرای فردوسی، جلد اول، مقدمه به قلم محمدعلی اسلامی ندوشن.

- ۲۶ - فرق شیعه نوبختی، ترجمه محمدجواد مشکور، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۳.
- ۲۷ - قره‌العین، دو رساله در جواب ملا عبدالعلی و حاجی محمد کریم خان کرمانی و ملاجواد قزوینی، ضمیمه کتاب ظهورالحق.
- ۲۸ - کلیات عبید زاکانی، مولانا نظام‌الدین عبیدالله، تصحیح و تحقیق و شرح و ترجمه عربی پرویز اتابکی.
- ۲۹ - میراث ایران، تألیف ۱۳ تن از شرق‌شناسان، ترجمه دکتر محمد معین.
- ۳۰ - مالک و زارع در ایران، دکتر ا. ک. س. لمتون، ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۱ - نقطه‌الکاف، حاجی میرزاجانی کاشانی، با مقدمه ادوارد براون، لیدن.
- ۳۲ - واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال، محمدرضا فشاھی، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ اول.

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست اعلام

تبرستان

www.tabarestan.info

اسامی اماکن

الف	آ
اتحاد جماهیر شوروی: ۱۰۵، ۲۴۷	آبرنگ: ۱۵۷، ۱۶۰
اتحادیه محال ثلاث: ۳۵۱	آذربایجان: ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۸۹، ۳۳۴
اتریش: ۱۷	۳۴۲
اراک: ۱۷۲	آزادبر: ۲۱۳
اردن: ۲۳	آستارا: ۱۸۸، ۲۱۵
ارمنستان: ۷۷	آسیا: ۱۸، ۴۰، ۴۹
اروپا: ۱۸، ۳۵، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۹۴، ۹۷، ۹۸	آسیای صغیر: ۱۸
۱۰۷، ۱۰۵	آسیای غربی: ۳۵
اسبچین: ۱۴۲، ۱۴۹	آسیای مرکزی: ۶۷
اسپانیا: ۱۷	آسیای میانه: ۷۱
استانبول: ۱۰۱	آسیای میانه آریایی: ۶۶
استرآباد: ۷۷، ۱۵۵، ۱۵۷	آشور: ۳۴۴
اسدآباد: ۱۶۸	آفریقا: ۱۸، ۴۰، ۴۹، ۶۰
اسکندریه: ۱۷	آفریقای شمالی: ۱۷
اسلام: ۲۳	آلمان: ۱۷
اشتستان: ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸	آمل: ۶۲، ۲۴۲، ۲۸۷، ۳۵۲
۱۸۰	آهنگرکلا: ۱۱۶، ۱۷۸
	آیش بن: ۱۵۷، ۱۹۰

باغ نارنج: ۲۴۹، ۲۴۸	اشتوج: ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸
بالکان: ۱۷	اشکور: ۱۹۳
باندنر: ۲۰۸، ۱۹۷	اصفهان: ۱۶۵، ۹۷، ۹۵، ۹۴، ۹۱، ۷۷، ۴۰
بانہ: ۱۷۱	۲۲۷، ۱۷۲
بحرین: ۳۹	اقیانوس اطلس: ۱۷، ۱۸
بخارا: ۱۰۱، ۶۷، ۶۱	اقیانوس کبیر: ۱۸
بَرار: ۱۴۹	الجزایر: ۲۳
برابر کوهستان غریبی: ۱۱۷	الموت: ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۱۷۵، ۱۷۸
برسه بور: ۳۱۶	۱۹۶، ۱۸۱
بسطام: ۱۸۹	الیت: ۲۰۴، ۲۰۱
بشم: ۱۱۷	الیتی چال: ۲۰۲
بصره: ۴۲	امامزاده خلیل: ۱۵۷، ۱۵۸
بغداد: ۳۲، ۴۲، ۱۷۰	امامزاده هاشم: ۱۸۷
بلخ: ۸۹، ۹۲	املش: ۲۱۰
بلده: ۲۶۷، ۳۱۶	امیربنده: ۱۹۴
بلده خرم آباد: ۲۶۷	انزلی کنونی: ۱۹۲
بمبئی: ۱۰۱	انگلستان: ۱۷، ۹۸، ۱۰۵
بندر پهلوی: ۱۹۲	انگلیس: ۱۵، ۸۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۸۷
بورس: ۱۵۶، ۱۹۰	انگوران: ۱۹۹، ۲۰۱
بوکان: ۱۷۱	انیران: ۱۸
بی بالان: ۱۹۴، ۱۹۵	اویجدان: ۱۹۶
بیرون بشم: ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۹۸	اهواز: ۴۰
بیزانس: ۱۷	ایالات متحده آمریکا: ۱۲۵
بیستون: ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸	ایتالیا: ۱۷
بیهق: ۶۷	ایران: در بیشتر صفحات آمده است.
	ایران سوترانس: ۲۲۷

پ

پادگان مرزن آباد: ۲۱۴
 پاسگاه خرم آباد: ۲۶۷
 پرچور: ۱۴۵، ۲۱۶
 پرچور عباس آباد: ۲۱۵

ب

بابل: ۷۰، ۱۹۴، ۲۳۹، ۲۸۷، ۳۵۲
 بادکن گرمابک: ۱۹۸، ۲۰۰
 باغشاه: ۱۶۴

پردنگون: ۱۵۸
 پلّت کله: ۱۱۷
 پلرود سیارستاق: ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۴
 پل زغال: ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۵۸
 پل زهاب: ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۶۷
 پل منجیل: ۱۸۷
 پلنگ آباد: ۱۱۹
 پلنگ کلا: ۱۳۷، ۱۱۹
 پیش انبور: ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸

ج

جمشیدآباد: ۱۱۷
 جوشان: ۱۸۰

ت

تازه آباد: ۱۱۷
 تایمز: ۱۰۵
 تبرستان: ۹۰
 تبریز: ۱۸۸، ۱۶۳، ۹۷، ۷۹، ۷۷
 تبریزی: ۳۴۴
 تخت سلیمان: ۱۶۲
 ترکستان: ۶۷، ۶۶
 ترکی تپه: ۱۷۶
 ترکیه: ۱۷۱

ح

تنکابن: ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۷، ۱۱۶، ۷۷
 ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲
 ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۶
 ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۸
 ۲۴۷، ۲۶۸، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۹
 ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۵۱
 تنگدره رامسر: ۳۲۱
 تونس: ۲۳
 تویر: ۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸
 ۲۰۸، ۲۰۷
 حجاز: ۵۷، ۲۱
 حجرالاسود: ۳۹
 حزب توده رامسر: ۳۲۴، ۳۲۱
 حزب توده نوشهر: ۲۸۲
 حزب توده چالوس: ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۳۶
 حزب جنگل: ۳۴۶
 حزب جنگل کلارستاق: ۲۵۱، ۲۹۲، ۳۴۴
 حزم آباد: ۱۴۵
 حسن کلایه: ۱۲۷
 حسنکیف: ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۳، ۱۶۲
 ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۸، ۲۸۶

حضرت عبدالعظیم: ۲۱۸	دریای شمال: ۱۷
	دلیر: ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵
	دوسگر: ۱۵۶
	دولت آباد ملایر: ۱۷۰
	دونا: ۲۱۳
	دو هزار: ۲۰۸
	ده تویر: ۱۹۹
	ده شهر: ۱۹۹
	دیاله: ۱۷۱
	دیزان: ۱۸۰
	دیلم: ۴۸
	دیوی: ۲۰۲
	ر
	رامسر: ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵
	رانکوه: ۱۳۶، ۲۱۵، ۲۶۸
	رباط کریم: ۱۶۵
	رحیم آباد رودسر: ۱۶۳، ۱۷۳
	رژیمان: ۱۶۴
	رستمداز: ۱۳۴
	رشت: ۱۱۶، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۱۵
	۲۵۹، ۲۶۸، ۳۰۴
	رم: ۱۷، ۳۰
	رودبار: ۲۱۲
	رودخانه اسپچین: ۱۱۷
	رودخانه پسنده: ۱۸۶
	رودسر: ۱۲۵، ۱۷۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵
	۲۶۸
	رودگر: ۱۱۸
	روزنامه داد: ۲۲۸
	روزنامه رهبر: ۲۸۱
	خ
	خانقاه: ۳۷، ۹۲
	خانقاه‌ها: ۴۹
	خانقین: ۱۶۸
	خانه کعبه: ۳۹
	خانی پستان: ۱۹۴، ۱۹۵
	خاورزدیک: ۱۷
	خراسان: ۳۴، ۴۸، ۶۰، ۶۷، ۹۰، ۹۲، ۲۱۳
	خراسان بزرگ: ۹۰
	خریشت: ۲۰۰
	خرک رود: ۱۱۶، ۱۴۰
	خرم آباد، خرم آباد شهسوار، خرم آباد تنکابن:
	۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۶
	۱۴۷، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۶
	۱۹۷، ۲۰۸، ۲۶۴، ۲۶۷، ۳۰۸، ۳۱۶
	خرم آباد لرستان: ۱۶۶
	خزه‌لات: ۱۸۰
	خشک‌بور: ۱۷۷
	خوار: ۸۵
	خوارزم: ۶۶
	خوزستان: ۸۵، ۱۷۲
	د
	دارباز: ۳۰۶، ۳۱۰
	داغستان: ۷۸
	دانیال: ۱۴۹
	داوه: ۲۰۱
	دریای سیاه: ۱۷

سریند: ۱۹۲	روزنامه ظفر: ۲۸۱
سرحد: ۱۱۶	روزنامه کار: ۲۲۸
سرداب رودپی: ۱۶۲	روس: ۱۵، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۴۶،
سر درب: ۱۷۶	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۰۴
سر دشت: ۱۷۱	روسیه: ۸۵، ۱۳۷، ۱۷۱، ۲۱۵
سقیفه بنی ساعده: ۳۰	روم: ۱۷، ۴۰، ۹۰
سلان رودبار: ۱۷۵	رومانی: ۱۷
سَلَم بار: ۱۷۵	رویان: ۶۲، ۹۰
سلیم آباد: ۱۹۳	ری: ۳۲، ۱۷۲
سلیمان آباد، سلیمان آباد تنکابن، سلیمان آباد	
شهباز: ۲۲۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶	
سلیمانیه: ۱۷۱	ز
سمرقند: ۶۰، ۱۰۱	زادشیر: ۱۶۵
سِتَار: ۱۵۸، ۱۹۷	زرین کوه: ۲۰۲، ۲۰۳
سند: ۶۶	زنجان: ۲۱۳
سنگسرک: ۱۹۳، ۲۰۸	زوات: ۱۹۱
سوریه: ۲۳، ۲۹	سِتَار: ۲۰۱
سه هزار: ۲۰۸	
سیارستاق: ۱۳۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۱۲،	ژ
۲۱۳	
سیاورز: ۱۲۶	ژاندارمری: ۱۷۲، ۱۸۴
سیاهکل: ۲۱۱	ژاندارمری مازندران: ۲۶۱
سیاهکلرود: ۱۹۵، ۲۶۸	
سیبده: ۱۸۳	س
سیستان: ۸۹، ۱۱۷	
سیلاخور: ۸۴	ساری: ۱۹۲، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۸۲،
سینوا: ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸	۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۹
	ساوه: ۹۱
	سبزوار: ۸۹، ۹۲
ش	سبزه میدان: ۱۷۶
شام: ۴۸	سبزه میدان خرم آباد: ۱۷۶
شاه آباد: ۱۶۸	سخت سر: ۱۲۸

عراق: ۲۳، ۱۴۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۳۲۱	شاه‌چشمه: ۲۸۹
عراق عجم: ۴۱، ۱۷۲	شاهسوار: ۱۲۰
عربستان: ۵۷، ۱۲۸	شاه عبدالعظیم: ۱۶۲، ۱۶۳
عطاکوه: ۲۱۰	شاهی: ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۸۷
علف‌کلا: ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۸۳	شویر: ۲۰۰

شوروی: ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۶۰، ۲۶۱

شهریار: ۱۷۳

شهباز: در بیشتر صفحات آمده است.

شیراز: ۳۲، ۹۷، ۱۶۵، ۱۷۳، ۲۱۳

شیروان: ۷۷، ۱۶۷

شیروود: ۱۲۱، ۱۲۵

شیل اسپچین: ۱۱۸

ف

فارس: ۸۴، ۲۹۷

فرانسه: ۱۷، ۷۶، ۹۸

فرمانداری شهسوار: ۲۷۴

فشکور: ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۸۵

فضل و فاضل: ۲۰۷

فلات ایران: ۱۸

ص

صحنه: ۱۶۸

صفین: ۲۸

صلاحیه: ۱۷۰، ۱۷۱

صیاد محله: ۱۹۴

ق

قادیکلا: ۲۶۹

قادیکلای شاهی: ۳۲۴

قاره اروپا: ۳۲

قاسم‌آباد: ۱۹۳، ۱۹۵

قاضی محله: ۱۹۴

قراسو: ۱۶۸

قریه سرچم: ۳۴۸

قریه صادقلوی املاک خزانه: ۳۴۸

قزقلعه: ۱۷۵

قزلقه: ۱۷۱

قزل‌ریاط: ۱۷۰

قزوین: ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲

۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۱۱

قشلاق، قشلاق کلارستاق: ۱۸۳، ۱۹۱

۲۷۳، ۲۸۶

طالقان: ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۸۰

۳۵۳

طبرستان: ۲۸

طوس: ۲۳، ۳۲، ۸۷

ط

ع

عباس‌آباد: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۷۷

۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۶۲، ۳۰۷

- قصر: ۱۷۰
 قصر شیرین: ۱۶۸، ۱۷۰
 قفقاز: ۱۰۷، ۱۳۷، ۲۵۶، ۳۴۴
 قفقازیه: ۱۳۶
 قلعه گردن: ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۸
 قلعه الموت: ۴۸
 قلعه فلک الافلاک: ۱۶۶
 قم: ۱۷۲
 قوچان: ۸۴
 قهریان: ۱۷۰
 قهوه‌خانه تویر: ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۳۱
 قهوه‌خانه تویردره: ۲۳۲
- ک**
-
- کارخانه حریریافی چالوس: ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۳۴
 کاشان: ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۲۱۳
 کاظم‌رود: ۱۸۵
 کاظم کلا: ۱۱۹، ۱۴۴
 کالج: ۱۸۴
 کترا: ۱۴۶
 کتف‌گردن: ۲۰۲
 کجور: ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶
 ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۳۴
 ۳۵۱، ۳۳۷
 کجوری: ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸
 کجوری‌ها: ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۷
 کُدیر: ۲۸۷
 کُریال: ۶۲
 کرج: ۴۰، ۲۱۴، ۳۵۳
- کرخه: ۸۵
 کردخیل: ۲۶۶
 کردستان: ۱۶۳، ۱۷۱
 کردیچال: ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۸
 کرکاس: ۱۴۳
 کرکوک: ۱۷۰، ۱۷۱
 کرمان: ۱۶۵، ۲۱۳
 کرمانشاه: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۱۳
 کزنده: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰
 کریم‌آباد: ۲۱۷، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰
 کریم‌آباد چالوس: ۲۹۵، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۳۸
 کریم‌آباد کلارستاق: ۳۴۰
 کسبیس: ۱۲۰
 کشکوه: ۱۸۸، ۱۹۵
 کفن گردن: ۲۰۱
 کلاچای: ۲۱۰، ۲۱۲
 کلار: ۶۲
 کلارآباد: ۱۱۶، ۱۲۰
 کلاردشت: ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۶
 ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۶۰، ۲۶۵
 ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶
 ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۰
 ۳۴۸
 کلارستاق: در بیشتر صفحات آمده است.
 کلاموش: ۱۹۷
 کلدۀ: ۳۴۴
 کلنو: ۱۹۷
 کنت‌گردن: ۲۰۴
 کندوان: ۱۷۹، ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۶
 کنگ: ۱۶۸

گیلان شرقی: ۲۱۰	کنگاور: ۱۶۸، ۱۷۲
	کنگور: ۱۶۸، ۱۷۲
	کورکلا: ۱۸۵
ل	کورگردن: ۱۹۹
لات پلرود: ۱۹۴	کوهستان: ۱۵۶، ۲۰۱، ۲۰۸
لات کترا: ۱۲۰	کوهستان شرقی: ۲۰۱
لاهو: ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۳۴۸	کوهستان شرقی و غربی: ۱۱۷
لاهیجان: ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۶۸	کوهستان غربی، غرب: ۱۹۸، ۲۰۱
لرستان: ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۷	کوهستان کلارستاق: ۱۴۹
لشترگ: ۱۷۴	کهنه چشمه: ۱۹۹
لش سر: ۳۴۸	کهنه گردن: ۱۹۹
لنگا: ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۹	کیف گردن: ۲۰۱
لنگرود: ۱۲۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۶۸	
لهران: ۱۸۰	
	گ
م	گاوبر: ۱۷۵
مازندران: در بیشتر صفحات آمده است.	گاوسرا: ۲۰۹
مازندران غربی: ۵۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۴	گچسر: ۲۱۳
۲۲۱، ۲۸۱	گرامجان: ۱۹۰
مازندران میانه: ۲۰۲	گرجستان: ۷۷
مازوبن: ۱۴۶	گرچی سرا: ۱۱۷
مازی بئن: ۱۹۶	گردنه آوج: ۱۷۰
ماوراءالنهر: ۶۱، ۶۶، ۶۷	گردنه کوشک: ۱۸۰
ماوراء قفقاز: ۱۰۷	گردنه میجنگ: ۱۹۷
ماهی دشت: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰	گرگان: ۸۵، ۲۲۸
متکا رودبار: ۱۹۷	گرماب سر: ۲۰۲
میچل پره: ۲۰۴، ۲۰۷	گلندرود: ۲۲۷
میچل سر: ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷	گلیجان: ۱۸۷، ۱۹۵، ۳۰۸
میچل لار: ۱۹۹	گویترا: ۱۹۸، ۳۲۵
محال ثلاث، ثلاثه: ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۹	گیلان: ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۳۶
۱۴۱، ۱۷۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۳۵۱	۱۷۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۶۸، ۳۳۳
	۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۵

محسن آباد: ۱۶۶

مدیترانه: ۱۷

مراکش: ۲۳

مرزن آباد: ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲،

۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۷،

۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۷۸،

۳۳۰

مرو: ۷۱، ۸۹، ۹۲

مزدشت: ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷،

۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۷

مَزْرَك: ۳۰۸

مسجد تویز: ۱۹۹

مِسده: ۲۶۹

مسکو: ۱۰۱

مشرق زمین: ۷۶

مشهد، مشهد رضا: ۹۷، ۱۰۱، ۱۴۳

مشهدی سرا: ۱۴۴

مصر: ۲۳، ۲۹

مغان: ۷۷

مغولستان: ۹۲

مکا: ۳۴۸

مکارود، مکارود کلاردشت: ۱۸۰، ۱۹۹،

۲۸۱، ۲۸۶

مکارود کوهستان: ۱۸۰

مکه: ۳۹، ۴۱، ۱۱۸

ملایز: ۱۷۲، ۲۱۳

منچستر: ۱۰۱

موریس: ۲۱۴

موصل: ۱۷۰

میانکو: ۱۲۹

میچکان: ۲۱۲، ۲۱۳

میرسیدور: ۱۹۹

ن

ناتر: ۲۰۸

نَجَار کلا: ۲۱۷

نجف: ۱۱۸، ۱۲۸

نجف آباد: ۱۷۸، ۱۷۹

نشتا: ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۴۶، ۱۹۶

نَشْتارود: ۱۲۵، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷،

۱۸۸، ۱۹۳، ۲۵۶، ۳۰۴

نظامیه: ۳۳

نمک آبرود، نمک رود: ۱۱۶، ۱۵۶، ۱۸۳،

۱۸۴

نورسر: ۱۸۳

نوشهر: در بیشتر صفحات آمده است.

نیاوران شمیران: ۱۶۴

نیشابور: ۹۲

نیشکوه: ۲۸۵

و

والیت: ۱۹۱

وارودان: ۶۱، ۶۷

وله: ۲۱۳

ولی آباد: ۱۷۷، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۳۸

ه

هارون آباد: ۱۶۸

هچرود: ۲۹۸

هرات: ۹۲

هرته کلا: ۱۸۳، ۱۹۳

هریجان: ۱۹۹

هزارچم: ۲۱۳

هفت لنگ بختیاری: ۱۶۵

همدان: ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۱۳، ۳۴۸

هند: ۳۵

هندوستان: ۷۸، ۱۴۹

هنگ ژاندارمری مازندران: ۲۵۲

هنگ نگهبانی ساری: ۲۷۹

ی

یزد: ۹۷

یعقوبیه: ۱۷۰

یمن: ۲۹

یوسف آباد: ۲۱۸

یوسف واکف: ۲۳۲

یونان: ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۳۶، ۴۲، ۴۴

تبرستان
www.barestan.info

اسامی اشخاص، طوایف، مذاهب و کتب

آ

- | | |
|--|--|
| <p>آفاخان، آفاخان بزرگ، آفاخان میار: ۱۵۵،
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۹۰</p> <p>آقا سید صادق: ۱۲۱</p> <p>آقا سید صادق مجتهد: ۱۲۲</p> <p>آقا سید علی خرم آبادی: ۱۲۲</p> <p>آقا سید علینقی: ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۱</p> <p>آقا سید علی نقی مجتهد: ۱۲۴</p> <p>آقا سید محمد شیخ الاسلام: ۱۲۱</p> <p>آقاشیخ ابوالقاسم: ۱۳۸</p> <p>آقاشیخ تقی گرمان کردیچالی: ۱۶۴</p> <p>آقا شیخ عبدالحسین: ۱۲۳</p> <p>آقا شیخ محمد: ۱۲۳</p> <p>آقاشیخ محمد پنجکی: ۱۶۴</p> <p>آقا شیخ محمد مزدشتی: ۱۲۳</p> <p>آقاصادق: ۱۵۸</p> <p>آقافلی: ۱۷۳</p> <p>آقامحمد: ۱۸۳</p> <p>آقامحمد تحصیلدار: ۱۴۰</p> | <p>آتش بیگی: ۱۱۶</p> <p>آخوند خراسانی: ۱۱۸</p> <p>آدابی: ۲۴۰</p> <p>آریایی: ۴۷، ۶۶</p> <p>آریایان: ۵۳، ۵۴، ۶۶</p> <p>آغارقیه: ۱۴۵</p> <p>آقا اسدالله: ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱،
۱۶۲</p> <p>آقا اسماعیل آقا: ۱۱۸</p> <p>آقابزرگ: ۱۶۱</p> <p>آقابزرگ آقا، آقابزرگ آقامیار: ۱۵۵، ۱۶۱،
۱۶۲</p> <p>آقا توکل: ۳۲۱، ۳۲۲</p> <p>آقاجان: ۲۵۴، ۲۶۶</p> <p>آقاجان سام: ۲۵۴</p> <p>آقاجان مرکباتی: ۳۱۶، ۳۱۷</p> <p>آقاجان هوشنگی: ۲۲۹</p> <p>آقا حسینعلی: ۱۵۸</p> |
|--|--|

- آقامحمدخان: ۷۹
آقامحمدخان قاجار: ۷۹، ۸۰
آقامیرزا: ۱۲۶، ۱۲۸
آقامیرزاجان خلعت بری: ۱۵۲
آقا میرزا حسن: ۱۲۱
آقامیرزا محمدعلی: ۱۲۴
آقامیرزا محمدعلی نشتایی: ۱۴۵
آقا میرزا موسی طبیب: ۱۲۱، ۱۲۲
آقا یحیی خان فلکی: ۳۲۱، ۳۲۲
آق قویونلو: ۴۹
آل بویه: ۲۷، ۳۸، ۴۲، ۸۹
آل حبیب: ۱۶۴
آل زیار: ۳۲
آل ساعد: ۱۴۶
آل سلجوق: ۶۷
- الف
-
- اباذری: ۲۹۸
ابراهیم خان، ابراهیم خان میاز: ۱۷۳، ۱۸۰
۱۸۱، ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷
ابراهیم سام: ۳۳۶
ابراهیم کیانی: ۳۳۶
ابراهیم میارکیانی: ۲۱۸
ابراهیم نورسری: ۱۸۳
ابن ابی الحدید: ۲۷
ابن ابی العوجا: ۳۰
ابن بلخی: ۶۲
ابن خلدون: ۶۲، ۸۲، ۸۸
ابن دیصان: ۴۰
ابن راوندی: ۲۷
ابن سینا: ۳۳
- ابن طولون: ۱۰۳
ابن مقفع: ۲۲، ۳۰
ابن ندیم: ۴۰
ابوالحسن بابویی: ۳۳۶
ابوالحسن خان پورزند: ۱۶۸
ابوالحسن راوندی: ۳۰
ابوالحسن شاعری: ۳۱۸
ابوالفضل بیهقی: ۲۷
ابوالفضل لسانی: ۲۲۸
ابوالقاسم، ابوالقاسم ترک: ۲۰۰
ابوالقاسم عسکری: ۱۹۲، ۳۳۶
ابوالقاسم فردوسی: ۳۲، ۶۷
ابویکر: ۳۰، ۸۸
آبوت: ۹۸
ابوجعفر محمدبن جریر طبری: ۲۷
ابوریحان بیرونی: ۳۳، ۳۶
ابوسلمه خلال: ۲۲، ۲۸
ابوطاهر: ۴۱
ابوطاهر جنابی: ۴۱
ابوعیسی محمدبن هارون وراق: ۳۰
ابولؤلؤ: ۲۰
ابومسلم، ابومسلم خراسانی: ۲۲، ۲۸، ۲۹
۳۱، ۶۱، ۸۹، ۹۰
ابومنصور بغدادی: ۴۰
اتابک، اتابک اعظم: ۱۲۸
اتحادیه طبرستان: ۳۵۲
احسان اله خان، احسان، احسان اله: ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
احمد: ۶۲، ۲۶۷
احمدبن محمدبن اوس: ۶۲
احمد خامسی: ۳۴۰
احمد خیاط: ۱۷۳، ۳۲۵

- احمدشاه: ۱۶۵، ۲۰۹
 احمد عطاش: ۹۱
 احمد قوام: ۲۴۷
 احمدی: ۳۴۸
 اخوان الصفا: ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۸۹
 ارامنه: ۱۲۰
 اردشیر بابکان: ۵۵
 ارسطو: ۲۶، ۳۳، ۴۴، ۵۰
 ارسلان: ۲۹۵
 ارسلان یزدانی: ۲۹۵
 ارفع: ۳۲۹، ۳۳۰
 ارفعی: ۲۳۶
 ارمنیان: ۵۸
 اروپایی: ۴۹، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷
 ازارقه: ۲۴
 ازبک: ۴۹
 اسپی نوزا: ۵۱
 استاد کلبعلی نوایی: ۱۲۵
 استاداندار مازندران: ۲۵۲
 اسدالله: ۲۰۸
 اسداله خان: ۱۸۰
 اسداله خان خضرای: ۱۹۲
 اسداله خان لک: ۱۸۲
 اسداله رزمجو: ۲۱۹
 اسداله شریفی: ۱۹۱
 اسعدالسلطنه: ۱۷۶، ۱۷۹
 اسفندیار سنایی: ۳۴۰
 اسکندر: ۵۶، ۱۸۳
 اسلام: ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۰، ۴۶، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۷، ۷۱
 اسلامی: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۵۰، ۵۹، ۶۶
 اسماعیل آقا: ۱۴۴، ۱۴۹
 اسماعیل خان: ۱۶۱، ۱۶۲
 اسماعیل خان شاهسوند: ۲۰۰
 اسماعیل خان قجر، اسماعیل خان قاجار: ۱۶۱، ۱۶۲
 اسماعیل خان یاور: ۱۹۵
 اسماعیلی: ۲۵، ۲۷، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹
 اسماعیلیان: ۲۹، ۳۱، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۹۰، ۹۱
 اسماعیل یسار: ۲۱
 اسماعیلیه: ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۹۱
 اسماعیلیه نزاری: ۴۵، ۴۷
 اشکانی: ۵۶، ۶۵
 اشکانیان: ۱۷
 اصانلو: ۳۱۷
 واصل بن عطا: ۲۶
 اعتزال: ۲۳، ۲۷، ۳۷، ۴۵
 اعتزالی: ۲۴
 اعصاب: ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۴۵، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۶
 اغانی: ۲۲
 افشار: ۳۸، ۱۴۰
 افشاریه: ۴۹
 افشین: ۲۲
 افغانها: ۷۷، ۷۸
 افلاطون: ۳۳، ۴۴
 اقتدارالسلطنه: ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰

- اکبرخان: ۱۸۱
 اکرم‌الملک: ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸
 امیر سلیمانی: ۳۵۲
 امیرکبیر: ۸۴، ۱۰۵
 امین: ۲۱۷، ۲۱۸
 امین‌الرعا یای کجوری: ۱۲۵
 امین‌السلطان: ۱۳۹
 امین‌السلطان: ۱۶۲
 امین‌الشریعه: ۱۸۰
 امین‌الله تویرودره‌ای، امین‌اله خواجه‌وند:
 ۱۶۳، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۳۷، ۳۳۸
 امین انصاری: ۳۳۶، ۳۳۹
 امین‌خان: ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵،
 ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۲،
 ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹،
 ۲۱۲، ۲۱۳
 امیه: ۶۰، ۸۹
 انجیل: ۴۴
 انگلیسی‌ها: ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۷،
 ۲۱۴
 انگورج: ۱۹۱
 انوشیروان: ۵۵، ۵۹، ۸۷
 اوژن فلاندن: ۹۶
 اوستا: ۵۴
 اهریمن: ۱۸
 اهل اعتزال: ۲۴
 اهورا: ۱۸
 ایرانشهری: ۲۷
 ایرانی: در بیشتر صفحات آمده است.
 ایرج اسکندری: ۲۷۷
 ایل بختیاری: ۱۶۵
 ایل بزرگ سنجابی: ۱۶۷
 ایل حرین: ۱۶۷
 ایل حرینی‌ها: ۱۶۷
 آگوست کنت: ۵۱
 الائمه الاثنی عشر: ۱۰۳
 الاملی: ۱۵۸
 الاملی‌ها: ۱۵۸، ۱۸۱
 الفرق بین الفرق: ۴۰
 الفهرست: ۲۲
 الله‌قلی‌خان: ۲۱۲
 الله‌قلی‌خان انتظام سلطان: ۱۹۷
 المعنق: ۲۹
 الملل و النحل: ۴۴، ۴۵، ۴۸
 الموتی: ۲۱۶، ۲۳۹، ۲۷۱، ۲۹۸
 الهیار زال‌نواد: ۳۳۶
 امام جعفر صادق (ع): ۴۰
 امام حسین بن علی (ع): ۱۲۴
 امام حسین (ع): ۲۰
 امام فخر رازی: ۲۷
 امام محمد غزالی: ۸۸
 امامیه: ۲۱
 اموی: ۲۱، ۳۱، ۳۶، ۵۹، ۶۱، ۹۰
 امویان: ۶۰، ۶۱، ۹۰
 امیر: ۱۰۷، ۱۸۸
 امیراسعد، امیراسعد خلعت‌بری: ۱۱۸،
 ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۱، ۲۱۲، ۱۳۷، ۱۴۱،
 ۱۴۲
 امیرالحکما: ۱۲۴
 امیرالمؤمنین علی (ع): ۵۸
 امیر انتصار: ۱۷۵
 امیرحشمت تبریزی: ۱۶۶
 امیرخان: ۱۸۸

- ایلمخانان مغول، ایلمخانان: ۶۴، ۷۲
 ایل سالار سعید رشوند قزوینی: ۱۷۶
 ایل سنجاب: ۱۶۷
 ایل شاهسونند: ۱۷۶
 ایل کجور: ۳۳۷
 ایل کلهر: ۱۶۷
 ایل وگیل: ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۱۳
 ایوب خان: ۱۸۸، ۱۸۹
 ایوب خان سرتیپ: ۱۸۸، ۱۸۹
- ب**
-
- باب: ۱۰۴، ۱۰۵
 باباجان: ۱۸۵
 باباخان: ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۵
 باباخان پولی: ۱۸۶
 بابک خرم‌دین: ۲۹
 بابیان: ۵۰، ۱۰۴، ۱۰۵
 بابیه: ۱۰۵
 بابی‌ها: ۱۰۵
 باراتف: ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰
 بارتولد: ۶۷
 باروچیک: ۱۸۹، ۱۹۰
 بازیاز: ۲۹۱
 باطنی: ۴۵
 باطنیان: ۹۱
 باغشاه: ۱۷۲
 باقرخان: ۱۹۵
 باقر دادویی: ۲۹۲، ۳۳۶
 باقر قزوینی میوه‌چی: ۲۶۷
 باقری: ۲۹۸، ۳۱۸
 بانو خاور: ۳۲۵
- بایی‌ها، بایی: ۱۶۵، ۱۶۶
 بخارا خدای: ۶۵
 بردران کوهستانی: ۳۵۳
 برتلس: ۴۷
 برقلی‌شاه: ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۷
 برمکی: ۳۱
 برنارد لوئیس: ۴۷
 برهمن‌ها: ۳۵
 بصیر دیوان: ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۲
 بلاتز: ۲۰۸
 بلشویک: ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱
 ۲۰۳، ۲۰۶
 بلشویک اسلام: ۴۰
 بلشویک‌ها: ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
 ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵
 ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱
 بلشویکی: ۲۱۱
 بنی امیه: ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۳۱، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۹۰
 بنی عباس: ۲۲، ۳۱، ۳۹، ۴۹، ۶۱، ۶۳
 بودا: ۳۵، ۴۴
 بودایی: ۳۶
 بویه: ۳۲، ۴۲
 بهادر: ۱۶۵
 بهایی: ۱۰۵
 بهاییان: ۱۰۵
 بهاء‌الدین قطبی: ۳۳۶
 بهاء‌الدین ولد: ۹۲
 بهاء‌الله: ۱۰۵
 بهرام کیهان: ۳۴۱
 بهرام‌وند: ۱۶۶

۷۵، ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۹۴
تاریخ ایران: ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۷۹، ۸۸، ۹۶
۱۱۲

تاریخ بیداری ایرانیان: ۸۴
تاریخ تمدن اسلام: ۶۰
تاریخ خاندان طاهری: ۸۹
تاریخ طبرستان: ۶۲
تاریخ گردیزی: ۶۴
تاریخ گیلان: ۷۷
تازی: ۶۸
تازیان: ۵۷، ۵۹، ۶۴، ۶۸
تاورنیه: ۹۵
تذکره ابن جوزی: ۱۰۳
تذکره الملوک: ۹۴
ترک: ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۸، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸
۶۹، ۷۱، ۷۴، ۱۳۶، ۱۶۶
ترکان: ۳۲، ۳۵، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰
۷۶، ۸۰
ترکان سلجوقی: ۶۸، ۶۹، ۷۰
ترکان صفوی: ۷۳
ترکان قراختایی: ۶۷
ترکمان: ۱۴۹
ترکمانان: ۸۵، ۱۰۱
ترک‌ها: ۷۰
تزه: ۲۳۱
تشیع: ۳۰
تصوف: ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۵، ۴۹، ۸۹
تصوف اسلامی: ۲۴، ۲۶، ۳۶
تقی اصائلو: ۳۱۶
تقی تقوی: ۳۴۱
تقی خالقی: ۲۶۷
تنکابنی: ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۲، ۲۱۶

پ

پاپ: ۳۰
پارتیان: ۵۳
پارسیان هخامنشی: ۶۶
پاسپار رستگار: ۲۳۵
پاسپار ۲ مالک: ۲۲۸
پاسپار یک پارسا: ۲۵۰
پردنگونی: ۱۵۸
پرویزخان: ۱۸۴، ۱۸۵
پروین: ۲۱۲
پسران کیانی: ۲۹۶
پطروشفسکی: ۷۰، ۷۱
پورزند: ۱۶۴
پولاک: ۹۸
پولی: ۱۸۵
پهلوان صفر: ۱۹۷
پهلوان صفر حسنکیفی: ۱۹۶
پهلوی: ۲۱۴
پهلویان: ۱۶۶
پیترودولواله: ۷۴
پیرونی: ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۲۴
پیشمیر: ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۴۹

ت

تالوئیس: ۳۵
تاتار: ۱۴۹
تاتوئیزم چینی: ۳۶
تاجیک: ۷۲
تاریخ اجتماعی ایران: ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۷

چغان خداه: ۶۵	تنکابنی‌ها: ۱۷۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۶
چگینی: ۱۶۶	تورات: ۴۴
چنگیز: ۷۱، ۹۲	تیمور: ۷۶
چنگیزخان: ۷۰	تیمور عسکری: ۲۱۸، ۳۳۶
چینی: ۳۵	تیموری: ۴۹، ۶۵
	تیموریان: ۶۴

ح

حاج آقامیر: ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۷
حاج ابراهیم: ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷
حاج زالزر: ۲۱۵، ۲۱۶
حاج سیاح: ۸۳، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۷
حاج سید عنایت‌اله: ۳۰۸
حاج شکوه السلطنه: ۱۹۴
حاج علی آقا: ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶
حاج کریم خان: ۱۹۵، ۱۹۶
حاج ملاهادی سبزواری: ۵۰
حاجی آقامیر: ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹
حاجی آقا میر مظفر: ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۷
حاجی ابراهیم: ۲۰۶
حاجی بابا: ۱۰۱
حاجی سیاح: ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
حاجی علیخان سرهنگ: ۱۸۸
حاجی فرج‌الله کجوری: ۱۳۸
حاجی میر: ۱۲۶، ۱۲۸
حاجی میرزاجانی کاشانی: ۱۰۴
حاجی نصراله بازرگان: ۲۶۴

ج

جارالله زمخشری: ۲۷
جامع التواریخ: ۷۲
جباری: ۲۴۷
جرجی زیدان: ۶۰
جعفرخان: ۱۷۰
جعفرقلی: ۲۱۲
جلال بیک: ۱۸۱
جلالی: ۳۱۸
جلیلی: ۲۴۳، ۲۴۷
جنابی: ۴۱
جنابی خرم‌آبادی: ۱۲۲
جنگل دوم: ۳۱۳
جنگلی: ۳۴۲
جنگلی‌ها: ۱۸۷، ۲۱۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۳۷
جوادزاده: ۲۷۲
جواد فقیه: ۳۳۶
جواد نیک‌نام: ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۱
جهانگیری: ۲۸۷، ۲۹۵
جیمز موریه: ۱۰۱

چ

چراغعلی بابویی: ۳۳۶

- حافظ: ۳۷، ۱۳۳، ۱۳۹
 حبیب‌الله خان شیبانی: ۱۶۸
 حبیب‌اله ابادزی: ۲۱۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۳۷
 ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰
 حبیب‌اله خان پیشوایی: ۱۶۸، ۱۸۱
 حبیب‌اله خان ساعدالدوله خلعت‌بری: ۱۴۶
 حبیب‌اله محمدی: ۲۹۲
 حبیب‌اله مکارودی: ۲۱۷
 حبیب‌زاده: ۲۰۴، ۲۰۵
 حبیب میوه‌چی: ۲۶۷
 حجاب: ۲۴۰
 حجاج: ۶۰
 حجاج بن یوسف: ۲۰، ۳۱
 حجة‌الاسلام آقا سید علی: ۱۲۲
 حداد: ۱۴۰
 حروفیه: ۸۸
 حریریافی چالوس: ۲۱۴
 حرینی‌ها: ۱۶۷
 حزب توده: ۱۶۳، ۳۳۳
 حزب توده ایران: ۲۸۱
 حزب توده چالوس: ۳۳۲
 حزب توده شهنساز: ۲۴۳
 حزب جنگل: ۳۵۳
 حزب جنگل شمال: ۳۳۲، ۳۴۴
 حزب جنگل کلارستاق: ۳۳۳
 حزب دموکرات: ۲۹۸، ۳۳۷
 حسن آقا: ۱۱۹
 حسن بصری: ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۶
 حسن بیک گروهبان: ۲۱۶
 حسن صباح: ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۶۹، ۹۱
 حسنعلی میرزا: ۱۰۱
 حسن محمدی: ۲۹۲
 حسونند: ۱۶۶
- حسین: ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۶۶
 حسین آقا خلعت‌بری: ۱۹۳
 حسین آقا وکیل‌الرعایا: ۱۷۶
 حسین بن علی (ع): ۲۴، ۲۸
 حسین خان: ۱۹۱
 حسین خان زال: ۲۱۷
 حسین زال: ۳۴۱
 حسین (ع): ۳۲
 حسینعلی خان: ۱۷۳
 حسینعلی خان پشتکوهی: ۱۶۷
 حسینعلی خلعت‌بری: ۲۴۷
 حسینعلی سلطانی: ۲۹۲
 حسینقلی خان: ۱۹۵، ۲۱۰
 حسینقلی سلطانی: ۱۹۵، ۲۱۷، ۲۹۶، ۳۳۷
 حسینقلی میاز: ۲۱۶، ۳۳۶
 حسین کاشی: ۱۶۴
 حسین گرگانی: ۳۱۳
 حضرت حجت: ۱۴۵
 حضرت علی (ع): ۵۹
 حضرت علی بن ابیطالب (ع): ۲۸
 حکومت صفوی: ۳۸
 حمدان قرمط: ۳۹
 حمزه اصفهانی: ۴۱
 حمورابی: ۷۰
 حیدر: حیدرخان دلیری، حیدر دلیری: ۱۵۷
 حیدر میچکاری: ۱۹۰
 حیدر نژاد: ۱۷۳

خ

- خالوقربان، خالوخان: ۱۹۲، ۲۱۰، ۲۱۱
 خاندان برمکی: ۲۲
 خاندان سهل: ۲۲
 خاندان عباسی: ۶۱
 خاندان نوبختی: ۲۲
 خان سردار: ۱۶۴
 خانعلی بیک: ۱۷۳
 ختلان شاه: ۶۵
 ختلانی: ۴۷
 خدابنده لوی: ۳۲۷، ۳۴۰
 خراط: ۱۴۰
 خرم دینان: ۲۸، ۳۱، ۹۰، ۹۳
 خستو: ۲۶۲
 خستوی بازرگان: ۲۶۴
 خسرو: ۸۷
 خسرو پرویز: ۱۱۸
 خسرو و شیرین: ۲۳۰
 خضرابی: ۲۹۲
 خلیج‌ها: ۷۱
 خُلدی: ۲۴۰
 خلشی: ۲۵۲
 خلعت بری: ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۶، ۲۰۸
 خلفای راشدین: ۳۶
 خلیفه: ۴۱
 خلیفه امین: ۳۱
 خلیفه عباسی: ۲۲
 خلیفه مقتدر: ۴۱
 خلیل پاشا: ۱۷۰، ۱۷۱
 خواجهوند: ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۵۷، ۲۱۸، ۳۲۷، ۳۴۰
 خواجهوند کلاردشت: ۳۳۹، ۳۴۰
 خواجهوندها: ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۱۷، ۲۱۸
 خواجهوی: ۱۴۲، ۱۷۵
 خواجه نصیرالدین طوسی: ۴۹
 خواجه نظام الملک: ۶۸
 خواجه نظام الملک طوسی: ۳۲
 خوارج: ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۱
 خوارج ازرقی: ۲۵
 خوارزمیان: ۵۸
 خوانین کجور: ۲۸۸
 خیراله: ۲۹۶، ۳۲۶
- د
-
- داودخان کلهر: ۱۶۷
 داودی: ۱۱۷
 داوودخانی: ۱۷۴
 درویش: ۱۲۱، ۲۲۹
 درویشعلی بیک: ۱۷۳
 دکارت: ۵۱
 دکتر حشمت طالقانی: ۱۸۷
 دکتر سیرنیک: ۲۴۷
 دکتر کشاورز: ۲۴۷
 دکتر لمتون: ۶۱
 دکتر مختاری: ۲۱۷
 دکتر مشکئی: ۲۴۷
 دکتر مصدق: ۲۴۷
 دکتر مؤمنی: ۲۳۹
 دلفان: ۱۱۶
 دموکرات ایران: ۳۴۱
 دودمان ساسانی: ۵۵
 دولتشاهی: ۲۹۱

- دهقان: ۶۶، ۶۸
 دهقانان ایرانی: ۶۱
 دهگان: ۶۶، ۶۷
 دهگانان: ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷
 دیبا: ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۰
 دیلمیان: ۳۲، ۶۲
 دیو: ۱۳۴
 دیوساز: ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۴۸
 دیوها: ۱۸
-
- رئیس: ۲۵۸
 راضیه، راضیه خانم: ۲۱۲، ۲۱۳
 رانکوهی: ۲۱۲
 راوندی: ۳۶، ۲۳۹، ۲۴۷
 ربیع: ۱۸۳
 ربیع خان قهرمان جنگ: ۱۸۲
 ربیع دلیری: ۱۵۶
 رحمانقلی خلعت بری، رحمانقلی
 خلعت بری تنکابنی: ۳۰۴، ۳۲۳
 رحمت الله بلوک باشی: ۱۹۸
 رحمت الله ولی آبادی: ۱۹۸
 رحمت اله زال نژاد: ۳۳۶
 رزم آرا: ۲۱۹
 رزمجو: ۲۶۵، ۲۸۸، ۳۱۹، ۳۲۸
 رسدبان دو گلباز: ۲۴۴
 رشتی ها: ۱۹۲
 رشیدالدین فضل اله: ۷۲
 رضا اصانلو، رضا اصانلوی بلده ای: ۲۶۷،
 ۳۱۶
 رضا بابویی: ۳۳۶
- رضاخان: ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۴۷
 رضاخان براری: ۱۸۱
 رضاشاه: ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹
 رضاقلی خان مسعودی، رضاقلی خان،
 رضاقلی مسعودی: ۲۱۵، ۲۱۶، ۳۰۲، ۳۰۴،
 ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴
 رضوانی: ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۴۰، ۲۵۶، ۲۸۱
 رضی‌علی شاه: ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷
 رفیع: ۱۸۴
 رفیع الملک: ۱۹۹
 روحانیون: ۱۹
 رودکی سمرقندی: ۴۲
 رودگر: ۱۱۶
 روزنامه ایران: ۳۱۸
 روزنامه ایران ما: ۳۱۸
 روزنامه داد: ۳۱۸
 روزنامه دمکرات ایران: ۳۲۸
 روزنامه رهبر: ۳۱۸
 روزنامه ظفر: ۳۱۸
 روزنامه فرمان: ۳۱۸
 روزنامه مردم: ۲۴۷
 روزنامه نجات: ۳۱۸
 روزنامه نجات ایران: ۳۲۸
 روزنامه هراز: ۳۴۱
 روس: ۷۰، ۲۰۵
 روس ها: ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸،
 ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۶
 ۲۱۴، ۲۱۵
 روس های تزاری: ۱۶۵
 روضه الصفا، رضاقلی خان هدایت،
 روضه الصفا: ۷۹، ۸۰

ریچارد فرای: ۶۷

ژ

ژرژ پنجم: ۱۰۵

ژنرال ابی لوف: ۲۶۱

ژنرال شوارتسکف: ۲۹۶

ز

زال: ۲۱۷، ۲۱۸

زالزر: ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۷۳،

۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۲۸، ۳۳۶، ۳۳۸،

۳۴۶

زال نژاد: ۳۳۶

زاهدی: ۱۹۳

زردشت: ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۳۳، ۴۴، ۵۴، ۵۵

زردشتی: ۱۷، ۱۸، ۲۶، ۳۶، ۴۱

زروانی: ۴۵

زکریا: ۱۷۳، ۱۸۱

زکریاییک میرداز: ۱۹۹

زکی خان: ۱۷۳، ۱۷۴

زلیخا: ۱۳۳، ۱۳۴

زمان خان: ۲۱۶

زناده: ۲۱، ۲۲

زند اوستا: ۲۱

زندقه: ۴۰

زندى: ۲۷۳، ۲۹۵

زندیق: ۲۱

زندیقان: ۲۲

زندینگ: ۲۱

زندیه: ۴۹

زنگیان: ۲۸، ۹۰

زهرآخانم: ۱۸۰

زیادبن ابیه: ۳۱

زیدبن علی: ۲۴، ۲۸

زیدی: ۲۵، ۲۷، ۲۹

زیدیه: ۳۱

کتابستان
www.tabarestan.info

ساسانی: ۱۸۱، ۱۹، ۲۳، ۵۵، ۵۶، ۶۵، ۶۶

۱۰۵

ساسانیان: ۱۷، ۳۰، ۳۵، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۶۷

۷۳

ساعد، ساعدالدوله: ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۲

۱۴۳، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶

۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳

۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴

۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۷

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱

ساعدالدوله، ساعدالدوله سردار: ۱۴۲

۱۴۴

ساعدالممالک: ۱۴۰، ۱۷۶، ۱۹۳، ۱۹۴

۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۰

سالار: ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸

۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۹

سالار ابراهیم خان: ۱۷۳

سالار سعید: ۱۷۷

سالار فاتح، سالار فاتح کجوری: ۱۷۰

۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷

۲۴۲، ۳۵۲

سالار مکرم: ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵

۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰

سرتیپ خزایی: ۲۳۰	۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲
سرتیپ خسروپناه: ۲۴۳	۲۱۳
سرتیپ شوارتسکف: ۲۸۵، ۲۸۴	سالار ملک مرزبان: ۲۹۲
سرتیپ ضرابی: ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷	سامان خدایه: ۶۶
۳۵۲، ۲۶۸	سامانی: ۳۸، ۶۵
سرتیپ علیشاه: ۱۸۷	سامانیان: ۳۲، ۶۶، ۶۸، ۸۹
سرتیپ مشیری: ۲۸۵، ۲۹۶	سامی: ۱۷، ۴۴
سرتیپ مغیری: ۲۸۴	سبحان فشکوری: ۲۱۶
سرتیپ ولیخان: ۱۵۵، ۱۵۷	سبحانقلی، سبحانقلی خان، سبحانقلی
سردارزاده: ۲۴۷	خلعت بری، سبحانقلی خان خلعت بری:
سردار کبیر: ۱۷۷، ۲۶۸	۲۱۶، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱
سر درب: ۱۷۷	۳۱۶، ۳۱۲
سرگرد پولادی: ۲۵۶	سبحانقلی میار: ۳۳۶
سرگرد پولادین: ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۹، ۳۴۵	سپهبد شاهبختی: ۱۹۹، ۲۰۱
سرگرد سمندری: ۲۳۷، ۲۳۹	سپهدار: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵
سرگرد فردریک: ۱۶۴	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲
سرگرد گلشن: ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵	۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸
سرلشکر خسروپناه: ۳۴۲	سپهدار تنکابنی: ۱۴۲
سرلشکر زاهدی: ۱۹۳	سپهسالار، سپهسالار تنکابنی: ۱۱۶، ۱۱۸
سروان ابراهیمزاده: ۲۸۲	۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳
سروان سمندری: ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹	۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۰۹
سروان شریفی: ۲۱۸، ۲۹۴	۲۱۱
سروان عیسی نوشی: ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱	ستوان کریم خان: ۱۸۹
سروان غلامحسین خان: ۱۸۸، ۱۸۹	ستوان یک جباری: ۳۳۷
سروان مطلبی: ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹	سرابی: ۲۵۶
سروان نوشی: ۲۴۱، ۲۴۳	سرابی ترک: ۲۰۵
سرهنگ آزاد یگانه: ۲۵۲، ۲۶۹، ۲۷۲، ۳۱۰	سروان عشایر: ۲۱۹
سرهنگ رستگار: ۲۳۱	سربداران: ۳۴، ۷۶، ۸۹
سرهنگ شوکت: ۲۱۵	سرباسبان ۲ دارویی: ۲۶۷
سرهنگ فضل اله خان: ۲۱۲	سرباس صفاری: ۳۱۴
سرهنگ فولادین: ۲۷۶، ۳۴۶	سرتیپ ایوب خان: ۱۸۷، ۱۸۹
سرهنگ محمدخان: ۲۱۰	سرتیپ حبیب اله خلعت بری: ۱۴۲

- سرہنگ محمدخان زکریا: ۱۹۸
- سرہنگ مشیری: ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷
- سرہنگ معتضدی: ۲۶۱
- سرہنگ معینی: ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۷۱
- ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۱۹
- ۳۴۵، ۳۳۲
- سعدی: ۳۷
- سعید ملکوتی: ۲۲۶
- سغدیان: ۵۸
- سفرنامہ تاورنیہ: ۹۵
- سقراط: ۴۴
- سکینہ خانم: ۲۱۲
- سگوند: ۱۶۶
- سلاجقہ: ۶۷
- سلجوقی: ۳۲، ۳۹، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۶۴، ۹۰
- سلجوقیان: ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۴
- سلطان: ۱۵۸
- سلطان حاج علیخان: ۱۸۷
- سلطان حسن خان: ۱۸۷
- سلطان حسین خان: ۱۹۳
- سلطان رضوی: ۳۳۶
- سلطان محمد خدا بندہ: ۷۵
- سلطانی: ۲۵۶، ۲۹۵
- سلمان: ۳۰، ۸۷، ۸۸
- سلمان پارسی: ۳۰
- سلوکیان: ۵۳
- سلیمان بن عبدالہ بن طاہر: ۶۲
- سلیمان ترکمن: ۱۸۸، ۱۹۳
- سلیمان خان قبادی: ۱۶۷
- سنایی: ۳۷
- سنت: ۲۷
- سنجر: ۶۹
- سنی: ۱۰۳
- سنی ملوک الارض و الانبیاء: ۴۱
- سوریان: ۵۸
- سہروردی: ۳۳، ۵۰
- سیاست نامہ: ۶۸، ۶۹
- سیاورزی: ۱۴۲
- سیاہ جامگان: ۹۰
- سید احمد: ۱۴۸
- سید احمد کسروی: ۶۵
- سیدالعلما: ۱۲۶
- سید حسن خان: ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷
- سید حسین بنی ہاشمی: ۳۲۱
- سید حسین ہاشمی: ۳۲۱
- سید ذوالفقار: ۱۱۶
- سید رحیم نقیبی: ۲۱۸، ۳۳۶
- سید شیخ الاسلام: ۱۲۹، ۱۳۰
- سید شیخ الاسلام سخت سری: ۱۳۱
- سید صادق: ۱۴۳
- سید ضیاء: ۲۴۷، ۲۴۹، ۳۲۹
- سید ضیاء الدین طباطبائی: ۳۳۰
- سید علی محمد باب: ۱۰۴
- سید علی نقی طیبی: ۱۳۱
- سید علی نقی مجتہد سیاورزی: ۱۲۲
- سید علی نورالہی: ۳۱۸
- سید عنایت اللہ، سید عنایت اللہ بلشویک،
- سسید عنایت اللہ خان: ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳
- ۲۰۶، ۲۰۷
- سید فرخ نور اشرف الدین: ۳۴۰
- سید کاظم: ۱۰۳
- سید کاظم آقا: ۱۲۱

شاهنده: ۲۷۰	سید کاظم رشتی: ۱۰۳
شجاع: ۳۳۷، ۲۹۸، ۲۱۸، ۲۱۷	سید کیا ابوالحسن المؤید بالله، سید کیا
شجاع السلطنه: ۱۰۱	ابوالحسن: ۱۱۷، ۲۷
شجاع سلطان: ۱۹۷	سید لره: ۱۶۷
شجاع سلطان درویش: ۱۹۷	سید محمد: ۲۷۸، ۲۱۶
شجاع شجاعی: ۳۲۶، ۲۹۶	سید محمد شیخ الاسلام: ۱۲۵
شریعتمدار: ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰	سید مهدی: ۱۹۰
شریعتمدار آقامیرزا محمد علی: ۱۲۳	سید میرزایی: ۱۱۶
شریعتمدار نشانی: ۱۲۸	سید هدایت خواجهوند کرمانشاهی: ۱۱۶
شریفی: ۱۹۸	سیروس: ۳۵۲
شعوب: ۲۰	سیف الله دلیری: ۲۰۲
شعوبی: ۴۰، ۳۷، ۳۰، ۲۲، ۲۱	سیکوف روسی: ۱۹۸
شعوبیان: ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰	سیمغ: ۳۷
شعوبیه: ۸۹، ۴۰، ۲۷، ۲۵، ۲۲، ۲۱، ۲۰	
شفیع خان، شفیع خان فقیه: ۱۸۳، ۱۸۱	
۱۸۶، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵	
۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۷	
شکسپیر: ۱۰۱	
شمس: ۳۷	
شوروی ها: ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۴۵	
شهاب الدین سهروردی: ۳۶، ۳۷	
شهاب سلطان: ۲۰۴	
شهرستانی: ۴۵، ۲۵	
شهر یاران گمنام: ۶۶	
شیخ احمد، شیخ احمد احسائی: ۱۰۳	
شیخ اشراق: ۳۶	
شیخ بهاء الدین قطبی: ۱۹۹	
شیخ جعفر: ۱۲۵	
شیخ حبیب الله فشکوری: ۲۰۷	
شیخ داود: ۱۳۸	
شیخ رمضان الاملی: ۱۸۴	
شیخ صدری: ۱۲۳	
	ش
	شاردن: ۹۵، ۷۶، ۷۵، ۷۴
	شاه: ۱۹
	شاه اسماعیل: ۷۳، ۳۷
	شاه تهماسب صفوی: ۷۶
	شاهزاده عین السلطنه: ۱۸۱
	شاه سلطان حسین: ۱۳۴
	شاه سلیمان: ۹۵
	شاهسون: ۷۷
	شاهسوند: ۱۷۷
	شاه صفی: ۷۷
	شاه عباس، شاه عباس اول: ۷۴، ۷۳، ۵۰
	۹۵، ۷۶، ۷۵
	شاه لیر: ۱۰۱
	شاه مراد: ۱۹۲
	شاهنامه، شاهنامه فردوسی: ۳۲، ۳۸، ۴۷
	۵۴، ۵۵، ۶۷، ۶۸، ۸۷

- صاحب عباد طالقانی: ۲۷
 صادق شاه: ۱۲۹
 صداقت: ۲۴۰
 صدراالاشراف: ۳۲۳
 صدراالفقرا: ۱۲۱
 صفاری: ۶۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۰، ۲۹۲، ۳۰۴
 صفاریان: ۳۲، ۸۹
 صفرو علی بخان قریاق: ۱۸۳
 صفرو علی نادری: ۲۱۵، ۲۱۹
 صفوی: ۴۹، ۵۰، ۶۵، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۸۰
 ۸۹، ۹۵، ۹۶
 صفویان: ۳۸، ۴۹، ۶۵، ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۹۴
 ۹۵، ۹۷، ۱۰۳
 صفویه: ۷۳، ۷۵، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳،
 ۱۳۴
 صمدخان: ۱۷۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۲
 صمد کاوسی: ۳۴۰
 صمصام: ۱۸۱
 صوفی: ۳۰
 صوفیان: ۳۷، ۸۹، ۹۲
 صوفیه: ۳۸، ۴۴
- ض
- ضحاک: ۳۲
 ضحاک فارس: ۱۲۸
 ضرغام: ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۳
 ضرغام السلطنه پرچوری: ۱۷۳
 ضرغام لشکر: ۱۷۳، ۱۷۴
 ضیاءالدين الموتی: ۲۴۹
 ضیاءالدين صفاری: ۱۹۰، ۲۱۷، ۳۲۸،
 ۳۳۶
- شیخ صدری مجتهد: ۱۲۱
 شیخ صدوق: ۱۰۳
 شیخ صفی، شیخ صفی الدین اردبیلی: ۳۴،
 ۸۹
 شیخ عبدالحسین: ۱۲۱
 شیخ عطار: ۳۶
 شیخ علی اکبر: ۲۰۳
 شیخ علی براری، شیخ علی کلارستانی:
 ۱۳۰، ۱۴۳
 شیخ کبیر: ۱۲۳
 شیخ محمد: ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۵
 شیخ محمد مزدشتی: ۱۲۳
 شیخ مهدی نجفی لاهویی: ۱۹۷
 شیخ نورالدین: ۱۷۶، ۲۰۸
 شیخ نورالدین خلعت بری: ۱۷۸
 شیخیه: ۵۰، ۱۰۳، ۱۰۴
 شیرافکن ویسی: ۳۳۶
 شیرخان: ۱۶۷
 شیرزاد: ۲۵۶
 شیرین و فرهاد: ۲۳۰
 شیعه: ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲،
 ۳۵، ۴۵، ۱۰۲، ۱۰۳
 شیعه اسماعیلی: ۳۷
 شیعه دوازده امامی: ۲۵، ۴۴، ۴۵، ۷۳
 شیعیان: ۲۸، ۴۲
- ص
- صاحب الزمان: ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳
 صاحب الزمان مزدشت: ۱۴۳
 صاحب العصر: ۱۴۶
 صاحب بن عباد: ۳۲

- عباس زاده: ۲۶۵
 عباس میرزا: ۹۸
 عباسی: ۴۱، ۳۲
 عباسیان: ۹۰، ۶۱، ۳۱
 عبدالجبار همدانی: ۲۷
 عبدالحسین بیگ: ۱۴۰
 عبدالرحیم الموتی: ۱۲۷
 عبدالله خان خواجهوند: ۱۹۶
 عبدالله خان سرهنگ: ۱۴۶
 عبدالملک عطاش: ۹۴
 عبدالملکی: ۱۵۸، ۱۴۰
 عبدالله: ۴۰
 عبدالله اهوازی: ۴۰
 عبدالله بن طاهر: ۶۲
 عبدالله سلطانی: ۳۳۶
 عبدالله قداح اهوازی: ۴۰، ۳۹
 عبدالله میمون قداح اهوازی: ۴۷
 عبرانیان: ۴۴
 عبیداله: ۳۱
 عثمان: ۵۸
 عثمان آقا: ۱۰۱
 عثمانی: ۱۶۸، ۱۲۸، ۷۳
 عثمانی ها: ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
 عجم: ۲۳، ۲۰
 عرب: ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۸، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۹۰
 عرب ها: ۱۷۰
 عربی: ۹۳، ۶۴، ۲۵، ۲۲
 عزیزالله خان، عزیزالله خان میار، عزیزالله میار: ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰
- ضیاء الدین مولانا: ۳۴۸، ۳۵۰
 ضیاء الموتی: ۲۴۷
 ضیغم الممالک: ۲۰۸، ۱۹۳
- ط
- طالقانی: ۱۸۰، ۲۴۷
 طاهر: ۶۲
 طاهر بن حسین: ۳۱، ۲۹
 طاهر جنابی: ۴۱
 طاهر ذوالیمینین: ۲۲
 طاهری: ۶۵، ۶۲
 طاهریان: ۳۱
 طایفه صیادها: ۱۹۸
 طایفه میار: ۲۱۳، ۲۱۸
 طایفه پلنگ: ۱۱۷
 طلوعی: ۲۴۷، ۳۱۸
 طویباخانم: ۲۱۳
 طهوری: ۴۵
 طیبی: ۲۶۳، ۲۶۴
- ع
- عادل خلعت بری: ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۳۸
 عالیہ خانم: ۱۷۶
 عباس: ۳۲۵
 عباس آباد: ۱۷۷
 عباس آقا: ۱۷۶
 عباس آقای وزیر: ۱۸۷
 عباس خان قبادی: ۱۶۷
 عباس خان منتظم الممالک: ۱۷۶

- علی اکبر خلعت‌بری: ۲۴۷
 علی اکبر زان‌زهر: ۳۳۶
 علی اکبر علمی: ۲۲۶
 علی اکبر میرشعب: ۲۴۹
 علی اکبر ویلان: ۲۵۶
 علی بقال: ۲۶۷
 علی بن حسین زیدان: ۴۷
 علی بن محمد برقمی: ۹۳
 علی بن موسی الرضا: ۳۱، ۲۸
 علی حسنین خان: ۱۸۱
 علیخان: ۱۷۴، ۱۵۲
 علیخان شیرازی: ۱۷۴
 علی ردایی: ۳۳۶
 علی زاده: ۳۵۲
 علی سبیل: ۲۹۸
 علی سلطان: ۱۹۹
 علی سلطانی: ۱۹۹
 علی صمد گرمایکی: ۱۹۰
 علی علیه‌السلام، علی (ع): ۳۱، ۲۸، ۹۰
 علی کالجی: ۱۸۴
 علی کیانی: ۳۳۶
 علی مرادخان: ۱۶۴
 علی مردان: ۳۲۵
 علیمردانخان، علیمردان‌خان کلارستاقی:
 ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۰۷
 علینقی: ۱۷۹
 علینقی سام: ۲۰۱، ۳۳۶
 علی نقی سام دلیری: ۳۲۸
 عمر: ۲۰، ۲۸، ۵۷، ۵۸، ۶۰
 عمر بن عبدالعزیز: ۶۰
 عمیدی نوری: ۲۲۸
 عنایت: ۱۸۳، ۲۱۶
- ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳،
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۷۴،
 ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۵،
 ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۸،
 ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۶
 عزیز میچکاری: ۲۱۶
 عسکری: ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۹۲
 عشایر ایران: ۲۱۸
 عضدالدوله: ۶۲، ۱۶۲
 عضدالدوله دیلمی: ۳۲
 عطار: ۳۷
 عطاملک جوینی: ۹۲
 عطاءالله فقیه: ۳۲۸
 عطاءاله فقیه: ۳۳۶
 عقاب‌الموت: ۴۵
 عقدالفرید: ۲۲
 علامه میرزا محمد مجتهد تنکابنی: ۱۲۲
 علویان: ۳۱
 علی: ۳۱
 علی آقای اسپجینی: ۱۱۷، ۱۴۲
 علی احسان پاشا: ۱۶۸، ۱۷۰
 علی احمد مرزن‌آبادی: ۱۷۳
 علی اشرف دیده‌ور: ۳۰۸، ۳۱۰
 علی اصغر: ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹
 علی اصغر انگورج: ۱۹۱
 علی اصغرخان: ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۰۹
 علی اصغرخان انگورج: ۲۰۸
 علی اصغرخان ساعدالدوله: ۱۷۲، ۱۷۳
 علی اصغر درخشان: ۱۷۵
 علی اف: ۱۸۹
 علی اکبرخان: ۱۴۰، ۱۶۷، ۲۰۲
 علی اکبرخان ناصر دربار: ۱۹۷

- غلامعلی طالقانی: ۲۶۲
 غلامعلی نجار: ۱۸۱
 غلامعلی هدایت: ۳۱۲، ۳۰۶
 غلاة: ۳۱
 غنچه: ۲۵۲، ۲۵۶
- ف**
- فثودال: ۵۱، ۵۴، ۷۲، ۷۳، ۸۲، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹
 فثودال ایرانی: ۵۹
 فثودالها: ۴۶، ۵۶، ۸۰
 فثودالی: ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲
 فثودالیزاسیون: ۴۶
 فثوداليسم: ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۳، ۹۳، ۱۱۲
 فثوداليسم ایرانی: ۹۳
 فارابی: ۳۳، ۳۶
 فارسنامه: ۶۲
 فتحعلیشاه: ۸۰، ۱۰۱
 فتوت: ۸۹
 فخرالدوله دیلمی: ۳۲
 فرانسوی: ۹۵
 فرج‌اله‌خان ساعدالممالک خلعت‌بری: ۱۹۳
 فرح‌خانم: ۱۸۱، ۲۱۲
 فردوسی: ۳۲، ۳۷، ۴۲، ۴۷، ۶۷
 فردوسی طوسی: ۲۷
 فرمانداری شهباز: ۲۵۴
 فروزش: ۳۲۹، ۳۳۰
 فروغی: ۳۵۳
 فرهمند: ۳۵۲
- عنایت‌الله: ۲۰۷
 عنایت‌اله‌خان، عنایت‌اله‌خان فقیه، عنایت‌اله، عنایت‌اله فقیه: ۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۹۲
 ۳۳۶، ۳۴۱
 عنایت‌اله دلفان: ۲۱۷
 عنایت گرمابکی: ۱۸۱
 عنایت میچکاری: ۱۸۳
 عنصرالمعالی: ۸۸
 عوضعلی: ۳۲۶
 عوضعلی زارع: ۲۹۶
 عیاران: ۲۸، ۳۱، ۹۰
 عیسی: ۴۴، ۱۴۸
 عیسی‌خان: ۱۸۱
 عین‌الدوله: ۱۶۵
 عین‌القضات: ۳۷
 عینعلی بیگ: ۲۰۷
 عینعلی بیگ بلوک‌باشی: ۲۰۱، ۲۰۲
- غ**
- غازان: ۷۲
 غز: ۷۱
 غزالی: ۳۳
 غزنوی: ۳۲، ۳۸، ۶۴، ۲۸۵، ۳۳۶
 غلات شیعه: ۹۰
 غلامرضا: ۱۷۹
 غلامرضاخان: ۲۱۰
 غلامرضا دادویی: ۳۳۶
 غلامعلی‌خان: ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۷
 غلامعلی‌خان نجار: ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۸، ۱۹۹
 غلامعلی سنایی: ۳۴۰

- فریدون بدره‌ای: ۴۶
 فشکوری: ۲۱۷
 فضایی: ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴
 فضل‌الدخان، فضل‌الدخان سرهنگ: ۲۱۳
 فضل‌اله نعیمی استرآبادی: ۸۸
 فضل‌بن سهل: ۲۸، ۳۱
 فقیه: ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۹۲
 فیثاغورثیان: ۴۱، ۴۴
 فیروز ایرانی: ۲۰
 فیلیپ: ۳۹
 فیلیپ حتی: ۴۰
 فیوج: ۱۴۰
- ق
- قابوس‌نامه: ۸۸
 قاجار: ۴۹، ۶۵، ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷
 ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۸۷
 قاجارها: ۸۰، ۸۱
 قاجاری: ۹۷، ۹۸، ۱۰۳
 قاجاریان: ۵۰، ۶۵، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۱۰۴
 قاجاریه: ۸۰
 قادی کلایی‌ها: ۲۹۰
 قاسم‌آباد: ۱۹۳
 قاسم حسن‌پور: ۳۱۰
 قاسم‌خان: ۱۶۷
 قاضی میرسعید طالقانی: ۱۲۱
 قباد: ۵۶
 قبادخان ترک: ۱۹۵
 قباد ساسانی: ۵۶
 قبطیان: ۵۸
- قپچاق‌ها: ۷۱
 قتیبه: ۲۰
 قجر: ۱۳۳
 قداح: ۴۰
 قدرت‌اله فولادی: ۳۳۶
 قدرت‌اله میردار: ۳۳۶
 قدرت حاتمی: ۳۲۸
 قرآن: ۴۴، ۳۵ استان
 قرآن مجید: ۱۱۹
 قراقویونلو: ۴۹
 قرامطه: ۳۱، ۸۸
 قرمط: ۳۹
 قرمطی: ۳۰، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۷
 قرمطیان: ۲۸، ۳۱، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۹۰
 ۹۳
 قرمطی‌ها: ۴۱
 قره‌العين: ۱۰۴
 قزلباش: ۳۸
 قشلاق: ۱۸۹
 قلعه الموت: ۴۸
 قلی‌خان انتظام سلطان: ۱۹۱
 قلی‌خان اویجدانی: ۲۱۰
 قوام: ۳۴۵
 قوام‌السلطنه: ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۷۹، ۲۸۰
 ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۴۱
 قوام شیرازی: ۱۷۳
 قوچانی: ۸۴
 قهرمان جنگ: ۱۸۵
 قهرمان کجوری: ۱۸۷
 قهرمان میردار: ۲۱۶، ۳۳۶

- کریم خان مسعودالملک: ۱۹۳، ۲۱۶
 کریم مسعودی: ۲۵۸، ۲۶۲
 کسپس: ۱۲۸
 کسپس فرنگی: ۱۲۷، ۱۴۶
 کعبه: ۴۲
 کلاردشتی: ۲۳۲
 کلاردشتی ها: ۲۳۴، ۲۸۶
 کلارستان: ۳۵۱
 کلارستانی: ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۲، ۲۱۶، ۳۳۴، ۳۴۴
 کلارستانی ها: ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۱
 ۲۱۱، ۲۱۶
 کلانی: ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۶
 کلنل: ۱۹۶
 کلنل بصیر: ۲۰۸
 کلنل بصیر دیوان: ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۱
 کلهر: ۱۶۶
 کلهران: ۱۶۷
 کمال الدین: ۱۰۳
 کماندان روس ها: ۲۱۵
 کنت دو گوینو: ۴۷
 کوچک خان: ۱۸۸
 کولی: ۱۴۰
 کوهستان: ۲۰۹
 کوهستانی: ۱۵۶
 کَهر ساعدالدوله: ۱۷۴
 کیاپاشا: ۳۳۶
 کیانی: ۱۸۶، ۲۸۵، ۳۳۶
 کیکاوس: ۱۱۸
 کی ها: ۱۸
- ی
 کاظم خان حسنکیفی، کاظم حسنکیفی،
 کاظم خان عسکری، کاظم خان عسکری
 حسنکیفی، کاظم عسکری: ۱۹۶، ۱۹۳،
 ۲۱۰، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۱
 کاظم خان زالرز: ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۳۸، ۳۴۴
 کاظم خان مسعودی: ۱۹۳
 کاظم زالرز: ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۷۶، ۳۲۹، ۳۳۰
 ۳۴۱
 کاظم علی: ۲۴۹
 کاکا نورمحمد: ۲۱۷
 کالجی: ۱۸۲
 کالجی ها: ۱۸۴
 کالنجار سلطان: ۷۶
 کانت: ۵۱
 کاوسیان: ۲۳۹
 کاوه آهنگر: ۸۷
 کاویان پور: ۲۴۷
 کتاب بیان: ۱۰۴
 کجوری: ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۴۲
 کجوری ها: ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۳۵۲
 کربلایی حسن خان کلاتی: ۱۸۱
 کربلایی کاظم مقیمی: ۱۸۱
 کرپان ها: ۱۸
 کردها: ۷۷
 کریم آقا: ۱۸۹
 کریم خان: ۷۹، ۱۸۵
 کریم خان زند: ۹۶
 کریم خان سالار اکرم: ۱۷۰

- مازندرانی‌ها: ۲۱۳
 مازیار بن قارن: ۶۲
 ماژور فریک: ۱۶۴
 ماژور لمبرگ: ۱۶۴
 مالک اشتر: ۵۸
 مالک و زارع در ایران: ۶۲، ۷۰، ۷۴، ۷۹، ۸۰
 مانگلی: ۱۷، ۲۱، ۲۵، ۳۵، ۳۶، ۴۵، ۵۵
 مانویان: ۱۳۵
 مانویت: ۱۸
 مانی: ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۵۶
 ماوراءالنهر: ۶۶
 مأمون: ۲۸، ۳۰، ۳۱
 متصوفه: ۲۴، ۳۶
 متکا: ۱۸۳
 مشنوی: ۳۷
 مجتبی مولانا: ۳۵۳
 مجد لشکر: ۱۹۵، ۱۹۶
 مجلسی: ۲۸۷
 مجوسان: ۴۵
 مجیدخان: ۱۶۴
 محسن لطیف: ۲۲۷، ۲۵۶
 محمد: ۶۰
 محمدآقا سلیمان مجتهد: ۲۶۴
 محمدامین خان: ۱۸۸
 محمدباقرخان: ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۱
 محمدباقرخان فقیه: ۱۹۳
 محمدبن اسفندیار: ۶۲
 محمدبن اسماعیل بن جعفر صادق: ۳۹
 محمدبن اوس: ۶۲
 محمدبن زکریای رازی: ۲۷، ۳۳، ۳۶
- گ
 گرامجان قشلاق: ۱۹۰
 گرجیان: ۵۸
 گروهان بصیر: ۱۹۳
 گروهان حسن‌بیک شلمانی: ۲۱۶
 گیلانشاه: ۶۵
 گیلانی: ۲۱۴
- ل
 لاجین سنایی: ۳۴۰
 لاهویی‌ها: ۲۱۷
 لر: ۷۹، ۱۶۶
 لردکرزن: ۱۰۱
 لرها: ۷۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
 لرهای طایفه چگینی: ۱۶۵
 لسانی: ۲۲۸
 لطفعلی خان: ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۹۰
 لطفعلی خان کیانی: ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۱۹
 لطفعلی کیانی: ۲۹۲، ۳۳۶، ۳۴۱
 لطفعلی میارکیانی: ۳۲۸، ۳۳۹
 لطیفی: ۲۸۸، ۳۱۹
 لنگایی: ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۷۳
 لیرنا: ۱۶۴
 لیره عثمانی: ۱۷۵
- م
 مادها: ۵۳، ۵۴
 مازندرانی: ۱۲۳، ۱۹۲

- محمد پوستین دوز: ۱۸۲
 محمد تقی: ۲۱۲
 محمد چلاجور: ۲۸۹
 محمد حسن خان شاهسوند اینانلو،
 محمد حسن خان، محمد حسن: ۱۶۴
 محمد حسن محمدی: ۳۲۸
 محمد حسین زال: ۲۹۵
 محمد حسین زالزر: ۳۳۶
 محمد خان: ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۹، ۱۸۰،
 ۱۹۹، ۲۰۱
 محمد خان ترک: ۱۸۵
 محمد خان زکریا: ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲
 محمد خان سرهنگ: ۱۹۹
 محمد خلعت بری: ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸،
 ۳۱۶
 محمد رئیس: ۱۷۳
 محمد رضا: ۱۵۶
 محمد رضا خان: ۱۵۶، ۱۵۷
 محمد رضا خان خلعت بری: ۱۵۵، ۱۵۶
 محمد رضا شاه: ۲۱۹
 محمد رضا شاه پهلوی: ۲۱۸
 محمد زکی خان: ۱۸۵
 محمد زکی خان میار لاهویی: ۲۱۲
 محمد زمان خان: ۱۵۲
 محمد (ص): ۴۴
 محمد علی: ۲۱۸
 محمد علی اسلامی ندوشن: ۳۸
 محمد علی بارفروشی: ۱۰۴
 محمد علی بیگ: ۱۷۰
 محمد علی زندی: ۳۳۶
 محمد علی طلوعی: ۳۳۶
 محمد فرهمند: ۳۵۲
 محمد فضائی: ۲۲۷، ۳۵۱
 محمد قلی زندی کردیچالی، محمد قلی
 زندی: ۲۱۷، ۳۲۸
 محمد کاظم عسکری: ۲۱۹، ۳۲۸، ۳۳۶
 محمد مجتهد سلیمانی: ۲۶۴
 محمد ولیخان، محمد ولیخان سپهسالار
 تسنکابنی، محمد ولیخان سپهسالار
 خلعت بری، محمد ولیخان سپهمدار: ۸۴،
 ۱۱۸، ۱۵۲، ۱۷۰
 محمد هادی رودگر: ۱۹
 محمود افغان: ۷۷
 محمود ترک: ۶۷
 محمود خان: ۱۵۵
 محمود خان دیوسالار: ۱۸۲
 محمود غزنوی: ۴۲، ۶۸
 مختار بابویی: ۳۳۶
 مختار ثقفی: ۲۰، ۲۴
 مختاری: ۲۲۴
 مراد صادقی: ۳۳۶
 مرتضی راوندی: ۵۸
 مرتضی علی: ۱۳۴
 مرتضی فولادی: ۳۳۶
 مرتضی قلی: ۱۳۱
 مرشدی: ۲۴۷
 مروان: ۱۱۸
 مروج الذهب: ۲۲
 مزدایی: ۴۵
 مزدک: ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۵۶، ۱۰۵
 مزدکی: ۴۵، ۵۵، ۱۱۸، ۱۲۶
 مزدکیان: ۱۹
 مست علی: ۲۱۷، ۲۱۸
 مستوفی: ۲۴۷

- مسعودالملک: ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۶۲
 مسعودالملک مسعودی: ۲۴۷
 مسعودی: ۱۲۰، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۴
 مسلمان: ۲۴، ۲۸
 مسلمانان: ۲۳، ۲۴
 مسلمانان عرب: ۲۲
 مسلمانان: ۲۱، ۲۴
 مسیحی: ۱۷، ۳۰، ۴۱، ۱۲۸
 مسیکوف: ۲۰۵، ۲۰۶
 مسیکوف روس: ۲۰۵
 مسیو باروچیک: ۱۸۹
 مشهدی آقا جان مرکباتی: ۳۱۶
 مشهدی علی آقا: ۱۸۰
 مشهدی علی هریجانی: ۱۷۳، ۱۸۰
 مشهدی نورالله: ۳۱۸
 مصر: ۳۹، ۲۱۸
 مصطفی علیزاده: ۳۴۰
 مصطفی قلیخان میرشکار: ۱۶۲
 مظفرالدین شاه قاجار: ۱۲۸
 مظفر فیروز: ۲۷۱
 معاویه: ۲۸، ۳۱، ۱۳۲
 معتزله: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۴۴
 معتزلی: ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۴۵
 معتضد: ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۰۸
 معتضد السلطان: ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۳
 معتضد السلطان فقیه: ۱۸۳
 معتضد لشکر کلارستاقی: ۱۳۹
 معزالسلطنه: ۱۸۷
 معزالسلطنه خواجه نوری: ۱۸۷
 معصومی: ۲۵۶
 مغ: ۵۶
 مغول: ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۴۹، ۶۸، ۷۰، ۷۱
- ۷۲، ۷۶، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۴۹
 مغولان: ۳۴، ۴۹، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۹۲
 مغولی: ۶۵، ۷۱
 مغها: ۵۵
 مفیدیان: ۲۳۶
 مقدمه ابن خلدون: ۶۲، ۸۳
 مقدونیها: ۶۶
 ملا اسماعیل، ملا اسماعیل بورسری: ۱۹۰
 ملا جعفر قلی کرکاشی: ۱۴۳
 ملاحسین: ۱۱۸، ۱۱۹
 ملاصدر: ۵۰
 ملاعلی آقا مولانا: ۱۱۹
 ملا محمد علی نشتایی، ملا میرزا محمد علی
 شریعتمدار: ۱۱۸، ۱۴۶
 ملاها: ۱۱۷
 ملک: ۲۱۸
 ملک آرا: ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۸۵
 ملک بهرام خان: ۲۱۲
 ملک بهرام ملک مرزبان: ۲۱۹، ۳۳۶
 ملک مرزبان: ۱۵۶، ۲۱۲، ۲۹۰
 ملک مرزبانها: ۲۱۳
 ملکی: ۲۴۷
 ملل والنحل: ۴۵
 منتخب الممالک لاشکی: ۱۳۹
 متصرف السلطنه امیر اسعد: ۱۳۵
 متظمی: ۲۴۷
 منصور عباسی: ۶۱
 منطق الطیر: ۳۷
 موسوی: ۲۷۳، ۲۸۰
 موسوی زاده: ۲۹۸
 موسی: ۴۴، ۲۸۸
 موسی زبنده: ۲۸۸، ۳۱۹، ۳۲۰

- مولانا: ۱۳۷، ۱۴۳
 مولانا عبید زاکانی: ۸۸
 مولانای پلنگ کلایی: ۱۴۲
 مولوی: ۳۶، ۳۷
 مهدوی: ۲۴۷
 مهدی امیری: ۳۳۶
 مهدی خلیفه عباسی: ۲۲
 مهدی رئیس: ۲۶۲، ۳۰۷، ۳۱۴
 مهدی رئیس: ۲۵۶
 مهدی سلیمانی مجتهد: ۲۴۷
 مهدی قلی خان تاجبخش: ۱۶۸
 مهدی مجتهدی سلیمانی: ۲۶۲
 مهدی موعود: ۱۰۴
 مهدی نجات بخش: ۳۹
 مهذب الملک: ۱۷۵، ۱۷۹
 مهرپرستی: ۳۳، ۳۶
 مهرعلیشاه: ۱۳۵
 مهندس عتیقه چی: ۲۲۴
 میار: ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۳۹
 میار سلطانی: ۳۲۸
 میاریه: ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲
 میترا تیسیم: ۴۵
 میترای: ۱۷
 میچکار: ۱۸۳
 میچکاری ها: ۱۹۸
 میراث ایران: ۵۸
 میرداماد: ۵۰
 میرزا: ۱۸۸، ۱۹۲
 میرزا آقاییک ده دری: ۱۸۰
 میرزا آقاخان: ۵۱
- میرزا ابوالحسن جلوه: ۵۰
 میرزا ابو الفتح: ۱۳۹
 میرزا ابوالقاسم: ۸۴
 میرزا احمدخان دیوسالار کجوری: ۱۷۸
 میرزا اسدالله شریفی: ۲۰۸
 میرزا اسداله شریفی کردیچالی: ۱۹۱
 میرزا اسدالله: ۱۴۰
 میرزا باقر: ۲۱۷
 میرزا جان: ۱۲۳
 میرزا حسن وکیل: ۱۲۳
 میرزا حسین خان کسمایی: ۱۹۲
 میرزا داود: ۱۳۸
 میرزا رحمت اله فقیه: ۱۸۳
 میرزا سعدالله، میرزا سعدالله خان رودگر: ۱۱۶، ۱۴۲
 میرزا شکراله بلوک باشی: ۱۸۱
 میرزا عبدالرزاق ازمنی: ۱۲۷
 میرزا عبدالعلی کردیچالی: ۱۴۲
 میرزا عبدالله خان فقیه: ۱۷۸
 میرزا علی اصغر خان: ۱۷۴
 میرزا علی اصغر خان اتابک: ۱۳۳
 میرزا علی اصغر خان امین السلطان: ۱۲۸
 میرزا علی اصغر خان ساعدالدوله: ۱۴۲
 میرزا علی اصغر خان صاحب دیوانی: ۱۸۵
 میرزا علی اصغر کجوری: ۱۳۹
 میرزا علی خان، میرزا علیخان صاحب دیوانی شیرازی، میرزا علی صاحب دیوانی: ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۶
 میرزا علیتنقی خان: ۱۹۱
 میرزا کوچک: ۱۸۸، ۱۹۲
 میرزا کوچک خان: ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲
 میرزا لطفعلی: ۱۷۵

۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۲۵، ۳۲۶،

۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۴۰

ناصر لشکر: ۱۷۳، ۱۸۱

ناصری: ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۱۲۲

ناصر یزدانی: ۳۳۸، ۳۳۹

ناظم الاسلام کرمانی: ۸۴

نایب رحمان خان: ۱۹۳

نیزات خانم
نبی خان: ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶

نبی خان کجوری: ۱۷، ۱۸۳

نجف قلی خان بیگلربیگی: ۷۹

نیشخی: ۶۱

نورگس خانم: ۱۶۱

نسطوری: ۳۰

نصرالله خان: ۲۰۵، ۲۰۷

نصرالله خان فقیه: ۲۰۳، ۲۰۴

نصرالله یوسفی: ۲۶۲

نصرت اله اسدی: ۳۳۶

نصرت اله امینی: ۳۱۳، ۳۱۴

نصرت اله حاتمی: ۲۹۳، ۳۲۸

نصرت اله میار: ۲۹۲

نصیر کیانی: ۲۹۲، ۳۲۹، ۳۳۰

نظام الملک: ۳۳، ۶۸، ۶۹، ۹۱

نظیر علیخان: ۱۶۶، ۱۶۷

نظری: ۲۴۷

نقطه الکاف: ۱۰۴

نقیب السادات: ۱۸۲، ۱۹۱

نواب: ۲۵۲، ۲۷۴، ۲۸۷

نواسماعیلی: ۴۷

نوافلاطونیان: ۴۱، ۴۴

نوروزعلی: ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۵

میرزا الطفعلی ملایری: ۱۷۳، ۱۷۹

میرزا محمدعلی: ۱۲۷

میرزا محمدعلی چلاجور: ۳۲۹

میرزا محمدعلی شریعتمدار: ۱۲۶

میرزا مسیح خان سرتیپ: ۱۷۷

میرزا ملکم خان: ۵۱

میرزا ولی الله: ۱۱۶، ۱۴۰

میرزاهادی آل حبیب: ۱۶۴

میرشب: ۲۳۹، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۰

میرفندرسکی: ۵۰

میرکریمی: ۲۲۴

میمون بن دیصان: ۴۰

مینورسکی: ۹۴

مؤمنی تنکابنی: ۱۲۱

ن

ناپلئون: ۹۷

ناخدا دفتری: ۲۸۷

نادر: ۷۷، ۷۸، ۷۹

نادرشاه: ۶۵، ۷۷، ۷۹، ۹۶

نادرشاه افشار: ۷۸

نادری: ۷۷، ۷۸

ناصرالدین شاه: ۷۸، ۹۸، ۱۰۵، ۱۲۸، ۱۵۵

۱۶۱، ۱۶۲

ناصرالدین شاه قاجار: ۷۸

ناصر تاش: ۲۴۷

ناصر خسرو: ۳۳، ۳۷، ۴۷

ناصر خسروی قبادیانی: ۳۷

ناصر، ناصر یزدانی، ناصرقلی، ناصرقلی خان

یزدانی، ناصرقلی یزدانی، ناصرقلی یزدانی

کلاردشتی: ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳

نوروزعلی خان: ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۵

نوروزعلی غنچه: ۲۳۶

نوری‌ها: ۲۴۲

نهج البلاغه: ۲۷، ۵۸

نهضت معتزله: ۲۵

نیرس: ۱۹۰

نیکنام: ۲۴۷

و

وآپسین جنبش قرون وسطایی در دوران

فتودال: ۹۳، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵

واحدی: ۲۴۷

واکف: ۲۳۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۵

وجه‌الدین، ناصر خسرو قبادیانی: ۴۴، ۴۵

ورارودان: ۶۶

وریبا: ۱۸۷

وریک‌وند: ۱۶۶

وطن پرستان کلارستاق: ۲۹۳

ولایتی: ۱۸۴، ۱۸۵

ولایتی‌ها: ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۰

ولتر: ۵۱

ولی‌آقای امیرنانی: ۲۱۲

ولی‌آقای خواجوی: ۱۸۱

ولی‌ایلخانی، ولی‌الله ایلخانی، ولی

ایلخانی رامسری: ۸۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴

ولی‌اله سلطانی: ۳۱۷

ولیکان: ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲

ولیکان خلعت‌بری: ۱۵۵

ولیکان سرتیپ: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱

وندیداد: ۵۴

•

هاجسن: ۴۶، ۴۷

هخامنشی: ۱۸، ۵۴، ۵۶

هخامنشیان: ۵۳

هدایت‌الله خان مسعود الممالک: ۱۲۰

هدایت‌خان: ۱۴۶، ۱۴۷

هشام: ۲۴۲

هشام بن عبدالملک: ۲۱

هگل: ۵۴

همت روایی آلاملی: ۱۵۶

همت لرگانی: ۱۶۴

هندوان: ۴۴

هندی: ۱۹

هوشنگی: ۲۸۲

هولاکوری مغول: ۴۹

هیئت اکراد: ۱۲۹

هیئت بازرسی مازندران: ۲۸۸

ی

یاور اسماعیل خان: ۱۹۳، ۱۹۵

یحیی پوستان دوز: ۳۳۶

یحیی کاویانی: ۳۳۶

یدالله خان: ۱۷۳، ۱۹۷

یدالله خان خزرانی: ۱۹۷

یداله خان حیدرنژاد: ۲۱۰

یزدان اسلامی: ۳۱۷

یزدانی: ۲۳۶، ۲۹۵، ۲۹۶

یزدگرد سوم: ۶۵

یزید: ۱۳۲

یوسف آباد: ۱۷۲	یزید بن مهلب: ۲۰
یوسف نادری: ۳۳۶	یسار: ۲۱
یوسف واکف: ۲۳۳	یعقوب لیث: ۶۲
یونانی: ۱۹، ۲۵، ۳۹، ۴۴	یعقوبی: ۱۸۴
یهود: ۱۸	یمین اسفندیاری: ۲۷۲، ۳۲۹، ۳۳۰
یهودی: ۱۷، ۲۴، ۴۱	یوسف: ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۷۲

تبرستان
www.tabarestan.info

در این روزها که همه در محضر بزرگواران و بزرگان ایران و بیست و نه ساله
 این ملت در حال حرکت و اندیشه و جدوجهد و کوشش و تلاش و کوشش و کوشش
 و در راه برپا کردن حکومت اسلامی و سعادت و رفاه و آسایش و آرامش
 و سعادت و رفاه و آسایش و آرامش و سعادت و رفاه و آسایش و آرامش
 و سعادت و رفاه و آسایش و آرامش و سعادت و رفاه و آسایش و آرامش

صفا آریج



انشات آزاد

تهران - میدان انقلاب - خیابان اردیبهشت

خیابان نظری - پلاک ۱۰۵ - واحد ۳

تلفن: ۶۶۹۶۲۸۵۰ تلفکس: ۶۶۹۶۲۸۵۱